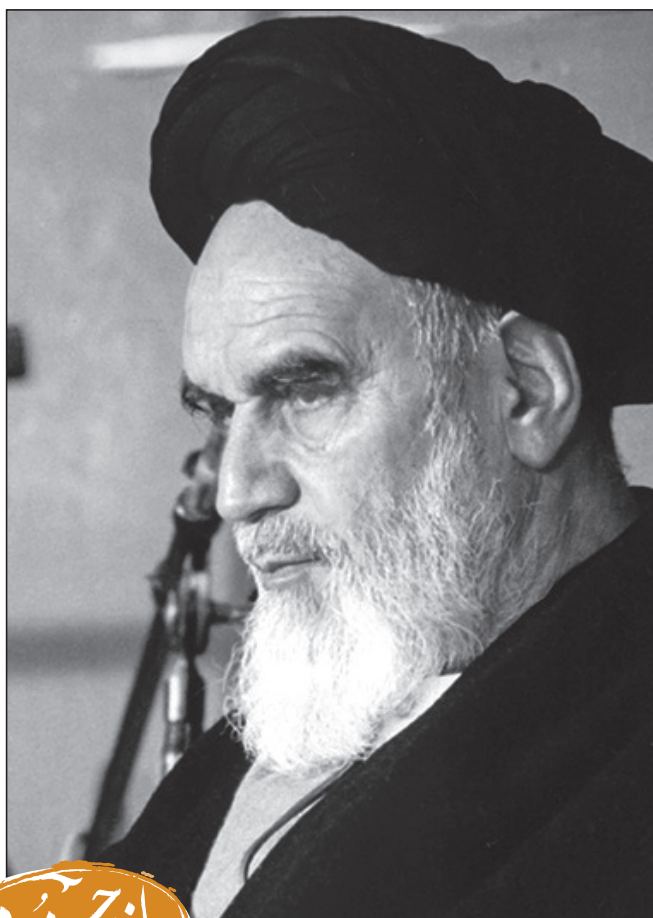




انتظار فرج از نیمه خرداد کشم





فصلنامه تخصصی

در حوزه تاریخ پژوهی ایران معاصر

شماره ۶۰ و ۶۱

دوره سوم - سال هفدهم

تابستان و پاییز ۱۳۹۸



فصلنامه تخصصی در حوزه تاریخ پژوهی ایران معاصر

دوره سوم - سال هفدهم - شماره ۶۰ و ۶۱ - تابستان و پاییز ۱۳۹۸

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: دکتر سید حمید روحانی

سر دبیر: دکتر مظفر نامدار

دبیر سرویس فلسطین: علیرضا سلطان‌شاهی

مدیر داخلی: مهدیه مرادپور

هیئت تحریریه (به ترتیب حروف الفبا): دکتر بهادر امینیان، دکتر محسن خلیجی، دکتر علی ربانی خوراسگانی، حجت الاسلام و المسلمین دکتر سید حمید روحانی، دکتر مجتبی زارعی، علیرضا سلطان‌شاهی، دکتر محمد شفیعی فر، دکتر حسین قریب، دکتر رامین خانگی، دکتر حسین کلباسی اشتری، دکتر منوچهر محمدی، دکتر مظفر نامدار

مدیر اجرایی: مهندس سید محمود حقی

صفحه آرا: آرام بدیعی دزفولی

ناشر: بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی

پایگاه اطلاع رسانی: www.iranemoaser.com

پست الکترونیک: 15khordad@iranemoaser.ir

15khordad.mag@gmail.com

قیمت: ۱۰۰۰۰ تومان

آدرس: تهران، خیابان دیباجی جنوبی، خیابان شهید تسلیمی، کوچه زاور، کوچه گل (دست راست)،

کوچه دادآفرین، کوچه صدر، پلاک ۶

صندوق پستی: ۷۳۸۵-۱۹۳۹۵

نمبر: ۲۲۷۶۱۲۶۴

تلفن: ۵-۲۲۵۷۹۱۹۲



۱. مقالات در نشریه دیگر به چاپ نرسیده باشد و یا همزمان برای نشریات دیگر ارسال نشده باشد.
۲. نویسندگان محترم مقالاتی را که جهت چاپ در فصلنامه پانزده خرداد می‌فرستند، حداکثر به مدت ۶ ماه از ارسال آن به نشریات دیگر خودداری نمایند.
۳. حجم مقالات ارسالی از ۲۵ صفحه تایپ‌شده تجاوز نکند. (هر صفحه ۲۵۰ کلمه)
۴. مقالات به صورت تایپ‌شده بر روی کاغذ A۴ و با واژه پرداز Word در دو نسخه ارایه شود.
۵. ارسال فایل مقالات در CD یا از طریق ایمیل الزامی است.
۶. مقالات به ترتیب ذیل تدوین شوند:
عنوان مقاله؛ نام و نام‌خانوادگی نویسنده(گان)، همچنین آوردن رتبه علمی: مربی، استادیار و...، سازمان وابسته، آدرس، شماره تلفن نویسنده و آدرس ایمیل نویسنده(گان) ضروری است؛ چکیده، در حدود ۱۰۰ کلمه به زبان فارسی و در صورت امکان به زبان انگلیسی؛ کلیدواژه‌ها(تا ده واژه)؛ مقدمه؛ متن اصلی مقاله؛ نتیجه؛ فهرست منابع.
۷. ارجاعات، اعم از منابع و یادداشت‌ها با شماره‌های پیاپی در متن مشخص و با همان شماره به صورت پانویس در پایان هر صفحه ذکر شود. (شیوه ارجاع برای کتاب: نام و نام‌خانوادگی نویسنده(گان)، نام کتاب (به صورت ایرانیک)، نام مترجم، محل نشر، نام ناشر، سال انتشار، شماره جلد، شماره صفحه و برای نشریات: نام و نام‌خانوادگی نویسنده(گان)، عنوان مقاله(داخل علامت گیومه)، نام نشریه(به صورت ایرانیک)، نام مترجم، سال نشریه، شماره نشریه، شماره صفحه می‌باشد).
۸. مقاله ترجمه‌شده باید حاوی موضوعات بدیع و متناسب با نیازهای علمی و فرهنگی کشور باشد و متن اصلی، ضمیمه ترجمه ارسال شود و در هر صفحه ترجمه، علاوه بر شماره صفحه‌های ترجمه، شماره صفحه متن اصلی نیز قید گردد.
۹. مسئولیت مقالات بر عهده نویسندگان است و نشریه پانزده خرداد پاسخگوی آرا و عقاید نویسندگان نیست. نشریه پانزده خرداد از بازگرداندن مطالب رسیده معذور است و حق چاپ مقالات پذیرفته‌شده برای مجله محفوظ است. نشریه پانزده خرداد در کوتاه‌کردن و ویرایش مطالب آزاد است.

نحوه ارزیابی مقاله

مقاله رسیده در صورتی که با اهداف مجله مطابقت داشته باشد، توسط دو نفر از صاحب‌نظران ارزیابی می‌شود و در صورت کسب امتیاز لازم و تصویب اعضای هیئت تحریریه امکان چاپ می‌یابد. ملاک‌های ارزیابی مقالات عبارت‌اند از: ابتکار و نوآوری، اتقان تحلیل‌ها و استدلال‌ها، بهره‌گیری از منابع معتبر، نظم و پیوستگی مطالب، روانی و رسایی مطالب و تناسب با نیازها.



• سخن سردیر ۹

• مقالات

- مواضع و عملکرد دولت موقت در قبال تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی / حامد حبیبی -
محمد کمیل مقدمی ۲۵
- شاخص‌شناسی جریان اعتدال در سه ساحت: فکری، روشی و ارتباطی / محمدعلی افضلی ... ۵۱

• گشت و گذاری در تاریخ نهضت امام

- گذری بر نهضت امام خمینی (بخش دوم) / دکتر سید حمید روحانی ۹۱

• انقلاب اسلامی و مسئله فلسطین

- فرجام سیاه‌لشکر اسرائیلی / علیرضا سلطانشاهی ۱۰۹
- تغییر ارباب و تشکیل «لژ بزرگ ایران» / شمس‌الدین رحمانی ۱۲۹

• نقد متون، منابع و دیدگاه‌ها

- الف لام، خدمت یا خیانت (بخش چهارم) / دکتر سید حمید روحانی ۱۴۱
- نقدی بر حاشیه‌نگاری تاریخی حسین دهباشی بر خاطرات حسین نصر / سعید احمدی‌فرد -
سهراب مقدمی‌شهیدانی ۱۶۵

• مناسبت‌ها

- گیلان در آغازین تکاپوهای مشروطه‌خواهی / میثم عبداللهی ۱۸۹

رد پای تزلزل و نفوذ

سرایت ویروس خطرناک کلیتو کراسی در دیوانسالاری ایران!!

نفاق و نفوذ

آورده‌اند که روزی به حکم داروغه شهر، خواجه ابو منصور را به حضور آوردند. داروغه به وی نهیب زد که شنیده‌ام بر سیره ما پاره‌ای حکایت‌ها و کنایت‌های نیش‌دار نوشته‌ای! خواجه عرض کرد لا والله، مرا چه بدین شکر خوردن‌ها و قند شکستن‌ها، فی‌الجمله داروغه اصرار کرد و خواجه انکار! تا آخر داروغه گفت: پس تو را یک روز مهلت دادم تا این گمان شایع را از سر مردمان به در آوری. خواجه گفت: سمعاً و طاعته. آن گاه اجازت خواست و به دفتر جریده کثیرالانتشار شهر رفت و اعلامیه‌ای داد که ایها الناس! هر گونه شباهت میان بعضی از اشخاص حکایت‌های بنده با داروغه جماعت، تصادف محض است و سندیت ندارد. این حکایت را در ابتدای این یادداشت از این جهت آورده‌ام که داروغه گان جناح چپ و راست و اصلاح طلب و اصول گرا و ایضاً، افراطیون و اعتدالیون و غرب پرستان و سرسپر دگان به استکبار شرق و غرب بدانند که هر گونه شباهت در این نوشته با بعضی از اشخاص و جناح‌ها و مفاهیم و اصطلاحات و دولت‌ها را، از سر تصادف محض ببینید!! مثلاً اگر از واژه کلیتو کرات برای نشان دادن نوعی ویروس خطرناک در دیوانسالاری ایران در این نوشته استفاده شده است، منظور سارق و دزد و شارلاتان که به غلط، بعضی مترجمین در ترجمه این



واژه به کار برده‌اند، نیست؛ بلکه مراد من از کلیت و کرات دولتمردانی هستند که هدف اصلی آنها در قبضه قدرت، ثروت‌اندوزی شخصی بوده و از موقعیت مقام دولتی، برای پیشبرد اهداف شخصی خود و وابستگان و پیوستگانشان استفاده می‌کنند.^۱

علت چنین تأکیدی آن است که از زمانی که نسلی در پوشش فرنگی مآبی، تمام امتیازات تولیدی دانش و ادب و معرفت کشور را در انحصار خود در آورده‌اند، زبانی که با آن سخن می‌گویند دیگر زبان زمانه نیست. این زبان اسیر نشان‌های ایدئولوژیک متناقض این نسل است. آن که تمایلات لیبرالیستی دارد اصطلاحاتی را که به کار می‌گیرد در تقابل معنایی با همان اصطلاحاتی است که رقیب ایدئولوژیک وی در جناح کمونیستی یا سوسیالیستی استعمال می‌کند و آن که چپ است واژه‌ها را چپکی و آن که راست است واژه‌ها را الکی و دل‌خواهی ترجمه و استعمال می‌کند. بنابراین باید بپذیریم که بعضی از واژه‌ها در ادبیات سیاسی ایران معنای اصلی و حقیقی خود را از دست داده‌اند و گرفتار تخیل مکالمه‌ای و بازی‌های زبانی شده‌اند. برای این که اهمیت این موضوع را بیشتر درک کنیم به چند مثال تاریخی در ادبیات سیاسی ایران معاصر از دوره قاجاریه تا به امروز رجوع می‌کنیم:

۱. در دنیا، اصطلاح روشنفکری به معنای شجاعت به کارگیری عقل در فهم مسائل، بدون کمک دیگران (تقلید نکردن) است. غربی‌ها می‌گویند: روشنفکری با دعوت به عقل‌ورزی و پرهیز از تقلید آغاز می‌شود. ایمانوئل کانت، خدای منورالفکران جهان! در تعریف این اصطلاح می‌گوید: روشن‌نگری خروج آدمی از نابالغی و ناتوانی در به کار گرفتن فهم خویش بدون هدایت دیگری است. این نابالغی ناشی از کمبود فهم نیست بلکه کمبود اراده و دلیری در به کار گرفتن آن است. کانت می‌گوید: دلیر باش در به کار گرفتن فهم خویش.^۲ اما در ایران این واژه سرگذشت متضاد و عجیب و غریبی دارد. در کشور ما داستان روشنفکری با تعطیلی عقل و دعوت به تقلید آغاز می‌شود. یعنی آنهایی که پرچم‌دار این تفکر در ایران هستند از دوره قاجاریه به ما گفته‌اند: ملت ایران توانایی و استعداد ساختن چیزی را ندارد و باید پیوسته از فرنگی‌ها تقلید کند! تحقیر ایرانی‌ها و دعوت به تقلید به جایی رسید، عده‌ای که خود را متجدد، مترقی و روشنفکر می‌خواندند، گفتند ایرانی‌ها اگر می‌خواهند پیشرفت کنند باید از فرق سر تا نوک پا فرنگی شوند.^۳

۲. دانشگاهیان ما در ادبیات سیاسی مدرن ایران، به عاقدان قراردادهای استعماری

۱. برای مطالعه بیشتر رک: سوزان اکرم، *فساد و دولت، علت‌ها، پیامدها و اصلاح*، تهران، شیرازه، ۱۳۸۵، ص ۲۰۵.

۲. ایمانوئل کانت و دیگران، روشن‌نگری چیست؟، ترجمه سیروس آرین‌پور، تهران، آگه، ۱۳۷۶، ص ۱۷.

۳. اصطلاح معروف تقی‌زاده یکی از غرب‌پرستان مشهور ایران در دوره قاجاری و پهلوی.



می‌گویند اصلاح طلب! و در تئوریزه کردن سرسپردگی آنها به دشمنان این مرز و بوم، مکتب تبریز و نظریه اصلاحات و کانون ترقی و ایدئولوژی جهانی شدن و جنبش جامعه مدنی را می‌سازند. میرزا حسین‌خان سپهسالار فراماسون معروف دربار قاجاری را که کار چاق‌کن انگلیس‌ها و یهودیان در بسیاری از قراردادها به خصوص قرارداد روتر بود، پدر اصلاح طلبی ایران می‌گویند و خیانت نابخشودنی او را در تجزیه بخشی از خاک وطن در سیستان و بلوچستان، در جهت اصلاحات می‌دانند. ماجرای اختلافات ایران و انگلیس در مرزهای شرقی را که میرزا حسین‌خان سپهسالار در مقام صدر اعظم کشور در سفر اول ناصرالدین‌شاه به فرنگ، شاه را وادار کرد که حکمیت گلد اسمیت، رئیس اداره تلگراف انگلیس‌ها را در تقسیم بلوچستان و سیستان بپذیرد و پس از آن، گلد اسمیت بلوچستان را که آن دوره مساحتش حدود ۱۸۱۴۶ کیلومتر مربع بود به دو قسمت تقسیم کرد؛ حدود ۱۰۷۷۲ کیلومتر مربع را به انگلیس داد که افغانستان و هند را در دست داشت و حدود ۷۳۷۴ کیلومتر مربع را به ایران داد؛^۱ اصلاح طلبان تاریخ ایران، تمام تلاش خود را به کار می‌گیرند که این خاطره رنج‌آور را از حافظه تاریخی ملت ایران پاک کنند.

۳. در ایران دوره قاجاریه و پهلوی، امتیازات زیادی به بیگانگان داده شد و دست آنها برای نابودی زیرساخت‌های ایران باز گذاشته شد. در آن شرایط غمبار، فقط صدای اعتراض عده‌ای در مقابل این بذل و بخشش‌ها در آمد اما ادبیات سیاسی دوران معاصر که تحت سیطره غرب پرستان است، به جای این که از افرادی که با این قراردادها مقابله کردند، به عنوان قهرمانان ملی تمجید کنند، از آنها به نام مرتجع و عقب مانده یاد می‌کنند. حاج ملا علی کنی‌ها، میرزای شیرازی‌ها، شیخ فضل‌الله نوری‌ها و کاشانی‌ها که در مقابل این قراردادهای اسارت‌بار و استقلال‌شکن ایستادند، می‌شوند مرتجع و عقب مانده و میرزا حسین‌خان‌ها و ملکم‌خان‌ها و مشیرالدوله و قوام‌السلطنه‌ها و تقی‌زاده‌ها و... می‌شوند اصلاح طلب.

۴. کسانی که به نام آزادی و قانون‌خواهی در سفارت انگلیس تحصن می‌کنند و به قول شیخ شهید فضل‌الله نوری مشروطه ایران را از دیگ پلوی انگلیسی‌ها استخراج می‌کنند، آزادیخواه و مترقی معرفی می‌شوند و کسانی که با این مشروطه مخالفت کرده و آن را مغایر عزت و استقلال ایران می‌دانند مستبد معرفی می‌شوند و سرشان بالای دار می‌رود. افرادی که به سفارت انگلیس پناهنده می‌شوند و مشروطه را فرزند روحانی انگلیس معرفی می‌کنند آزادیخواه، تجددطلب و قانون‌گرا و مخالفان این اعمال قبیح و حقارت‌بار، واپس‌گرا و عقب افتاده معرفی می‌شوند.

۱. داریوش رحمانیان و فضل‌الله براقی، مجله تاریخ ایران، بهار ۱۳۸۹، ش ۶، پیاپی ۶۵-۶۴، ص ۳۵.



۵. نظام مشروطه سلطنتی را بر یک جنبش مردمی باشکوه به نام «نهضت عدالت خواهی در ایران» تحمیل نمودند و در قانون اساسی این نظام، پادشاهی را در ایران مادام العمر در دل یک خانواده بی هویت، بی فرهنگ و عقب مانده، قانونی کردند و اسم این عمل ضد عقلی را گذاشتند آزادی خواهی و عقل گرایی.

۶. رژیم پهلوی را که یک رژیم کودتایی و غیر قانونی در ایران بود، تقدیس کردند و به دست یک حقوقدان سرسپرده به انگلیس، به نام محمد علی فروغی، یک سرهنگ قزاقخانه روس را که نه سواد و نه درکی از ایران داشت مسلط بر جان، مال، ناموس، استقلال و عزت کشور کردند و نزدیک به پنجاه و هفت سال ایران را به یک کشور وابسته و عقب مانده و ویران تبدیل نمودند و اسم آن را گذاشتند دیکتاتوری منور؛ و اندر وصف این بت جدید و حقیر چه افسانه ها که نساختند!! تا جایی که حتی امروز هم عده ای برای نشان دادن ابهت خود از این تمثیل که من حقوقدان هستم نه سرهنگ، استفاده می کنند!!

۷. کاپیتولاسیون را که استقلال دستگاه قضایی ما را نابود و ملت ایران را در نزد امریکاییان و سایر بیگانگان حقیر نشان می داد، تصویب کردند و اسم این اقدام حقارت بار را گذاشتند احترام به قوانین بین المللی در فرآیند جهانی شدن!!

۸. پایه گذاران اعدام ها، سازندگان زندان ها و تشکیل دهندگان جوخه های ترور و وحشت و کمیته های مجازات مخالفان را که شبیه سازمان های فاشیستی هیتلر در ایران بود، گفتند: ترقی خواهان و متجددان ایران.

۹. پایه گذار جشن کتاب سوزی در ایران را که اسمش احمد کسروی بود به عنوان ولتر ایران و یکی از عقل گرایان دوران معاصر معرفی می کنند و هنوز جسارت این را ندارند که به نسل امروز و فردای ایران توضیح دهند قرار دادن اول دی ماه هر سال توسط کسروی به عنوان جشن کتاب سوزی و سوزاندن آثار مفاخر ادبی ایران چون فردوسی و حافظ و سعدی و مولوی و دیگر بزرگان علم و ادب و مذهب چه نسبتی با عقل گرایی دارد! کسروی را تقدیس و کشندگان این موجود عقب مانده و خشک مغز را تقبیح می کنند!!

۱۰. استقلال طلبی در کشور را مخالفت با تجدد خواهی و پیشرفت معرفی می کنند و خودشان ارتجاعی ترین توافقات تاریخی به نام برجام را بر ملت ایران تحمیل می کنند و اسم این را می گذارند تدبیر و امید!!

این تناقضات مفهومی و تاریخی و ده ها مورد شبیه به این نشان می دهد که عملاً تعریف مفاهیم، سیاست ها، نخبگان و دولت در ایران معنای مصطلح و منطقی خود را از دست داده است و به ابزاری برای توجیه نادانی ها، ناتوانی ها و ناکامی های دولتمردان، روشنفکران و

کار گزاران تبدیل شده است. امروزه دیگر واژه‌ای مثل تدبیر و امید، اصلاحات، جامعه مدنی، اعتدال و... پیش از آن که یادآور عزت و سربلندی و استقلال و امنیت کشور باشد تداعی کابوس‌های بنیادینی است که ریشه در رفتارها، سیاست‌ها، برنامه‌ریزی‌ها و تصمیم‌گیری‌های دولت‌ها و جریان‌های وابسته به این دولت‌ها در سه دهه اخیر دارد.

زیربنای معناآفرین این واژه‌ها، به خصوص در چند سال اخیر، به دلیل عملکرد آزاردهنده دولت روحانی، مبادی منطقی خود را از دست داده است. یک دیده‌بان هوشمند به محض رؤیت این واژه‌ها، به جای تداعی یک چشم‌انداز امن، اطمینان‌بخش، عاقلانه و امیدبخش، با حجمی از شیوه‌های نادرست، اعصاب‌خردکن، وادادگی، بی‌برنامگی، ناهوشمندی و از همه بدتر، وابستگی و دل‌سپردگی به خارج از مرزهای این سرزمین، روبه‌رو خواهد شد. در دولت یازدهم و دوازدهم نه تنها بسیاری از باورها - که پشتوانه تداوم انقلاب اسلامی بود - مضمحل گردید بلکه حتی واژه‌ها و اصطلاحات عزیز و پسندیده و مثبت نیز در ادبیات ایران تخریب شد.

واژگان تدبیر و امید همراه با واژه اصلاحات، دیگر در ذهن مردم ایران به معنای بر ساختن پیکر سیاسی و مهارت‌گری یک دولت عاقل و عادل نیست. همان‌طوری که واژه اصلاحات که یک واژه مقدس در ادبیات دینی و سیاسی ما ایرانیان بود از زمان میرزا حسین‌خان سپهسالار مترادف با وطن‌فروشی، بیگانه‌پرستی و وابستگی شد و از دولت خاتمی به بعد، به یک دستگاه ایدئولوژیک دین‌ستیز، فرهنگ‌گریز و انقلاب‌ستیز جریانات چپ و راست هم معنا شد و از دل آن فتنه‌های دوم خرداد، جامعه مدنی، قتل‌های زنجیره‌ای، واقعه کوی دانشگاه، فتنه ۸۸، بیانیه ۷۷ و... خارج گردید. اصلاح‌طلبی در حافظه تاریخی ملت ایران هیچ‌گاه تداعی شکلی از حکومت اهل معرفت و فضیلت نبوده و نیست.

پس از پایان موج کوتاه حل‌صدروزه مسائل و مشکلات و معجزه‌گری برجام بدفرجام، نوای خودستایی دولتیان تدبیر و امید دیگر جذابیت چندانی حتی برای ساده‌لوحانی که این شعارها را باور کرده بودند، ندارد. اتحاد نامقدس اصلاح‌طلبان و اصولگرایان بی‌بصیرت و قدرت‌طلب در دولت اعتدال، شرایطی برای کشور فراهم کرد که اثرات آن از فتنه ۸۸ به مراتب ترسناک‌تر است و ما امروز می‌فهمیم که چرا رهبر انقلاب اسلامی در سال ۸۸ گفت فتنه بزرگ‌تری در راه است!!

ترسناکی این فتنه را می‌توان در تصمیمات نابخردانه اخیر دولت در قضیه گرانی بنزین و کنش‌های سازمان‌یافته گروهک‌های مزدور در قالب «شورش‌های بی‌سر» که هدفی جز کشتار و تخریب آن‌هم در حجم انبوه، ندارد، مشاهده کرد. عمق این ترسناکی زمانی آشکار



می‌گردد که ملت ایران با بهت و حیرانی، شخصیتی به نام رئیس‌جمهور را در قاب تلویزیون در شرایطی مشاهده می‌کنند که لبخند بر لب، خود را از عواقب تصمیم‌گیری‌های نابخردانه دولت میرا دانسته و مدعی می‌شود که وی نیز مانند مردم از تاریخ اعلان گرانی بنزین خبر نداشته است!!

این فرافکنی ناروا، توسط رئیس دستگاه قوه مجریه، که مسئول تمامی برنامه‌ریزی‌ها، سیاست‌گذاری‌ها و تصمیمات در سطوح اجرایی است معانی و تفسیرهای استراتژیک متناقضی به همراه دارد که جای آن در این یادداشت نیست. اما بیش از همه، این حقیقت را به ذهن متبادر می‌کند که دولت در ایران دچار بیماری خطرناکی شده است که اگر برایش چاره‌ای نیندیشیم خسارات سنگین و جبران‌ناپذیری بر ایران، انقلاب اسلامی، نظام جمهوری اسلامی و مردمی که تنها پشتوانه اعتبار سنجی نظام هستند، وارد خواهد ساخت.

متأسفانه، نبود تأمل انتقادی، تاریخی و اجتماعی بر رویدادهای گذشته به خصوص بر عملکرد دولت‌ها و پیشگیری نکردن از خودستایی‌ها و خودپرستی‌های انتقام‌جویانه‌ای که از دولت خاتمی آغاز و در دولت روحانی تثبیت و نهادینه شد و مقدس کردن بی‌جای دیوانسالاری و دیوانسالاران برای در امان ماندن آنها از انتقاد حکیمانه و حواله کردن اغلب انتقادات به اصل نظام که نوعی سوءاستفاده از تعلق خاطر مردم به نظام جمهوری اسلامی و آرمان‌های انقلاب اسلامی بود، اکنون کشور را در شرایطی قرار داده که ما باید به دنبال ضد انقلاب در پست‌های تو در توی دیوانسالاری در درون نظام جمهوری اسلامی بگردیم. گریزهای وهم‌آلود از بیان دستاوردهای جمهوری اسلامی در این چهار دهه و سیاه‌نمایی‌های سیستماتیک در نمایش‌های انتخاباتی ریاست‌جمهوری و مجلس، که هر دوره نسبت به دوره قبلی خطرناک‌تر و وقیحانه‌تر می‌شود، گویی همه با هم به شکل هدفمند تنها یک مسئله را نشانه رفته‌اند و آن چیزی جز القای ناکارآمدی، ناتوانی و حاکمیت فساد سیستماتیک در نظام مقدس جمهوری اسلامی نیست. نتیجه چنین القائاتی بی‌تردید چیزی جز بی‌اعتمادی، بی‌تفاوتی، روانی شدن جامعه، امنیتی شدن اجتماع و از همه خطرناک‌تر از دست رفتن سرمایه اجتماعی که همانا مردم هستند، نیست. همه اینها نشان می‌دهد که ما «نفاق و نفوذ» را در ساختار دیوانسالاری ایران جدی نگرفته‌ایم؛ یا این که عده‌ای تلاش می‌کنند این دو پدیده مخرب را از حافظه تاریخی مردم پاک کنند.

اگر حتی سند همگان‌پسند در این مسئله نداشته باشیم یا گرفتار این وسوسه فریبنده و گمراه‌کننده شویم که اگر به این مسئله بپردازیم، جوهر روشن‌فکرانی در دانشگاه، رسانه و جامعه هستند که با سنگ‌گیری در پشت علم، ما را متهم به گرفتاری در دام توهم توطئه



وامثال ذلک کنند، اما برشمردن فرآیندهای فروکاهنده‌ای که در ظرف این سه دهه، دولتمردان برای جمهوری اسلامی رقم زده‌اند به اندازه‌ای علمی و گویا است که فقدان هر گونه سند و مدرکی را هم توجیه می‌کند.

هنگامی که عملکرد اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی (نه عملکرد عمرانی و نه عملکرد بعضی از بخش‌های دانش‌های بنیادی) که برآیند آن عدالت اجتماعی است را در دولت‌های هاشمی، خاتمی، احمدی‌نژاد و روحانی می‌سنجیم، میانگین آن در شاخص عدالت اجتماعی قابل اعتنا نیست. به تعبیر رهبر معظم انقلاب اسلامی:

عدالت اجتماعی، برداشتن فاصله‌های زیاد بین قشرهای مختلف مردم است. در این زمینه البته کم‌کاری داریم، عقب‌ماندگی داریم، کاری که باید در این زمینه انجام بگیرد آن‌چنان که شایسته و بایسته و لازم بوده انجام نرفته؛ باید بجد دنبال این باشیم و بدانید که به توفیق الهی دنبال این هستیم و از این قضیه صرف‌نظر نخواهیم کرد؛ این یکی از پایه‌های اصلی نظام جمهوری اسلامی است. البته راهش مبارزه با ظلم و مبارزه با فساد است.^۱

مهم‌ترین عامل اصلی ناکامی دولت‌ها در این بحث، تنش میان ظرفیت‌های گسترده کشور و تعلقات بیگانه‌پرستانه دولت‌مردان در حل مسائل است. تضاد میان این ظرفیت‌ها و آن تعلقات در دیوانسالاری ایران، به خصوص در دولت خاتمی و روحانی، ریشه تمامی فتنه‌هایی است که در سی سال اخیر، به ارکان دوام جمهوری اسلامی، اعتماد عمومی و سرمایه اجتماعی آن لطمه وارد کرده است. کارگزاران دیوانسالاری ایران به این ظرفیت‌های گسترده در جامعه، ایمان قلبی ندارند و دستورالعمل‌ها و نسخه‌های خارجی را بر راهکارهای بومی و درونی ترجیح می‌دهند و به جای این که چاره کار را در داخل جست‌وجو کنند وادادگی و سرسپردگی به بیگانگان را سرلوحه خود قرار داده‌اند و همین تعلقات، راه را برای نفوذ پدیده‌ای به نام فساد و کلپتو کراسی، در دیوانسالاری ایران باز کرده است.

کلپتو کراسی، تعامل بین فعالیت‌های اقتصادی کم‌بازده دولت و رانت‌جویی‌های غیرمولد بخش قابل توجهی از دولتمردان در بخش دولتی و عمومی، اثربخشی سیاست‌ها و برنامه‌ریزی کشور را مخدوش کرده و سوداگران بازار و خیابان (دلالتان) را تشویق می‌کند تا در پناه چنین تمایلاتی در دولت‌ها و نادیده گرفتن قوانین نظارتی و مالیاتی - چه در بخش‌های رسمی و چه در بخش‌های غیررسمی - تیشه به ریشه اعتماد عمومی مردم به نظام جمهوری اسلامی بزنند.

۱. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با فرماندهان و کارکنان نیروی هوایی ارتش، تهران، ۱۳۹۶/۱۱/۱۹.



از آنجایی که در کشور ما بر خلاف آرمان‌های انقلاب اسلامی و بر خلاف نظر و تمایلات خمینی کبیر که معتقد بود: «اکثریت قاطع هر دو جریان می‌خواهند کشورشان مستقل باشد، هر دو می‌خواهند سیطره و شر زالوصفتان وابسته به دولت و بازار و خیابان را از سر مردم کم کنند. هر دو می‌خواهند کارمندان شریف و کارگران و کشاورزان متدین و کسبه صادق بازار و خیابان، زندگی پاک و سالمی داشته باشند. هر دو می‌خواهند دزدی و ارتشا در دستگاه‌های دولتی و خصوصی نباشد...»^۱ مقامات دولتی تنها کنشگران مسلط در حوزه عمومی هستند و هیچ گروه دیگری قدرت چانه‌زنی نسبی هم با دولت ندارد، هر کنشی در ساختار سیاست‌گذاری، برنامه‌ریزی و تصمیم‌گیری دولت، به راحتی استعداد تبدیل شدن به یک بحران اجتماعی کاذب را دارد؛ و از آنجایی که هم کارگزاران دیوانسالاری در ایران و هم دشمنان انقلاب اسلامی در داخل و خارج، از این نقطه ضعف آگاه هستند آن را تبدیل به یک منبع لایزال باج‌خواهی از ملت ایران کردند.

وقایع سه دهه اخیر و نقش دولت‌ها در این وقایع، مثال روشنی برای این ادعاست. اغلب این وقایع ریشه در مسئولیت‌ناپذیری دولت در تصمیم‌گیری‌ها و نگاه بیرونی آنها در حل مشکلات کشور دارد. این معضل در دولت یازدهم و دوازدهم از حد اعتدال (اگر اعتدالی برای این تمایلات قائل شویم) خارج و به یک افراط نابخشونی تبدیل شده است؛ تعلیق تمام ظرفیت‌های کشور به مدت شش سال فقط با این توهم که مذاکره با کدخدای جهانی راه برون‌رفت همه مشکلات کشور است و از دست دادن فرصت‌های بسیار گران‌بها برای رها شدن از شر اقتصاد متکی به نفت و قربانی کردن بخش بزرگی از آرمان‌های انقلاب اسلامی در پای یک فرضیه توهمی و بی‌بنیاد به نام «سیاست خارجی توسعه‌گرا» که بی‌تردید القای ضدانقلاب‌های بی‌هویت نفوذی در مرکز تحقیقات استراتژیک و در رأس آن شخصی است که در اغلب آثار خود پیوسته تلاش می‌کند، استعمار را تطهیر، عقل ایرانی‌ها را تحقیر، تفکر استقلال‌طلبی را منسوخ، ادغام در سیاست‌های استکبار جهانی و در رأس آن امریکا را واجب، دست کشیدن از ارزش‌ها را عقلی، به رسمیت شناختن صهیونیسم را ضروری، واگذاری مملکت به بیگانگان را لازمه توسعه، شکم‌بارگی و مفت‌خواری را بزرگ‌منشی، غیرفلسفی بودن را مهم، شخصی شدن دین را عرفانی و اخلاقی، دفاع از سرزمین و ناموس را خشونت، سرسپردگی به بیگانگان را راه گشا و... معرفی کند.^۲

همه این دلایل با زبان بی‌زبانی به ما می‌گوید که دولت مشهور به دولت مدرن در ایران

۱. صحیفه/امام، ج ۲۱، ص ۱۸۰-۱۷۷ (نامه مشهور به منشور برادری).

۲. برای آشنایی بیشتر با افکار این افراد رک: آثار محمود سریع‌القلم به خصوص کتاب: *ایران و جهانی شدن*، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۸۴.

از دوره قاجاریه گرفتار یک ویروس خطرناک به نام «کلیتو کراسی» شده و نظام مقدس جمهوری اسلامی هم به رغم تلاش‌های مبارکی که در این چهل سال داشته است، تا به امروز نتوانسته شر این ویروس را از سر دیوانسالاری ایران کوتاه کند و مردم را از آسیب‌های آن در امان نگه دارد.

رد پای تزلزل

به نظر می‌رسد رد پای این تزلزل به دهه اول انقلاب بازمی‌گردد. در ابتدای دولت میر حسین موسوی - دورانی که ریاست بنیاد مستضعفان را نیز عهده‌دار بود - وقتی بعضی از اموال بنیاد مستضعفان مثل کارخانه معروف جوراب استارلایت به بعضی از اشخاص شناخته شده، مثل هادی غفاری، صاحب بنیاد الهادی واگذار می‌شد، از آنجا که شناخت دقیقی از ویروس‌های مسری دنیای سیاست نداشتیم، نمی‌دانستیم که چه ویروس خطرناکی به نام کلیتو کراسی به بدن دولت تازه متولد شده جمهوری اسلامی وارد می‌شود! حتی وقتی در دولت هاشمی به صورت سیستماتیک بخش قابل توجهی از بنگاه‌های اقتصادی و فرهنگی مردم به بهانه خصوصی‌سازی به افراد و اشخاص خاص واگذار می‌شد، ما نمی‌دانستیم دولت نظام مقدس جمهوری اسلامی مبتلا به بیماری خطرناک کلیتو کراسی شده است.

بنابراین در آنجاهایی که دیوانسالاری در حال رشد دولت سازندگی، این جسارت را پیدا کرد پاره‌ای از حرف‌ها و باورهای ناگفته دولتمردان را برملا نماید که: «گذشته اگر چه دگرگون شده ولی از بین نرفته است»، ما صدای پای ویروس کلیتو کراسی را که به شکل خزنده‌ای داشت در بستر ساختار دولتی کشور، جای پنهان شدن برای خود پیدا می‌کرد، نشنیدیم.

کلیتو کراسی و طبقه نوپایی که از دل این مناسبات متولد شد در دستگاه مستعد و حاصلخیز دولت سازندگی و باورها و اعتقادات رئیس این دولت جان گرفت، رشد کرد و در کمتر از پانزده سال یعنی از سال ۱۳۶۹ تا ۱۳۸۳ وسعت زیادی پیدا کرد و مثل قارچ در ساختار نظام جمهوری اسلامی ایران ریشه دواند. و پس از روی کار آمدن دولت خاتمی رسماً تبدیل به چند حزب سیاسی شد. ولی باز هم متفکران و محققان مراکز علمی و دانشگاهی ما گزارش قابل اعتنایی از پیدایش این ویروس و شیوه نفوذ و سرایت و عملکرد آن بر مکانیسم سیاستگذاری، برنامه‌نویسی و تصمیم‌گیری کشور ارایه ندادند.

خیلی از نخبگان ما حتی در تحلیل علل و عوامل پیدایش فتنه‌های جامعه مدنی، دوم خرداد، قتل‌های زنجیره‌ای، واقعه کوی دانشگاه، فتنه ۸۸ و آشوب‌های ۹۶، به یک شبکه





نظام‌مند دیگری در درون ساختار جمهوری اسلامی به عنوان سازمان‌دهنده اصلی این رخدادهای نیندیشیدند و عموماً به همان شیوه‌های سنتی تحلیل که در رأس امریکا، منافقین، سلطنت‌طلب‌ها و امثال این اراذل و اوباش هستند، بسنده کردند. درست است که در عنادورزی اینها نسبت به جمهوری اسلامی تردیدی وجود ندارد ولی اگر هوشمندانه سر نخ اصلی این فتنه‌ها را تعقیب می‌کردیم بی‌تردید با پدیده‌ای روبه‌رو می‌شدیم که در این یادداشت از آن به عنوان کلیتوکراسی اسم برده شد.

کلیتوکراسی چیست و چگونه باید آن را شناسایی کنیم؟

«کلیتوکراسی» در ابتدای یادداشت تعریف شد. در اینجا ویژگی‌های یک دولت کلیتوکرات را بر می‌شماریم تا نشان دهیم چرا در فتنه‌های سه دهه گذشته، به خصوص شش سال اخیر باید به دنبال کلیتوکرات‌ها در ساختار دیوانسالاری ایران بود:

۱. تلاش برای سازماندهی فساد در ارکان دولت (برای خوردن باید کمی هم به دیگران امتیاز بدهی! این شعار کلیتوکرات‌هاست).

۲. انحصاری کردن امتیازات قدرت برای شبکه‌های وابسته (از این پدیده به عنوان رانت‌خواری نام می‌برند و رانت‌ها عموماً در خدمت کلیتوکرات‌ها هستند و ما از دولت موسوی تا حدودی و از دولت هاشمی تا به امروز به طرز عجیبی با این ویژگی دست و پنجه نرم می‌کنیم).

۳. دخالت دولت در تمام ارکان اجتماعی (به تعبیر دقیق بعضی از محققان، ما از تولد تا مرگ به اجازه سازمان زندگی می‌کنیم. تولد ما در بیمارستان است که سازمان می‌باشد؛ ولادت ما تا مورد تأیید سازمان ثبت نباشد ما را به رسمیت نمی‌شناسند؛ مدرسه رفتن ما در سازمان؛ کار کردن ما در سازمان؛ ازدواج ما در سازمان؛ خرید و فروش ما در سازمان و در نهایت مرگ ما هم در سازمان باید به ثبت برسد. سازمان‌ها مثل کابوس وحشتناکی زندگی ما را رقم می‌زنند).

۴. انباشته کردن ثروت در اطرافیان (مثل امتیازاتی که برای بستگان و وابستگان وزرا و معاونین و مدیران ارشد در نظر گرفته می‌شود. عموماً این امتیازات ناشی از پیوستگی‌های کلیتوکراتیک است).

۵. تبدیل کردن سیستم نظارت و کنترل به یک منبع سوددهی (تخلف‌کن و جرمه‌اش را بده تا از تخلف چشم‌پوشی شود. مثل کارهایی که شهرداری و نهادهای دولتی در مقابل متخلفان انجام می‌دهند که آدم را یاد پدران کلیسا می‌اندازد که از گنه‌کاران پول می‌گرفتند

و از طرف خدا قلم عفو بر جرایم اعمال گنه کاران می کشیدند. این یعنی تبدیل کردن یک سیستم نظارتی و کنترل به یک منبع سوددهی.)

۶. هدایت یارانه‌ها و حمایت‌های دولتی به خصوص در بخش تولید به افراد و شرکت‌هایی که مایل باشند بابت دریافت آنها رشوه بپردازند یا امتیازی به کلیتو کرات‌ها پرداخت کنند.

۷. تأثیر گذاری بر سودهای خصوصی سازی و هدایت انحصارات پرسود به سمت خصوصی سازی برای بهره‌مندی بیشتر. کلیتو کرات‌ها در دولت چون از این امتیازات باخبر هستند از پیش برای به دست آوردن آن نقشه می کشند و خصوصی سازی‌ها را بدان سمت و سو سوق می دهند. مثل واگذاری کارخانه بزرگ ایران الکتریک رشت و ده‌ها کارخانه دیگر در دولت هاشمی و خاتمی به اعضای دولت و جریان کارگزاران سازندگی)

۸. مخالفت با برخی خصوصی سازی‌ها که از نظر نظام سیاسی سالم و کارآمد هستند و حمایت از خصوصی سازی‌های ناکارآمد.

۹. طراحی خصوصی سازی‌ها به گونه‌ای که متضمن فروش اجباری مؤسسات به قیمتی زیر قیمت‌های واقعی برای خود، خانواده و همراهان و همفکران باشد؛ برای این روش می توان ده‌ها نمونه ارایه داد.

۱۰. کاهش پابندی‌های اخلاقی، روانی و دینی در سطوح مختلف دولت و رایج کردن فساد در کارمندان سطوح پایین

۱۱. از بین بردن تمام شرایط لازم برای یک دیوانسالاری سالم و کارآمد

۱۲. پنهان کردن ناکارآمدی‌ها با ترویج تأخیرهای بیشتر در پاسخ به مردم، کاغذبازی، تشریفات زائد اداری، تداخل و دامن زدن به برخوردهای میانی افراد در سازمان

۱۳. ایجاد تقاضاهای کاذب و انحرافی در میان قشرهای اجتماعی برای مشغول کردن ذهن‌ها و دغدغه‌ها (مثل بازی کنسرت‌های موسیقی، نمایش فرستادن دانشجویان به خارج از کشور بدون کنکور و امتحان، نمایش حد شرعی حجاب، پر خاشگری به قواعد غیر قابل تردید دین و ده‌ها تقاضاهای کاذبی که تمام دولت‌ها به خصوص دولت خاتمی و روحانی بیشترین بهره‌برداری را از این نمایش‌ها کردند.)

۱۴. دوقطبی سازی‌های کاذب و ترویج ادبیات رقیب‌هراسی مثل داستانی که روحانی در نمایش انتخابات ریاست جمهوری به راه انداخت و از دیوار کشی‌های خیابانی رقیب و جداسازی زن و مرد و دیو و دلبر سازی‌های کاذب و امثال این برای فریب افکار عمومی و انحراف آنها از مسائل اصلی استفاده کرد.

۱۵. جلوگیری از رشد نیروهای سالم در ادارات و حاکم کردن نیروهای کم‌مایه و چاپلوس



و منزوی کردن نیروهای کارآمد و متعهد و متخصص.
۱۶. خودگرایی و درون گرایی افراطی و سپاهنمایی‌های سیستماتیک گذشته برای ارتقای بخشی‌های کاذب دولت

۱۷. بی‌اعتنایی به حافظه تاریخی سازمان دیوانسالاری
دولت روحانی به رغم این که سهمیه‌بندی و کارت سوخت بنزین، مسکن مهر و یارانه‌ها را بی‌ارزش و خیانت به کشور معرفی کرد، بعد از شش سال تبلیغات کاذب و حیف و میل میلیاردها تومان در مصرف و قاچاق بنزین و ویرانی مسکن مهر با تغییر نام، به همان سیاست‌های دولت گذشته بازگشت و به رغم این که در مناظره‌های انتخاباتی به مردم گفته بود: نگران نباشید، اصلاً بالاتر؛ دولت تدبیر و امید دنبال این است که «آنچنان رونق اقتصادی ایجاد بکند و آنچنان مردم را از لحاظ درآمد سرشار بتوانند در اختیارشان قرار بگیرد، اصلاً به این ۴۵ هزار تومان خودشان نیاز نداشته باشند»؛ اما بعد از شش سال کشور را به جایی رساند که شصت و پنج میلیون نفر محتاج یارانه‌ها شوند.

ویژگی‌های گفته‌شده زنگ بیدارباشی است برای تمام نیروهای وفادار به انقلاب اسلامی که مواظب ویروس خطرناک کلیتو کراسی دولت موجود باشند که از هر دشمنی خطرناک‌تر است.

رد پای تزلزل دولت و چرخش‌های ایدئولوژیک انقلابی‌نماهای درون نظام جمهوری اسلامی را از اصل آرمان‌های انقلاب اسلامی، باید عموماً در تمایلات آنها برای انتخاب شدن دوباره و چندباره در قوه مقننه و مجریه جست‌وجو کرد. اگر چه عده‌ای معتقدند که تمایل به انتخاب دوباره طمع سیاستمداران را در دست‌درازی به حقوق و اموال مردم محدود می‌کند و دولت باز و شفاف را امکان‌پذیر می‌سازد، ولی در واقعیت‌های اجتماعی و تاریخی این چنین نیست. دلیل آن در صفحات قبل توضیح داده شد و گفته شد که از اساس بین ظرفیت‌های گسترده کشور و تعلقات بیگانه‌پرستانه دولتمردان در ساختار دیوانسالاری ایران که از دوره قاجاریه و پهلوی بر جا مانده است تفاوت وجود دارد. شاید تمثیل زیر به درک عمیق‌تر این تفاوت کمک کند:

آورده‌اند، روزی سگی در پی آهوپی می‌دوید. آهو روی در عقب کرده و می‌گوید: ای سگ رنج بیهوده به خود راه مده که به من نخواهی رسید. زیرا که تو در پی استخوان می‌دوی و من در پی جان؛ طالب استخوان به طالب جان نخواهد رسید.

حکایت تضاد دولت و ملت در ایران چنین است. دولت در ایران در پی مشت‌استخوان بی‌ارزش است اما ملت ایران در پی جان برای یک زندگی شرافتمندانه و عزتمند. اینها دو



تمنای متفاوت از یکدیگر است. شاید اولین شخصیتی که این تفاوت را فهمید و برای برطرف کردن آن برنامه داشت امام خمینی بود. مفهوم دولت در اندیشه امام خمینی به روایتی که رهبر معظم انقلاب اسلامی تبیین کردند، بخش ناگسستنی فرآیند تأسیس تمدن اسلامی و رکن سوم بعد از ایجاد انقلاب اسلامی و تأسیس نظام اسلامی است. تحقق دو مرحله بعدی در هرم کلی اندیشه اسلامی یعنی ایجاد کشورهای اسلامی و ایجاد دنیای اسلامی بدون دولت اسلامی امکان‌پذیر نیست و همان‌طوری که فرمودند تأسیس دولت اسلامی یک مرحله دشوارتر از انقلاب اسلامی و نظام اسلامی است و دولت به معنای نه هیأت وزیران بلکه مجموعه کارگزاران و در معنای حقیقی، تشکیل منش و روش دولت‌مردان به گونه اسلامی است.^۱ در حالی که دولت به مفهوم مدرن در ساختار دیوانسالاری غربی چنین وظیفه‌ای را به عهده ندارد؛ بلکه ساختاری است که از اساس در تضاد با آزادی شکل گرفت و اگر ضرورت حفظ امنیت و مالکیت نبود، شاید هیچ‌گاه توجیهی برای تأسیس دولت به معنای مجموع کارگزاران وجود نداشت. همدلی و هم‌زبانی در چنین فاصله‌ای که از نظر درک معنای دولت وجود دارد کاری بسیار دشوار است. رد پای تزلزل در دیوانسالاری ایران و نفاق و نفوذ ویروس کلیتوکرسی دقیقاً از همین جا شروع می‌شود.

نظام ما یک نظام اسلامی است اما ساختار دیوانسالاری ما که دولت بخشی از آن است، از اساس بر مبنای باورهای اسلامی شکل نگرفته است. ساختاری بود که از دوران قاجاری و پهلوی بر جای ماند و تلاش شد که این ساختار فرسوده، کهنه و سکولار با آرمان‌های اسلامی سازگار شود. اما عملکرد سی‌ساله دولتمردان در ساختار دیوانسالاری نشان می‌دهد که این سازمان از اساس بر بنیاد کج نهاده شده است و کجکی رشد کرده و بالا آمده و عنقریب است که بر سر نظام ما و ملت ما خراب شود. اکنون در آستانه انتخابات مجلس هستیم و تردیدی نباید کرد که بخش قابل توجهی از کجی دولت‌ها به کجی مجالس وابسته است. مجلس ناکارآمد، ناتوان و ترسو نمی‌تواند در رأس امور قرار بگیرد و وقتی در رأس امور نباشد به بازپچه دست دولتمردان کلیتوکرسی تبدیل می‌شود و خودشان هم بخشی از شبکه کلیتوکرسی‌ها در کشور می‌شوند. داستان برجام، سند ۲۰۲۰، FATF و ده‌ها مسئله‌ای که عزت اسلام و انقلاب اسلامی و استقلال ملت ایران در آن نیست از دل چنین مجلسی بیرون آمده است. آن روزی که دولت تدوین برنامه ششم توسعه را بیش از یک سال تعلیق کرد و از ساختار برنامه‌ها عدول کرد، آن روزی که دولت از اجرای برنامه‌های بودجه در مسئله بنزین و ده‌ها مسئله از جمله مسکن مهر سر باز زد و آن روز که در کمتر از چند دقیقه برجام

۱. منشور نظریه دولت/اسلامی، ستاد فرهنگی فجر انقلاب اسلامی، قم، ولاء منتظر، ۱۳۸۷.



در مجلس تصویب شد و ناله‌ای از کسی بلند نشد و آن روزی که ملت ایران لبخند رئیس دولت در گرانی بنزین را دید اما اندک صدایی از نمایندگان مجلس نشنید، فهمیدیم که این مجلس نمی‌تواند در رأس امور باشد و بحتل و ویروس کلیتو کراسی در خانه ملت هم رخنه کرده است.

روایت کرده‌اند که اربابی را بگرفتند که تو مستکبری!! گفت لاوالله، من از مستضعفان زمینم زیرا وارث چندین ده و ملک و املاک در زمین هستم و وعده خدای رحمان که مستضعفان را وارث زمین خواهد کرد در باب من راست آمده است.



مقالات



مواضع و عملکرد دولت موقت در قبال تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی

حامد حبیبی

محمد کمیل مقدمی

چکیده

نقش دولت موقت به عنوان مجری پیگیری ایجاد قانون اساسی در کنار سایر وظایفی که بر آنان محول شده بود، از پرچالش‌ترین موضوعات دورانِ وظایف مسئولیت نُه‌ماهه آنان می‌باشد. از یک سو ادعاهای بی‌دلیل و مدرک و متناقض سران دولت موقت در تدوین پیش‌نویس قانون اساسی و از طرفی دیگر تغییرات متناسب با منافع غیر ملی و در چهارچوبی غیر از خواست عمومی مردم در شورای طرح‌های انقلاب زیر نظر دولت موقت، سیر تدوین پیش‌نویس قانون اساسی را لیبرال و مسیر تدوین آن را با کندی مواجه می‌نمود؛ از این رو، امام خمینی با مطالبه‌گری در جهت اظهار نظر نمودن عموم صاحب‌نظران پیرامون پیش‌نویس منتشر شده و در کنار آن با مخالفت در ایجاد مجلس مؤسسان، دسیسه کنار گذاردن اسلام و روحانیت را خنثی نمودند. اما چهره واقعی سران دولت موقت با کارشکنی در تشکیل مجلس خبرگان و بعدها توطئه انحلال و مخالفت با اصل ولایت فقیه، بر همگان روشن گردید و



ایستادگی امام خمینی در مقابل زیاده‌خواهی آنان تمام نقشه‌های آنان را بر هم ریخت که بزرگ‌ترین قاضی آن وقایع اسناد و مدارک به جا مانده‌ای است که می‌تواند نقش مهمی در قضاوت از کارنامه و عملکرد مسئولان دولت موقت در آن برهه تاریخ ایجاد نماید.

کلیدواژه‌ها: امام خمینی، پیش‌نویس قانون اساسی، قانون اساسی جمهوری اسلامی، دولت موقت، مهدی بازرگان، نهضت آزادی

مقدمه

انقلاب اسلامی و در پی آن شکل‌گیری جمهوری اسلامی یکی از بزرگ‌ترین رویدادهای تاریخ معاصر به حساب می‌آید. با آغاز انقلاب آنچه بیش از همه در اولویت قرار گرفت تدوین قوانینی بود که در گام اول مطابقت با اهداف نظام جمهوری اسلامی داشته باشد. از این رو، گروه‌ها و جریانات مختلفی دست به کار شدند و با رویکردهای متعددی به گردآوری و اظهار نظر و نقد و بررسی حول آن پرداختند. در این بین بررسی عملکرد نهضت آزادی که اکثریت اعضای آن در جایگاه دولت موقت و مجریان اداره امور کشور در دوره انتقال محسوب می‌شدند، بسیار قابل توجه است. ما سعی نمودیم با اسناد و دلایل تاریخی و واکاوی وقایع بهمن ۵۷ تا آذر ۵۸ پیش از پیش با عملکرد دولت موقت در مواجهه با اولین میدان آزمون پس از پیروزی انقلاب اسلامی مردم ایران آشنا شویم.

در جریان تدوین قانون اساسی رئوس اجرایی کشور کسانی بودند با تفکراتی ناشی از نگاه عمدتاً ملی، مذهبی و لیبرالی همراه با رویکرد تعامل با غرب و روح تفکر اصلاح گام به گام، که مدعی برقراری قانون اساسی هم بودند. البته در این بین عده‌ای هم معتقد به برقراری هر چه سریع‌تر قوانین اسلامی بودند، ولی به بیان کلی باید خواست عموم جریان‌ها را رسیدن به یک قانون اساسی ساختارمند دانست.^۱

مسئله این پژوهش تاریخی - تحلیلی می‌باشد لذا ما در این نوشتار سعی در نقل مستقیم خاطرات و قضاوت دیدگاه‌های مختلف داریم. عملکرد دولت موقت در قبال پیش‌نویس قانون اساسی تا زمان تشکیل مجلس خبرگان به عنوان نهادی که مستقیماً مورد فرمان و خطاب حضرت امام قرار گرفته است مورد توجه است.

۱. این تحلیل پیشینی است؛ بعدها عده‌ای در تحلیل‌های پسینی بیان کردند که در ابتدای انقلاب دو طیف شاگردان امام (مکتبی‌ها) و افراد لیبرال‌مسلك دو نگاه متفاوت نسبت به مقوله تدوین قانون اساسی داشتند. دسته اول (مکتبی‌ها) قائل به این بودند که ایران در خدمت اسلام باشد و دسته دوم (لیبرال‌ها) قائل به این بودند که اسلام در خدمت ایران باشد.



خصوصاً بعد از تصمیم نهایی مبنی بر کنار گذاشتن مجلس مؤسسان^۱ و جایگزینی مجلس خبرگان و حضور ۶۹ درصدی طیف روحانیت در مجلس خبرگان، اعضای دولت موقت با استناد به غیر قانونی بودن این مجلس سعی در انحلال آن داشتند و اساس رویکردشان به تعطیلی کشاندن این مجلس و کنار نهادن روحانیت بود که با الطاف الهی و درایت امام به بهترین وجه مدیریت شد. بعدها امام خمینی از این رویداد به عنوان توطئه انحلال مجلس خبرگان نام می برد: ... طرح آن که مجلس خبرگان منحل بشود، که در زمان دولت موقت این طرح مطرح شد و بعد هم معلوم شد که اساسش از امیر انتظام بود و آن مسائل، آن وقت آمدند پیش ما، همین آقای بازرگان و رفقایش و گفتند ما خیال داریم که این مجلس را منحل کنیم، من گفتم شما چه کاره هستید اصلش که می خواهید این کار را بکنید؟ شما چه سمتی دارید که بخواهید مجلس خبرگان را منحل کنید؟ پاشید بروید سراغ کارتان. وقتی دیدند قضیه محکم است، کنار رفتند.^۲

اما در پس این کارشکنی ها مجلس خبرگان موفق به تصویب پیش نویسی می شود که در مجلس معتمدین مردم مورد بررسی قرار می گیرد،^۳ که با رأی قاطعانه ملت ایران در ۱۲ آذر ۵۸ فصل جدیدی در تاریخ انقلاب شکوهمندانه ملت ایران بوجود می آورد. مسئله این پژوهش توجه به عملکرد دولت موقت در یکی از کلیدی ترین مقاطع تاریخی انقلاب است زمانی که که گروه های مختلف هنوز پرده از صورت ندیده اند و ماهیت خود را برای همگان آشکار ننموده اند؛ علاوه بر آن، ادعاهای فراوانی که بعدها از زبان سردمداران مجری تدوین قانون اساسی (سران دولت موقت) منتشر می شود، همگی حکایت از آن دارد که بعضی از آنان با غرض مشخص خود را سوار بر قطار انقلاب کرده تا بتوانند با سهم خواهی و فشار به هدف خود که آن هم اسلامی منهای روحانیت باشد، برسند.

تاریخچه مسئله

به صورت کلی سوابق پژوهشی در خصوص موضوع «قانون اساسی» و «بررسی پیش نویس قانون اساسی» نسبتاً گسترده و قابل توجه است. در کنار این اثر می توان به برخی کتاب ها

۱. شرح مآوقع در صفحات پیش روی مقاله بیان شده است.

۲. صحیفه امام، ج ۱۴، ص ۲۶۵.

۳. تمام تلاش نهضت آزادی و جبهه ملی این بود که پیش نویس منظور نظر خود را بدون لحاظ مجلس خبرگان به تصویب برسانند. از این رو، با دسیسه های مختلف سعی در برهم زدن اصل مجلس خبرگان داشتند. (در این باره رک: سهراب مقدمی شهیدانی و محمدجواد فرح نژاد، «قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران؛ پیشینه و سیر تدوین»، پانزده خرداد، دوره سوم، ۱۴، ش ۵۲، تابستان ۱۳۹۶)



نهضت آزادی در اواخر حکومت پهلوی با تمام توان در صدد بود از سقوط پهلوی جلوگیری کند؛ چنانچه بازرگان روی کار آمدن شریف امامی را یک مائده الهی برشمرد

و مقالات ذیل مراجعه نمود.

مراجعه به آثار پژوهشی حول موضوع «قانون اساسی» و «بررسی پیش نویس قانون اساسی» ابعاد گوناگونی از زوایای مباحث مربوط به آن را بیان می کند که در نوع خود

گسترده و قابل توجه است منابعی همچون کتاب «نهضت امام خمینی (ره)» (سید حمید روحانی) دفتر چهارم صفحات ۱۲۷ تا ۱۲۹ که پیشینه مباحث مربوط به اولین پیش نویس قانون اساسی جمهوری اسلامی در سال ۱۳۵۴ در آن بیان شده است و همچنین طرح عنوان اینکه امام (ره) از طرح جمهوری اسلامی و قانون اساسی سال ۱۳۵۴ آگاهی داشته است.

«پیش نویس قانون اساسی ج.ا.ایران و منازعات گفتمان های فقهی-سیاسی» (محمد مهدی باباپور)، ۱۳۸۸ که وی در نوشتارش ضمن تبیین مراحل مختلف پیش نویس قانون اساسی به نزاع های درون گفتمانی می پردازد و آن را تحلیل و بررسی می نماید.

«قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران؛ پیشینه و سیر تدوین» (سهراب مقدمی شهیدانی - محمد جواد فرج نژاد ابرقویی)، ۱۳۹۶ که این نوشتار ضمن بازخوانی سیر تاریخی «تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی»، عملکردها و مواضع جریان ها و شخصیت های سیاسی - مذهبی مختلف را در قبال این ماجرا روشن می سازد.

پیش نویس قانون اساسی چگونه نوشته شد؟

با پیروزی انقلاب اسلامی چهارچوب نظام نوینی در دستور کار سران نظام قرار گرفت؛ از این رو، امام در حکم مهندس بازرگان نخست وزیر دولت موقت بر «تشکیل مجلس مؤسسان و انتخاب مجلس نمایندگان ملت بر طبق قانون اساسی جدید^۱ تأکید می ورزند.

پیش از این نیز امام خمینی بارها از لزوم تغییر و تدوین قانون اساسی که مطابق با شرع و احکام اسلامی باشد سخن به میان آوردند؛ ابتدا در عراق در ۵۷/۲/۱۶ در مصاحبه با خبرنگار روزنامه فرانسوی/لوموند از لزوم اصلاح قوانین سخن گفتند: «قوانین اساسی و متمم آن (۱۳۲۴) ۱۹۰۶ به شرط آن که مورد اصلاح قرار گیرد، می تواند بنای دولت و حکومتی باشد که ما توصیه می کنیم.»^۲ سپس در ۵۷/۱۰/۱۸ در فرانسه در مصاحبه با خبرنگار انگلیسی روزنامه فایننشال تایم از لزوم

۱. صحیفه امام، ج ۶، ص ۵۵.

۲. همان، ج ۲، ص ۴۳.

تدوین قانون اساسی سخن می‌گویند:

قانون اساسی باید مطالعه بشود، بعضی از چیزهایش که مخالف اسلام است باید کنار گذاشته شود... اصولاً قانون جدیدی باید تدوین کنیم... اکنون مشغول تهیه قانون اساسی جدیدی می‌باشیم.

در همان روز ایشان در مصاحبه با خبرنگار مجله/کونومیسست می‌گویند:

... پس از سقوط شاه، نمایندگان ملت در مجلس، مراحل قانونی آن را انجام خواهند داد و قانون اساسی این جمهوری (اسلامی) را تدوین و تکمیل خواهند کرد.

و نمونه‌های فراوان دیگر که امام تصریح به کنار گذاشتن قانون اساسی سلطنتی دارند و بر لزوم تدوین قانونی اسلامی تأکید می‌نمایند.

... قانون اساسی که رژیم ایران را سلطنتی می‌شناسد، چون از نظر ملت رژیم سلطنتی مردود است، از اعتبار ساقط است و باید قانون اساسی جدیدی تدوین شود.^۱

در این میان، عده‌ای بر این بودند تا با حفظ همان قانون اساسی بر اصول کلی آن تأکید ورزند؛ از جمله^۲ نهضت آزادی تاروهای پیروزی انقلاب، از قانون اساسی و سلطنت حمایت می‌کرد. بازرگان در ۵۷/۳/۹ در دیدار با مأمور سفارت امریکا چنین می‌گوید:

نهضت آزادی به قانون اساسی معتقد است. اگر شاه حاضر باشد که تمام مواد قانون اساسی را به اجرا در آورد، ما آماده‌ایم تا سلطنت را بپذیریم.^۳ سیاست گام به گام بازرگان نیز در همین راستا بود؛ نهضت آزادی در اواخر حکومت پهلوی با تمام توان در صدد بود از سقوط پهلوی جلوگیری کند؛ چنانچه بازرگان روی کار آمدن شریف امامی را یک مائده الهی بر شمرد و رهسپار پاریس شد و با امام دیدار کرد و از او خواست از این موقعیت استفاده کند.^۴

۱. همان، ج ۴، ص ۱۱۳.

۲. یکی از کسانی اظهاراتش کاملاً مخالف جریان عمومی نیروهای انقلابی بود آیت‌الله شریعتمداری بود. وی با تبیین چهارچوب‌های اصلی تدوین قانون اساسی در این باره می‌گوید: «پس از پیروزی انقلاب و موقعی که بحث قانون اساسی جدید... مطرح بود و در همان ایام ما این نظر را دادیم که بهتر است قانون اساسی قبلی (قانون اساسی مشروطیت) محفوظ بماند و فقط مواد مربوط به رژیم سلطنتی از آن حذف شود و به جای آن مواد مربوط به جمهوری اسلامی جایگزین گردد... در این صورت قهراً هم زحمت کمتر می‌شود... موجب گلايه و رنجيدگی و احیاناً بهانه‌جویی و تشنج نمی‌شود.» (روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۵۸/۴/۲، ص ۳)

۳. اسناد لانه جاسوسی، تهران، صابرين، ۱۳۶۶، ج ۲۳، ص ۱۸.

۴. حضرت امام ماجرا را این گونه نقل می‌کند: «پیش‌تر که در پاریس بودم، بعضی آمدند پیشنهاد کردند به این که خوب است قدم به قدم جلو برویم و حالا شاه را نگهش داریم و سلطنت بکند و حکومت نکند و بعدش ما مجلس درست کنیم و بعدش چه کنیم.» صحیفه امام، ج ۱۰، ص ۲۴۱.



اشخاص عمدتاً متناسب به نهضت آزادی که اصل تنظیم پیش‌نویس را بی‌هیچ دلیلی به نفع خود مصادره می‌نمایند، این‌گونه می‌پندارند که اولین چهارچوب قانون اساسی از سوی آنان ارایه گردیده و بعدها توسط روحانیت مصادره شده است. غافل از آن که نخستین پیش‌نویس قانون اساسی جمهوری اسلامی در سال ۱۳۵۴ توسط عده‌ای از فضلاء حوزه علمیه قم مکتوب شده است

به هر ترتیب آنچه مسلم است، امام خمینی به دنبال قانون اساسی متناسب با جمهوری اسلامی بودند و اشتباهی که بعضی از تاریخ‌نویسان متأخر در آثارشان مرتکب شده‌اند مبنی بر اینکه «بررسی سخنان امام خمینی در این دوران نشان می‌دهد که ایشان به طور مطلق با قانون اساسی مشروطیت مخالف نبودند؛ چون این قانون به طور کامل با اصول اسلام

مغایرت نداشت. به نظر ایشان (امام) «قانون اساسی مشروطه اصول مغفول عنهی داشت که موافق اسلام بود و در رژیم پهلوی به آن عمل نمی‌شد اما امکان اجرای آن بود»، اما به نظر می‌رسید امام صلاح نمی‌دیدند که انقلاب با نام اسلام به پایان برسد و جمهوری اسلامی اعلام شود ولی هنوز به قانون اساسی مشروطیت اکتفا گردد. از طرفی قانون اساسی مشروطیت پاسخگوی همه نیازهای یک حکومت جدید نبود، بنابراین تدوین قانون اساسی نوین امری ضروری تلقی می‌شد»^۱ با تأملاتی جدی روبه‌رو است. اولاً؛ اساساً امام خمینی بارها در غالب ادبیات حقوقی، ناکارآمدی قانون اساسی موجود را تصریح کرده بود.^۲ همچنین ایشان در تمسک به قانون اساسی رویه جدلی داشت؛ کما اینکه ایشان خودشان هم اشاره داشتند (مالنا والقانون)^۳ و تأکید بر اسلامی بودن قوانین داشتند. از طرفی کلام ایشان ناظر به ظلم طاغوت در اجرا نکردن قوانین اسلام بود، نه اینکه نظام آتی برنامہ‌اش متناسب با قانون مشروطه باشد. ایشان تقریباً از آذرماه ۱۳۵۷ وارد مرحله‌ای جدید شد و در اوایل دی‌ماه ۱۳۵۷ نظر ایشان به صورت نفی کامل قانون اساسی مشروطیت نمودار شد و در مورد تدوین قانون اساسی جدید بر مبنای قوانین اسلام فرمودند: «این جمهوری بر یک قانون اساسی‌ای

۱. یحیی فوزی، تحولات سیاسی/اجتماعی بعد از انقلاب اسلامی در ایران، تهران، عروج، ۱۳۹۲، ج ۱، ص ۲۴۶.

۲. بحث جلسه اول درس حکومت اسلامی امام در بهمن ۱۳۴۸ در نجف اشرف، به بیان فرق حکومت اسلامی با سایر حکومت‌ها اختصاص یافته و در آن بحث به این نکته اشاره شده است که حکومت اسلامی نوع خاصی از حکومت مشروطه است؛ یعنی مشروط به قوانین اسلام؛ بدین جهت از نظر امام خمینی وظیفه قوه مقننه و مجالس قانون‌گذاری، در واقع برنامه‌ریزی برای وزارتخانه‌های مختلف و تشکیل حکومت در محدوده احکام اسلامی است، نه قانون‌گذاری مصطلح در سایر حکومت‌ها. (رک: سید روح‌الله خمینی، ولایت فقیه، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۹۴، ص ۷-۲)

۳. سید حمید روحانی، نهضت/امام خمینی(ره)، تهران، بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی، چاپ نوزدهم، ج ۱، ص ۱۸۷؛ سخنرانی تاریخی امام خمینی در تاریخ ۴ رجب ۱۳۸۲ مطابق ۱۱ آذر ۱۳۴۲.

متکی است که قانون اسلام است.^۱ ایشان در انتهای آذرماه فرمودند: «چون از نظر ملت رژیم سلطنتی مردود است و از اعتبار ساقط است، باید قانون اساسی جدیدی تدوین شود.»^۲ ثانیاً؛ خود امام در روز اعطای حکم مهندس بازرگان به نخست‌وزیری در پاسخ به خبرنگاران، اجرای قانون اساسی مشروطه را تا زمان تصویب و تدوین قانون اساسی منقضی می‌دانند.^۳ در حالی که می‌توانستند به شورایی دستور دهند تا اصلاحاتی درباره قانون مشروطه انجام دهند و آن را اسلامی کنند که این کار متناسب‌تر با شرایط زمانی محدود آن دوره می‌بود. ثالثاً؛ انتظار می‌رود کسانی که موافقت امام بر حفظ قانون مشروطه را مدعی هستند مستمسکی بر ادعای خود بیاورند.

این نوشتار بر آن است که به چگونگی تدوین پیش‌نویس قانون اساسی و ادعاهای مختلف نقل‌شده آن پیردازد؛ از این رو ادعاهای افراد مختلف بدون هیچ‌گونه دخل و تصرفی بیان می‌گردد.

دکتر حبیبی

از اولین کسانی که نام او را در زمره تهیه‌کنندگان پیش‌نویس قانون اساسی می‌برند دکتر حسن حبیبی است. او در این باره می‌گوید:

... با توجه به کوشش‌هایی که در مورد تطبیق امامت با حقوق اساسی جدید کرده بودم، اقدام به تهیه یادداشت‌هایی کردم که در آن زمان ما می‌گفتیم یادداشت و حال می‌گویند پیش‌نویس و البته فرصت بزرگی که پیش آمده بود، امکان دسترسی به امام و کسب فتاوی حقوقی ایشان بود. به این ترتیب مسائلی که برای من مبهم بود و یا لازم بود که از امام اخذ شود از ایشان سؤال می‌کردم... بالأخره این یادداشت‌ها در آخر بهمن (اشتباه لفظی بوده، منظور آخر دی است) آماده شد. بعد از اینکه یادداشت‌ها حاضر شد، با یکی از آقایان اهل علم که در آنجا بودند دو شب نشستیم و این قانون را از نظر شرعی و فقهی مورد بررسی قرار دادیم... به هر صورت در روز دوشنبه دوم بهمن‌ماه این پیش‌نویس را تقدیم امام کردم و این بدین علت بود که در روز پنجشنبه همان هفته قرار بود به ایران بیایم و قرار بود هیئتی روز سه‌شنبه به ایران بیایند. نظر امام این بود که متن پیش‌نویس را این گروه با

۱. صحیفه/امام، ج ۴، ص ۴۷۹.

۲. همان، ج ۵، ص ۳۴۶.

۳. همان، ص ۲۷.





خود به تهران ببرد تا در آنجا مورد بررسی عده‌ای از فقها قرار بگیرد.^۱ به روایت حبیبی به علت بسته بودن فرودگاه‌ها، امام پیش‌نویس را به وی پس دادند و گفتند شاید در نزد من گم شود...^۲ از این رو، به ناچار پیش‌نویس به خبرنگارانی داده شد که قرار بود با هواپیمایی دیگر به تهران بیایند. حبیبی هم شرط حیات را شرط پس گرفتن می‌کنند و اگر هر رخدادی دیگر صورت گرفت شرط می‌شود که دوستان حبیبی پیش‌نویس را از خبرنگاران خواهند گرفت... و به این طریق پیش‌نویس به تهران رسید! ایشان می‌گویند:

در تهران متوجه شدیم که دو گروه دیگر نیز اقدام به تهیه پیش‌نویس کرده‌اند... بعد با همکاری دوستان مجدداً به بررسی پیش‌نویس پرداختیم. اصلاحات مهمی به کمک آنها در متن پیش‌نویس داده شد. از جمله این دوستان آقای صدر حاج سید جوادی، دکتر کاتوزیان، دکتر جعفر لنگرودی، استادان دانشکده حقوق و دکتر لاهیجی و آقای میناچی هم شرکت داشتند. اولین جلسه مشترک در ۱۹ بهمن تشکیل شد... جلسات مستمر ما از ۲۳ بهمن شروع شد و پیش‌نویس در هفتم اسفند به خدمت امام تقدیم شد و در دهم اسفند متن را به قم خدمت علما فرستادیم و نظریات آنها را با متن تلفیق کردیم و در ۲۴ اسفند متن نهایی تقدیم امام شد...^۳

فاطمه طباطبایی عروس امام خمینی در خاطرات خود نقل می‌کند که امام خمینی در نوفل‌لوشاتو تقریباً محرمانه از پدر وی سید محمدباقر سلطانی طباطبایی خواسته بود که به حبیبی در تدوین پیش‌نویس قانون اساسی در حوزه‌هایی که مربوط به مسائل فقهی بود کمک کند. حبیبی نیز هر بخشی را که تنظیم می‌نمود در اختیار امام خمینی قرار می‌داد و امام خمینی نیز نظریات اصلاحی خود را در گوشه آن می‌نوشت. وی اضافه نموده است که دست‌نوشته‌های امام خمینی نزد حبیبی محفوظ است.^۴ نقل قول صادق طباطبایی سخنگوی دولت موقت از ماجرای تدوین پیش‌نویس، متناقض با نقل حبیبی و خواهرش می‌باشد. او

۱. کیهان، ۱۳۵۸/۶/۱۱، ش ۱۰۷۹۷.

۲. اینجا جای بسی تأمل دارد که چگونه می‌شود که این پیش‌نویس همان پیش‌نویس نهایی قانون اساسی باشد و امام (ره) نسبت به آن این گونه برخورد می‌نمایند که ممکن است نزدشان گم شود!!! در ضمن مرحوم حبیبی هیچ‌گاه ادعا نکرد نماینده امام در تدوین پیش‌نویس قانون اساسی بوده است، بلکه همگان به نقش وی در تدوین پیش‌نویس قانون اساسی اذعان دارند و بس.

۳. کیهان، همان.

۴. فاطمه طباطبایی، *اقلیم خاطرات*، تهران، پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی، ۱۳۹۰، ص ۵۱۳. عجیب اینجاست که مرحوم حبیبی یا خانواده‌شان تاکنون چنین یادداشت‌هایی را نه ادعا و نه منتشر نموده‌اند.

در یک تحلیل کلی پیرامون نخستین پیش نویس، باید آن را تلفیقی از قانون اساسی مشروطه ایران و اندیشه جمهوری خواهی غرب گرایانه و آمیزه‌هایی از اندیشه نوگرایانه اسلامی دانست

در کتاب خاطرات خود مطالبی در باب نقش خود در تدوین پیش نویس بیان می‌کند. از جمله این که به همراه دکتر حبیبی در تدوین قانون اساسی نقش داشته و او توسط یک خبرنگار آلمانی متن پیش نویس را به ایران آورده است که شواهدی برای اثبات آن وجود ندارد.^۱

دکتر ناصر کاتوزیان

دکتر کاتوزیان از حقوق دانانی که از او به عنوان یکی از تدوین کنندگان پیش نویس قانون اساسی یاد می‌کنند، معتقد است که اساساً امام طبق قول و قرارهایی در پاریس مسئولیت تدوین را بر عهده اعضای نهضت آزادی قرار دادند. او ماجر را به گونه‌ای دیگر نقل می‌کند: از عده‌ای حدود ۵۰-۴۰ نفر دعوت کردند که در منزل آقای «صدر حاج سید جواد» که بعدها وزیر دادگستری دولت موقت شد، گرد هم در آیند. صدر حاج سید جواد در آن جلسه گفت: به هر حال روزی امام خواهد آمد و ما باید آمادگی داشته باشیم. دست روی دست گذاشتن درست نیست، باید قانون داشته باشیم.

آن گرده‌هایی تا چند جلسه دیگر هم ادامه یافت، ولی اختلاف نظرها در آن گروه بسیار زیاد بود... به همین جهت آقای حبیبی به عنوان نماینده امام از اروپا به تهران آمد و گفت امام گفته‌اند یک عده محدودی که مسلمان و هم آگاه به مسائل روز و انقلابی باشند، انتخاب کنید و از آنان برای نوشتن پیش نویس قانون اساسی استفاده شود.

خود دکتر حبیبی نیز ترجمه‌ای از قانون اساسی فرانسه را تهیه کرده بود. بنابراین اولین پیش نویس قانون اساسی در هیئتی تصویب شد که اعضای آن عبارت بودند از: دکتر حبیبی، دکتر جعفری لنگرودی، مرحوم فضل‌الله بنی‌صدر، آقای لاهیجی، آقای میناچی و خود من... از آن جمع چهار نفری،

۱. صادق طباطبایی، *خاطرات سیاسی-اجتماعی دکتر صادق طباطبایی*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۷، ج ۳، ص ۱۳۱. بعدها طباطبایی در مستندی پیرامون زندگی خود مدعی می‌شود که پاکت حاوی پیش نویس را به شولاتر داده و از آن هم فیلمبرداری شده. از قضا در مصاحبه با شولاتر او هم ادعای طباطبایی را می‌پذیرد ولی آنچه مورد سؤال است محتویات درون پاکت است که هیچ کجا معلوم نشد آیا واقعاً درون آن متن پیش نویس بوده یا خیر؟ از طرفی حبیبی می‌گوید پیش نویس نزد وی بوده، چگونه این پیش نویس در دست صادق طباطبایی سر بیرون می‌آورد. (آنقدر نقل طباطبایی با اشکالاتی مواجه است که بررسی نقل مخدوش وی در این مجال نمی‌گنجد).



بنده مسئول نوشتن اصول پیش نویس شدم... در طول دو یا سه ماه توانستیم کار را تمام کنیم... بالأخره ۱۵۰ اصل نوشتیم.

در آن زمان امام به تهران آمده بود و دکتر حبیبی از امام وقت گرفتند. روزی بود که نیروی هوایی نیز به دیدار امام آمده بودند...^۱ امام در آن جلسه گفتند طرح شما مدتی پیش من بماند تا مطالعه کنم...^۲ به هر حال کاتوزیان می گوید حتی امام نسبت به طرح ما نظر مثبت داشت و فقط تأکید داشتند نظر علمای قم را هم جویا شویم.^۳

ابراهیم یزدی

از دیگر افرادی که مدعی است نقشی در تدوین پیش نویس داشته، وزیر خارجه دولت موقت یعنی ابراهیم یزدی است. او می گوید:

... در هیچ انقلابی سابقه ندارد که قبل از پیروزی انقلاب به فکر تهیه و تنظیم قانون اساسی جدید باشند... برای حل این مشکل... تدوین قانون اساسی جدیدی را که بتواند پایه و اساس مدیریت سیاسی مملکت باشد پی گیری می کردیم.

برای این کار، بعد از مذاکرات مقدماتی با آقای دکتر حبیبی، پیشنهادی به آقای خمینی داده شد... دکتر حبیبی... هر قسمت هم که آماده می شد آن را برای مرور و اظهار نظر تقدیم آقای خمینی می کرد و آقای خمینی نظراتشان را به او می گفتند. به عبارت دیگر کار تهیه پیش نویس از جمله اموری بود که شخصاً زیر نظر آقای خمینی انجام می گرفت.^۴

۱. پر واضح است که اینجا نقل کاتوزیان در ذکر تاریخ با اشکالاتی مواجه است. به این دلیل که ادعای فعالیت چندهفته ای بر روی پیش نویسی که حبیبی با خود به تهران آورده و تاریخ ۱۹ بهمن که همافران نیروی هوایی به دیدار امام آمدند با هم تناسب ندارد.

۲. ناصر کاتوزیان، «گذری بر تدوین اولین پیش نویس قانون اساسی»، حقوق اساسی، س ۱، ش ۱، ۱۳۸۲، ص ۱۲۶-۱۲۵.

۳. اولاً کاتوزیان هیچ گاه به تاریخی که از طرف حاج سید جوادی فراخوانده می شود اشاره نمی کند؛ ثانیاً بر فرض فراخوانده شدن و تدوین باور نکردنی پیش نویس (بنابر این ادعا که متن دکتر حبیبی کنار گذارده شد) در آن مدت کوتاه چندروزه، ایشان نظر مثبت امام را از کجا استنباط نموده اند؟ آیا برای این ادعا مدرکی وجود دارد؟

۴. ابراهیم یزدی، شصت سال صیوری و شکوری؛ خاطرات دکتر ابراهیم یزدی، نسخه اینترنتی، ج ۳، ص ۲۰۴-۲۰۳.

۵. آیا ابراهیم یزدی برای این ادعای خود که وی اولین فردی بوده که پیشنهاد تدوین قانون اساسی را داده است مدرکی دارد؟ آیا مدرکی بر ادعای مذاکره با دکتر حبیبی درباره تدوین پیش نویس وجود دارد؟ اگر کار تدوین در فرانسه زیر نظر امام انجام می گرفت پس چرا طبق نظر سایرین متن اولین بار به امام در ایران نشان داده شده بود؟

هاشم صباغیان

بعضی از چهره‌های دیگر نهضت آزادی نظیر صباغیان وزیر کشور دولت موقت نیز از مدعیان داشتن نقش در تدوین پیش‌نویس قانون اساسی هستند. او می‌گوید:

قبل از آن که اساساً بحث تدوین قانون اساسی تازه باشد، من از جمعی از حقوق‌دانان دعوت کردم و از میان افرادی که شرکت کردند... تعدادی انتخاب و مشغول به کار شدند؛ چرا که ضرورت آن را تشخیص داده بودیم. در آن وقت، هنوز دستوری از امام نرسیده بود. پس از مدتی کار (سه یا چهار جلسه) اطلاع یافتیم که متنی هم در پاریس تهیه شده است. با شرکت یکی از تدوین‌کنندگان آن، جلسات مشترکی ترتیب دادیم و در همین وقت، از امام دستور رسید و گروهی مأموریت مشخصی در این زمینه یافتند. در این گروه هفت نفر شرکت داشتند. پس از تشکیل انقلاب، گروه به کار خود ادامه داد و متن قانون تهیه شده هم اکنون در اختیار امام است.^۱

صدر حاج سیدجوادی

سیدجوادی که خود وزیر کشور و دادگستری دولت موقت بوده است، در مصاحبه خود این‌گونه نقل می‌کند:

در اوایل تابستان ۱۳۵۷ به این نتیجه رسیدیم... بهتر است برای اینکه غافلگیر نشویم و تکلیف حکومت از ابتدا روشن باشد از حالا در فکر تهیه یک طرح قانون اساسی باشیم که با جلب نظر متخصصان امر منقح و منظم و آماده برای ارایه به مردم گردد.

جلسه اول برای طرح و تهیه قانون، ترکیبی از آقای دکتر لاهیجی و دکتر ناصر میناچی و فتح‌الله بنی‌صدر و اینجانب در منزل من تشکیل و شروع به بحث و تبادل نظر کردیم و به طرز تهیه پیش‌نویس و مبنا قرار دادن قانون اساسی مشروطه با توجه به قوانین اساسی بعضی از دول خارج پرداختیم. ... این طرح به دستور حضرت امام خمینی به آقای دکتر حبیبی تحویل شد زیرا فرمودند که در هنگام اقامت در پاریس از آقای حبیبی خواسته بودند که پیش‌نویس یک قانون اساسی برای دولت جمهوری تهیه کنند و ایشان هم تهیه کرده بود. بعد حضرت امام از ما پرسیدند که شنیده‌اند ما

۱. کیهان، ش ۱۰۶۵۲، ۱۳/۱۲/۱۳۵۷، ص ۳.

۲. از صباغیان در هیچ نقلی غیر از ادعایی که خودش نموده است، نامی برده نشده است. حال او چگونه و کجا و چه کسانی را در تهیه پیش‌نویس فراخوانده است مشخص نمی‌باشد.





هم یک طرحی در این مورد تهیه کرده‌ایم. فرمودند شما آن طرح خود را به آقای دکتر حسن حبیبی بدهید و آقای حبیبی هم گویا تلفیقی به عمل آورده و پیش‌نویس را به مرحوم آقای سحابی که وزیر مشاور در طرح‌ها و مسائل انقلاب بودند دادند.^{۲۰}

بررسی ادعاها

آن چه در پس پرده این رویداد تاریخی نهفته است، ذکر یک ادعای بی‌سندی است که هر کسی خود را قهرمان این میدان دانسته و به ذکر چند مؤید بسنده نموده است.^۳ از این رو ما در قضاوت این ادعاها می‌گوییم: اولاً؛ اختلاف اقوال و تشتت آراء خود می‌تواند اصل ادعا را زیر سؤال ببرد و در بیان یک ادعا طبعاً باید دلایل متقن و یقینی موجود باشد که اینجا موجود نمی‌باشد.

ثانیاً؛ تحریف سخنان و تبیین غلط مواضع امام اتفاقی است که بارها حتی در زمان حیات ایشان رخ می‌داده است، از این رو ایشان در وصیت‌نامه سیاسی، الهی خود فرمودند:

اکنون که من حاضرم، بعض نسبت‌های بی‌واقعیت به من داده می‌شود و ممکن است که پس از من در حجم آن افزوده شود؛ لهذا عرض می‌کنم آنچه به من نسبت داده شد یا می‌شود مورد تصدیق نیست مگر آنکه صدای من یا خط و امضای من باشد، با تصدیق کارشناسان؛ یا در سیمای جمهوری اسلامی چیزی گفته باشم.^۴

از طرفی هیچ گونه ملاکی بر برتری شخص یا جریانی به صورت دائم نسبت به امام وجود ندارد؛ کما اینکه خودشان می‌فرمایند:

۱. نامه، ۱۳۸۲، ش ۲۳، ص ۲۲.

۲. گفتار حاج سید جوادی دقیقاً نقطه مقابل کاتوزیان است؛ پس یا وی دروغ می‌گوید یا کاتوزیان. از سوی دیگر اگر حضرات به متنی دست یافته‌اند چرا هیچ متنی وجود ندارد که گواهی در تاریخ باشد؟ آیا می‌توان به صرف ادعای هر کس در تدوین پیش‌نویس اعتنا نمود؟

۳. سید حمید روحانی که خود از شاگردان و تاریخ‌نگاران نهضت امام خمینی (ره) است، در ذیل بررسی این بخش از مقاله می‌گوید: «اصولاً دنیاطلبان و از خدا بی‌خبران همواره تلاش دارند در هر موردی و در هر جریانی خود را قهرمان، مبتکر و کارگردان ماجرا بنمایانند. از آغاز نهضت امام می‌بینیم مدعیانی خود را متولی امور نهضت امام می‌دانند. مهدی عراقی پیرامون اعلامیه «شاه‌دوستی یعنی غارتگری» می‌گوید: من به امام گفتم الان وقت آن است که شخص شاه را مورد حمله قرار دهید. نیز او و آقای هاشمی رفسنجانی هر کدام مدعی‌اند که من صورت جلسه مجلس شورای ملی پیرامون کاپیتولاسیون را به امام رساندم. آقای بنی‌صدر و جلال‌الدین فارسی هر یک مدعی‌اند که من امام را به درس حکومت اسلامی واداشتم. ابراهیم یزدی هم می‌گوید من به امام سفر به پاریس را پیشنهاد دادم. من عنوان جمهوری اسلامی را به زبان امام گذاشتم. «و هلم جرا»»

۴. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲۰۶.

من در طول مدت نهضت و انقلاب به واسطه سالوسی و اسلام‌نمایی بعضی افراد، ذکری از آنان کرده و تمجید نموده‌ام که بعد فهمیدم از دغل‌بازی آنان اغفال شده‌ام. آن تمجیدها در حالی بود که خود را به جمهوری اسلامی متعهد و وفادار می‌نمایاندند و نباید از آن مسائل سوءاستفاده شود و میزان در هر کس حال فعلی اوست.^۱

ثالثاً؛ آنچه نقص بزرگ در نقل این روایات است جای خالی خود دکتر حبیبی است که ظاهراً هیچ‌گاه جزئیات این موضوع از سوی ایشان بیان نشده است.^۲ با این حال نقش غیر قابل انکار دکتر حبیبی در تهیه پیش‌نویس به عنوان یک فرآیند علمی مورد توجه است. رابعاً؛ همانطور که جناب دکتر حبیبی اذعان دارد هیچ‌گاه به طور رسمی یا به دستور مستقیم امام این وظیفه بر عهده ایشان نبوده است بلکه صرفاً کوشش کارشناسانه در راستای خدمت به انقلاب محسوب می‌شده و از این رو بوده که امام این کار را مورد تشویق خود قرار داده‌اند و جلسات تهران نیز طبق نقل صریح وی هیچ‌گاه با حکم و دستور و هماهنگی حضرت امام نبوده است. او همچنین در گفت‌وگویی در ۲۹ دی‌ماه ۵۸ به رغم استعفانامه از نهضت آزادی می‌گوید: «من هیچ‌گاه عضو نهضت آزادی نبودم».^۳

خامساً؛ آنچه امام در مصاحبه ۱۸ دی ۵۷ به خبرنگار فایننشال تایم^۴ می‌گویند: «ما اکنون مشغول تهیه قانون اساسی هستیم»،^۵ نمی‌رساند که به شخص یا گروه خاصی مأموریت به خصوصی را سپرده باشند؛ چه بسا ایشان از گروه‌ها و اشخاص متعددی از باب مشاوره چنین چیزی را مطالبه کرده باشند. از سوی دیگر ایشان بر این مبنا بودند که اصل کار تدوین را باید یک مجلسی از سوی مردم با حضور اشخاص فاضل، امین و متدین بر عهده بگیرند.^۶

جمع‌بندی

بی‌شک امام به عنوان رهبر نهضت این حق را برای خود قائل است که از نظریات و مشورت‌های دیگر جریان‌های متعدد برخوردار باشد.^۷ از طرفی جریان نهضت از ابتدا

۱. همان.

۲. محمدرضا ادیب، روزنامه/ایران، ۱۳۹۶/۱۲/۱۲، ش ۶۴۲۲، ص ۱۸.

۳. محمد جواد مظفر، اولین رئیس‌جمهور، تهران، کویر، ۱۳۷۸، ص ۱۹۴؛ «حبیبی با این ادعا زمینه هر گونه سوءاستفاده سیاسی و مصادره پیش‌نویس قانون اساسی توسط نهضت آزادی را از بین می‌برد».

4. Financial times

۵. صحیفه امام، ج ۴، ص ۱۶۰.

۶. همان، ج ۵، ص ۲۴۳.

۷. علیرضا بهشتی از قول پدرش شهید بهشتی نقل می‌کند: «گروه‌های مختلف و اشخاص گوناگون در خارج و داخل کشور به تهیه پیش‌نویس اهتمام ورزیدند. بنابر این صحیح‌تر است از پیش‌نویس‌های قانون اساسی سخن گفته شود و نه یک پیش‌نویس. البته بعداً نسبت به جمع‌بندی این دیدگاه‌های مختلف اقدام گردید...» («پرسش و پاسخ با آقایان منتظری، سحابی، صدر حاج سیدجوادی، بهشتی»، نامه، مهر ۱۳۸۲، ش ۲۶، ص ۲۲).





منسجم و سازمان یافته نبود و خود امام هم با گروه‌های متعدد در تماس بودند؛ تدوین پیش‌نویس هم مستثنی از این قضیه نبود، بلکه بالاتر از حق، سیره سیاسی امام هم این‌گونه بود. لذا دکتر حبیبی به عنوان پیش‌تاز حرکت تدوین از پیش‌نویس به یادداشت‌های علمی خود تعبیر می‌کند؛ پر واضح است یک جریان عظیمی به نام انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی باید از بخش نظری و تئوری قوی برخوردار باشد تا دچار بحران نشود.

از سویی در این بین بعضی اشخاص عمدتاً منتسب به نهضت آزادی که اصل تنظیم پیش‌نویس را بی‌هیچ دلیلی به نفع خود مصادره می‌نمایند، این‌گونه می‌پندارند که اولین چهارچوب قانون اساسی از سوی آنان ارایه گردیده و بعدها توسط روحانیت مصادره شده است. غافل از آن که نخستین پیش‌نویس قانون اساسی جمهوری اسلامی در سال ۱۳۵۴ توسط عده‌ای از فضلاء حوزه علمیه قم مکتوب شده است.^۱

سرنوشت پیش‌نویس قانون اساسی از تنظیم آن تا آغاز مجلس خبرگان

پس از مراجعت امام به ایران فکر تدوین پیش‌نویس جدی‌تر دنبال شد. کاتوزیان می‌گوید: طرح قانون اساسی با توصیه‌های امام ظرف یک ماه تهیه شده و در قم تقدیم امام خمینی شد. (البته ظاهراً در اعلام تاریخ اشتباه می‌کند. چون حبیبی دیدار با امام را ۹ اسفند ذکر می‌کند).^۲

به هر ترتیب متن پیش‌نویس در تاریخ ۱۰ اسفندماه به توصیه امام برای علما در قم فرستاده شد^۳ و در ۲۴ اسفند متن نهایی حاصل از تلفیق نظرات علما توسط همان جمع به امام داده شد. البته به گفته کاتوزیان به بهانه قابلیت اجرا نداشتن، بسیاری از آن اظهار نظرهای اعمال نشد. از سوی دیگر حبیبی می‌گوید: «روز ۲۷ اسفند یک نسخه از این متن (جمع‌بندی شده) را به آقای صدر دادم و ایشان به هیئت دولت داد و در شورای مربوطه

۱. برای مطالعه بیشتر رک: سهراب مقدمی شهیدانی، نخستین پیش‌نویس قانون اساسی جمهوری اسلامی، تهران، بنیاد تاریخ‌پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی، ۱۳۹۶.

۲. ناصر کاتوزیان، همان، ص ۱۲۵-۱۲۳.

۳. کاتوزیان از آن دیدار روایتی دارد که هیچ کس غیرویی آن را نقل نکرده و با هیچ کدام از مبانی امام هم سازگار نیست. برای روشن شدن ابعاد تاریخی آن را نقل می‌کنیم: این قانون را خدمت امام که بردیم، ایشان در حق ما دعا کردند و گفتند همین را به رفراندوم بگذارید. من از ایشان تقاضا کردم که اجازه بدهید که نظر مردم را هم بخواهیم؛ شاید پیشنهادهایی وجود داشته باشد. ایشان فرمودند که ابتدا به قم بفرستید اگر ایراد و اشکالی نبود، همین را به رفراندوم بگذارید و اضافه کردند من دیگر خسته شده‌ام، می‌خواهم بروم قم سر تحصیلات و درس خودم و کشور باید قانون اساسی داشته باشد. آقای حبیبی هم این کار را کردند و پیش‌نویس را به قم فرستادند. ناصر کاتوزیان، گامی به سوی عدالت، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۲۱۳.

امام در مسیر انقلاب همواره با سالوس‌ها و ریاکارانی مواجه بودند که دم از اسلام می‌زدند ولی در بزنگاه‌های سرنوشت‌ساز از اساس مخالف اسلامی شدن نظام بودند

زیر نظر آقای سحابی مورد بررسی مجدد قرار گرفت.^۱ شورای طرح‌های انقلاب که زیر نظر دکتر یدالله سحابی اداره می‌شد در جلسات خود با حضور دکتر سامی، دکتر صحت (نماینده فروهر)، دکتر سنجابی و چند کارشناس حقوقی

دیگر، طرح نهایی آقای حبیبی را اصولاً پذیرفتند و در آن تغییراتی ایجاد نمودند. از جمله اختیارات رئیس‌جمهور را پایین آوردند و اختیارات نخست‌وزیر را بالا بردند. این پیش‌نویس به عنوان لایحه دولت رسماً به شورای انقلاب ارایه گردید.^۲ شورای انقلاب به جهت لحاظ نظرات عموم با سرعت پیش‌نویس را تصویب نمود.^۳ البته گفته می‌شود که مجدداً این متن به امام و مراجع قم نشان داده شده که در نقل‌های دیگران نیامده و بعید است امام و مراجع بعد از اعمال نشدن نظرات خود دوباره راضی به انتشار متن اولیه شده باشند. چنانچه کاتوزیان هم روایت می‌کند نخستین پیش‌نویس ناگهان با تغییر و تحریف ۱۲۰ اصل مهم (۸ و ۹ اردیبهشت) در روزنامه کیهان منتشر شد^۴ و پاره‌ای از نظرات امام در آن اعمال شده بود.^۵ دکتر سحابی مشاور نخست‌وزیر در طرح‌های انقلاب طی مصاحبه‌ای آن را متن مقدماتی قانون اساسی خواند^۶ و پیش‌نویس نهایی روز پنجشنبه ۲۴ خرداد ۵۸ در روزنامه کیهان منتشر شد. بعد از انتشار، سحابی در ۲۶ خرداد در پاسخ به خبرنگار روزنامه کیهان که پرسید: «آیا متن قانون اساسی جدید به تازگی تهیه شده است یا اینکه در گذشته متنی وجود داشته است و شما از آن اقتباس نموده‌اید؟» پاسخ می‌دهد:

مقدمه قانون اساسی وقتی که امام در فرانسه بودند در آن موقع تهیه شده بود. با آمدن امام به تهران این متن هم به تهران رسید و مورد بررسی بیشتر و احیاناً تطبیق با موارد شبیه قرار گرفت و روی این متن بود که طی دو ماه و نیم مطالعه و سپس بررسی شورای انقلاب هم انجام شد و به این صورتی

۱. کیهان، ۱۳۵۸/۶/۱۱.

۲. عزت‌الله سحابی، ناگفته‌های انقلاب و مباحث بنیادین ملی، تهران، گام نو، ۱۳۸۸، ص ۱۱.

۳. مصاحبه دکتر باهنر با روزنامه جمهوری اسلامی به تاریخ ۱۳/۵/۱۳۵۸.

۴. ناصر کاتوزیان، گامی به سوی عدالت، همان، ص ۲۱۴.

روزنامه کیهان، ۸ و ۱۳۵۸/۲/۹، ش ۱۰۶۹۶ و ۱۰۶۹۵؛ پیش‌نویس را در ۱۶۰ اصل منتشر کرد که از آن به عنوان پیش‌نویس مقدماتی نام می‌برند. (کیهان، ۱۳۵۸/۲/۹، ش ۱۰۶۹۶)

۵. سید محمد جواد ورعی، مبانی و مستندات قانون اساسی جمهوری اسلامی به روایت قانونگذار، قم، دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری، ۱۳۸۵، ص ۶۱.

۶. کیهان، ۱۳۵۸/۲/۲۲، ش ۱۰۷۰۴.



در آمد که امروز آماده توزیع و انتشار است.^۱

ادعاهایی که بعدها از سوی اعضای دولت موقت مطرح می شود که امام و مراجع و اعضای شورای انقلاب موافق پیش نویس بودند تناقضاتی دارد؛ اولاً؛ اگر متن هیچ عیب و نقصی نداشت چرا مستقیماً به رفرا دوم گذاشته نشد؟ ثانیاً؛ اشکالات و خلل های متعدد متن با موازین اسلامی آنچنان بود که خود منتشر کنندگان متن اذعان به غیر اسلامی بودن آن دارند. سنجایی می گوید: «پیش نویس منتشر شده کاملاً دموکراتیک بود.»^۲ عزت الله سبحانی نیز روح حاکم بر آن را «لیبرال دموکراسی» می شمارد.^۳ ثالثاً؛ اگر بنا بود بررسی در شورای انقلاب و هیئت دولت صورت گیرد پس چرا امام این همه تأکید بر تشکیل مجلس خبرگان داشتند یا چرا حضرات این همه اصرار بر مجلس مؤسسان داشتند.^۴

در یک تحلیل کلی پیرامون نخستین پیش نویس، باید آن را تلفیقی از قانون اساسی مشروطه ایران و اندیشه جمهوری خواهی غرب گرایانه و آمیزه هایی از اندیشه نوگرایانه اسلامی دانست.^۵ اما پس از انتشار پیش نویس، موج اعتراضات و انتقادات از پیش نویس در فضای کشور آغاز شد.

پرده برداری از یک مطالبه

در آستانه انتشار پیش نویس سوم (منتشر شده در ۲۴ خرداد) امام در یک مطالبه تاریخی، خواستار انتشار پیش نویس برای اظهار نظر عموم شدند.^۶

ایشان همچنین در همان روز (۱۳۵۸/۳/۳) بالحنی تند و تیز در سخنرانی عمومی خود نسبت به وقوع یک توطئه هشدار می دهند:

بیدار باشید... امروز وقت این است که ما اسلام را تقویت کنیم... تر اسلام

۱. کیهان، ۱۳۵۸/۳/۲۶، ش ۱۰۷۳۴.

۲. کریم سنجایی، *خاطرات سیاسی دکتر کریم سنجایی*، تهران، صدای معاصر، ۱۳۸۱، ص ۳۶۷.

۳. چشم انداز ایران، تیر و مرداد ۱۳۸۳، ش ۲۶، ص ۷۰.

۴. نایب رئیس مجلس خبرگان در پاسخ یکی از اعضای مجلس خبرگان که می گفت: «... قانون بر اساس رأی رهبر انقلاب و شورای انقلاب و مراجع تقلید رسیده است و تغییر یک اصل و جایگزین کردن آن در شأن این مجلس نیست»، اظهار داشت: «... به شما بگویم - بیش از هر کس من در جریان آن هستم - هیچ گاه در چنین مجمعی و با یک چنین فرصتی و دقتی مورد بررسی نهایی قرار نگرفته است... اگر چه کاری که تاکنون انجام شده و در خور تقدیر است بدان معنا باشد که کار تمام است، آیا این تشریفات برای چه بود؟ تشکیل این مجلس برای چه بود؟» مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، تهران، اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۳۷۷.

۵. محمد مهدی باباپور، پیش نویس قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و منازعات گفتمان های فقهی - سیاسی، نسخه اینترنتی WWW.FEIRAH.IR، ۱۳۸۸، ص ۳.

۶. صحیفه امام، ج ۶، ص ۲۶۸.

منهای روحانیت یعنی لا اسلام... من توجه شما را به این خطر، این خطر عظیم عطف می کنم، قشرهای مختلفی که به اسلام پشت کرده اند و از اول توجه نداشتند، دارند با هم جمع می شوند... ما نمی توانیم تحمل کنیم این توطئه را...^۱

تغییر مواضع امام خمینی (ره)

حضرت امام همواره در سخنان و بیانات خود به دنبال تبیین نظام جمهوری اسلامی و مرزبندی آن با نظام های حکومتی غربی بودند و انتظاری که از پیش نویس قانون اساسی داشتند توجه به اهداف تحقق اسلام واقعی در نظام جمهوری اسلامی بود.

همان طور که اشاره شد امام در مسیر انقلاب همواره با سالوس ها و ریاکارانی مواجه بودند که دم از اسلام می زدند ولی در بزنگاه های سرنوشت ساز از اساس مخالف اسلامی شدن نظام بودند. بازرگان حتی انقلاب اسلامی مردم ایران را ارمغان غرب می دانست: «ایران تجربه انقلاب را نداشت و اصلاً انقلاب یک ارمغان غرب و یک فرهنگ یا سنت بیگانه برای ایران و مسلمانان است...»^۲

امام پس از اینکه هشدارها و اخطارها را در مجریان تدوین قانون اساسی مؤثر نمی بینند، ابتدا در نامه ای خطاب به رئیس دولت موقت، عموم اشخاص و تشکلات را در جریان سیر تدوین دخیل می کنند؛ سپس در بیانات خود خطر اسلام منهای روحانیت و تفکر لیبرالی غرب را گوشزد می نمایند. این نوع عملکرد امام در مسیر انقلاب بارها نسبت به افراد و جریان ها و حتی نزدیکان وی مشاهده شده است. باور اینکه او هر کجا مسیر را منحرف ببیند فوراً خطر را گوشزد می کند در سراسر حیات وی مشهود است.

ایشان پس از انتشار پیش نویس قانون اساسی فرمودند: «مسیر ما اسلام است، ما اسلام می خواهیم... آزادی و استقلال بی اسلام به چه درمان می خورد؟»^۳ ایشان همچنین خواستار تحقق محتوای اسلامی در جمهوری اسلامی و پرهیز از الگوهای غربی برای آن شدند و فرمودند: «ما می خواهیم یک مملکت اسلامی درست کنیم، ما نمی خواهیم یک مملکت غربی درست کنیم»^۴ ایشان در رویکردی ترقی خواهانه از اسلام و نظام حکومتی آن می گویند: «اگر

۱. همان، ص ۲۷۰.

۲. مهدی بازرگان، انقلاب ایران در دو حرکت، تهران، نهضت آزادی، ۱۳۶۳، ص ۸۴.

۳. صحیفه امام، ج ۷، ص ۴۵۹.

۴. همان، ج ۸، ص ۱۹۱.

اسلام در ایران پیاده شود الگوی دموکراسی واقعی و آزادی واقعی تجسم خواهد یافت.^۱ در کنار مواضع قاطع امام در روز ۳۰ خرداد ۵۸ پس از دیدار امام خمینی و آیت الله گلپایگانی بیانیه بسیار مهمی صادر شد که نقش بسیار مهمی در دستور کار مجلس خبرگان ایفا نمود. در بخش‌هایی از این بیانیه آمده است:

... فلسفه تدوین قانون اساسی در کشور ما که اکثریت آن معتقد و متدین به احکام اسلام و مذهب تشیع هستند این است که بر اساس ضوابط اسلامی و بینش تشیع در تمام امور خط و مشی ثابت مملکت اعلام گردد... در واقع قانون اساسی صورت تفصیلی رأی ملت مسلمان به نظام اسلام به عنوان جمهوری اسلامی است. بدیهی است شرح و تفصیل چیزی غیر از اصل و متن آن نباید باشد... اینجانب از الان ابلاغ می‌کنم، اگر قانون اساسی به طور کامل طبق قوانین شرع مقدس نشود و مسئله اتکای حکومت به نظام امامت و ولایت فقیه در آن روشن نشود، حکومت بر اساس آن طاغوتی و ظالمانه خواهد بود...^۲

از نیت مجلس مؤسسان تا تشکیل مجلس خبرگان

از ابتدای سیر تدوین و آنچه طبق سخنان امام خمینی متمرکز در اذهان شده بود، این بود که برای تعیین و تصویب نهایی قانون اساسی باید مجلس مؤسسان تشکیل گردد. پس از تأکیدات حضرت امام در مورد تشکیل این مجلس، عواملی همچون: چگونگی انتخاب افراد واجد صلاحیت، تعداد آنان و مدت مورد نیاز برای تشکیل مجلس و مدتی که تدوین قانون اساسی در آن مجلس به طول می‌انجامد، از جمله مشکلات زمین‌گیری بود که تدوین قانون اساسی را به تعویق می‌انداخت.^۳ در آستانه انتشار پیش‌نویس نهایی باید تکلیف مجلس آینده هم مشخص می‌شد؛ از این رو، در جلسات شورای انقلاب و از آن جمله در جلسه‌ای که این شورا در تاریخ اول خرداد ۱۳۵۸ در حضور امام تشکیل داد، این بحث به طور جدی مطرح شد که آیا پیش‌نویس پس از تکمیل به آرای عمومی گذاشته شود یا مجلس مؤسسان تشکیل شده و نمایندگان مردم به تدوین قانون اساسی بپردازند. امام در این جلسه از اینکه در خصوص تهیه پیش‌نویس و برگزاری انتخابات مسامحه می‌شود، گله

۱. همان، ص ۴۱۵.

۲. جمهوری اسلامی، ۱۳۵۸/۳/۳۰.

۳. یحیی فوزی، همان، ج ۱، ص ۲۴۷.

نموده و اظهار داشتند: «طرح اول را بدهند، من خودم رفراندوم می‌کنم».^۱

امام از اینکه در خصوص تهیه پیش‌نویس و برگزاری انتخابات مسامحه می‌شود، گله می‌نمایند

در آن هنگام دو جریان فکری وجود داشت:

جریان اول با این استدلال که تشکیل مجلس مؤسسان زمان زیادی می‌برد و در صورت نبودن قانون اساسی و وجود هرج و مرج خطرات تهدیدکننده‌ای برای انقلاب به وجود خواهد آمد، معتقد بودند نیازی به تشکیل مجلس مؤسسان نیست و پیش‌نویس قانون اساسی قابلیت به همه‌پرسی‌گذاری را دارد. این اندیشه حامیانی چون بهشتی، آیت‌الله خامنه‌ای، هاشمی رفسنجانی، قطب‌زاده، باهنر، کتیرایی، عزت‌الله سبحانی و مهدوی‌کنی داشت که با تأکید بر مشکلات کشور در دوره انتقال و شمار زیاد اعضای مجلس مؤسسان و تنوع و تعارض احتمالی میان آنان که طولانی شدن فرآیند تصویب قانون اساسی را به دنبال خواهد داشت، بر عدم ضرورت مجلس مؤسسان اصرار داشتند و معتقد بودند برگزاری سریع رفراندوم و تصویب سریع تر ثبات کشور را به همراه خواهد داشت. در طرف مقابل این جریان، جریانی بود که با اتکاء به شأنیت حقوقی و بین‌المللی مجلس مؤسسان، بر یکی بودن قول و فعل امام خمینی تأکید داشت و معتقد بودند که با توجه به وعده‌های امام خمینی، خلف وعده پسندیده نیست. این اندیشه را افرادی ملی‌گرا چون بازرگان، بدالله سبحانی، یزدی، صدر حاج سیدجوادی، صباغیان، حبیب‌الله پیمان و بنی‌صدر دنبال می‌کردند و بر آن پای می‌فشردند.^۲

به این دلیل بسیاری از اعضای شورای انقلاب با توجه به ضرورت تسریع تدوین قانون اساسی و تثبیت نظام سیاسی و همچنین با توجه به وجود توطئه‌ها و بحران‌های مختلف موجود در کشور و احتمال تشدید آنها که می‌توانست ثبات انقلاب را به خطر اندازد پیشنهاد برگزاری مجلس محدودتری از نمایندگان مردم را به جای مجلس مؤسسان برای بررسی پیش‌نویس قانون اساسی به نام مجلس خبرگان (که مجلس محدودتری را شامل می‌شد) ارایه کردند.^۳

۱. سید محمد جواد ورعی، همان، ص ۳۷. (صورت مذاکرات شورای انقلاب، جلسه ۱۳۵۸/۳/۱)

۲. داود علی‌بابایی، بیست و پنج سال در ایران چه گذشت؟ (از بازرگان تا خاتمی)، تهران، امید فردا، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۲۲۹-۲۲۸؛ علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی، انقلاب و پیروزی (کارنامه و خاطرات سال‌های ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸)، تهران، دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۸۳، ص ۲۹۴.

۳. محمد هاشمی، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، تهران، دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۲۸. هاشمی رفسنجانی در خاطرات خود به این موضوع اشاره کرده است که مطرح کردن نام مجلس «خبرگان» گویا از سوی خود طالقانی بوده است و مخالفتی هم با آن نشد. (علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی، همان، ص ۲۹۵)





امام چگونه به نظر مجلس خبرگان رسید؟

بر اساس قرائن و شواهد موجود، از ۲۲ بهمن ۵۷ روند تشکیل مجلس مؤسسان به عنوان یک محور اساسی در بیانات امام دیده می‌شد. اما از ۱۹ فروردین به بعد به تدریج بر اساس پاره‌ای از ملاحظات سیاسی و اجتماعی ایران، لحن سخنان امام خمینی در مورد چگونگی برپایی مجلس مؤسسان و نمایندگان آن دچار تحول شد؛ از این رو، امام در وهله اول بیش از همه به سر و سامان گرفتن کشور و نظام اهتمام داشتند.^۱ به عنوان نمونه ایشان فرمودند: حالا اگر ما بخواهیم یک مجلسی، مجلس مؤسسائی درست کنیم... باید چراغ برداریم و بگردیم این طرف و آن طرف ببینیم که تازه یک آدمی که امین باشد، یک آدمی که ملی باشد، جهات شرقی نداشته باشد، جهات غربی نداشته باشد، خدمتگزار به اسلام باشد... پیدا بکنیم.^۲

اما در پس حوادث اولین بهار انقلاب اسلامی، امام به این نتیجه می‌رسند که به رغم مستقر شدن نظام جمهوری اسلامی، در امر به تصویب رساندن قانون اساسی سهل‌انگاری صورت می‌گیرد. از این رو، پس از نهایه شدن تصمیم تشکیل مجلسی کوچکتر با عنوان خبرگان که باز هم عده‌ای مخالف آن هستند، لحن خود را شدیدتر می‌کنند:

اگر آن مجلس مؤسسان با طول و عرض و عمق، که دو سال، سه سال، باید طول بکشد تا قانون تصویب بشود... اگر ما بخواهیم تعویق بیاندازیم و آن طوری که آنها با شیطنست طرح کردند و مع‌الأسف... باید برای اسلام فاتحه بخوانیم؛ باید برای کشور خودمان فاتحه بخوانیم.^۳

مجلس خبرگان اسلام‌شناس

امام برای رسیدن کشور به فرمول جمهوری اسلامی پس از قطع امید از سران دولت موقت و احزاب لیبرال راهکار را در ورود روحانیون و اسلام‌شناسان دیدند. اینکه اساس تفکر امام از ابتدای نهضت درباره حضور روحانیون بر مسند امورات کشور تا چه مقدار بوده است بررسی آن مجال دیگری می‌طلبد؛ امام بعد از مواجهه با پیش‌نویسی که گویا متناسب با ممالک شرق و غرب نوشته شده است راه حل پیشبرنده اهداف انقلاب اسلامی را متناسب با حضور اسلام‌شناسان می‌بیند و می‌فرماید:

۱. تاریخ انقلاب؛ قانون اساسی از پیش‌نویس تا بازنگری، مؤسسه قدر ولایت، ۱۳۹۲، ج ۲، ص ۳۲.

۲. صحیفه امام، ج ۶، ص ۵۱۶.

۳. همان، ج ۸، ص ۱۶۰.



اسلام‌شناس باید در اینجا دخالت داشته باشد، اسلام‌شناس روحانیون هستند و بعضی از اشخاص که در روحانیت داخل هستند ولو از صنف دیگر هستند لکن اطلاعات اسلامی-سیاسی دارند.^۱

امام همچنین از علما به صورت خاص می‌خواهند که بار این مسئولیت را در این برهه خطیر بپذیرند:

... وقتی سرنوشت اسلام در یک مجلسی باید تعیین بشود، حق علما است که بروند این سرنوشت را به دست مبارک خویش تعیین کنند.^۲

همین امر موجب شد قدرت‌های استعمارگر که اسلام را مهم‌ترین سد راه خود می‌دیدند، آن هم با عواملی چون روحانیت که همواره مدافع دین و گسترش‌دهنده مبانی اسلام و بزرگترین مانع نفوذ استعمارگران بوده و هستند، از تدوین قانون مبتنی بر اسلام جلوگیری کنند و با عوامل داخلی خود به اقدام برای توطئه‌ها و دسیسه‌های گوناگون به منظور مقابله با جمهوری اسلامی برخاستند.^۳

واکنش امام خمینی نسبت به توطئه حذف مجلس خبرگان

امام با ذکاوت و صراحت، زیر بار جوسازی‌ها و فرافکنی‌ها نمی‌رود و ضمن دعوت همه قشرها و احزاب به آرامش و دوری از تفرقه، همه را به قرار گرفتن در زیر بیرق اسلام و ایستادگی در برابر توطئه‌های دشمن دعوت می‌کند.^۴ ایشان از روحانیون می‌خواهند که در آستانه ماه مبارک رمضان به مهم‌ترین مسئله روز که تصویب قانون اساسی است و دشمنان اسلام و کشور به دنبال تعویق آن هستند، بپردازند.

... همه الان همتشان را صرف این بکنند که این قانون اساسی به تصویب برسد... زیادند اشخاصی که مخالفت می‌خواهند بکنند و عمده مخالفت‌شان هم همین است که نمی‌خواهند اسلام تحقق پیدا بکند.^۵

در نهایت این توطئه خنثی گردید و بالأخره نمایندگان مجلس خبرگان که در انتخاب عمومی برگزیده شدند کار خود را برای بررسی نهایی قانون اساسی در تاریخ ۲۷ مرداد ۱۳۵۸

۱. همان، ج ۴، ص ۴۲۴.

۲. همان، ج ۸، ص ۲۲۰.

۳. تاریخ انقلاب؛ قانون اساسی از پیش‌نویس تا بازنگری، همان، ج ۲، ص ۳۶.

۴. در این باره می‌توان به بیانات امام در صحیفه امام، ج ۸، صفحات ۱۶۰، ۱۷۱-۱۷۲، ۱۹۱-۱۹۲، ۲۳۸، ۲۲۰، ۳۸۵ و ۵۳۴ و ج ۹ صفحات ۶۶ و ۱۱۳ مراجعه شود.

۵. صحیفه امام، ج ۸، ص ۱۹۹.

بعد از شکل‌گیری مجلس خبرگان بعضی به دنبال القای این اندیشه بودند که باید در فرصتی دیگر تدوین قانون اساسی را انجام داد. از جمله کسانی که همگام با دشمنان خارجی این تفکر را دنبال می‌کردند، اعضای نهضت آزادی و دولت موقت بودند

شروع کردند.^۱ این انتخابات، هم مرزبندی‌های سیاسی را روشن کرد و هم وزن گفتمان‌های مختلف را نشان داد.^۲ برنده نسبی انتخابات هم‌خواهان گفتمان اسلام‌فاهتی بودند؛ آنچنان که ۶۹ درصد از نمایندگان از روحانیون و فقهای بودند که از سوی ائتلاف حزب جمهوری اسلامی کاندیدا شده بودند.^۳ این پیروزی مسیر جدیدی را در سیر تدوین قانون اساسی ایجاد نمود. مسیری که بعدها سنجایی

که نخستین وزیر امور خارجه انقلاب اسلامی و کابینه دولت موقت بود، در خاطرات خود از بازرگان نقل قول کرد که بزرگترین اشتباهش در دوران نخست‌وزیری این بود که پیش‌نویس نخست را به رأی عمومی نگذاشت و پافشاری کرد که مجلس مؤسسان تشکیل شود؛ مسئله‌ای که به زعم وی موقعیت روحانیون را در ساختار قانون اساسی تحکیم کرد.^۴

از توطئه تعویق تا انحلال

بعد از شکل‌گیری مجلس خبرگان و ناکامی تشکیل مجلس مؤسسان بعضی به دنبال القای این اندیشه بودند که باید در فرصتی دیگر تدوین قانون اساسی را انجام داد و بهتر است تشکیل مجلس خبرگان به تأخیر بیافتد تا اوضاع مساعد شود. از جمله کسانی که همگام با دشمنان خارجی این تفکر را دنبال می‌کردند، اعضای نهضت آزادی و دولت موقت بودند.

عزت‌الله سحابی در این باره می‌گوید:

شرایط فعلی کشور بسیار حساس و خطرناک است و چون ممکن است از خارج هم توطئه‌هایی علیه انقلاب صورت بگیرد، نباید به روال عادی عمل کرد، بلکه همچون الجزایر و پاکستان که پس از استقلال به شکل انقلابی کشور را اداره کردند و پانزده سال پس از پیروزی، قانون اساسی خود را تهیه

۱. یحیی فوزی، همان، ج ۱، ص ۲۵۴.

۲. سید محمدعلی حسینی‌زاده، اسلام سیاسی در ایران، قم، دانشگاه مفید، ۱۳۸۹، ص ۲۹۲.

۳. خیرالله اسماعیلی، دولت موقت، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۴، ص ۱۱۹.

۴. سعید برزین، زندگی‌نامه سیاسی مهندس مهدی بازرگان، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۴، ص ۲۹۵.

۵. بنی‌صدر نیز سال‌ها بعد در پاریس گفت: کاش آن را قبول کرده بودیم. در سیاست طمع زیادی نباید کرد. اگر همین رفتار دوم را قبول کرده بودیم شاید وضع بهتر می‌شد. ابوالحسن بنی‌صدر، درس تجربه (خاطرات ابوالحسن بنی‌صدر)، برلین، انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰، ص ۱۹۹-۱۹۷.



و تدوین نموده‌اند، (لذا وجهی ندارد) ما نیز عجله کنیم.^۱

پیمان هم با استناد به انقلاب کوبا و الجزایر، و الگو قرار دادن آنها و بیان اینکه این دو کشور پس از انقلاب به تدوین قانون اساسی دست نزده‌اند، استدلال می‌کند و می‌گوید:

ما در ایران که انقلاب با سرعت بی‌سابقه به پیروزی رسیده است و آگاهی و شعور و وجدان انقلابی در همه اقشار توسعه کامل نیافته و نیروهای ارتجاعی و وابسته به استعمار ریشه و نفوذ گسترده دارند... چگونه باید به خود اجازه دهیم که سرنوشت قانون اساسی و مکتب و انقلاب را به مجلسی بسپاریم که در همان شرایط استعمار و ارتجاعی زندگی اجتماعی انتخاب و تکمیل می‌شوند...^۲

با همه القائات و کارشکنی‌ها مجلس خبرگان کار رسمی خود را آغاز نمود و امام با کمال درایت در پیام خود به مناسبت تشکیل مجلس خبرگان با مخاطب قرار دادن علما از آنان می‌خواهد در مجلس اگر ماده‌ای از پیش نویس قانون اساسی و پیشنهادهای وارده را برخلاف اسلام دیدند، لازم است با صراحت اعلام دارند و از جنجال روزنامه‌ها و نویسندگان غرب زده نهراسند که مرعوب هستند.^۳

اما پس از طرح اصل ولایت فقیه در مجلس خبرگان به عنوان اصل پنجم، اوج مخالفت‌ها با قانون اساسی و مجلس خبرگان آغاز شد. بازرگان در روز بعد در مراسم ارتحال آیت‌الله طالقانی، عملکرد مجلس خبرگان در راه تهیه و تصویب قانون اساسی نهایی نظام را زیر سؤال برد و قانون اساسی در دست بررسی را منحرف خواند. وی گفت:

... (آنچه) او را در اواخر به دلایلی نگران کرده بود (مرحوم طالقانی) و نظر اولی و اصلی و وعده‌های مکرر مرجع عالیقدر انقلاب ما بوده، از آن راه منحرف بشود و توی خط‌هایی بیفتد که ذکر شد (قشری بودن، صنفی، طبقاتی بودن، سنت‌گرایی، مخالفت با هر پدیده نو)...^۴

شهید بهشتی روز بعد در مجلس بررسی قانون اساسی متواضعانه پاسخ مهندس بازرگان را می‌دهند:

برای من و دوستانمان خیلی بیشتر اظهار نگرانی آقای مهندس بازرگان نخست‌وزیر مورد علاقه‌مان در سخنرانی دیروزشان مورد توجه بود، زیرا از سخنان ایشان نگرانی از کار مجلس خبرگان استشمام می‌شد... ایشان از

۱. عزت‌الله سبحانی، نیم قرن خاطره و تجربه مهندس عزت‌الله سبحانی، همان، ص ۲۴۶.

۲. امت، ۱۳۵۸/۳/۳۰، ش ۳۰.

۳. برای مشاهده متن کامل پیام رک: صحیفه امام، ج ۹، ص ۳۰۸.

۴. کیهان، ۱۳۵۸/۶/۲۱.



چه چیزی نگران‌اند؟...^۱

مهندس بازرگان بعدها در کتاب *انقلاب ایران* در دو حرکت، عملکرد مجلس خبرگان را یکی از معضلات جامعه قلمداد می‌کند و در نقد اصل ولایت فقیه نوشت:

... پس از تصویب قانون اساسی در رأی‌گیری عمومی مورخه ۱۱ و ۱۲ آذر ۱۳۵۸ دامنه حاکمیت ولایت فقیه از حدود وظایف و اختیارات مشخص شده در اصل ۱۱۰ نیز تجاوز کرد و با تفسیر و تعمیم‌ها و استدلال و انطباق‌های فقهی که در تبلیغات انحصاری و در مناظر و محافل از طرف متولیان انقلاب و مقامات مذهبی رسمی داده می‌شود، ولایت فقیه در سراسر شئون دولتی و ملی‌گری حق تصرف یافت...^۲

عزت‌الله سبحانی هم می‌گوید: «وارد کردن اصل ولایت فقیه در قانون اساسی، از انحرافات پس از انقلاب بود.»^۳ بازرگان در جایگاه نخست‌وزیر دولت موقت در مصاحبه با روزنامه *کیهان* در پاسخ به سؤال درباره اصولی که تاکنون تصویب شده می‌گوید:

والله وقت خواندنش را نداشتیم، چون فایده‌ای هم نداشت، حالا بخوانیم آدم حرفش به جایی نمی‌رسد. آن آقایان حتی این قدر اعتنا و لطف به دولت نداشتند که یک روز صدا کنند و بگویند این چیه نوشتی... خودشان را خبره می‌دانستند و صاحب اطلاع و صاحب صلاحیت، خوب ما کار خودمان را کردیم و آنها کار خودشان را.^۴

سرانجام آخرین حربه برای متوقف کردن مجلس خبرگان به وقوع پیوست و آن هم طرحی بود که بعدها امام آن را توطئه نامیدند؛ طرح انحلال مجلس خبرگان به علت تجاوز زمان فعالیت آن از سی روز، که به جهت از پیش تعیین شدن زمان آن از سوی خود مجلس خبرگان و طولانی شدن زمان بررسی آن مطرح گردید.^۵ این طرح که صورت‌بندی شده در

۱. مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، همان، ص ۳۷۱.

۲. مهدی بازرگان، همان، ص ۱۸۳.

۳. *ایران فردا*، ۱۳۷۱، ش ۵۱.

۴. *کیهان*، ۱۳۵۸/۷/۱۵.

۵. متن مصوبه مسئله انحلال مجلس خبرگان بسیار معقول و طبیعی جلوه داده شده بود. با این استدلال که در لایحه قانونی اداره امور مجلس و نظامنامه داخلی مجلس، مدت بررسی و تنظیم قانون اساسی به پایان رسیده است و با توجه به اینکه طبق اصول و موازین شرعی و حقوقی، اگر وکالت محدود به زمان معین باشد، پس از انقضای آن وکالت زائل می‌گردد، بنابراین با انقضای مدت و وکالت، ادامه کار و فعالیت «مجلس بررسی نهایی قانون اساسی» مخالف قانون و مصوبات آن فاقد اعتبار است؛ بدین ترتیب انحلال مجلس بررسی نهایی قانون اساسی اعلام می‌گردد. صورت ظاهری این مصوبه چنان قانونی و شرعی جلوه داده شده بود که حتی برخی از وزرایی که از دایره همفکران بازرگان هم دور بودند نیز فریب خوردند و پای مصوبه را امضا کردند؛ اما پاسخ امام با عمق درایت بود؛ فقط یک جمله آن بس که خود شما چه سمتی دارید که بتوانید مجلس را منحل کنید؟

۶. سید محمدعلی حسینی‌زاده، همان، ص ۳۰۴.

امام به مناسبت تشکیل مجلس خبرگان با مخاطب قرار دادن علما از آنان می‌خواهد در مجلس اگر ماده‌ای از پیش‌نویس قانون اساسی و پیشنهادهای وارده را برخلاف اسلام دیدند، لازم است با صراحت اعلام دارند و از جنجال روزنامه‌ها و نویسندگان غرب‌زده نهراسند

جلسه‌ای به تاریخ ۱۸ مهر ۱۳۵۸ و با حضور انوری، مرادنیا، رضی، مقدم مراغه‌ای، سمیعی، پولادی، ابوالفتح بنی‌صدر، امیرانتظام و صدر حاج سید جوادی بود، تهیه و توسط امیرانتظام به بازرگان تحویل شد و اکثریت وزرا هم با آن موافقت نمودند^۱ اما تصمیم بر آن شد که تا امام خمینی اجازه ندهد، موضوع انتشار نیابد و از این رو فردای آن روز، بازرگان و عده‌ای از اعضای هیئت دولت به دیدن امام خمینی رفتند و طرح خود را مطرح کردند.^۲ اما امام خمینی، نه تنها آن را تأیید نکرد، بلکه با آن مخالفت نیز نمود. وی طی دیداری که با نمایندگان قشرهای مختلف مردم و عشایر داشت، طی سخنانی اظهار نمود:

در مجلس خبرگان به مجرد اینکه صحبت ولایت فقیه شد، شروع کردند به مخالفت... اینها از مجلس خبرگان می‌ترسند؛ برای اینکه مجلس خبرگان می‌خواهند ولایت فقیه را اثبات کنند... مگر شما می‌توانید که مجلس خبرگانی که ملت با آن آراء زیاد این مجلس را درست کرده با یک کلمه‌ای... بگویید... که منحل باشد.^۳

بعدها امیرانتظام از بازرگان به خاطر شجاعت نداشتن در اعلام انحلال گلایه می‌کند.^۴ وقوع نقشه انحلال، ماهیت اعضای دولت موقت و رویکرد آنان نسبت به قانون اساسی و جمهوری اسلامی را روشن نمود. رویکردی که در ۱۳ آبان ۱۳۵۸ منجر به استعفاي دسته‌جمعی آنان گردید. پس از آن در چهارچوب اعضای نهضت آزادی بیانیه‌ای صادر

۱. اطلاعات، ۱۳۵۹/۴/۹، ص ۱.

۲. گفتنی است به گفته امیرانتظام، چهار نفر از وزرا از امضای آن خودداری کردند که عبارت بودند از معین‌فر، چمران، ابراهیم یزدی و میناچی (خیرالله اسماعیلی، همان، ص ۱۳۳) نام خود بازرگان نه در موافقین دیده می‌شود و نه در مخالفین.

۳. اطلاعات، همان.

۴. صحیفه امام، ج ۱۰، ص ۳۱۱-۳۰۷.

۵. «متأسفانه مهندس بازرگان با همه خصوصیات عالی و قدرت فوق‌العاده در قبول شرایط سنگین فاقد جسارت کافی است. فردا بازرگان و عده‌ای از افراد هیئت دولت به دیدار امام رفتند و طرح را مطرح کردند. پرواضح بود که امام آن را رد خواهد کرد. در حالی که اگر قبلاً اعلام شده بود شانس رد کردن آن ده درصد بود...»؛ امیرعباس انتظام، آن سوی اتهام؛ محاکمات و دفاعیات امیرانتظام، تهران، نی، ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۱۶. در اسناد لانه جاسوسی چند بار از امیرانتظام به عنوان رابط اصلی نهضت آزادی با امریکایی‌ها آمده است. او خود نیز اذعان داشته است که نقشه انحلال با همکاری سران نهضت آزادی بوده است. جمهوری اسلامی، ۱۳۵۹/۴/۹.



کردند که فقط التزام به قانون اساسی مهم است نه اعتقاد به آن.^۱
 به هر ترتیب قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در ۱۲ آذرماه ۱۳۵۸ با تصویب نهایی ملت ایران در انتخابات سراسری تصویب شد و برگ زرینی در تاریخ جمهوری اسلامی ایران به وقوع پیوست.

نتیجه گیری

آنچه ملت ایران بعد از رفراندوم ۱۲ فروردین ۵۸ به دنبال آن می بود، نظامی بود که پایه های آن را اسلام بدون هیچ و قید شرط تشکیل دهد؛ نظامی که بدون تمسک به الگوهای غرب و شرق به دنبال احیای عدالت و ظلم ستیزی باشد. اما پس از انقلاب با سپردن قدرت به دولت موقت، تفکر غرب زده و مرعوبانه و البته گُند، سبب شد بارها امام در بیانات خود صریحاً به دور شدن از مسیر انقلاب اسلامی و البته نظام جمهوری اسلامی که نقش آن احیای اسلام راستین می باشد هشدار دهند. اما در این میان افرادی از اعضای دولت موقت که بعدها مدعی نقش پررنگ خود در تدوین پیش نویس قانون اساسی بودند به رغم سردادن شعارهای دموکراتیک هیچ گاه به صدای مردم در رفراندوم ۱۲ فروردین و انتخاب اکثریت اسلام شناس مجلس خبرگان گوش ندادند و به دنبال ایجاد مدل غربی از قانون اساسی شدند. از این رو، در صدد به تعویق انداختن و بعدها توطئه انحلال مجلس خبرگان بودند؛ در این بین ایستادگی امام خمینی و زیر بار نرفتن وی نسبت به این فرافکنی ها مسیر جدیدی در تاریخ انقلاب اسلامی ایجاد نمود که نتیجه آن تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی، خصوصاً اصل پنجم آن یعنی ولایت فقیه شد.

۱. بیانیه در روزنامه جمهوری اسلامی مورخه ۱۳۵۸/۹/۱۰ ص ۱ و ۲ به چاپ رسید.



شاخص‌شناسی جریان اعتدال در سه ساحت: فکری، روشی و ارتباطی

محمدعلی افضلی^۱

چکیده

شناخت جریانات سیاسی برای تحلیل‌های دقیق‌تر و انتخاب‌های بهتر ضروری است؛ به ویژه اگر جریان مورد نظر در مقاطع مختلف، حاکم بر امور اجرایی کشور نیز باشد. «اعتدال» یکی از جریانات سیاسی ایران است که به رغم تأثیر سیاسی قابل توجه، کمتر شناخته شده است و در مورد چهارچوب فکری، روشی و ارتباطی آن به اندازه کافی بحث علمی و مستند صورت نگرفته است و همین امر باعث شده سیاست‌ورزان این جریان نخبه‌سالار با ابهام استراتژیک برای رسیدن به اهداف خود دست به اجماع‌سازی نخبگانی بزنند و حتی گام‌هایی را برای تغییر قانون اساسی بردارند.

شناخت این جریان ضروری است؛ چراکه در عین عدم اعتقاد جامع به مبانی سیاسی اسلام و واگذار کردن سیاست به عقل و عرف جوامع سکولار توسعه‌یافته، خود را تابع شریعت و رهرو ولی فقیه و مراجع عظام تقلید جا می‌زنند و از این رهگذر علاوه بر خطر بدعت‌گذاری

۱. دانش‌آموخته سطوح عالی‌ه حوزه علمیه قم



دینی، منافع ملی را با وابستگی فکری و سیاسی خود به مخاطره می‌اندازند.

البته شاخصه‌های فکری این جریان محدود به موارد پیش گفته نیست و «عمل‌گرایی»، «نسبی‌گرایی سیاسی» و «تساهل و تسامح اجتماعی» را از دیگر شاخصه‌های این جریان می‌توان نامید که در این مقاله هر کدام از عناوین فوق در جایگاه خود مورد بررسی قرار گرفته است.

کلیدواژه‌ها: اعتدال، مصلحت، نسبی‌گرایی، عمل‌گرایی، نخبه‌سالاری

مقدمه

جریان‌ات و تشکلهای سیاسی در عصر حاضر به نهادهای تصمیم‌گیر و تصمیم‌ساز در هر کشور و نظامی تبدیل شده‌اند و کشور ما نیز از این قاعده مستثنی نبوده و پس از پیروزی انقلاب اسلامی و ایجاد فضای آزاد سیاسی، جریان‌ات مختلفی ظهور و بروز پیدا کردند و هر کدام مدتی کوتاه یا طولانی سکان سیاست اجرایی کشور را به دست گرفتند.

اکنون پس از گذشت چهل سال از پیروزی انقلاب اسلامی وقت آن رسیده که کارنامه هر کدام از این جریان‌ات به صورت دقیق واکاوی شود تا ضمن مشخص شدن سهم هر جریان و جناح از پیروزی‌ها و شکست‌ها، راه برای برداشتن هر چه محکم‌تر «گام دوم انقلاب اسلامی» هموار شود.

در میدان سیاست‌ورزی در عصر استقرار نظام اسلامی، جریان‌های سیاسی به وجود آمدند که وزن هر کدام به تناسب ارتباط با شخصیت‌های محوری، میزان بقا در قدرت و همچنین گستره آن یکسان نبوده است. در میان جریان‌ات شاخص کشور، جریانی با سابقه، اثرگذار و پرنفوذ هست که البته به اندازه نفوذ و اثرگذاری‌اش شناخته شده نیست. جریانی که توسط هاشمی رفسنجانی به عنوان یکی از متنفذترین شخصیت‌های قبل و بعد از انقلاب به وجود آمد و با محوریت حسن روحانی تحت عنوان مجمع عقلا در سال ۶۴ به فعالیت‌های محفلی پرداخت، در سال ۷۲ با تشکیل حلقه مرکزی در نهاد ریاست جمهوری و بعد از آن مجمع تشخیص مصلحت نظام به ایده‌پردازی و الگویابی علمی پرداخت؛ در سال‌های انتهایی دهه هفتاد حزبی سیاسی تشکیل داد^۱ و در مراحل مختلف به صورت مستقیم یا غیرمستقیم مناصب حساس را تصاحب کرد و در نهایت با انتخاب حسن روحانی به ریاست جمهوری سال ۱۳۹۲ به قدرت رسید: جریان «اعتدال».

البته جریان اعتدال منحصر در حلقه حسن روحانی و همراهان دیرین وی نیست بلکه

۱. رضا سراج و محمدجواد اخوان، از مکتب نیاوران تا کابینه توسعه‌گرا، تهران، دیدمان، ۱۳۹۵، ص ۲۹-۱۶.

در میان جریانات شاخص کشور، جریانی با سابقه، اثرگذار و پرنفوذ هست که البته به اندازه نفوذ و اثرگذاری اش شناخته شده نیست. جریانی که توسط هاشمی رفسنجانی به عنوان یکی از متنفذترین شخصیت‌های قبل و بعد از انقلاب به وجود آمد و با محوریت حسن روحانی تحت عنوان مجمع عقلا در سال ۶۴ به فعالیت‌های محفلی پرداخت

این حلقه که از شاخصه‌های فکری-روشی-ارتباطی جریان اعتدال برخوردار است، خواهرهای سیاسی دیگری همچون حزب کارگزاران سازندگی را نیز دارد که در مجموع منش و روشی یکسان در سیاست‌ورزی و اجرا دارند.

شناخت جریان‌های سیاسی به صورت عام و شناخت جریان اعتدال به صورت ویژه، ما را در تحلیل هر چه بهتر کنش‌های کلان و خرد سیاسی و همچنین علل ضعف و کمبودهای امروزی کمک می‌کند و به ما نشان می‌دهد کسانی که چهل سال در مسند اجرایی کشور

بودند و مسبب ناکارآمدی‌های امروزی هستند شاخصه‌های انقلابی‌گری را ندارند و اگر سخن از انقلاب می‌گویند صرفاً برای حفظ بقا در صحنه سیاست است. در نتیجه به زرس قاطع می‌توان گفت عملکرد ضعیفی که در بخش‌هایی از کشور ملاحظه می‌شود و مربوط به حوزه کاری این جریانات می‌شود، هیچ ارتباطی به انقلاب و شاخصه‌های آن ندارد.

علاوه بر این، جریان اعتدال شاخصه ویژه‌ای تحت عنوان ابهام استراتژیک دارد. این ویژگی باعث می‌شود که این جریان به یک طیف نامرئی تبدیل شود که هنگام تقسیم مناصب همه جا هست ولی هنگام هزینه دادن (چه برای جریان انقلاب چه برای جریان غیر انقلابی) در صحنه حاضر نباشد. این ویژگی باعث می‌شود که در ادوار مختلف انتخابات شرکت کنند و حتی رأی بیاورند و بایستی تدبیری‌های خود به کشور آسیب بزنند ولی با رندی از مسئولیت شانه خالی کنند و هزینه کارهایشان را پای جریانات و شخصیت‌های دیگر محاسبه کنند و در ادوار بعدی انتخابات به عنوان چهره‌هایی پاک که تازه پا به عرصه سیاست گذاشته‌اند و تازه نفس‌اند بار دیگر از مردم رأی بگیرند. بنابراین شناخت این جریان و شناساندن آن به نخبگان و مردم حرکتی مثبت در راستای شفافیت سیاسی و بصیرت‌افزایی نخبگانی و عمومی خواهد بود.

ویژگی دیگری که باعث می‌شود پرداختن به این جریان اهمیت فوق‌العاده‌ای یابد، پوشش دینی و ملی این جریان است. در شاخصه‌های فکری خواهیم گفت که سران فکری این گفتمان اعتقادی به ابعاد سیاسی و همه‌جانبه اسلام ندارند و الگوی فکری خود را بر اساس جهانی شدن، الگوگیری از کشورهای توسعه‌یافته و عقلانیت منهای وحی تنظیم می‌کنند اما برای پیش برد اهداف خود به فعالیت‌های فکری و عملی‌شان رنگ و بوی دینی می‌دهند و

تمام کارهایشان را به نام دین ثبت می‌کنند. این ویژگی باعث می‌شود که شناخت اعتدال و شناساندن آن از یک وظیفه سیاسی صرف به وظیفه‌ای دینی برای پیش‌گیری از بدعت‌های خطرناک بدل شود. استاد شهید مطهری؛ درباره شخصیت‌هایی از این دست که ایمان‌های ناقصی را بر اساس منطق معمول بشر می‌پذیرند می‌فرماید:

شاید بعضی از افراد تنها به جنبه منطقی مسائل ادیان توجه می‌کنند یعنی مسائلی که با منطق عادی و معمولی بشر منطبق است و از بحث درباره مسائلی که با منطق معمولی بشر جور در نمی‌آید صرف‌نظر می‌کنند در صورتی که نمی‌شود تبعیض کرد، بعضی از مسائلی را که در ادیان آمده است چون با علم و منطق ما جور در می‌آید بپذیریم و بعضی مسائل دیگر را نپذیریم. اگر بپذیریم، همه را باید یکجا بپذیریم و اگر هم نپذیریم هیچ چیز از آن را نباید بپذیریم؛ «تُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنُكْفِرُ بِبَعْضٍ» (نساء/ ۱۵۰) نمی‌شود.^۱ همچنین سران این جریان ارتباطات قابل تأملی با سران استکبار دارند که یادآور پروژه نفوذ است و طبیعتاً عدم جلوگیری از فعالیت نفوذی‌ها که مناصب حساس را نیز اشغال نموده‌اند^۲ خسارتی فوق‌العاده گران خواهد داشت.

با این مقدمه و ضرورت فوق، مطالب خود را در شناسایی جریان اعتدال با سه فصل «شاخصه‌های فکری»، «شاخصه‌های روشی» و «شاخصه‌های ارتباطی» دنبال می‌کنیم و در این راستا ارکان و اصول ثابت فکری، روشی و ارتباطی این جریان را مورد مطالعه قرار خواهیم داد. گفتنی است برای تبیین سرفصل‌های فوق از آثار اصلی و دست‌اول شخصیت‌های برجسته فکری و سیاسی این جریان استفاده شده است که در هر مورد ارجاع دهی مشخصی برای هر مطلب وجود دارد.

الف. شاخصه‌های فکری

ریشه‌های فکری

بررسی ریشه‌های فکری جریان اعتدال را با نگاهی به پیشینه فکری-علمی شخصیت‌های برجسته آن پی می‌گیریم چرا که در پیدایش و شکل‌گیری هر جریان، چهارچوب و پیشینه فکری مؤسسين و اعضای برجسته آن نقش اول را دارد.

تصمیم‌گیری افراد در هر سطح تابعی از فرهنگ‌های کلان اجتماعی و خرده‌فرهنگ‌های آموزشی، بومی و خانوادگی است و بدون شک تحصیلات اشخاص در سطوحی که شخصیت

۱. مرتضی مطهری، مجموعه آثار شهید مطهری، قم، صدرا، ۱۳۷۷، ج ۴، ص ۳۹۳.

۲. شاهراه‌های ارتباطی این طیف در برخی مقاطع رخ‌نمایی کرده که از آن جمله ماجرای مک‌فارلین قابل ذکر است.

فکری و اجتماعی آنها شکل می‌گیرد در این رویه بسیار مؤثر است. سیاست‌ورزان جهانی با دانستن این نکته از دهه‌های گذشته در صدد شناسایی و نخبه‌پروری از میان کشورهای مقصد برآمدند و در این راه روش‌های مختلفی از جمله روش آموزشی را برگزیدند. از جمله جذب نخبگان کشورهای مختلف به کشور خود و پرورش فکری و عملی آنان که قانون «مبادله آموزشی و فرهنگی متقابل فولبرایت-هیس» مصوب سال ۱۹۶۱ در امریکا^۱ یا اعطای بورس توسط نهادهای وابسته به احزاب سیاسی در آلمان^۲ از این قبیل می‌باشند. با این نگاه، تحصیل یک فرد در دانشگاه‌های غربی به ویژه دانشگاه‌های وابسته به ایالات متحده امریکا و انگلستان صرفاً راهی برای کسب دانش نیست بلکه مسیری است که فرد را در معرض تغییر فکری و فرهنگی قرار می‌دهد. گفتنی است که این مسیر توسط طراحان آن به صورت تعمدی و هوشمندانه در برنامه محصلان غیر امریکایی گنجانده شده است و این افراد به صورت مشخص آموزش عقیدتی-سیاسی می‌بینند؛ به گونه‌ای که دانشجو در نهایت به یک عنصر تمام‌عیار برای سیستم و نظام امریکایی تبدیل می‌شود.^۳ با این مقدمه نگاهی به سوابق تحصیلات عالی برخی اعضای شاخص حلقه اعتدال، پیش‌زمینه‌ای مناسب برای درک طرز فکر و الگوی تحلیل سیاسی-اجتماعی آنان خواهد بود.

حسن روحانی	حوزوی-دکترای حقوق اساسی دانشگاه کلدونین گلاسکو انگلستان ^۴
محمود سریع‌القلم	کارشناسی علوم سیاسی: دانشگاه ایالتی کالیفرنیا در نورتریج/ارشد و دکترا روابط بین‌الملل: کالیفرنیا جنوبی/فوق دکتر: اوهاو ^۵
محمدرضا نعمت‌زاده	مهندسی محیط زیست: دانشگاه ایالتی کالیفرنیا امریکا ^۶
محمود واعظی	کارشناسی دانشگاه ایالتی ساکرامنتو مهندسی برق، ارشد مخابرات دانشگاه ایالتی سن خوزه، دکتری مخابرات لوئیزیانا ^۷

۱. سید داوود آقایی و دیگران، «راهبردهای دیپلماسی عمومی امریکا در خاورمیانه؛ مطالعه تطبیقی دوره بوش و اوباما»، راهبرد، ش ۷۸، ۱۳۹۵، ص ۶۸.
۲. محمد پورخوش سعادت، «تبادلات آکادمیک راهبرد نفوذ آلمان»، فصلنامه مطالعات عملیات عمرانی، بهار و تابستان ۱۳۹۴، ص ۱۲۴-۱۲۲.
۳. خبرگزاری تسنیم، ۱۳۹۴.
۴. محمود فاضلی بیرجندی، از مهدی بازرگان تا حسن روحانی، تهران، پایان، ۱۳۹۳، ج ۱، ص ۳۸۴-۳۸۳.
۵. تارنمای دکتر محمود سریع‌القلم، ۱۳۹۲/۲/۲، زندگینامه دکتر محمود سریع‌القلم.
۶. محمود فاضلی بیرجندی، همان، ص ۳۹۵.
۷. تارنمای رسمی وزارت ارتباطات و فناوری اطلاعات، ۱۳۹۲/۵/۲۶ [اطلاع‌رسانی و اخبار]. بازیابی از: <https://www.ict.gov>

محمدباقر نوبخت	دکتری از دانشگاه پیزلی اسکاتلند ^۱
سیدحسین موسویان	دوره ناقص مهندسی؛ دانشگاه ایالتی ساکرامنتو ^۲
محمد نهاوندیان	حوزوی - تحصیلات ناتمام در دانشگاه جرج واشنگتن ^۳
علی جنتی	حوزوی - مدرسه حقانی ^۴
علی ربیعی	کارشناسی ارشد علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبائی ^۵
سیدرضا صالحی امیری	کارشناسی علوم سیاسی دانشگاه آزاد تهران، کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه تهران، دکتری مدیریت دولتی دانشگاه آزاد اسلامی ^۶

در این میان تحصیل چهره‌هایی شاخص مثل محمود سریع القلم که از او به عنوان مشاور ویژه رئیس‌جمهور یاد می‌شود، در دانشگاه‌هایی همچون دانشگاه اوهایو قابل تأمل و بررسی است. این دانشگاه یکی از بیشترین پذیرش‌ها تحت برنامه فولبرایت را دارد.^۷ با این پیش‌زمینه وارد تبیین شاخصه‌های فکری جریان اعتدال خواهیم شد.

۱. حل مسائل اجتماعی بر اساس عرف کشورهای توسعه‌یافته

یکی از شاخصه‌های اصلی شبه‌جریان اعتدال که می‌توان آن را ستون فقرات فکری آن دانست، یکال ابعاد اجتماعی، سیاسی و حقوقی به عرف است. البته منظور از عرف در این معنا، عرف داخلی نیست بلکه مراد عرف جهانی است؛ چرا که طبق الگوی فکری اعضای حلقه اعتدال، جهانی شدن و نگاه به بیرون امری ناگزیر است که سایر امور را باید به تناسب آن تنظیم کرد.^۸

محمود سریع القلم، عضو برجسته حلقه اعتدال که همچون هم‌قطاران خود دغدغه

۱. محمود فاضلی بیرجندی، همان، ص ۴۰۰؛ البته در خصوص مدرک تحصیلی ایشان ابهاماتی وجود دارد و برخی ادعای جعلی بودن مدرک او را کرده و گفته‌اند دانشگاه پیزلی مقطع دکتری ندارد.

۲. تارنمای رسمی سید حسین موسویان، (بدون تاریخ)، بازیابی از: <https://hosseinmousavian.com>

۳. محمود فاضلی بیرجندی، همان، ص ۴۰۰-۳۹۹.

۴. همان، ص ۳۹۶.

۵. همان، ص ۳۹۷.

۶. پایگاه اطلاع‌رسانی جماران، بدون تاریخ، زندگی‌نامه سید رضا صالحی امیری [اطلاع‌رسانی و اخبار]، بازیابی از: <https://www.jamaran.ir>

7. Jennifer Krisch. (2015). University named a top producer of U.S. Fulbright Students.

[سایت رسمی دانشگاه]، بازیابی از: <https://www.ohio.edu>

۸. در خصوص این شاخصه توضیحات بیشتری خواهیم داد.



اساسی‌اش را «توسعه» به معنای رایج کلمه قرار داده است اعتقاد دارد که اصول «توسعه» اصولی استقرایی، ثابت و جهانی است. هر کشوری بخواهد به توسعه دست یابد باید از آن الگوی عرفی - جهانی تقلید کند:

موضوع توسعه‌یافتگی از دو بخش کلان تشکیل می‌شود: اول اصول ثابت و دوم الگوهای مختلف به تناسب شرایط گوناگون کشورها... اصول توسعه‌یافتگی از یک کشور به کشور دیگر متحول نمی‌شود، بلکه بسترهای کاربردی و عملی آن تغییر می‌کند. از این منظر، اصول توسعه‌یافتگی جهان شمول است در همان حال الگوهای توسعه‌یافتگی، قابلیت بومی شدن را دارد.^۱

طبق این نگاه، تعیین اصول بنیادین توسعه از حیثه فرهنگ دینی و ملی خارج و به حاکمیت مطلق عرف جهانی در خواهد آمد و دایره فعالیت دین و ملیت صرفاً در حد مشخص کردن الگوهایی برای پیاده‌سازی توسعه عرفی محدود خواهد شد.

کارگزاران جریان اعتدال برای کشف اصول ثابت توسعه، مخاطبان خود را به کشورهای توسعه‌یافته همچون «آلمان، انگلستان، ژاپن»^۲ و... احاله می‌دهند و با الگوسازی از این کشورها و برخی کشورهای سکولار بیشتر توسعه‌یافته، اصول توسعه را ثابت و غیر قابل خدشه عنوان می‌کنند. در نتیجه نسخه این جریان برای حل مسائل اجتماعی و سیاسی و حقوقی، نگاه به بیرون و رجوع به عرف کشورهای توسعه‌یافته و برداشت اصول آنان است و در این راه کشورهای همچون ایران را صرفاً عاملی برای پیدا کردن بهترین راه برای پیاده‌سازی آن اصول می‌دانند و نه بیشتر. برخی نویسندگان که از جریان اعتدال و اقمار سیاسی - جناحی‌اش همچون کارگزاران به «راست‌مدرن» تعبیر می‌کنند، می‌گویند:

«راست‌مدرن» در عرصه فرهنگی چندان پای‌بند به سنت‌ها نیست و دل در گرو مدرنیسم دارد. این گروه به شدت از توسعه به ویژه توسعه اقتصادی طرفداری کرده و آن را پیش‌شرط سایر امور نوسازی قلمداد می‌کند؛ گرچه معتقد است که فضای باز اقتصادی نیاز به فضای باز فرهنگی و سیاسی دارد.

۱ محمود سریع‌القلم، عقلانیت و توسعه‌یافتگی ایران، تهران، فرزانه روز، ۱۳۹۰، ص ۱۶-۱۵.

۲ همان، ص ۱۵؛ همچنین الگوی ژاپن اسلامی که روئنا عبدالرزاق (دانشگاه آکسفورد) به هاشمی رفسنجانی نسبت می‌داد در همین چهارچوب تفسیر می‌شود. (روئنا عبدالرزاق، نیواستریت تا میز: آیت‌الله هاشمی رفسنجانی و روابط ایران و مالزی / «ژاپن اسلامی» چشم‌اندازی برای ایران [خبرگزاری]، ۱۳۹۵، بازیابی از: <https://www.irna.ir>) همچنین آقای رفسنجانی در اجلاس مدیران و رؤسای آموزش و پرورش گفت: «اگر می‌بینید آلمان و ژاپن این روزها محکم‌ترین اقتصاد دنیا را دارند، اینها بعد از جنگ جهانی دوم از اینکه نیروی نظامی داشته باشند، محروم شدند.» (علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی، ۱۳۹۵/۶/۱۳، آلمان و ژاپن به خاطر محرومیت از نیروی نظامی به سمت تولید و اقتصاد دانش‌بنیان رفتند. / این راه اکنون برای ما باز است + فیلم [خبرگزاری].



آزادی مردم را تا حدی می‌خواهند که به توسعه لطمه نزنند. این گروه به تساهل و تسامح بیشتری نسبت به جناح «چپ سنتی» و «راست سنتی» معتقد است... این طیف مظاهر غرب را قبل از این که به دید «تهاجم» نگاه کند آن را نوعی «تبادل» فرض می‌کند که باید از دستاوردهای مثبت آن استفاده کرد. به طور کلی مؤلفه‌های اصلی استراتژی فرهنگی گروه کارگزاران را می‌توان چنین آورد: ۱. استقبال از مدرنیسم ۲. عدم حساسیت نسبت به کم‌رنگ شدن سنت‌ها و مظاهر اجتماعی، دینی در جامعه ۳. کاهش تدریجی نقش دین در جامعه (نه ضد دین یا غیر دینی کردن) و به تعبیری عرضی کردن امور دینی ۴. ایجاد فرهنگی لیبرالیستی با مناسبات مبتنی بر تساهل و تسامح و آزادی.^۱

۲. حل مسائل اجتماعی بر اساس عقل منهای وحی

«اعضای شبه جریان اعتدال» مسائل اجتماعی را با عقل منهای وحی حل می‌کنند. سران اعتدال میان عقلانیت عملی و تدین وجه جمعی نمی‌بینند و حیطه حکومت آن دو را جزایر جدا از هم می‌پندارند:

اگر کسی مرز عقل و دین را تفکیک نکند و مرز دقیق آنها را نشناسد و جابگاه تجربه و تحقیق را نداند و بگوید در همه امور باید به فقه و دین مراجعه کرد بسیار خطرناک است.^۲

جریان اعتدال بر اساس همین تفکر، تصمیم‌گیری، قانون‌گذاری و اجرا را که بخش بزرگی از فعالیت‌های اجتماعی هستند، حیطه حکومت عقل جداشده از وحی عنوان می‌کنند و حیطه دین را هم محدود به کلی‌گویی‌های ارزشی و غیرروشی معرفی می‌نمایند:

متأسفانه ما آن‌چنان سیستم حکومتی، مسئولین و اسلام را با هم مخلوط کرده‌ایم که هر گونه تغییر در یکی، عامل تأثیر در دیگری است. یعنی ما برای مردم، مسائل را تفکیک نکرده‌ایم که اسلام بخش بزرگی از فعالیت‌های اجتماعی را بر دوش عقل بشر قرار داده است. یک سری اصول و ارزش‌هایی را اسلام برای ما بیان کرده و احکامی هم برای ما مقرر کرده است، ولی ما هر کاری را به نام اسلام، تمام می‌کنیم. جای خوشبختی است

۱. سید مصطفی تاج‌زاده و حمیدرضا ظریفی‌نیا، کالبدشکافی جریان‌های سیاسی ایران: ۱۳۵۸ تا ۱۳۷۸، تهران، آزادی‌اندیشه، ۱۳۷۸، ص ۱۰۷.

۲. حسن روحانی، اندیشه‌های سیاسی اسلام، تهران، کمیل، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۲۴۰.



که قانون اساسی ما نگفته است نظام اسلامی و قوانین کشور، عین اسلام است. حتی نگفته است منطبق بر اسلام است. بلکه گفته است نظام اسلامی، قوانین و مقررات کشور نباید مغایر با اسلام باشد.^۱

در هر صورت نکته مهم در فهم ادبیات خاص جریان اعتدال تعریف این جریان از عقل و عقلانیت است که با تعریف اسلامی و حتی رایج از آن متفاوت است. عقلانیت در منطق این جریان سه رکن دارد: «محدودیت آن به علم استقرایی و تجربی»، «پذیرش اصول نظم جهانی» و «کارکردگرا بودن» و به عقیده شخصیت‌های فکری اعتدال، اگر حکومتی بر اساس عقلانیت تعریف شده توسط آنان حرکت نکند محکوم به شکست است و در مقابل حکومتی که بر اساس این نوع از تفکر پیش رود پیشرفت خواهد کرد:

مبانی عقلانیت فلسفی یک جامعه باید مدافع روش تفکر منطقی باشد. عقلانیت ابزاری فی‌نفسه مبتنی بر علم و کارآمدی و در بست در اختیار روش تفکر منطقی. ارتباط تنگاتنگ عقلانیت فلسفی و عقلانیت ابزاری نتیجه بسیار مهمی برای آینده یک جامعه دارد. عقلانیت ابزاری از یک جنس روشن علمی بهره‌مند است و حالت جهان‌شمولی دارد ولی عقلانیت فلسفی چه در نظریه و چه در واقعیت‌های موجود جهانی، استوانه‌های مختلفی را در بر می‌گیرد... گستره عقلانیت ابزاری محدود به علم، کارآمدی، نظم و روش است.

چالش بزرگ هر جامعه این است که میان عقلانیت فلسفی خود و عقلانیت ابزاری جهان‌شمول هماهنگی و سازگاری ایجاد کند. این چالشی بود که نخبگان سیاسی و فکری اتحاد شوروی در آن شکست خوردند و متقابلاً چینی‌ها به دنبال پاسخ‌گویی به آن و برخورد حل‌المسائل با آن هستند. محتوایی که از عقلانیت فلسفی یک جامعه ناشی می‌شود ریشه در فرهنگ، تاریخ، هویت و باورهای آن جامعه دارد؛ در حالی که عقلانیت ابزاری منطق علمی و کارآمدی دارد؛ ملت‌ها آن را می‌آموزند و به کار می‌گیرند و در واقع می‌پذیرند... در شرایط موجود جهان، عقلانیت فلسفی از منابع مختلفی سرچشمه می‌گیرد. برخی در غرب نمو کرده‌اند و برخی در مکاتب شرقی. هم لیبرالیسم آدمی را به عقلانیت ابزاری رسانیده است و هم بودائیسیم و کنفوسیوسیسیم و شینتوئیسیم این قابلیت را نشان داده که

۱. همان، ص ۲۲۲.



توان دست‌یابی به عقلانیت ابزاری دارد. کمونیسم با عقلانیت ابزاری تضاد داشت ولی نتوانست با عواقب آن انطباق و هم‌سویی و سازگاری ایجاد کند... کشورهایی که به درجه‌ای از موفقیت در صنعتی شدن، کسب برتری نسبی اقتصادی، دست‌یابی به ثروت ملی و در نهایت قدرت ملی رسیده‌اند خود را با جریان عقلانیت ابزاری جهانی انطباق داده‌اند.^۱

همان‌طور که از این نوشتار پیداست، طبق الگوی فکری اعتدال جامعه‌ای که عقلانیت فلسفی (یا به عبارتی عقل عملی مبتنی بر دین و فرهنگ ملی و ثابت خود) را با عقلانیت ابزاری جهانی و اصول آن تطبیق ندهد زوال خواهد یافت و در کنار آن، عقلانیت ابزاری طبق تعریف این دسته کاملاً سکولار و جدا از دین تعریف می‌شود و با هر عقیده و عنوانی از بودائیسیم و کنفوسیوسیسیم و شینتوئیسم گرفته تا کمونیسم قابل جمع است.

۳. جهانی شدن و زوال معنای استقلال

بر اساس مبنایی که در بخش قبل مطرح شد، جهانی شدن به معنای پذیرش و هضم در اصول کشورهای توسعه‌یافته، تنها راه عاقلانه برای پیشرفت ملی خواهد بود. پیگیری این معنا در کلمات اصحاب اعتدال به فهم کامل‌تر الگوی فکری آنان کمک خواهد کرد:

جهان امروز عصر «وابستگی متقابل» است و هر کشور و ملت، همواره باید «مزیت‌های نسبی» خود را در عرصه اقتصاد، فرهنگ و سیاست مشخص کند، زیرا بدون آن، همه طرح‌ها و برنامه‌ها نقش بر آب می‌شود. ما بخواهیم یا نخواهیم، اقتصاد، فرهنگ و سیاست کشور با جهان پیوند دارد. هر چه به گستره علم و دانش فنی افزوده می‌شود، جهان کوچک‌تر می‌شود و در این مکان کوچک به نام سیاره زمین، همه چیز رنگ و بوی جهانی دارد.^۲

طبق این نگاه هر عملی که به ناسازگاری با هویت جهانی بی‌انجامد غیر عاقلانه و منافی پیشرفت است:

تاریخ دو قرن اخیر ایران حاکی از این واقعیت است که ایرانیان چه در سطح مدیریتی و چه در سطح روشنفکری، مشکل «تشخیص موقعیت و وضعیت» خود را داشته‌اند. بالأخره، هر چه سریع‌تر ما باید ارتباط منطقی میان سه منبع هویتی دینی، ایرانی و جهانی خود را روشن کنیم. اعراب حوزه

۱. محمود سریع‌القلم، «آفات تفکر متدولوژیک در ایران»، *اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، ۱۳۷۷، ش ۱۳۳ و ۱۳۴، ص ۷۲.

۲. حسن روحانی، *امنیت ملی و نظام اقتصادی ایران*، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۷۲۰.



خلیج فارس تا حد قابل توجهی این کار را انجام داده‌اند. حتی پیشرفت عادی به این سازگاری نیاز دارد. به واسطه چند لایه و پیچیده بودن منابع هویت فرهنگی ما، پیوسته تمایلی وجود داشته که همه این منابع را هم‌زمان حفظ کنیم؛ ضمن این که از فرصت‌های جهانی نیز، بهره‌مند شویم. قوی بودن هویت ملی و دینی ایرانیان در مقابل منابع هویت جهانی قرار گرفته است.^۱ از دیدگاه سران این جریان، ایرانیان به واسطه مشکل ژنتیکی توان اصلاح خود را ندارند و باید با دنیای بیرون، که از این مشکل ژنتیکی رنج نمی‌برند، ارتباط بگیرند تا مسائل‌شان حل شود:

ما به عنوان یک جامعه و همین‌طور به صورت فردی، با نقد، مشکلات جدی داریم و این که اصلاحات لازم است، چون نقد لازم است. شاید ما در نقدپذیری، مشکلات ژنتیکی داشته باشیم. ما تا با دنیا کار نکنیم، تغییر پیدا نخواهیم کرد.^۲

شاید بتوان گفت یکی از اساسی‌ترین نقایص شبه‌گفتمان اعتدال، انفعال اعضای آن در برابر پدیده جهانی شدن است. آنها این پدیده را قهری و ناگزیر فرض کرده و بر همین اساس سیر استدلال‌شان از جهانی شدن شروع می‌شود، در جهانی شدن ادامه می‌یابد و به جهانی شدن ختم می‌شود و این روش حل‌المسائلی را در همه عرصه‌ها از اقتصاد تا سیاست و حتی فرهنگ پیاده می‌کنند:

بر اثر فرآیند جهانی شدن، به واسطه گسترش وسایل اطلاعاتی و رسانه‌ای مدرن و گسترش تبادل فرهنگی، تعقیب سیاست فرهنگی در قلمرو ملی نه میسر است و نه مطلوب. سیاست فرهنگی کشورها در حال حاضر تا حدود زیادی در گستره فراملی و جهانی تعریف می‌شوند... جهانی شدن بر حساسیت‌ها و تفاوت ملی تأثیر گذاشته و از آن می‌کاهد. لذا تعقیب اصول مبتنی بر این حساسیت‌ها و برجسته کردن نشانه‌ها و وجوه تمایز فرهنگی دیگر در اولویت اصلی نخواهد بود.^۳

این جریان که بر اساس مطالب پیش‌گفته مشخص شد که اعتقادی به استقلال ملی ندارند، برای پیشگیری از انتقادات علیه خود با ارایه آدرس‌های غلط از کشورهای سکولار آنان را

۱. محمود سریع‌القلم، عقلانیت و توسعه‌یافتگی/ایران، همان، ص ۲۱.

۲. همان، ص ۳۲۶.

۳. رضا صالحی امیری و امیر عظیمی دولت‌آبادی، «جهانی شدن و سیاست‌های فرهنگی جمهوری اسلامی»، متین، ش ۴۱، بدون تاریخ، ص ۸۲ و ۸۴.



به عنوان الگوهای موفق جهانی شدن معرفی می کنند که استقلال خود را نیز حفظ کرده اند؛ لازمه بهره‌مندی از مزایای جهانی شدن، هم‌گرایی با نظام جهانی است. این هم‌گرایی به هیچ وجه به معنای فرو گذاشتن اصول، منافع ملی و استقلال نیست. تجربه چین، هند و مالزی در این زمینه گواه این مدعاست... لذا تعامل دوسویه با نظام جهانی باید در هر کدام از سطوح اقتصادی، سیاسی و فرهنگی صورت گیرد و هیچ یک از این اجزا را نمی‌توان به دل‌خواه گزینش کرد و دیگری را فرو گذاشت.^۱

این در حالی است که هر کدام از این کشورها هر مقدار که برای حفظ استقلال‌شان تلاش کردند و از جهانی‌شدن مورد نظر غرب فاصله گرفتند، همان مقدار مورد مجازات نظام استکبار به ویژه امریکا قرار گرفتند. به طور مثال چین هم اکنون در جنگ اقتصادی با امریکا به سر می‌برد. به علاوه هند به علت این که دسترسی مورد نظر امریکا به بازار خود را تأمین نکرد از ناحیه این کشور ضربه خورد و در سال ۱۳۹۷ از نظام عمومی ترجیحات اخراج شد^۲ و مالزی که به خاطر بازی‌های بانکی و پولی سرمایه‌دارهای صهیونیست و غربی، به تعبیر ماهاتیر محمد در یک شب به کشوری فقیر تبدیل شد.^۳

در هر صورت سه پایه «حل مسائل اجتماعی بر اساس عرف کشورهای توسعه یافته»، «حل مسائل اجتماعی بر اساس عقل منهای وحی» و «جهانی شدن» اساس استدلالات جریان اعتدال را تشکیل می‌دهد. البته جریان اعتدال از آنجا که در شاخصه‌های روشی خود به دنبال «اجماع‌سازی» است و در این راستا از «ابهام استراتژیک» استفاده می‌کند^۴ تلاش دارد به مبانی سکولار خود جلوه دینی بدهد و در همین زمینه به استفاده تحریف‌آمیز از «اصل زمان و مکان در اجتهاد» و «نسبت اسلام و مقتضیات زمان» دست می‌زند:

۱. حسن روحانی، امنیت ملی و نظام اقتصادی ایران، همان، ص ۷۲۲.

۲. بر اساس این نظام تعرفه‌ای که به ابتکار کشورهای توسعه یافته ایجاد شده، بسیاری از کشورهای در حال توسعه فرصت می‌یابند تا با استفاده از مزیت تعرفه گمرکی صفر یا ناچیز بر برخی از اقلام صادراتی خود، اقتصادشان را بهبود بخشیده و از فقر خارج شوند.

امریکا، انگلیس و اتحادیه اروپا از مجریان اصلی این نظام ترجیحی هستند و کالاهای کشاورزی، دامی، آبریزان و صنایع دستی، عمده کالاهای تحت پوشش نظام عمومی ترجیحات را تشکیل می‌دهند. نظام ترجیحی امریکا هند را قادر می‌سازد تا برای صادرات حدود دو هزار قلم کالای خود (مانند قطعات خودرو، شیرهای صنعتی و منسوجات) از تخفیفات گمرکی بهره‌مند شوند. ایرنا، کد خبر: ۸۳۲۳۲۲۷۹.

۳. ماهاتیر محمد، نخست وزیر سابق مالزی - که بسیار هم آدم پُرکار و دقیق و جدی و پایبندی بود - به تهران آمد، به دیدن من هم آمد؛ همان اوقات بود که تحولات گوناگونی در آسیای شرقی اتفاق افتاده بود؛ در مالزی، اندونزی و تایلند، و زلزله اقتصادی به وجود آمده بود. همین سرمایه‌دار صهیونیستی و بعد سرمایه‌دارهای دیگر، با بازی‌های بانکی و پولی توانستند چند تا کشور را به ورشکستگی بکشانند. در آن وقت ماهاتیر محمد به من گفت: من فقط همین قدر به شما بگویم که ما یک شبه گدا شدیم! (مقام معظم رهبری ۱۳۸۵/۸/۱۸)

۴. در خصوص این دو مورد در بخش «شاخصه‌های روشی» توضیحاتی را خواهیم داد.



تعبیر بسیار مهم حضرت امام که در واقع یکی از مهم‌ترین یادگارهای امام راحل است و هنوز هم کسی جرئت نکرده آن را درست توضیح دهد، مسئله «اصل زمان و مکان» در اجتهاد است که امام آن را مطرح فرمود که هیچ فقهی در قرون اخیر با این وسعت و صراحت آن را مطرح نکرده است. در واقع حیات اسلام به اجتهاد است و پویایی و حیات اجتهاد نیز به اصل زمان و مکان است.^۱

حسن روحانی با قرائت تحریفی از این اصل، در حقیقت زمان و مکان را حاکم بر اصول و احکام اسلام قرار داده است که این مبنا به هیچ عنوان نمی‌تواند مورد نظر امام بوده باشد چرا که ایشان از حیث نظری خود را معتقد به فقه جواهری معرفی می‌کنند و در فقه جواهری احکام بر اساس ادله اربعه مشخص می‌گردد و حیات این فقه نیز وابسته به اتصال آن به منبع وحی و ادله اربعه است. همچنین نسبت زمان و مکان با اجتهاد از دیدگاه مرحوم امام قدس سره در دایره تشخیص موضوعات تعریف می‌شود و نه تعیین احکام. بدین معنا که ایشان دایره حکومت «زمان و مکان» را صرفاً در ناحیه تشخیص موضوع تعریف می‌کنند و نه این که این دو عنصر را معین یا مغیر حکم تلقی کنند. ایشان در منشور روحانیت می‌فرمایند: اما در مورد دروس تحصیل و تحقیق حوزه‌ها، اینجانب معتقد به فقه سنتی و اجتهاد جواهری هستم و تخلف از آن را جایز نمی‌دانم. اجتهاد به همان سبک صحیح است ولی این بدان معنا نیست که فقه اسلام پویا نیست، زمان و مکان دو عنصر تعیین‌کننده در اجتهادند. مسئله‌ای که در قدیم دارای حکمی بوده است به ظاهر همان مسئله در روابط حاکم بر سیاست و اجتماع و اقتصاد یک نظام ممکن است حکم جدیدی پیدا کند، بدان معنا که با شناخت دقیق روابط اقتصادی و اجتماعی و سیاسی همان موضوع اول که از نظر ظاهر با قدیم فرقی نکرده است، واقعاً موضوع جدیدی شده است که قهراً حکم جدیدی می‌طلبد.^۲

در نتیجه اگر زمان و مکان در تغییر موضوع تأثیری نداشت و موضوع ثابت بود، حکم هم ثابت می‌ماند. اما چهره‌های حوزوی جریان اعتدال بدون در نظر گرفتن این نکته ظریف، به گونه‌ای استدلال می‌کنند که عملاً عرف و عنصر زمان و مکان را در عرض کتاب و سنت و به عنوان منبعی برای کشف حکم دین در عرصه‌های اجتماعی معرفی می‌کنند. به طور

۱. حسن روحانی، اندیشه‌های سیاسی اسلام، همان، ج ۳، ص ۲۳۲.

۲. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲۸۹.

حسن روحانی برای نفی هر گونه ولایت سیاسی (که اساس سیاست ورزی اسلامی است)، نقد معصوم را جایز شمرد

مثال جناب آقای سروش محلاتی، چهره حوزوی متمایل به جریان اعتدال مقدار دیه زن و مرد را که از مصرحات شریعت است، از حیطه دین خارج و به حیطه عرف محول می کنند. که البته این فرضیه

با اعتراض آیت الله العظمی سبحانی مواجه شد. ایشان در انتهای ردیه مستدل خود به سروش محلاتی فرمودند:

«چگونه می توان این همه موشکافی و گسترده گویی را احکام موقت دانست و آنگاه فقه وضعی و خرد بشری را، جایگزین وحی و فقه اسلامی ساخت؟!^۱ حال باید از چهره های این جریان پرسید آیا مرحوم امام قدس سره با طرح جایگاه زمان و مکان، هم همچون آنان خرد بشری را جایگزین وحی و فقه اسلامی می ساخته است؟

علاوه بر حیث نظری، حرکت امام خمینی قدس سره در مواجهه با جریان حاکم بر زمان و مکان و به نوعی شالوده شکنی گفتمان های رایج در زمان معاصر بوده است.^۲ گفتنی است شخصیت های حوزوی همچون آقای سروش محلاتی که از لحاظ چهارچوب فکری در دایره اعتدال تعریف می شود و گوشه ای از نظرات شاذ وی را مطرح نمودیم؛ اصل زمان و مکان را در ادبیات و منطق اعتدال بازتعریف کرده؛ به طبع آثاری در این زمینه دست زده است.^۳

۴. عمل گرایی و مصلحت

شاخصه دیگر جریان اعتدال، عمل گرایی و کارکردگرایی این جریان است که میراث پدر فکری این جریان یعنی آقای هاشمی رفسنجانی است. محمد سروش محلاتی، که ارتباط فکری نزدیکی با جریان اعتدال و شخص هاشمی رفسنجانی داشته است، در این رابطه می گوید:

ایشان (آقای رفسنجانی) حدود ۲۵ سال قبل به قم تشریف آوردند و در جلسه ای با علمای جامعه مدرسین فرمودند این طور نمی شود که علما در قم فتوا دهند و توقع داشته باشند به فتوایشان عمل شود. بلکه باید پذیرفت در مباحث اسلامی در کنار علما افرادی باشند که اقتضائات زندگی امروز

۱. آیت الله العظمی سبحانی، تحلیلی مقادیر دیه از سوی آیت الله العظمی سبحانی [خبرگزاری]، ۱۳۹۷/۳/۲۳، بازیابی از: <http://hawzahnews.com>

۲. مظفر نامدار، «امام خمینی، انقلاب اسلامی و شالوده شکنی سلیطه گفتمان های رسمی در حوزه سیاست»، پانزده خرداد، ۱۳۸۳، ش ۱.

۳. محمد سروش محلاتی، اسلام و مقتضیات زمان، بررسی نسبت دین و تحولات حیات انسانی، تهران، میراث اهل قلم، ۱۳۹۴.

و جامعه و بازار امروز را تبیین کنند و یک کار مشترک علمی انجام شود. محصول این کار هر چه باشد، حکومت اسلامی و جمهوری اسلامی ملتزم به انجام آن خواهد بود.^۱

البته ممکن است این نظریه بدون در نظر گرفتن مبانی سابق مبنایی صحیح تلقی شود اما وقتی این فکر را در منظومه فکری اعتدال لحاظ می‌کنیم می‌بینیم که مصلحت‌سنجی جریان اعتدال و اقتضایبینی آنها با نگاه دینی و فقهی که مناط تصمیم‌گیری در نظام اسلامی است سازگاری ندارد و طبق نگاه این جریان، نگاه فقهی ارتباطی به کشف اقتضائات و مصلحت‌ها ندارد. به عبارت دیگر، اقتضائات و مصالح طبق این نگاه حاکم بر شریعت‌اند و آنچه مصالح را مشخص می‌کند مؤلفه‌های دینی نیست بلکه مصالح جامعه به معنای روزمره آن است. آقای هاشمی رفسنجانی می‌گوید:

وظیفه حکومت اسلامی است که جایی داشته باشد تا مصلحت را تشخیص بدهد. ممکن است مسئله‌ای تا پارسال خلاف شرع حساب می‌شد و الان که مصالح جامعه ایجاب می‌کند می‌توانیم بپذیریم که به مصلحت و شرعی است.^۲

۵. نسبی‌گرایی سیاسی

مبانی ذکر شده به ویژه مبنای اول (حل مسائل بر اساس عرف) و چهارم (عمل‌گرایی) شبه‌جریان اعتدال را دچار نوعی نسبی‌گرایی و حتی متناقض‌گویی در برهه‌های مختلف تاریخی می‌کند که البته برای پیروان آن طبیعی و تئوریزه شده است و از آن با تعابیر زیبایی همچون «جمود نداشتن، متعصب نبودن و واقع‌گرا بودن» یاد می‌کنند:

میراث اندیشه‌ای آیت‌الله هاشمی رفسنجانی از دو جنبه برای ما قابل بررسی است؛ نخست، مجموعه‌ای از افکار و اندیشه‌ها و دیدگاه‌های ایشان است که به صورت مکتوب و شفاهی ارایه شده است. اما مهم‌تر از این‌ها، بخش دومی است که مربوط به روش‌های فکری و اندیشه ایشان است. اگر ما بتوانیم آن روش را بیابیم، نوعی زاینده‌گی و بالنده‌گی را خواهیم داشت. «عمل‌گرایی» به عنوان یک روش دارای چند ویژگی است:

نخست این که آیت‌الله هاشمی چون شخصیت عمل‌گرا بود، در کارهای

۱. محمدسروش محلاتی، آیت‌درایت، تهران، میراث‌اهل قلم، ۱۳۹۷، ص ۴۱.

۲. زهرا شیدوش و محمد محمودی، مصلحت‌نامه؛ حاشیه‌نگاری دیدارهای آیت‌الله هاشمی رفسنجانی ۱۳۹۳ - ۱۳۹۲، تهران، ثالث، بدون تاریخ، ص ۳۱۶.





فکری و در تأملات نظری خود هرگز محدود به یک موضوع نمی ماند و خود را محصور در یک مسئله خاص نمی کرد. هاشمی با مسئله ها جلو می رفت؛ مسئله ها مسیر فکر او را مشخص می کردند. از این جهت، او با اندیشمندانی که قالب های ذهنی خاصی را از قبل پذیرفته اند و حاضر به تغییر مسیر نیستند، متفاوت بود...

امتیاز دوم این بود که پس از آن که مسئله را در میدان عمل انتخاب می کرد در هنگام تحلیل، متعصبانه برخورد نمی کرد. جمود در بحث نداشت. آمادگی داشت که اندیشه های خود را بر اساس واقعیت ها بسنجد و اگر آن راه حل ها در مقام عمل پاسخ گو نبود، راه حل ها و اندیشه های خود را اصلاح می کرد.^۱

این برداشت به طور صریح در کلمات آقای رفسنجانی نیز دیده می شود. بررسی این کلمات نشان می دهد که آقای رفسنجانی یک نسبی گرای سیاسی بود و تلاش داشت با رایحه برداشت های غیر متعارف از سیره معصومین و اصول عقلی همچون واقع بینی و مفاهیم دینی همچون نسخ؛ این مبنا را به دین مبین اسلام نیز نسبت بدهد:

اصل اسلام واقع گراست. این واقعیت برای من خیلی روشن است. در بحث های قبلی که سر مسائل اقتصادی و معیشتی داشتیم، گفتیم که اسلام واقع گراست و نمی خواهد آنچه را که خداوند در فطرت انسان گذاشته است، ندیده بگیرد. معنای دین فطری این است. به جلو که می رویم با تغییر شرایط باید تغییر مسیر بدهیم. پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیهم السلام) ما این گونه بودند. حتی نسخ در احکام قرآن هم هست.^۲

نتیجه این عمل گرایی نسبت زده آن است که در برهه ای از تاریخ که فضای انقلابی وجود دارد و مسئله حمایت از مستضعفین بر فضای سیاسی کشور سیطره دارد، آقای هاشمی رفسنجانی حامی سر سخت مستضعفین می شود و در خطبه های نماز جمعه می گوید:

اسلام به شدت با دو قطبی شدن جامعه مخالف است. نباید قطب مستضعف در کنار قطب مستکبر به وجود آید. قطب مسرف در کنار قطب محروم سبب ایجاد شکاف وسیع بین مردم می شود؛ که یک نفر از گرسنگی بمیرد و یک نفر از سیری تَخَمَه^۳ بزند. اسلام با چنین شکلی

۱. محمد سروش محلاتی، آیت درایت، همان، ص ۷۶-۷۵.

۲. زهرا شیدوش و محمد محمودی، همان.

۳. سوء هاضمه

اساساً طبق دیدگاه اعتدالیون
مقاومت صرفاً یک راه هزینه‌بر
است. منطقی که به واکنش
مقام معظم رهبری منجر شد
و ایشان هزینه سازش را به
مراتب بیشتر از هزینه مقاومت
عنوان کردند

سخت مخالف است.^۱

اما در سال‌های بعد و با رواج یافتن تفکر توسعه و
سرمایه‌داری توسط حلقه وابسته به ایشان، شخص آقای
رفسنجانی به نماد اشرافیت و سرمایه‌داری بدل شد.
در نمونه‌ای دیگر از نسبی‌گرایی سیاسی جریان
اعتدال، آقای حسن روحانی در دوره‌ای که گفتمان
اصلاحات بر کشور حاکم بود و به جریانی متخاصم علیه

رهبر اعتدال یعنی آقای هاشمی رفسنجانی تبدیل شده بود، مؤلفه گفتمانی اصلاحات در
زمینه تعارض میان استقلال و اقتصاد را زیر سؤال می‌برد و می‌گوید:

برای حفظ حکومت و ایستادگی در برابر توطئه‌ها و همچنین اداره بهتر
کشور در دنیا استراتژی‌های مختلفی ارایه شده است. برخی از کشورها
استراتژی وابستگی به ابرقدرت‌ها را برگزیده‌اند و می‌گویند ارزان‌ترین
راه از لحاظ اقتصادی برای اقتصاد یک کشور و برای حفظ یک نظام، کمتر
مستقل بودن است. از دید این افراد باید فتیله استقلال را قدری پایین
آورد تا با کمترین بها بتوان کشور را حفظ نمود. آنها معتقدند وقتی به یک
ابرقدرت وابسته شویم، با هزینه کم‌تری توسط آن ابرقدرت حفظ خواهیم
شد. البته معنای چنین حفاظتی هم روشن است، چه این که در آن نه عزت
ملی وجود دارد و نه استقلال واقعی وجود خواهد داشت. در چنین نظامی
تنها اراده دیگران دیکته شده و خواست آنها اجرا می‌شود. گرچه این روش
در کوتاه‌مدت ممکن است ارزان‌ترین راه حفظ حکومت باشد، ولی بی‌تردید
در میان‌مدت و بلندمدت گران‌ترین شیوه در حفظ حکومت و کشور خواهد
بود.^۲

اما وقتی جریان اصلاحات از گردونه سیاست کنار رفت و گوی ریاست به جریان اعتدال
رسید، ورق برگشت و صحبت‌ها متفاوت شد:

اگر می‌بینید آلمان و ژاپن این روزها محکم‌ترین اقتصاد دنیا را دارند، اینها
بعد از جنگ جهانی دوم از اینکه نیروی نظامی داشته باشند، محروم شدند...
نیروهای نظامی بیشترین خرج کشورهای در حال جنگ را می‌برند و از

۱. محسن هاشمی، هاشمی رفسنجانی؛ خطبه‌های جمعه، تهران، دفتر نشر معارف انقلاب اسلامی، ۱۳۷۶، ج ۱،
خطبه ۵۱۲، ۱۳۶۰/۱۱/۲، ص ۵۱۲.

۲. حسن روحانی، اندیشه‌های سیاسی اسلام، همان، ج ۱، ص ۳۷۹-۳۷۸.



این رو با این اقدام پول‌هایشان آزاد شد و به دنبال کارهای علمی و تولیدی رفته و اقتصاد دانش‌بنیان برای خود درست کردند؛ لذا دیگر آسیب‌پذیر هم نیستند، این راه در ایران باز شده است و مدیران و دلسوزان و معلمان باید وارد این فضا شوند؛ مطمئنم دوره دوم دولت روحانی می‌تواند ما را به آنجا برساند.^۱

گفتنی است آقای حسن روحانی با این سخنان نه تنها مخالفتی نکرد بلکه در همین راستا حتی پس از مرگ آقای هاشمی، بودجه نظامی کشور را به نصف کاهش داد.^۲ نسبی‌گرایی سیاسی در ادبیات دیگر اعضای حلقه اعتدال نیز قابل پیگیری است: هر جامعه برای دستیابی به رشد باید تئوری داشته باشد، یا هر نظام و تمدنی که انسجام و فعلیت یافته، در پرتو داشتن یک تئوری به آنجا رسیده است. از واژه تئوری استفاده می‌کنیم زیرا در آن نوعی شناخت و آگاهی وجود دارد؛ بر کارکرد آن نوعی نسبیت حاکم است زیرا که انسان‌ها به آن عمل می‌کنند؛ محتاج سعی و خطاست.^۳

۶. تساهل و تسامح اجتماعی

پیروان شبه‌جریان اعتدال اهل تساهل و تسامح در امور اجتماعی‌اند و نه تنها تفکر ثابتی در عرصه سیاست ندارند بلکه ثبات اندیشه را آفت مدیریت می‌دانند و در مقابل نسبی‌گرایی را تجویز می‌کنند.

درباره اداره یک جامعه، تصمیم‌گیری، اجرا، مملکت‌داری، مطلق و قطعی اندیشیدن آفت است. ابهام، انتزاع و نسبیت در تصمیم‌گیری، کار علمی، مدیریت، آسیب‌شناسی و مشکل‌یابی بسیار مفید است. بیان عقلی و علمی، به راحتی نسبیت و ابهام می‌پذیرد و به ابهام‌آفرینی دیگران نیز، ارجح می‌نهد.^۴

همچنین حسن روحانی در این زمینه می‌گوید:

دین، علم، هنر و فن مرز نمی‌شناسد. اساساً این امور مرز ندارند این‌ها

۱. بیانات علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی، تهران، اجلاس مدیران و رؤسای آموزش و پرورش، مرداد ۱۳۹۵.

۲. سرویس دفاع و امنیت مشرق، راز اجرای دقیق وصیت هاشمی رفسنجانی برای «کاهش بودجه دفاعی»، ۱۳۹۷، [خبرگزاری] بازیابی از: <https://www.mashreghnews.ir>

۳. محمود سریع‌القلم، «جایگاه برداشت‌های مشترک نخبگان در توسعه‌یافتگی»، *اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، ش ۷۹ و ۸۰، ۱۳۷۳، ص ۲۱.

۴. محمود سریع‌القلم، *عقلانیت و توسعه‌یافتگی/ایران*، همان، ص ۴۹.

آقای حسن روحانی نیز با زیر
سؤال بردن جایگاه ولایت فقیه
ایده حذف تدریجی آن را
مطرح می نماید

طبعاً بین المللی هستند. اگر مرزی برای
آنها درست کنیم، کار نادرستی است.^۱
یکی از مصادیق عملی تساهل و تسامح این جریان
در عرصه اجتماعی؛ انکارهای تلویحی یا تصریحی در
خصوص قانون حجاب است. حسن روحانی در این زمینه، ضمن همراهی با استدلال مخالفان
اجباری بودن حجاب، تقابلی ساختگی میان ممنوعیت نگاه حرام توسط مردان و لزوم رعایت
حجاب توسط زنان ایجاد می کند و می گوید:

«تمام حجاب در قرآن که نگاه می کنید حمایت از زن است؛ ما حالا یک جوری درست
کردیم که این حجاب چماق بر سر زن است.»^۲ البته ممکن است گفته شود که این سخنان
رئیس جمهور در خصوص نحوه تبیین مسئله حجاب بوده است و نه قانون حجاب. اما با توجه
به قرائن محیطی این احتمال باطل می شود؛ چرا که در آن زمان، تبیین نامناسبی از مسئله
حجاب در عرصه کلان رخ نداده بود و برخورد نامناسبی در آن سطح صورت نگرفته بود.
به علاوه در زمان مطرح شدن این سخنان بحث قانون حجاب بالا گرفته بود و مخالفان این
قانون از این جنس استدلال ها استفاده می کردند. از همین رو، برخی بزرگان و مراجع عظام
تقلید نیز به انتقاد از این سخنان حسن روحانی پرداختند و به وی گوشزد نمودند: «شمار رئیس
جمهوری اسلامی هستید و نه رئیس جمهور کشور دموکرات سکولار»^۳

مصادق دیگری از تساهل و تسامح سیاسی - اجتماعی جریان اعتدال، مسئله مسدود
کردن فضاهای مخرب، ضد دینی و ضد اخلاقی اینترنتی است که تاکنون به رغم قوانین
و دستورالعمل های لازم، این اتفاق صورت نگرفته و سران این جریان که بهره های سیاسی
فراوانی از رها بودن این فضا برده اند،^۴ به اسم گردش آزاد اطلاعات برخورد قانونی با
بخش های مخرب فضای مجازی نداشته اند و حتی این کار را غیر عاقلانه توصیف نموده اند:
فکر می کنم بستن درچه های اطلاعات و ارتباطات نتیجه ای معکوس

۱. حسن روحانی، اندیشه های سیاسی اسلام، همان، ج ۳، ص ۲۲۸.

۲. سخنان حسن روحانی در جمع مدیران ارشد وزارت ارتباطات، ۱۳۹۷/۱۱/۱، صبح/ایران، بازایی از سایت
دنیای اقتصاد.

۳. آیت الله مکارم، درس خارج فقه، ۱۳۹۷/۱۱/۳، خبرگزاری تسنیم.

۴. انسجام خوب اصلاح طلبان و همراهی سازمان های مردم نهاد، اصناف و پوشش های اجتماعی که به
وسیله شبکه اجتماعی تلگرام نظم یافتند از عوامل مهم در پیروزی حسن روحانی در دوازدهمین دوره انتخابات
ریاست جمهوری بود. (حمیدرضا جلایی پور، نتیجه انتخابات ۹۶ حاصل فضای مجازی [روزنامه صبح/ایران].
(۱۳۹۶/۳/۱۱)



می دهد و عقل سلیم به فکر فیلترینگ نیست.^۱

البته این تساهل و تسامح آقای رفسنجانی برای دوره آخر عمر او نبود. او از همان ابتدا نسبت به شاخصه های انقلاب و انقلابی گری، که در واقع اصلی ترین شاخصه عملکرد اسلامی در عرصه سیاسی است، مسامحه می کرد و بر اساس رویکرد عمل گرایانه اعتقاد داشت حتی به غیر انقلابی های صریح نیز باید مسئولیت داد:

به برادران حزب الهی عرض می کنم که در معیارهای انتخاب همکار، مقداری دست از سخت گیری بردارید... شما... نماینده این مردم و نماینده این انقلاب هستید و به خودتان حق ندهید که با سخت گیری غیر منطقی، با مغزها و فکرها و انسان های سالمی که می خواهند خدمت بکنند، اهل زندگی هستند اما انقلابی نیستند، خودشان هم قبول دارند که انقلابی نیستند، می خواهند کاری بکنند و مزدی بگیرند و حاضرند خدمت بکنند و تعدادشان هم فراوان است، برخورد کنید.^۲

ب. شاخصه های روشی

پس از تبیین پایه های فکری جریان اعتدال، به بررسی شاخصه های اصلی و ثابت روشی این جریان خواهیم پرداخت و روش سیاست ورزی آنان برای پیاده سازی افکار جریانی شان را تشریح خواهیم نمود و روشن می نماییم که این طیف به چه قشری از قشرهای جامعه تکیه دارد و برای اجرای اهداف خود از چه راه ها یا احیاناً پوشش هایی استفاده می کند و با چه ادبیاتی منطق سیاسی خود را پیش می برد و همچنین دامنه عملکرد خود را تا کجا هدف گذاری می کند.

۱. دیوانسالاری و حکومت تکنوکراتیک

حکومت نخبگان بر سرنوشت سیاسی جامعه یکی از مهم ترین شاخصه های روشی جریان اعتدال می باشد. محمود سریع القلم در این زمینه می گوید:

در توسعه یک جامعه، یکی از اصول مهم، توانایی های فکری و سازمان دهی نخبگان است که به نظر من مهم ترین اصل از اصول ثابت توسعه می باشد. چون توسعه یافتگی را باید هدایت کرد و بهترین افراد برای هدایت، نخبگان

۱. «رفسنجانی فیلترینگ را خلاف عقل سلیم دانست» [خبرگزاری]، دویچه وله فارسی، ۱۵ ژوئن ۲۰۱۴، بازیابی از: <https://www.dw.com>

۲. محسن هاشمی، هاشمی رفسنجانی خطبه های جمعه، ۱۳۶۱/۸/۷، همان، ج ۳، ص ۱۶۸.

مرتضی جوادی پس از ضعیف خواندن قانون اساسی کشور، دامنه اصول ولایت فقیه را یکی از ضعف‌های این قانون می‌خواند و بازخوانی بخش‌های عمده و اساسی این قانون به ویژه بخش‌های نظارتی (شورای نگهبان و...) را لازم می‌شمارد چرا که در این قانون حیثیت‌های مدرنیته لحاظ نشده است

فکری و ابزاری هستند.^۱

در لزوم شایسته‌سالاری و توجه به ظرفیت نخبگان شکی نیست اما باید دید تعریف «شایسته» و «نخبه» در ادبیات اعتدال چیست. محمود سریع‌القلم که مبانی اعتدال را در این زمینه و بسیاری زمینه‌های دیگر تبیین نموده است، نخبه را به دو طیف «فکری» و «ابزاری» تقسیم می‌کند. تعریف این طیف از عقلانیت

و همچنین الگوی فکری آنان نشان می‌دهد «نخبه فکری» از دیدگاه آنها، کسانی هستند که بدون گزینش و انتخاب و به صورت کامل به اصول و ارکان توسعه اعتقاد دارند، ابعاد اجتماعی را به عرف کشورهای توسعه‌یافته و عقل‌منه‌ای وحی‌احاله می‌دهند و جهانی شدن را امری قهری می‌دانند و به طور خلاصه سکولار هستند و به ورود دین و فقاقت به اداره سیاسی کشور اعتقادی ندارند. همچنین نخبه ابزاری یا همان نخبه اجرایی و سیاسی نیز در منطق اعتدال، اصحاب ثروت و قدرت هستند:

نخبگان فکری کسانی هستند که صاحبان اندیشه، فکر و نظریه هستند. نخبگان ابزاری صاحبان قدرت و ثروت می‌باشند.^۲

نخبه‌سالاری با تقسیم‌بندی مشابه سریع‌القلم و با اندکی تفاوت در کلمات حسن روحانی نیز قابل پیگیری است. وی با تفکیک میان نخبگان مدیریتی، کارشناسی و نظریه‌پردازی، این سه حوزه را از فضای فقه اسلامی جدا می‌کند:

یکی از طرح‌هایی که باید اجرا شود، تفکیک بین گروه مدیریت، گروه کارشناسی و گروه نظریه‌پردازی است. در کشور ما متأسفانه این سه با هم مخلوط شده است و مهم‌تر آن که مسئولیت کارکرد هر سه گروه به دوش فقه و فقیه و دین و روحانیت گذاشته می‌شود. در کشورهای پیشرفته این سه گروه به صورت متمایز فعالیت می‌کنند. اساتید دانشگاه، مراکز مطالعاتی و تحقیقاتی، دیپلمات‌های بازنشسته، احزاب سیاسی و جمعیت‌های علمی و فرهنگی، مدیران بازنشسته، اهل قلم، نویسندگان و متفکرین؛ اینها به عنوان نظریه‌پردازان فعالیت می‌کنند... گروه دیگر گروه کارشناسی است

۱. محمود سریع‌القلم، عقلانیت و توسعه‌یافتگی، همان، ص ۵۶-۵۳.

۲. همان، ص ۵۷.



که در رده مسائل فکری و نظریه پردازی قرار ندارند و در واقع در طراحی اندیشه‌ها و نظریات نوین نیستند، کار اینها کارشناسی است... گروه سوم مدیران جامعه هستند که اداره حکومت و جامعه را به عهده دارند. البته در کشور ما در شرایط حاضر دانشمندان مذهبی گروه مجزایی را تشکیل نمی‌دهند؛ گرچه در غالب کشورها رهبران و دانشمندان مذهبی نیز گروه خاصی را تشکیل می‌دهند.^۱

طبق الگوی فکری جریان اعتدال و این شاخصه روشی که مطرح شد، طبیعتاً ولی فقیه در قاموس سیاسی کشور نمی‌تواند جایی داشته باشد چرا که ولی فقیه در عین توجه به دانش روز بر مبنای فقهات اسلامی فکر می‌کند و تصمیم می‌گیرد و نمی‌تواند ابعاد اجتماعی را به عرف و عقل منهای وحی موکول کند و اصول توسعه و جهانی شدن را ثابت بیندارد و آن را بپذیرد. در نتیجه اعضای اصلی این حلقه با ادبیاتی رندانه تلاش می‌کنند جایگاه ولی فقیه به عنوان مسئول رده اول کشور را زیر سؤال ببرند و آن را به تدریج حذف کنند:

در اکثر کشورها، حوزه دولت مردی از حوزه کار فکری و کارشناسی تفکیک شده و یا درجه اشتراک کمی دارند؛ این در حالی است که مدیریت، تفکر و کارشناسی در کشور ما معمولاً توسط افراد واحدی انجام می‌پذیرد. ما باید کم کم به سمت تفکیک برویم، البته شاید در کوتاه مدت این امر امکان پذیر نباشد، ولی ضرورت دارد به این سمت حرکت کنیم. مدیران رده اول جامعه ما بار مسئولیت بسیار سنگینی را تحمل می‌کنند و تقریباً هر سه مسئولیت را به تنهایی بر عهده دارند؛ در حالی که در دنیای امروز اینها از هم تفکیک شده‌اند. اگر این تفکیک انجام شود، مقداری از بار مسئولیت شخصیت‌های رده اول کشور ما کاسته می‌شود.^۲

بنابراین برآیند این روش سه امر خواهد بود: اول، فرمایشی شدن اصل قانونی ولایت فقیه به عنوان حافظ اصلی نظام؛ دوم، خروج قدرت از دست عموم مردم ایران که اعتقاد خود به نظام اسلامی را در مقاطع مختلف ثابت کردند؛ و سوم، انحصار حکومت در دو طیف «کارگزاران سکولار» و «کلان سرمایه دارها و اصحاب قدرت» و در نهایت برپایی حکومت سرمایه داری سکولار و تحویل تام و تمام کشور به نظام سرمایه داری بین الملل. البته توجیه گر فکری جریان اعتدال یعنی آقای سریع القلم تلاش دارد تا برچسب

۱. حسن روحانی، اندیشه‌های سیاسی اسلام، همان، ص ۳۸۳-۳۸۱.

۲. همان، ص ۳۸۳.

ارتباط اعضای حلقه اعتدال
منحصر به کانون‌های قدرت
داخلی نیست بلکه سران این
جریان تاکنون ارتباطات قابل
تأملی با مراکز قدرت خارجی
داشته‌اند که ارتباط هاشمی
رفسنجانی و حسن روحانی با
مک‌فارلین از این قبیل است

«آریستوکرات» و «نخبه‌سالار» را از دامان خود و
جریان متبوعش پاک کند و در این زمینه هم چون
نخبه‌ابزاری این جریان یعنی آقای حسن روحانی از
اهانت به منتقدین ابایی ندارد:

رہیافت نخبه‌گرایانه (برخلاف
تصور افراد استاد ندیده که با متون
تخصصی علوم سیاسی آشنایی

ندارند و از رشته‌های فنی و غیر علوم انسانی و بدون پشتوانه فکری و تجربه و
مشاهدات مقایسه‌ای جهانی وارد این رشته شده‌اند) به معنای نخبه‌سالاری
نیست، بلکه به معنای ورود بهترین‌ها، باسوادترین‌ها و سیرترین‌ها به
حوزه سیاست و تصمیم‌گیری برای اداره یک کشور است. نخبه‌گرایی عین
شایسته‌سالاری است.^۱

اما در هر صورت چه اسم آریستوکرات و نخبه‌سالار را بر این شبه‌جریان بگذاریم و چه
نگذاریم، متفکرین این جریان دایره مشارکت مردم را صرفاً تا پای صندوق رأی و حرف
زدن در مطبوعات و فضای مجازی و... می‌دانند و فراتر از آن حقی برای مردم قائل نیستند:
مملکت‌داری، یک کار جمعی است و این به معنای آن نیست که همگان
حق دخالت در آن را دارند، بلکه به این معناست که بهترین‌ها، عاقل‌ترین‌ها،
سالم‌ترین‌ها، دلسوزترین‌ها، متدین‌ترین‌ها و سیرترین‌ها باید یک تجمع و
تشکل داشته باشند.^۲

وی در ادامه نقش و حق مردم در اداره کشور را محدود به فعالیت‌های تشکلی می‌کند و
در تعریف تشکل می‌گوید:

تشکل‌های مردمی معنا دارند. گروه‌های مختلف در قالب یک مملکت،
حرکت عمومی آن مملکت و قانون اساسی آن، اما با برداشت‌ها، استدلال‌ها و
برنامه‌های مختلف در سر نوشت جامعه مشارکت کنند و به صورت منطقی،
استدلالی و مسالمت‌آمیز دیدگاه‌هایشان را از طریق مطبوعات، ارتباطات و
انتخابات به حوزه نخبگی منتقل کنند.^۳

۱. محمود سریع‌القلم، عقلانیت و توسعه‌یافتگی/ایران، همان، ص ۱۷.

۲. همان، ص ۵۶. شبیه نظریه‌پردازان انقلاب فرانسه که شعار می‌دادند مردم نادان هستند و دخالت آنها در
حکومت مایه بدبختی است. حکومت باید بدون دخالت مردم سر و سامان بگیرد.

۳. همان، ص ۶۱.





«کارگزاران» بعد از جنگ، روابط اقتصادی را بدون هیچ ملاحظه‌ای گسترش دادند، حتی شرکت‌های امریکایی فعالیت خود را در ایران احیاء کردند، به عنوان مثال ایجاد دو کارخانه پرسی و کوکاکولا در مشهد نمونه بارز آن بود

در هر صورت، این جریان همان‌طور که پیش‌تر هم آمد ورود عمومی به کشورداری را حق مردم نمی‌داند. در این راستا می‌توان سخنان جنجالی و توهین‌آمیز آقای سریع‌القلم را یادآوری کرد که شاخص‌ترین آن اهانت به رانندگان زحمت‌کش تاکسی بود که حتی حق اظهارنظر را در خصوص حق مسلم ملت نسبت به انرژی هسته‌ای از آنان

سلب کرده بود. سخنان وی در این زمینه با واکنش منفی گسترده‌ای مواجه شد.^۱

۲. اجماع‌سازی دیوانسالارانه

یکی از روش‌های جریان اعتدال در پیاده‌سازی نخبه‌سالاری، اجماع‌سازی نخبگانی است. محمود سریع‌القلم یکی از مبانی عقلی توسعه‌یافتگی را اجماع نخبگانی معرفی می‌کند و ادعا می‌کند اجماع نظری فکری نخبگان در هر جامعه توسعه‌یافته مشاهده می‌شود.^۲ و «تازمانی که میان نخبگان، ائتلاف و اجماع نظر روشی و کیفی وجود نداشته باشد، امکان توسعه فراهم نمی‌آید»؛^۳ همچنین حسن روحانی در خصوص لزوم اجماع‌سازی نخبگانی و همچنین فرآیند آن می‌گوید:

افراد این گروه [نظریه‌پردازان سیاسی]... ایده‌ای را طراحی و سپس آن را در قالب یک مقاله یا یک کتاب ارایه می‌کنند. سپس یکی، از این نظریه انتقاد می‌کند، یکی تأیید می‌کند و دیگری می‌گوید اشتباه است. کم‌کم و به تدریج این ایده‌ها جا می‌افتد و به یک اجماع در عرصه جامعه تبدیل می‌شود. مانند همین اجماعی که ما در فقه داریم... امروزه هم، اجماع سیاسی گرچه طبیعی نیست و عمدتاً طراحی شده است، ولی در ظاهر به گونه‌ای عمل می‌شود که کاملاً طبیعی جلوه می‌کند. در مسائل سیاسی دنیای امروز شاید هیچ دلیلی قدرتمندتر از اجماع نباشد. در واقع یک نظریه را آن‌قدر با بیان‌های مختلف و استدلال‌های متفاوت تکرار می‌کنند که به تدریج، تقریباً همه دانشمندان

۱. دنیای اقتصاد، نامه اعتراضی تاکسی‌رانان به رئیس‌جمهور [خبری]، ۱۳۹۲/۹/۲۵، بازیابی از:

<https://donya-e-eqtasad.com>

تجمع رانندگان تاکسی مقابل نهاد ریاست‌جمهوری جامعه خبری تحلیلی الف، ۱۳۹۲؛ تجمع رانندگان تاکسی تبریز، قدس، ۱۳۹۲.

۲. محمود سریع‌القلم، «مبانی عقلی توسعه»، فرهنگ توسعه، آذر و دی ۱۳۷۱، ش ۳.

۳. محمود سریع‌القلم، عقلانیت و توسعه‌یافتگی/ایران، همان، ص ۵۴.



و اندیشمندان به آن صحنه بگذارند. به هر حال این اجماع در جهان سیاست امروز، ارزش فوق‌العاده‌ای دارد و ما هم در کشورمان در بسیاری از موارد به آن نیاز داریم.^۱

این نگاه به اجماع‌سازی، به گونه‌ای از پلورالیسم می‌انجامد که می‌توان نام آن را پلورالیسم سیاسی نامید که مورد تصریح سران فکری جریان اعتدال نیز است:

ما در کشور باید به جایی برسیم که بپذیریم ما یک جامعه همگن نیستیم، یعنی باید بپذیریم که در این جامعه انواع و اقسام گروه‌ها وجود دارد، ما یک جامعه‌ای هستیم که در یک سو یک قشر ارتدو کس مذهبی وجود دارد که معتقد است این دنیا، دنیای فاسدی است و هر چقدر ما با این دنیا کار بکنیم به ضرر ماست. در سوی دیگر این جامعه ما یک قشر ارتدو کس غرب‌زده داریم که معتقد است همین فردا برویم کشور را به دست امریکا بدهیم، چون ما لیاقت مدیریت نداریم. او بیاید مدیریت بکند، بعد وسط این دو طیف، انواع و اقسام گروه‌ها با تفکرات مختلف داریم. ما باید بپذیریم که ایرانی‌ها یک‌جور فکر نمی‌کنند، پلورالیسم معنایش همین است.^۲

جریان اعتدال روش اجماع‌سازی نخبگانی را در میدان عمل نیز پیاده نمود و یکی از روش‌های جریان اعتدال برای پیشبرد برجام و تصویب آن، اجماع‌سازی نخبگانی بود. به گونه‌ای که محمدباقر قالیباف که در جامعه به عنوان چهره‌ای اصول‌گرا و انقلابی شناخته می‌شد برجام را تأیید نمود و آن را نتیجه انقلابی‌گری و خون شهدا دانست^۳ و چهره‌های شاخص جریان اصلاحات نیز به صورت ویژه به تأیید و تمجید از این قرارداد پرداختند. همچنین آقای لاریجانی به عنوان رئیس مجلس، جلسه تصویب برجام را به گونه‌ای اداره کرد و سخنانی را مطرح نمود که گویی در خصوص تصویب برجام اجماع و «وفاق» حاصل شده و جلسه‌ای نیز با یکی از مسئولین بیت رهبری داشته است^۴ و همین امر در ایجاد اتفاق نظر برای تصویب این سند در حد خود مؤثر واقع شد.

۱. حسن روحانی، *اندیشه‌های سیاسی اسلام*، همان، ص ۳۸۲-۳۸۱.

۲. محمود سریع‌القلم، *عقلانیت و توسعه‌یافتگی ایران*، همان، ص ۳۳۱.

۳. خبرگزاری ایسنا، «قالیباف: برجام نتیجه انقلابی‌گری و خون شهداست»، ۱۳۹۵، بازیابی از:

<http://www.isna.ir>

۴. مرتضی‌علیزاده، «مدیریت لاریجانی از برجام تا FATF»، ۱۳۹۷/۷/۱۶، بازیابی از:

<http://www.m-farsnews.com>



۳. ابهام استراتژیک

یکی از راه کارهای جریان اعتدال برای رسیدن به اجماع نخبگانی استفاده از ابهام استراتژیک است که یکی از شاخصه‌های مهم برای شناخت رفتارهای سیاسی اعتدالیون تلقی می‌شود:

من فکر می‌کنم به خاطر متنوع بودن گروه‌های فکری در کشور ما، مدیریت در ایران ذاتاً به ابهام استراتژیک نیاز دارد. یعنی اگر دولت‌مردی در ایران بیاید و با صراحت بگوید من این‌گونه فکر می‌کنم، این شخص با بخشی از جامعه مشکل پیدا خواهد کرد و مدیران ایرانی باید سعی کنند اکثریت جامعه را به طرف خودشان جذب کنند.^۱

این ابهام استراتژیک به طور مشخص در پدر سیاسی جریان اعتدال بارز بود؛ به گونه‌ای که سال‌ها به عنوان یکی از انقلابی‌ترین چهره‌های سیاسی شناخته می‌شد در حالی که مؤلفه‌های فکری و روشی اعتدال‌گرایی از سال‌های ابتدایی انقلاب در ایشان وجود داشت و حتی در مجلس خبرگان نیز با تصویب اصل ولایت‌فقیه مخالف بودند و در ادامه نیز به حمایت از نهضت آزادی پرداخته و به تعبیر خود، تا توانست نهضت آزادی را در میدان نگه داشت.^۲

یکی از نکاتی که به این جریان در راه تقویت ابهام استراتژیک کمک می‌کند امنیتی بودن چهره‌های شاخص این جریان است؛ به گونه‌ای که جدول اعضای مرتبط با این حلقه نشان می‌دهد که این حلقه و دولت متولد شده از آن یکی از امنیتی‌ترین کابینه‌های دولت جمهوری اسلامی را تشکیل داده است. در جدول زیر به سوابق امنیتی و اطلاعاتی همکاران جناب روحانی در دولت اعتدال اشاره‌ای اجمالی می‌کنیم.^۳

۱. محمود سریع‌القلم، عقلانیت و توسعه‌یافتگی/ایران، همان، ص ۳۳۲-۳۳۱.

۲. سید حمید روحانی، «مبارزه در تردید و ابهام»، پانزده خرداد، دوره سوم، س ۹، تابستان ۱۳۹۱، ش ۳۲، ص ۲۴۰؛ صادق زیباکلام و فرشته‌سادات اتفاق‌فر، هاشمی بدون روتوش، تهران، روزنه، ۱۳۹۰، ص ۱۵۷-۱۵۶.

۳. خبرگزاری مشرق، «همه واکنش‌ها به تئوری «نقد معصوم» توسط روحانی»، بازیابی از: <http://www.mashreghnews.ir>

ردیف	نام مقام مسئول	مسئولیت	سوابق امنیتی
۱	حسن روحانی	رئیس جمهور	گزینه تصدی وزارت اطلاعات در دولت هاشمی رفسنجانی ^۱ - دبیر و رئیس شورای عالی امنیت ملی
۲	علی یونسی	دستیار ویژه رئیس جمهور در امور اقوام و اقلیت های دینی	ریاست شعبه دادگاه نظامی ریاست سازمان قضایی نیروهای مسلح مشاور امنیتی قوه قضائیه وزیر اطلاعات دولت اصلاحات
۳	علی ربیعی	وزیر سابق تعاون، کار و رفاه اجتماعی و سخنگوی فعلی دولت	عضو واحد اطلاعات سپاه پاسداران مدیر کل اداره اطلاعات آذربایجان غربی معاونت وزارت اطلاعات در دوره دری نجف آبادی مسئول اجرایی دبیرخانه شورای عالی امنیت ملی عضو کمیته سه نفره رسیدگی به پرونده قتل های زنچیره ای
۴	سید محمود علوی	وزیر اطلاعات	رئیس عقیدتی - سیاسی ارتش از سال ۱۳۷۹ تا ۱۳۸۸
۵	حسام الدین آشنا	مشاور رئیس جمهور و رئیس مرکز بررسی های استراتژیک ریاست جمهوری	معاونت در وزارت اطلاعات
۶	عباس احمد آخوندی	وزیر سابق راه و شهرسازی	معاون امنیتی وزارت کشور
۷	رحمانی فضلی	وزیر کشور	عضو شورای عالی امنیت ملی
۸	مصطفی پورمحمدی	وزیر سابق دادگستری	معاون اطلاعات دوره ری شهری قائم مقام وزیر اطلاعات در دوره فلاحیان معاون اطلاعات خارجی





۹	محمد شریعتمداری	وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی	عضو کمیته مرکزی انقلاب اسلامی عضو دفتر اطلاعات نخست‌وزیر از مؤسسان وزارت اطلاعات معاون وزیر
۱۰	رضا صالحی امیری	وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی	مدیر کل اطلاعات استان خوزستان معاون بررسی‌های استراتژیک وزارت اطلاعات
۱۱	حمید چیت‌چیان	وزیر نیرو	سابقه عضویت رسمی در وزارت اطلاعات
۱۲	مسعود سلطانی‌فر	وزیر ورزش و جوانان	مدیر کل دبیرخانه گزینش وزارت کشور معاون سیاسی - امنیتی استان‌های هرمزگان، همدان و فارس سابقه عضویت رسمی در وزارت اطلاعات
۱۳	محمود واعظی	رئیس دفتر رئیس‌جمهور	سابقه عضویت رسمی در وزارت اطلاعات
۱۴	علی طیب‌نیا	وزیر سابق امور اقتصادی و دارایی	سابقه عضویت رسمی در وزارت اطلاعات
۱۵	حسین فریدون	برادر و دستیار ویژه رئیس‌جمهور	سابقه عضویت رسمی در وزارت اطلاعات
۱۶	محمدجواد آذری جهرمی	وزیر ارتباطات و فناوری اطلاعات	معاونت فنی وزارت اطلاعات ^۱

۴. مصادره و تحریف مفاهیم دینی و انقلابی

مصادره و تحریف مفاهیم دینی و انقلابی یکی از شیوه‌های این جریان برای پیاده‌سازی ابهام استراتژیک است. تسلط این جریان بر ادبیات اسلامی و فقه‌ای و سابقه حضور برخی از اعضا همچون آقای رفسنجانی در تشکلهای انقلابی و جبهه، باعث شده که ارتباط آنها با شخصیت‌های انقلابی حفظ شود و برای استمرار آن نیز هر از چندی شعارهای انقلابی را حتی تندتر از انقلابی‌ها سر دهند. روش جریان اعتدال با ادبیات دینی چند مرحله را طی می‌کند:

۱. خبرگزاری رویداد ۲۴ به نقل از اندیشه پویا، «آذری جهرمی: از سال ۸۰ در وزارت اطلاعات بودم»، ۱۳۹۷، بازیابی از: <http://www.rouydad24.ir>



در ابتدا الفاظ دینی، فقهی و انقلابی همچون اجتهاد، مصلحت، تقوا، اصل زمان و مکان و... را تصرف کرده؛ محتوا را تغییر می‌دهند و در نهایت با الفاظ دینی و انقلابی، حرف‌های غیر دینی خودشان را می‌زنند. نمونه بارز این روش را می‌توان در مصادره عاشورا توسط آقای حسن روحانی دید. او بر خلاف برخی جریانات غرب‌زده، به دنبال حذف صریح این فرهنگ بر نیامد اما تلاش داشت با تحریف آن، حماسه حسینی را از فرهنگ عاشورا حذف کند تا راه برای سازشی که عقد بر جام به آن نیاز داشت فراهم شود. او در پانزده آبان ۱۳۹۲ گفت:

عاشورا تنها جهاد، فداکاری و ایثار و عزت نفس نیست، عاشورا اخلاق و اعتدال و گذشت و سعه صدر هم هست. عاشورا، مذاکره منطقی و استدلال هم هست.^۱

نمونه دیگر نیز سخنان تحریف‌آمیز حسن روحانی در خصوص پویایی فقه است. شکی نیست که فقه شیعی با اسلوب اجتهادی اصیل آن ذاتاً پویاست و مدیریت پویایی و تحرک آن نیز به دست عوامل بیرونی همچون تغییرات جهانی و توسعه اومانستی نیست. اما آقای حسن روحانی در مبانی نظری خود پویایی فقه را به تغییرات جهانی گره می‌زند و از این طریق، فقه تسلیم‌شده در برابر جهانی شدن را به «فقه پویا» تعبیر می‌کند و به صورت ضمنی مخالفان تفکر خود را «متحجر» و «اخباری» معرفی می‌نماید:

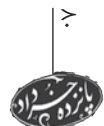
در برابر جهانی که تغییرات آن با سرعت فوق‌العاده‌ای انجام می‌شود و هر روز با مسائل جدید و فضای جدید مواجه می‌شویم، احکام غیر پویا و استاتیک چگونه می‌تواند در هر مقطعی راه‌حل مناسب را پیش روی ما بگذارد. اسلام با تفسیر متحجرین و با تفسیر اخباری‌ها چگونه می‌تواند با همه معضلات جدید مواجه شود و برای آن راه‌حل ارائه دهد.^۲

همچنین حسن روحانی برای نفی هر گونه ولایت سیاسی (که اساس سیاست‌ورزی اسلامی است)، نقد معصوم را جایز شمرد که باعث واکنش گسترده و منفی مراجع عظام تقلید و علمای دینی شد. وی در روز ۱۸ دی‌ماه سال ۱۳۹۶ در دیدار با وزیر و معاونان وزارت امور اقتصادی و دارایی در صحبت‌هایی گفت:

همه باید انتقاد شوند و استثناء ندارد. تمام مسئولین در کشور قابل نقدند. ما در کشور معصوم نداریم مگر اینکه یک وقت امام دوازدهم ظهور کرد که آن وقت هم می‌شود نقد کرد. پیغمبر هم اجازه نقد می‌داد، بالاتر از پیغمبر

۱. خبرگزاری ایسنا، «رئیس‌جمهور: یکی از درس‌های عاشورا، مذاکره منطقی و استدلال است»، ۱۳۹۲، بازیابی از: [www://isna.ir](http://isna.ir)

۲. حسن روحانی، اندیشه‌های سیاسی اسلام، همان، ج ۱، ص ۳۸۹.



که در تاریخ نداریم. وقتی پیغمبر صحبتی می کرد یک نفر بلند می شد و می گفت «امن الله ام منک؟» حرف خودت است یا خدا وحی کرده است؟ اگر می گفت «من الله» که هیچ امر خداست اما اگر می گفت «منی» طرف مقابل می گفت قبول ندارم و نقد می کرد. ما در زمان حکومت معصوم هم نقد را داریم.

در این زمینه حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی خطاب به رئیس جمهور فرمودند: چرا هنگامی که می خواهید مسئله نقد را به همه عمومیت دهید به سراغ زمان معصومان می روید؟ شما می گوئید در جامعه افراد، غیر معصوم بوده و قابل نقد هستند. اما کاری به خط قرمز نداشته باشید. چه ضرورتی برای این کار وجود دارد؟ در این زمان که نیاز شدید به وحدت داریم چرا سخنانی گفته می شود که جامعه را ملتهب می کند؟

آیت الله حسین نوری همدانی هم دیگر مرجع تقلیدی بود که به سخنان رئیس جمهور واکنش نشان داد. وی با اشاره به شبهه مطرح شده در زمینه عصمت معصومان (ع) تصریح کرد:

اینکه می توان از پیامبر (ص) و ائمه اطهار (ع) انتقاد کرد مغالطه کاری است؛ آنها اجازه سؤال می دادند ولی انتقاد از آنها وجود ندارد؛ از آنها سؤال می شد و جواب می دادند پیامبر (ص) و ائمه (ع) معصوم هستند و انتقاد از آنها معنا ندارد، فضلا و علمای حوزه پاسخ لازم را دادند، بنابراین در این زمینه مغالطه کاری نباید کرد.^۱

بر اساس این روش، عناوین مذهبی، پایگاه های مذهبی، پیشینه خانوادگی مذهبی، سوابق حوزوی، مجلس بودن، دیدار مستمر و هفتگی با بزرگان دینی و... همه ابزارهایی برای القای محتوای جریان اعتدال خواهد بود و مهم ترین شاخصه برای غیر واقعی بودن این گونه ابرازات، هزینه ندادن این جریان برای پیشبرد اهداف جبهه انقلابی و متدین است و اساساً طبق دیدگاه اعتدالیون مقاومت صرفاً یک راه هزینه بر است. منطقی که به واکنش مقام معظم رهبری منجر شد و ایشان هزینه سازش را به مراتب بیشتر از هزینه مقاومت عنوان کردند.^۲ در نهایت باید گفت که جریان اعتدال با تکیه بر سه عنصر روشی «اجماع سازی دیوان سالاران»، «ابهام استراتژیک» و «مصادره و تحریف مفاهیم دینی و انقلابی» به ترویج

۱. خبرگزاری مشرق، «همه واکنش ها به تئوری «نقد معصوم» توسط روحانی»، همان.

۲. مقام معظم رهبری، ۱۳۹۸/۳/۱۸، منطق مقاومت / سه. بیشتر بودن هزینه سازش از هزینه مقاومت [حفظ و نشر].

شاخصه‌های جریانی خود می‌پردازد.

۵. تلاش برای تغییر قانون اساسی و نظام

بر اساس سخنان پیش گفته و تبیین شاخصه‌های فکری و روشی مشخص می‌شود که جریان اعتدال با مبانی و ساختار نظام اسلامی سازگاری ندارد. نظام اسلامی حاکم بر ایران به ویژه با حضور مؤثر ولی فقیه نمی‌تواند ابعاد اجتماعی خود را به عرف کشورهای توسعه یافته و عقل مجرد از وحی محول کند و اصول جهانی شدن را بپذیرد. همچنین جمهوری اسلامی بر اساس جمهوریت و

طبق اسناد منتشر شده توسط ویکی لیکس، دانشگاه دورهم انگلستان در لفافه فعالیت‌های علمی به وزارت خارجه امریکا برای جاسوسی از ایران کمک کرده است و در میان اسناد منتشر شده از ویکی لیکس نام حسام الدین آشنا، مشاور فرهنگی رئیس‌جمهور و رئیس مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست جمهوری هم به عنوان کسی که دانشگاه دورهم روی او برای همکاری حساب کرده، ذکر شده است

اسلامیت خود اعتقادی بنیادین به مردم سالاری دینی دارد و نمی‌تواند اجازه سلطه اصحاب قدرت و ثروت و برپایی حکومت سرمایه داری را در کشور بدهد و این مبانی باعث می‌شود که کارایی و مشروعیت نظام اسلامی از دیدگاه جریان اعتدال زیر سؤال برود. به طور مثال آقای حسن روحانی پس از قهرآمیز خواندن روند جهانی شدن و لزوم پذیرش اصول آن، مشروعیت نظام را نیز به کارکردگرایی در چهارچوب جهانی شدن گره می‌زند:

مشروعیت نظام ما در آینده در پیشگاه افکار عمومی جامعه ما و به ویژه نسل جوان ما در سایه کارآمدی نظام ما خواهد بود. اگر خدای ناکرده از هم‌ردیف‌های خود در دنیا عقب بمانیم... دچار بحران شده‌ایم؛ آن هم خطرناک‌ترین بحران به نام بحران مشروعیت.^۱

در نتیجه طبق مبانی و مؤلفه‌های فکری پیش گفته و نکات کنونی، از دید جریان اعتدال نظامی که با جهانی شدن همراه نشود و اصول آن را نپذیرد پس از چندی از هم‌ردیف‌های خود عقب خواهد افتاد و ناکارآمد خواهد شد و نظام ناکارآمد مشروع نخواهد بود و طبیعتاً نظام نامشروع گریزی از تغییر نخواهد داشت.

بر همین اساس، یکی از اهداف این جریان که در کلمات اصحاب آن وجود دارد تلاش برای تغییر قانون اساسی و تغییر نظام است. به طور مثال آقای هاشمی رفسنجانی در سال‌های واپسین عمر خود به نحوی آشکار به وادی تجدیدنظرطلبی در نهادهایی وارد شد که وظیفه‌ای جز پاسبانی از بعد اسلامیت نظام ندارند:

۱. حسن روحانی، اندیشه‌های سیاسی اسلام، همان، ص ۲۲۱.





آیت‌الله هاشمی در ده سال اخیر به نتیجه دیگری نیز رسیدند. ایشان در دهه‌های اول انقلاب خطاها و کوتاهی‌ها و اشتباهات را در اجرا می‌دیدند و گاهی انتقاد می‌کردند. ولی در دهه اخیر و به خصوص سال‌های اخیر، نظر ایشان این بود که برای تأمین کارآیی نظام علاوه بر آن راه کار کلی که بر آن اصرار داشتند، نیاز به تغییر در برخی نهادهای نظام است و تنها راه آن نیز بازنگری در قانون اساسی است. مواردی نظیر شورای نگهبان، مجلس خبرگان، صدا و سیما و... که ایشان کارآمدی نظام را منوط به تجدیدنظر در آنها می‌دیدند.^۱

آقای حسن روحانی نیز با زیر سؤال بردن جایگاه ولایت فقیه ایده حذف تدریجی آن را مطرح می‌نماید:

در اکثر کشورها، حوزه دولت‌مردی از حوزه کار فکری و کارشناسی تفکیک شده و یا درجه اشتراک کمی دارند؛ این در حالی است که مدیریت، تفکر و کارشناسی در کشور ما معمولاً توسط افراد واحدی انجام می‌پذیرد. ما باید کم‌کم به سمت تفکیک برویم، البته شاید در کوتاه‌مدت این امر امکان‌پذیر نباشد، ولی ضرورت دارد به این سمت حرکت کنیم. مدیران رده اول جامعه ما بار مسئولیت بسیار سنگینی را تحمل می‌کنند و تقریباً هر سه مسئولیت را به تنهایی بر عهده دارند؛ در حالی که در دنیای امروز اینها از هم تفکیک شده‌اند. اگر این تفکیک انجام شود، مقداری از بار مسئولیت شخصیت‌های رده اول کشور ما کاسته می‌شود.^۲

گفتنی است این هدف در کلام برخی حوزویان که تمایل شدید و آشکاری به گفتمان آقای هاشمی رفسنجانی دارند آشکار است. به طور مثال مرتضی جوادی پس از ضعیف خواندن قانون اساسی کشور، دامنه اصول ولایت فقیه را یکی از ضعف‌های این قانون می‌خواند و بازخوانی بخش‌های عمده و اساسی این قانون به ویژه بخش‌های نظارتی (شورای نگهبان و...) را لازم می‌شمرد چرا که در این قانون حیثیت‌های مدرنیته لحاظ نشده است:

همه جامعه خصوصاً جامعه علمی، حوزوی و دانشگاهی اعتراف دارند که این قانون اساسی به رغم همه نکات مثبتی که دارد ضعف‌ها و نواقص فراوانی دارد اما در این خصوص که فقه سیاسی چه مبانی را بایستی طراحی کند و اکنون حوزه‌های علمیه آیا توانسته‌اند به چنین فقه سیاسی مقتنی برسند یا نه، اینجام

۱. محمدسروش محلاتی، آیت درایت، همان، ص ۴۲.

۲. حسن روحانی، اندیشه‌های سیاسی اسلام، همان، ج ۱، ص ۳۸۳.



باید اظهار تأسف کرد و در عین حال که کار فراوانی هم انجام شده است اما هم حوزه‌ها آن فرصت و مجال را پیدا نکردند که با یک کار علمی متقن، بتوانند به صحنه بیایند و در خصوص مباحث مختلف قانون اساسی اظهار نظر کنند و از سوی دیگر هم برخی از بخش‌های قانون اساسی هیچ ساز و کاری در خصوص بخش‌های مختلف آن وجود ندارد. در بخش‌های مختلف اصول قانون اساسی قوانین فراوانی مدون شده که به بازفهمی و بازگشایی آن اصول کمک می‌کند اما در باب ولایت فقیه متأسفانه قوانین اجرایی و مدونی تاکنون تدوین نشده است و در آن ساحت کار علمی و فقهی انجام نشده تا بر اساس بنیان‌های مناسب و شایسته ساخته شود. در این مسئله دو ضعف محسوس وجود دارد؛ یک ضعف آن است که آنچه که به دامن اصول ولایت فقیه باز می‌گردد اصلاً ساز و کار روشنی برای آن نیست و دوم اینکه خود قانون اساسی نیازمند به بازخوانی در بخش‌های عمده و اساسی دارد زیرا حیثیت‌هایی که بایستی در یک قانون اساسی که مدرن و پیشرفته است، حیثیت‌های نظارتی متقنی را که بایستی برای جامعه ایجاد کند و اطمینان قانونی‌ای که بایستی جامعه بر اساس آن احساس آرامش داشته باشد، متأسفانه اکنون وجود ندارد.^۱

ج. شاخصه‌های ارتباطی

جریان اعتدال با شاخه‌های مختلف سیاسی و اجرایی خود، بر اساس روش‌های فوق به ویژه ابهام استراتژیک توانسته با گروه‌های مختلف سیاسی کار کند؛ بهره خود را از آنها ببرد و در هزینه‌ها شریک آنان نباشد. به طور مثال ابراهیم یزدی در خصوص کارگزاران، از شاخه‌های اصلی وابسته به هاشمی رفسنجانی و از احزاب اعتدالی قدیمی، می‌گوید:

عناصر اصلی جریان کارگزاران در عین قدم گذاردن در عمیق‌ترین عرصه‌های سیاسی و برخورداری از سیاسی‌ترین عملکرد به جهت خارج بودن از جناح‌بندی‌های موجود ناگزیر تاکنون، از هر گونه حساسیت‌ورزی و رقیب‌اندیشی جناح‌های سیاسی مصون و برکنار بودند.^۲

۱. خبرگزاری شفقنا، مرتضی جواد آملی، «مجال چندانی برای حوزه علمیه قم وجود ندارد که در فقه سیاسی اظهار نظر کند»، ۱۳۹۶، بازیابی از: <http://fa.shafaqna.com>؛ خبررسان مرکز فقهی امام محمدباقر، مرتضی جواد آملی، «جواد آملی: مجال چندانی برای حوزه علمیه قم وجود ندارد که در فقه سیاسی اظهار نظر کند»، (بدون تاریخ)، بازیابی از: <http://www.m-feqhi.ir>.

۲. حمیدرضا ظریفی‌نیا، کالبدشکافی جناح‌های سیاسی ایران، با مقدمه سید مصطفی تاج‌زاده، تهران، آزادی اندیشه، ۱۳۷۸، ص ۱۰۷.



البته این شاخصه در عین کاهش هزینه‌ها می‌تواند خود به نقیصه ارتباطی این جریان تبدیل شود و چهره مناقق «نان به نرخ روز خور» را از آنان معرفی کند:

مهم‌ترین اشکالی که می‌توان به این طیف گرفت این است که مبنای فکری و اعتقادی متقن و محکمی که بتواند همه گروه‌های اجتماعی (سنتی، مذهبی و لیبرال) را به خود جذب نمایند، وجود ندارد و این امر شاید به خصلت این گروه یعنی پذیرش تغییر و دگرگونی و نقدپذیری در همه عرصه‌های اجتماعی مربوط شود که هر روز دیدگاه‌هایشان در حال تغییر است. افراط در این خصلت ممکن است به عافیت‌طلبی آنها منجر شود از این رو «متحد تاکتیکی» خوبی به حساب می‌آیند اما به نظر می‌رسد عافیت‌طلبی افراطی به تدریج آنان را از صحنه سیاست حذف نمایند. سیاست «نان به نرخ روز خور» در دنیای سیاست تنها می‌تواند در یک دوران کوتاه مدت عملی شود.^۱

۱. کانون‌های قدرت

تاریخچه فعالیت‌های حلقه اعتدال نشان می‌دهد که این طیف همیشه در حوالی قدرت حضور داشته‌اند و هیچ وقت مستقل از اهل قدرت نبوده‌اند که البته این مسئله در شاخصه روشی آنان (دیوان‌سالاری) نیز تئوریزه شده است. آنها به اسم مصلحت‌سنجی در قدرت تئوری‌سازی می‌کنند و بعد با ابزار قدرت فکر خود را ترویج می‌کنند و دامنه قدرت خود را گسترش می‌دهند. مبانی و مؤلفه‌های فکری این حلقه نشان می‌دهد که تحقق ادبیات روشنفکری جزء مأموریت‌های اصلی این طیف است و مبنایی جز مبانی سکولاریستی شبه‌روشنفکری نداشته؛ تفاوت ماهوی با غرب زده‌های صریح ندارند. در نتیجه اگر پست‌های سیاسی از آنها گرفته شود به علت نداشتن مبانی فکری مستقل خطر خاصی نخواهند داشت. البته ارتباط اعضای حلقه اعتدال منحصر به کانون‌های قدرت داخلی نیست بلکه سران این جریان تاکنون ارتباطات قابل تأملی با مراکز قدرت خارجی داشته‌اند که ارتباط هاشمی رفسنجانی و حسن روحانی با مک‌فارلین^۲ از این قبیل است. به علاوه ارتباط بی‌ملاحظه «کارگزاران» به عنوان یکی از فرزندان سیاسی جریان اعتدال با شرکت‌های خارجی نمونه‌ای دیگر از این مقوله است:

۱. همان، ص ۱۱۱-۱۱۰.

۲. رک: محسن هاشمی و حبیب‌الله حمیدی، ماجرای مک‌فارلین؛ فروش سلاح، آزادی‌گروگان‌ها، تهران، دفتر نشر معارف انقلاب اسلامی، ۱۳۸۸؛ کتاب ماجرای مک‌فارلین گرچه توسط فرزند هاشمی رفسنجانی و دفتر نشر معارف وابسته به آقای هاشمی رفسنجانی چاپ شده است و برای پذیرش مطالب و نیفتادن در جانب‌داری‌ها و تحریفات احتمالی آن باید دقت مضاعف نمود؛ اما در هر صورت به اصل ارتباط آقای هاشمی رفسنجانی و حسن روحانی با مک‌فارلین اذعان نموده است.



«کارگزاران» بعد از جنگ، روابط اقتصادی را بدون هیچ ملاحظه‌ای گسترش دادند، حتی شرکت‌های امریکایی فعالیت خود را در ایران احیاء کردند، به عنوان مثال ایجاد دو کارخانه پیسی و کوکاکولا در مشهد نمونه بارز آن بود.^۱ علاوه بر این، شرکت محمود سریع‌القلم در اجلاس داووس^۲ و انتشار برخی اخبار مبنی بر شرکت وی در اجلاس بیلدربرگ^۳ از این قبیل است.

همچنین طبق اسناد منتشر شده توسط ویکی‌لیکس، دانشگاه دورهم انگلستان در لفافه فعالیت‌های علمی به وزارت خارجه امریکا برای جاسوسی از ایران کمک کرده است و در میان اسناد منتشر شده از ویکی‌لیکس نام حسام‌الدین آشنا، مشاور فرهنگی رئیس‌جمهور و رئیس مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست‌جمهوری هم به عنوان کسی که دانشگاه دورهم روی او برای همکاری حساب کرده، ذکر شده است.^۴

۲. جریان‌های غرب‌پرست

همان‌طور که در مطالب گذشته آمد، آقای هاشمی طبق گفته خود ارتباطات نزدیکی با نهضت آزادی به عنوان جریانی غرب‌پرست داشت.^۵ این ارتباط با وجود فراز و نشیب‌هایی که داشت مورد توجه غرب پرستان مطرح بود؛ به طوری که شخصی همچون صادق زیباکلام در دوران اصلاحات هجده قطاران خود به آقای هاشمی رفسنجانی را غیرمسئولانه و ناپخته تلقی می‌کند و آن را به ضرر جریان اصلاحات می‌خواند:

معلوم نیست که با کدام دلیل و منطق برخی از شخصیت‌ها و جریانات وابسته به دوم‌خرداد این چنین بی‌پروا به ایشان حمله‌ور شده و او را حذف می‌کنند. این برخورد به ظاهر انقلابی و رادیکال اما در عمل غیرمسئولانه و ناپخته کدام خیر و نفع را برای دوم‌خرداد و جنبش جامعه مدنی ایران در بر دارد؟ کدام کمک را به اهداف دوم‌خرداد می‌نماید؟ چه تقویتی به خاتمی می‌کند؟ آیا غیر از این است که دوم‌خرداد را از یک اهرم قدرتمند و با نفوذ محروم می‌سازد؟^۶

۱. حمیدرضا ظریفی‌نیا، همان، ص ۱۰۳.

۲. پایگاه خبری تحلیلی انتخاب، «روایت سریع‌القلم از حضور در نشست داووس»، ۱۳۹۴، بازیابی از: <https://www.entekhab.ir>.

۳. «سریع‌القلم در اجلاس بیلدربرگ»، کیهان، ۱۳۸۶/۳/۱۰، ص ۲.

۴. خبرگزاری سرویس سیاست مشرق، «آیا «گاندو» خاطرات بدی را به یاد حسام‌الدین آشنا و دولتی‌ها می‌آورد؟»، ۱۳۹۸، بازیابی از: <https://www.mashreghnews.ir>.

۵. فصل شاخصه‌های روشی؛ بخش ابهام استراتژیک

۶. صادق زیباکلام، هاشمی رفسنجانی و دوم‌خرداد، تهران، روزنه، ۱۳۸۰، ص ۳۶.

البته این رابطه دو طرفه است و سران جریان اعتدال نیز گاه و بی گاه به حمایت از جریان غرب پرست و شخصیت‌های آن می‌پردازند:

ظهور آقای خاتمی در سمت ریاست جمهوری، روند طرح اندیشه اصلاحات در ایران را به صورت موفق‌تری مطرح کرده است. همچنین ظهور ایشان، چهره ایران را چه در سطح داخلی و چه در سطح بین‌المللی به طور مثبتی تغییر داده است.^۱

در عین حال به نقدهای ملایم که لازمه مرزبندی گفتمانی و جریانی است نیز می‌پردازند: به نظر می‌رسد وقت ایشان (سید محمد خاتمی) بیش از اندازه در مسائل سیاست داخلی گرفته شده است. همان‌طور که قبلاً نیز، مطرح کردم، مدیریت بر ایران به واسطه سطوح پیچیدگی فراوان، ابهام استراتژیک می‌طلبد تا اکثریت جامعه را به سوی خود جذب کند.^۲

هم‌گرایی جریان اعتدال با جریان‌های غرب پرست صریح در مؤسسات علمی همچون مؤسسه مطالعات سیاسی-اقتصادی پرسش نیز قابل تأمل است. جایی که اعتدالیونی همچون محمود سریع‌القلم با چهره‌هایی مثل محمد مجتهد شبستری در یک جا جمع می‌شوند.^۳ البته حمایت جریان‌های غرب پرست صریح از اعتدال و عناصر آن به بده‌بستان‌های مطبوعاتی یا اجتماعات علمی محدود نمی‌شود بلکه در صحنه عمل نیز این حمایت را در دو انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۹۲ و ۱۳۹۶ مشاهده کردیم.^۴

۳. جریان انقلابی

جریان اعتدال منتقد دائم جریان انقلابی و حزب‌اللهی است. نقدهایی که در بسیاری موارد غیر منصفانه و توهین‌آمیز است.

به طور مثال جناب آقای هاشمی رفسنجانی در خطبه‌های نماز جمعه سال ۱۳۶۱، شش ماهه دوم جامعه حزب‌اللهی و انقلابی یا بخشی از آنان را با عناوین زیر مورد خطاب قرار دادند:

۱. محمود سریع‌القلم، عقلانیت و توسعه‌یافتگی ایران، همان، ص ۳۳۲.

۲. همان، ص ۳۳۳-۳۳۲.

۳. مؤسسه پرسش، تارنمای مؤسسه پرسش، [درس گفتار]، (بدون تاریخ)، بازیابی از:

<http://qporsesh.com>

۴. سید محمد خاتمی، «اعلام حمایت خاتمی از حسن روحانی در انتخابات ریاست جمهوری»، [خبری]، ۱۳۹۲، بازیابی از: <https://www.radiofarda.com>; سید محمد خاتمی، «حمایت خاتمی از روحانی»، ۱۳۹۶، بازیابی از: <https://www.radiofarda.com>; محتشمی، «محتشمی: حمایت همه‌جانبه اصلاح‌طلبان روحانی را پیروز انتخابات کرد»، [خبرگزاری]، ۱۳۹۶/۱۰/۱۶، بازیابی از: <https://www.tasnimnews.com>

برخی از این فحاشی‌ها که [از سوی حسن روحانی] نثار منتقدین انقلابی شد عبارت‌اند از: «اقلیت با سخنان نیش‌دار»، «عده‌ای با عملکرد کودکانه»، «کم‌سواد»، «تغذیه‌شونده از جاهای معدود»، «ناراحت از لغو تحریم»، «هوچی‌باز»، «غارت‌گر جیب مردم»، «بیکار»، «متوهم»، «عصر حجری»، «خشونت طلب»، «تندرو»، «ترسو»، «تعامل‌هراس»، «تازه‌به‌دوران‌رسیده»، «بی‌عقل»، «کاسب تحریم»، «دلال تحریم»، «بددل»، «بدبین»، «بدگمان»، «کودک»، «دروغگو»، «فحاش»، «هتاک»، «انقلابی‌نما»، «منقلی»، «بی‌عقل»، «گرفتار آلزایمر سیاسی»

سخت‌گیر

غیرمنطقی^۱

پرتوقع^۲

بی‌مبالات نسبت به حق‌الناس و تقوای مالی^۳

تجسس‌گر

عیب‌جو

اشاعه‌کننده فحشا

تصفیه‌کن

خشونت طلب

کثیف، خاک‌آلود، آشفته و باقیافه‌چلنبر^۴

البته طبیعتاً با توجه به جو آن زمان و

همچنین روش لفافه‌گویی اعتدالیون، این

برچسب‌ها در پوشش نصیحت و خیرخواهی

به جریان انقلاب زده می‌شد. نکته قابل توجه

این که چند سال بعد بر اساس تنفیری که در اثر بی‌تدبیری‌های آقای رفسنجانی، که آن زمان پوشش انقلابی داشت به وجود آمده بود، و همچنین سایر عوامل، جریان اصلاحات با تکیه بر برچسب‌های پیش‌گفته رأی مردم را گرفت و بر سر کار آمد و در ادامه همین توهین‌ها را به صورتی پررنگ‌تر به بدنه انقلابی جامعه وارد ساخت.

چند دهه بعد نیز حسن روحانی بر سر کار آمد که بددعنی و توهین‌های او علیه جریان منتقد انقلابی تا سال ۹۶ به حدی بود که توسط خبرگزاری‌ها شمارش شد و به صورت جدولی مستقل در آمد که البته این شمارش مربوط به توهین‌های او تا سال ۱۳۹۶ می‌باشد.^۵ برخی از این فحاشی‌ها که [از سوی حسن روحانی] نثار منتقدین انقلابی شد عبارت‌اند از: «اقلیت با سخنان نیش‌دار»، «عده‌ای با عملکرد کودکانه»، «کم‌سواد»، «تغذیه‌شونده از جاهای معدود»، «ناراحت از لغو تحریم»، «هوچی‌باز»، «غارت‌گر جیب مردم»، «بیکار»،

۱. محسن هاشمی، هاشمی رفسنجانی خطبه‌های جمعه، همان، ج ۳، ص ۱۶۷-۱۶۶.

۲. همان، ص ۲۱۲.

۳. همان، ص ۲۹۳.

۴. همان، ص ۴۹۷-۴۹۶.

۵. خبر نگار سیاسی خبرگزاری تسنیم، «بی‌عقل؛ پنجاه و چهارمین توهین روحانی به منتقدان + جدول»، ۱۳۹۶.

بازیابی از: <https://www.tasnimnews.com>



«متوهم»، «عصر حجری»، «خشونت طلب»، «تندرو»، «ترسو»، «تعامل هراس»، «تازه به دوران رسیده»، «بی عقل»، «کاسب تحریم»، «دلال تحریم»، «بددل»، «بدبین»، «بدگمان»، «کودک»، «دروغگو»، «فحاش»، «هتاک»، «انقلابی نما»، «منقلی»، «بی عقل»، «گرفتار آلزایمر سیاسی» و...

نتیجه

در این نوشتار مؤلفه‌های فکری و روشی و ارتباطی جریان سیاسی اعتدال تبیین شد. جریانی که در حل مسائل اجتماعی راه‌حلی جز رجوع به کشورهای توسعه یافته نمی‌بیند و منابع دینی را در پیدا کردن مسیر جامعه حذف می‌کند. هدف نهایی کارگزاران این جریان جهانی شدن به معنای کامل کلمه است و به نام عمل‌گرایی و مصلحت‌سنجی نسخه‌های آلوده به غرب زدگی را پیاده می‌کنند و در این مسیر از نسبی‌گرایی و تساهل‌زدگی بدون چهارچوب نیز ابایی ندارند.

مسیر اجرایی آنها نیز حکومت دیوان‌سالارانه است و تلاش می‌کنند مجموعه دیوان‌سالاری را نیز با خود همراه کنند و با مبهم‌گویی و بیان دوپهلوی به اجماع برسانند و برای تحقق این هدف از مصادره و تحریف مفاهیم دینی و اسلامی نیز پروا نمی‌کنند. این جریان در عمق فکر خود سکولار است و نمی‌تواند نظام اسلامی را با قانون اساسی مبتنی بر دین بپذیرد در نتیجه برای تغییر نظام کنونی قدم برمی‌دارد و برای تحقق این هدف با کانون‌های قدرت ارتباط دائمی برقرار می‌کند.



گشت و گذاری در تاریخ نهضت امام

گذری بر نهضت امام خمینی

(بخش دوم)

دکتر سید حمید روحانی

نهضت امام در مهرماه ۱۳۴۱ آغاز شد و دیری نپایید که توانست ملت ایران را یک دست و یک صدا به صحنه آورد و به مبارزه وادارد. در این نهضت این گونه نبود که تنها شماری از روحانیان و باورمندان به ولایت و مرجعیت به حرکت در آیند و به یاری امام بشتابند. بلکه می توان گفت همه قشرهای جامعه مانند دانشگاهیان، بازاریان، کسبه، کارگران و کشاورزان و کارمندان، زنان و مردان خداجو و وطن خواه، سر در راه امام نهادند و حماسه ها آفریدند. نکته در خور پرسش و پژوهش پیرامون نهضت امام این است که این نهضت چه مایه ها، نشانه ها و ویژگی هایی داشت که توانست در یک فرصت کوتاه دگرگونی ژرفی در جامعه ایران پدید آورد، توده های مردمی را از هر قشر، طیف، دسته و جمعیتی متحول کند، شماری از روحانیان و مردمان مذهبی را که از سیاست و نظریه پردازی سیاسی گریزان بودند و حتی خواندن روزنامه و گوش دادن به رادیو را ناروا می دانستند، رشد سیاسی ببخشد، به گونه ای که کشته شدن و شهادت را سعادت و سکوت در برابر ستمکاران و قلدربانان را خیانت بدانند؛ دانشجویانی که تا دیروز روحانیان را مشتی سربار و ولنگار می خواندند هنوز پاسی از





آغاز نهضت امام نگذشته بود که برای روحانیان و طلاب پیام دادند که:

... ما به عنوان برادران دانشجوی شما... دست شما را به پیمان می‌فشاریم، شهیدان فیضیه همچون شهیدان دانشگاه گواه صادق این پیمان‌اند [بیایید آآن دیوار شومی را که استعمار رضاخانی سال‌هاست میان ما و شما برپا داشته است فرو ریزیم...]^۱

این گونه دگرگونی ژرف و گسترده، پدید آمدن روحیه جهاد و شهادت، خوی ایثارگری، از خودگذشتگی و مبارزه‌جویی، پیوند حوزه و دانشگاه و روی آوردن همگان به امام نمی‌توان گفت اتفاقی و خودجوش یا به صورت معجزه آسا، روی داد و اندیشه‌ها و برنامه‌های سنجیده‌ای پشت آن خوابیده بود.

باید دانست که آغاز نهضت امام بی‌مقدمه و بدون پیش‌زمینه نبود. امام ده‌ها سال برای آغاز این نهضت مطالعه، اندیشه و برنامه‌ریزی کرده بود و کوله‌باری از آزموده‌ها، اندیشه‌ها، اطلاعات، مشاهدات، یادمانده‌ها، دیدگاه‌ها و دیدنی‌ها را دربرداشت. سالیان درازی روی جامعه ایران و اندیشه‌ها، انگیزه‌ها، سلیقه‌ها و عقیده‌های ایرانیان به مطالعه و بررسی نشسته و نقاط مشترک آنان را به درستی به دست آورده بود. نیز راه و روش انگیزختن آنان را می‌دانست. او پیرامون زمامداران ایران و شیوه زمامداری آنان به مطالعه و بررسی پرداخت و از اسباب و عوامل جدایی آنان از ملت و وابستگی و سرسپردگی شاهان قاجار و پهلوی به بیگانگان به خوبی آگاه بود. امام افزون بر بررسی اوضاع روز ایران، روی تاریخ گذشتگان به ویژه تاریخ نهضت‌های سده پیشین مطالعه ژرفی داشت و درس‌های ارزشمند از نقاط قوت و ضعف آن نهضت‌ها و حرکت‌ها به دست آورد.

درس‌های امام از تاریخ

امام با مطالعه روی نهضت‌های سده پیشین از اسباب و عوامل کامیابی‌ها و ناکامی‌های آن نهضت، درس‌های ژرف و پندهای گرانبهایی گرفت که برخی از آن پندها و عبرت‌پذیری‌ها را می‌توان چنین برشمرد:

۱. مبارزه با پایه‌ها و ریشه‌های فساد

از خطاها و لغزش‌های آشکار در نهضت‌های سده پیشین این بود که رهبران و پیشگامان نهضت هیچ‌گاه به خود رخصت نمی‌دادند عامل اصلی قراردادهای استعماری و غیر اسلامی

۱. *ایران آزاد*، ارگان سازمان‌های جبهه ملی ایران در اروپا، ش ۱۳، شهریور ۱۳۴۲. برای دریافت متن کامل این پیام رک: *اسناد انقلاب اسلامی (اعلامیه‌ها، اطلاعیه‌ها، بیانیه‌ها، پیام‌ها، تلگراف‌ها و نامه‌های مجامع فرهنگی و دانشگاهی)*، تهران، بنیاد تاریخ‌پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی، ۱۳۹۷، ج ۶، ص ۴۸.

آغاز نهضت امام بی مقدمه و بدون
پیش زمینه نبود. امام ده‌ها سال برای
آغاز این نهضت مطالعه، اندیشه و
برنامه‌ریزی کرده بود و کوله‌باری
از آزموده‌ها، اندیشه‌ها، اطلاعات،
مشاهدات، یادمانده‌ها، دیدگاه‌ها و
دیدنی‌ها را در برداشت

را که شخص شاه وقت بود، مورد اعتراض و انتقاد
و خرده‌گیری قرار دهند و آن‌ام الفساد را به مردم
بشناسانند.

در جریان قرارداد رویت‌ر ناصرالدین‌شاه
به همراه میرزا حسین‌خان سپهسالار و میرزا
ملک‌خان در نخستین سفر شاه به لندن، هر

کدام مبلغ کلانی پاره‌ستانی کردند و پای قرارداد ننگین رویت‌ر دستینه گذاشتند لیکن مردم
و عالمان اسلامی تنها سپهسالار را مقصر می‌دانستند^۱ و آن‌گاه که ناصرالدین‌شاه از فرنگ
برمی‌گشت به او هشدار دادند که اگر میرزا حسین‌خان سپهسالار با تو به تهران بیاید تهران
به آتش کشیده می‌شود. در صورتی که خیانت ناصرالدین‌شاه در دادن امتیاز به کمپانی
رویت‌ر کمتر از سپهسالار نبود. در قرارداد رژی نیز می‌بینیم که مردم، خائن اصلی را که
ناصرالدین‌شاه بود بزهار ندانستند و به مبارزه با او برخاستند. اصولاً رویارویی با شاه در
جامعه ایران ناپسند شمرده می‌شد و آزادیخواهان و آزاداندیشان آن را بر نمی‌تافتند. امام با
پند از تاریخ دریافت بدون رویارویی و مبارزه با شخص شاه که عمده فساد، تباهی و بدبختی
مملکت را او پدید می‌آورد، نتوان از اصلاح امور و توسعه کشور سخن گفت و در راه پیشرفت
و خودکفایی و استقلال گام برداشت. از این رو، از همان آغاز گام به گام در راه بر ملا کردن
سرشت زشت شاه و نقش خیانت‌بار او گام برداشت و در راه شناساندن او به ملت ایران این
گونه زمینه‌سازی کرد:

... اشکال بزرگ آن است که به هر دستگاهی که رجوع می‌گویند
اینها که شده است «به امر اعلیحضرت است»... از نخست‌وزیر تا رئیس
شهربانی و فرماندار قم همه می‌گویند «فرمان مبارک است»... مأمورین تمام
قانون‌شکنی‌ها را به شاه نسبت می‌دهند، اگر اینها صحیح است، باید فاتحه
اسلام و ایران و قوانین را خواند.^۲ و اگر صحیح نیست و اینها به دروغ جرم‌ها
و قانون‌شکنی‌ها و اعمال غیر انسانی را به شاه نسبت می‌دهند، پس چرا ایشان
از خود دفاع نمی‌کنند تا تکلیف مردم با دولت روشن شود...^۳

امام می‌دانست که شخص شاه سرمدمدار و اجراکننده همه ظلم‌ها، جنایت‌ها و خیانت‌های

۱. ابراهیم تیموری، عصر بی‌خبری یا تاریخ امتیازات در ایران، تهران، اقبال، ۱۳۳۲.

۲. این فراز از پیام امام همدان است با کلام حضرت سیدالشهدا (سلام خدا بر او) که فرمود: و علی الاسلام السلام
اذ قد بلیت الامه براع مثل یزید.

۳. صحیفه امام، ج ۱، ص ۱۹۷.





از خطاها و لغزش‌های آشکار در نهضت‌های سده پیشین این بود که رهبران و پیشگامان نهضت هیچ‌گاه به خود رخصت نمی‌دادند عامل اصلی قراردادهای استعماری و غیر اسلامی را که شخص شاه وقت بود، مورد اعتراض و انتقاد و خرده‌گیری قرار دهند و آن ام‌الفساد را به مردم بشناسانند

بی‌شماری است که بر ملت ایران روا داشته می‌شود. لیکن با فراز اندیشمندان و آگاهی‌بخش بالا بر آن بود آن دسته از ناآگاهانی را که هنوز نسبت به شاه خوش گمان بودند به خود آورد و به این نکته سؤال برانگیز، بیدار کننده و خردمندانه متوجه سازد که اگر شاه در سرکوب مردم ایران دستی ندارد «چرا از خود دفاع نمی‌کند؟!» و از جنایت‌هایی که دولتمردان و کارگزاران به او نسبت می‌دهند بیزاری نمی‌جوید؟ آیا این سکوت و اینکه هیچ‌گاه در برابر

فجایی که به او نسبت می‌دهند واکنشی از خود نشان نمی‌دهد، سند زنده و گواه آشکار بر نقش او در آن جنایت‌ها و خیانت‌ها نیست؟ آیا امکان دارد دستیاران او در حکومت به خود جرئت دهند جنایاتی را که خود مرتکب می‌شوند به او نسبت دهند و او را عامل آن جنایت بنمایانند؟ امام با این موضع قوی و منطقی توانست سرشت پست و پلشت شاه را برای ملت ایران به درستی آشکار سازد و زمینه را برای کشاندن مبارزه ضد شاه و رژیم شاهی گام به گام هموار کند، تا آنجا که می‌بینیم در روز ۱۳ خرداد ۴۲ (عاشورای ۸۳) مبارزه با شاه را رسماً پی گرفت و به بت‌شکنی پرداخت. سخنرانی امام در عصر عاشورا که فرمودند: «آقای شاه! جناب شاه! بدبخت! بیچاره! آقا ۴۳ سال داری، بس کن... یک قدری عبرت بگیر، عبرت از پدرت ببر و...»^۱ به گفته برخی از ناظران سیاسی نه تنها نوعی بت‌شکنی بود بلکه شمارش معکوس برای سقوط شاه از همان تاریخ آغاز شد و شاه به رغم اقتدار همه‌جانبه با پر خاش شدید و کوبنده یک پیشوای روحانی و مرجع تقلید وقت قرار گرفت و مردم امام را بت‌شکن خواندند.

۲. مبارزه با استبداد و استعمار

بی‌تردید استبداد و استعمار دو بازوی توانای یکدیگرند؛ هر گاه که استبداد حاکم از سوی ملت به چالش کشیده شود و ضربه ببیند، استعمار فریب کار که به کشور سلطه دارد با یک سلسله ترفندها و توطئه‌ها نظام استبدادی را از فروپاشی بازمی‌دارد و بر کشور و ملت چیره می‌سازد و آن‌گاه که استعمار از در رانده شود استبداد حاکم آن را از پنجره به درون می‌کشد. با نگاهی به نهضت‌های سده پیشین می‌بینیم که این نهضت‌ها یا ضد استعماری یا ضد استبدادی بود. از این رو هیچ‌گاه نتوانست اهداف و آرمان‌های خود را به بار بنشانند.



درست است که قیام ضد امتیازنامه رژی به لغو آن کشیده شد لیکن استبداد حاکم از بودجه بیت‌المال و دسترنج مردم ایران خسارت کمپانی رژی را جبران کرد و دست این غارتگران را از منابع زرخیز ایران قطع نکرد. در نهضت عدالت‌خواهی، با نقش استعماری کفتار پیر انگلستان، استبداد آسیب‌دیده و شکست‌خورده بار دیگر توانایی یافت. رضا پالانی از اصطبل انگلستان سر در آورد و بر تخت سلطنت نشست و خون ملت ایران را در شیشه کرد و استبدادی به مراتب وحشتناک‌تر و دردناک‌تر از استبداد قاجار پدید آورد.

امام با پند از تاریخ، نهضت اسلامی را همزمان علیه استبداد و استعمار آغاز کرد و دشمنان اصلی ملت ایران (شاه-امریکا-صهیونیسم) را به ملت شناساند و مبارزه ضد این مثلث شوم را نهادینه کرد و بدین‌گونه انقلاب اسلامی به پیروزی رسید و نظام دوهزار و پانصد ساله پادشاهی را از میان برد و در واقع به استبداد چند هزاره پایان داد لیکن هنوز استعمار در کشور نفوذ داشت. از این رو، امام تسخیر لانه جاسوسی را انقلابی عظیم‌تر از انقلاب اول خواند، زیرا در انقلاب نخست ریشه استبداد از بیخ و بن برآمد لیکن استعمار جهان‌خوار هنوز بر ایران سلطه داشت و با بسته شدن لانه جاسوسی امریکا دست جهان‌خواران و فزون‌خواهان از سر نوشت ملت ایران کوتاه شد.

۳. سخن با مردم، به جای سخن با دولتمردان

در نهضت‌های سده پیشین، رهبران بیشتر با دربار و دولت گفت‌وگو و نامه‌نگاری داشتند و کمتر با مردم سخن می‌گفتند. مردم از آنچه میان رهبران و دولتمردان می‌گذشت آگاهی درستی به دست نمی‌آوردند و در برابر، بازار شایعه و جوسازی گرم و پر رونق بود و گاهی مایه گمراهی و بیراهه‌پویی مردم می‌شد. رهبران در راه آگاهی‌بخشی و رشد سیاسی مردم آن‌گونه که باید و شاید، نمی‌کوشیدند و همت نمی‌ورزیدند. این کوتاهی و بی‌توجهی به نقش مردم در پیشبرد اهداف و آرمان‌ها و رویارویی با قلدرمآب‌های حاکم مایه اصلی شکست رهبران و طلایه‌داران در مبارزه بود.

امام از آغاز نهضت پس از چند تلگرام هشداردهنده برای «اتمام حجت» به مقامات کشور (شاه-دولت) رو به مردم کرد و با مردم سخن گفت، در میان مردم روشنگری و افشاگری کرد و برای رشد آگاهی سیاسی آنان کوشید. دیری نپایید که ملتی آگاه، رشد یافته و خودساخته به صحنه آمدند، سر در راه امام نهادند و سالیان درازی با رژیم تاندان مسلح شاه مبارزه‌ای بی‌امان و نستوه را تداوم بخشیدند و این واقعیت را به درستی استوار ساختند که وحدت و پیوند رهبر با ملت و همراهی ملت با رهبر نقش ژرف و سر نوشت‌سازی در پیروزی نهضت و به بار نشستن آرمان‌ها و اهداف مقدس اسلامی و مردمی دارد.



۴. سازش‌ناپذیری و دوری‌گزینی از مذاکره

از بزرگ‌ترین خطاها و نادرستی‌های برخی از رهبران نهضت‌های پیشین ارتباط نزدیک و به اصطلاح دیپلماسی با مقامات زورمدار و قلدرمآب درون‌مرزی و برون‌مرزی بود. این رفت و آمدها و داد و ستدها و گفت‌وگوهای پشت پرده و به اصطلاح «مذاکره» از یک سو سرشت پست و پلید زورمداران را می‌پوشاند و گاهی نیز از آنها چهره‌های دلسوز و مردمی می‌ساخت و از سوی دیگر مایه بدنامی رهبران می‌شد. فراماسون‌ها در نهضت عدالتخواهی از یک سو با اصرار و فشار، سید عبدالله بهبهانی را بر آن داشتند که با عین‌الدوله دیدار محرمانه داشته باشد تا شاید بتواند با او به تفاهم برسد. اما آن‌گاه که سید عبدالله شبی به خانه عین‌الدوله رفت و با او دیدار و گفت‌وگو کرد، بی‌درنگ اطلاعاتیه پخش کردند که مردم! رهبران دارند به شما خیانت می‌کنند؛ دیشب بهبهانی با عین‌الدوله دیدار و گفت‌وگو داشته است. از سوی دیگر پشت‌هم‌اندازی‌ها و نیرنگ‌بازی‌های دولتمردان و قدرتمندان در مذاکره به خوش‌باوری و گول خوردن رهبران می‌انجامید و نه تنها نهضت و مبارزه به اهداف خود نمی‌رسید بلکه چه بسا رهبران ندانسته و ناخودآگاه خواسته‌ها و نقشه‌های ذلت‌بار دشمنان را به اجرا درمی‌آوردند و پیاده می‌کردند؛ چنان که برجامی‌ها نیز با همین شگرد شیطانی فریب خوردند و به فعالیت‌های هسته‌ای ضربه جبران‌ناپذیری وارد کردند. در نهضت عدالتخواهی آنچه به نام مشروطه پذیرفته شد و به اجرا درآمد سیاست شوم و ذلت‌بار استعمار انگلیس بود که از سوی برخی از رهبران مشروطه مورد پذیرش قرار گرفت و به دوش ملت ایران گذاشته شد. در نهضت نفت نیز مذاکرات خوش‌بینانه مصدق با امریکا به رغم هشدار آیت‌الله کاشانی راه را برای کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ هموار کرد.

امام از روزی که نهضت را آغاز کرد تا روزی که انقلاب اسلامی به پیروزی رسید هیچ‌گاه بارژیم شاه و قدرتمندان دیگر کشورها - حتی برای لحظه‌ای - دیدار و گفت‌وگو نکرد و از هر گونه سازش و برخورد سازشکارانه دوری گزید و مذاکره با جهان‌خواران را «مذاکره گرگ و میش» دانست. می‌توان گفت که رمز موفقیت امام در این نکته باریک‌تر از مونته‌پرتو بود که مرز میان خود و دشمن را نادیده نگرفت و دشمن را دوست نپنداشت و فرمان قرآن کریم را که هر گونه دوستی با کفرپیشگان زورگو و ستم‌گران سلطه‌جور ناروایم دانند،^۱ به درستی به کار بست و احکام آن را پاس داشت.

۵. دوری‌گزینی از همکاری با لیبرال‌ها و روشنفکر مآب‌ها

تاریخ، از کارشکنی‌ها و خیانت‌های قبیله روشنفکری در نهضت‌ها و قیام‌های مردمی، زخم‌های ژرفی بر پشت دارد. لیبرال‌ها و روشنفکر مآب‌های غرب‌زده در نهضت‌های

۱. قرآن کریم، سوره مائده، آیه ۵۱؛ سوره احزاب، آیه ۱ و سوره ممتحنه، آیه ۱.

در نهضت عدالت‌خواهی،
با نقش استعماری کفتار پیر
انگلستان، استبداد آسیب‌دیده و
شکست خورده بار دیگر توانایی
یافت. رضا پالانی از اصطبل
انگلستان سر در آورد و بر تخت
سلطنت نشست و خون ملت ایران
را در شیشه کرد و استبدادی به
مراتب وحشتناک‌تر و دردناک‌تر
از استبداد قاجار پدید آورد

مردمی همیشه نقش تخریبی داشته و از پشت خنجر
زده‌اند. در نهضت عدالت‌خواهی این بیگانه‌پرستان
فراماسونری بودند که با عنوان روشنفکر مآبی و
منورالفکری میان رهبران آن نهضت نفوذ کردند و در
گام نخست توانستند میان آنان اختلاف پدید آورند
و سرانجام آن نهضت را در مسلخ سفارت انگلستان
قربانی کردند. اختلاف افکنی میان محمدعلی‌شاه
قلدر مآب و مجلس شورای ملی و واداشتن او به حمله
وحشیانه به مجلس و سرکوب رهبران آن نهضت

از دسیسه‌های شیطانی این روشنفکر مآب‌های سرسپرده به دولت انگلیس و مزدبگیران
سفارت آن دولت علیه بود که راه را برای حاکم شدن مشروطه انگلیسی هموار کرد. این
روشنفکر مآب‌های ماسونی و غرب‌زده بودند که سر عالم آگاه و مجتهد توانا و سازش‌ناپذیر
شهید شیخ فضل‌الله نوری را بالای دار بردند و آیت‌الله بهبهانی را ترور کردند و دیگر رهبران
مجاهد نهضت عدالت‌خواهی مانند ستارخان را از میان بردند تا مشروطه قلبی و وارداتی،
معارضی نداشته باشد.

مخالفت با مجاهد نستوه سید حسن مدرس که یک‌تنه در برابر رضا پالانی قلدر ایستاده
بود و کارشکنی‌های پیاپی و پیگیر علیه آن بزرگ‌مرد زمان و همدستی با انگلیس در راه به
قدرت رساندن رضاخان از دیگر هنرهای ننگین غرب‌زدگان خودباخته‌ای بود که عنوان
«روشنفکری» را با خود یدک می‌کشیدند. در دوران حکومت سیاه و خفقان‌بار رضاشاه، در
آن دوره‌ای که عالمان آگاه در خراسان، آذربایجان، اصفهان و... به یاری مردم زیر ستم
بر خاسته و با رژیم رضاخانی مبارزه می‌کردند، روشنفکر مآب‌ها با نیش قلم خود سر نیزه
رضاشاه را صیقل می‌دادند و با گرفتن پست و مقام در آن رژیم خون‌ریز و بیدادگر تاج و تخت
او را استواری می‌بخشیدند و سرانجام در نهضت ملی شدن صنعت نفت دیدیم که چگونه
با سرسپردگی و دلبستگی به امریکا و کنار زدن رهبران روحانی، آن نهضت را به شکست
کشاندند و زمینه کودتای ۲۸ مرداد را فراهم ساختند.

امام با آزمون تلخ از نقش تخریبی لیبرال‌ها و روشنفکر مآب‌ها در نهضت‌های پیشین،
هشیارانه از نفوذ و مداخله این قبیله در نهضت اسلامی ایران پیشگیری کرد. حتی از دیدار
و گفت‌وگو با نهضت‌آزادی ایران که برای دیدن او به قم رفته بودند، سر باز زد و از هر
گونه ارتباط با گروه‌ها و سازمان‌های سیاسی خودداری ورزید. در نجف آن گاه که برخی





امام تسخیر لانه جاسوسی را انقلابی عظیم‌تر از انقلاب اول خواند، زیرا در انقلاب نخست ریشه استبداد از بیخ و بن برآمد لیکن استعمار جهانخوار هنوز بر ایران سلطه داشت و با بسته شدن لانه جاسوسی امریکا دست جهانخواران و فزون‌خواهان از سرنوشت ملت ایران کوتاه شد

از دانشگاہیان و چهره‌های سیاسی به دیدن او می‌آمدند، آنان را می‌پذیرفت و به آنان پند و اندرز می‌داد لیکن اگر زیر عنوان سازمان یا گروهی از او درخواست دیدار می‌کردند هرگز نمی‌پذیرفت. بارها شماری زیر عنوان جبهه ملی خارج کشور از او درخواست ملاقات کردند که از طرف امام رد شد. لیکن شماری از عناصر سیاسی به صورت فردی با او دیدار کردند؛ برای مثال حسن ماسالی، محمود رفیع دبیر مالی، مجید زربخش دبیر تشکیلات

کنفدراسیون، خسرو شاکری دبیر انتشارات کنفدراسیون، خسرو کلاتر، احمد سلامتیان، بنی‌صدر، قطب‌زاده، حسین احمدی روحانی، تراب حق‌شناس، صادق طباطبایی، ابراهیم یزدی و... از جمله کسانی بودند که بدون هویت سازمانی خود با امام دیدار می‌کردند، لیکن این عناصر هیچ‌گاه نقشی سازنده و تأثیرگذار در نهضت اسلامی ایران نداشتند و در این دیدارها اگر شایستگی داشتند رهنمود می‌گرفتند. می‌توان گفت که لیبرال‌ها، روشنفکرها و سازمان‌های سیاسی از آغاز تا پایان نهضت اسلامی ایران جز موضع تأیید و پشتیبانی از فعالیت‌های امام هیچ‌گاه نقش سازنده و ابداعی در آن نداشتند و در هویت نهضت و چگونگی پیشرفت و تداوم آن مجالی به آنان داده نمی‌شد. برخی از این گروه‌ها گاه و بی‌گاه و در مناسبت‌های مهم، با صدور اعلامیه‌ای از امام و نهضت اسلامی پشتیبانی می‌کردند و او را مورد ستایش قرار می‌دادند و آن گروه‌ها و سازمان‌های برون‌مرزی که نشریه داشتند برخی از اعلامیه‌های امام را درج می‌کردند و در پخش پیام‌های امام کوشا بودند که خود نوعی همراهی با نهضت اسلامی ایران بود و حرکتی در عرض آن به شمار نمی‌آمد.

در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی در سال‌های ۵۸-۵۷ که سازمان‌ها و گروه‌های خفته و فروهسته یک‌باره به جنب و جوش آمدند و به یاد مبارزه افتادند! در اعلامیه‌های خود تلاش کردند که برخلاف خط نهضت اسلامی ایران مبارزه پارلمانتاریستی را استواری بخشند و همان شعار فرسوده و پوسیده «شاه باید سلطنت کند نه حکومت» را سر زبان‌ها بیندازند و شاه را از مخمصه برهانند و در واقع در برابر نهضت اسلامی ایران جریانی پدید آورند و چوب لای چرخ انقلاب بگذارند که با واکنش شدید و فوری امام رو به رو شدند. امام در اعلامیه‌های خود هشدار داد:

نهضت مقدس اخیر ایران که ابتدای شکوفایی‌اش از ۱۵ خرداد ۴۲ بود

صد در صد اسلامی است و تنها به دست توانای روحانیون با پشتیبانی ملت مسلمان و بزرگ ایران پی ریزی شد و به رهبری روحانیت بی‌اتکا به جبهه‌ای یا شخصی یا جمعیتی اداره شده و می‌شود... و آنان که اخیراً برای جلب منافع شخصی به جنب و جوش افتاده و می‌خواهند نهضت اسلامی را آلوده کنند و یا آن را متکی به بعض جناح‌ها یا دنباله‌رو معرفی نمایند حتماً سوء قصد دارند... و صریحاً اعلام می‌دارم در صورتی که این جمعیت معدود مطالب خود را که لازمه‌اش دور نگهداشتن مجرم اصلی است تکرار کنند روحانیت تکلیف خود را درباره آنان روشن خواهد نمود...^۱

سازمان‌های سیاسی - به ویژه جبهه ملی - در پی نیم‌قرن سکوت و کناره‌گیری از فعالیت‌های سیاسی در پی اوج انقلاب اسلامی، یک باره به صحنه بازگشتند و بر آن شدند نهضت اسلامی ایران را که پانزده سال تداوم یافته بود به بیراهه بکشاند و مبارزه پارلمنتاریستی را جایگزین مبارزه براندازی و ضدامریکایی کنند که با واکنش تند و صریح و قاطع امام رو به رو شدند و خود را ناگزیر دیدند که در برابر موج انقلاب اسلامی سر تسلیم فرود آورند و با امام و امت به ظاهر همراه شوند. البته این همراهی چندان تداوم نیافت و دیدیم که پس از پیروزی انقلاب اسلامی به رغم اینکه پست و مقام و قدرت از جانب امام به آنان واگذار شد از تلاش و توطئه در راه تسلیم‌طلبی، سازشکاری و به مسلخ کشاندن آرمان‌های انقلاب در زیر چکمه‌های سر جوخه‌های عربده‌کش امریکایی باز نایستادند و بر آن شدند که انقلاب اسلامی را به سر نوشت مشروطه دچار سازند لیکن رهبر انقلاب اسلامی همانند دیده‌بان همیشه بیدار، این گونه نقشه‌ها و توطئه‌ها را در نطفه خفه کرد و دست رد بر سینه نامحرم زد و برای همگان آشکار شد که چرا امام از آغاز نهضت اسلامی از هر گونه همکاری با لیبرال‌ها و روشنفکر مآب‌ها دوری می‌گزید و خودداری می‌ورزید. آری؛ این درسی بود که امام از تاریخ گرفته بود.

۶. دشمن‌شناسی - جریان‌شناسی

از کاستی‌ها و نادرستی‌ها در برخی از نهضت‌های پیشین عدم شناخت دشمن و خوش‌بینی نسبت به نابکارانی بود که با چهره دوست، خودی و دلسوز نقش بازی می‌کردند. در نهضت عدالتخواهی یکی از عوامل شکست، تکیه رهبران به جریان فراماسونری و خوش‌بینی به فراماسون‌های فریب‌کار و مهره‌های سرسپرده انگلستان بود که مشروطه انگلیسی را رقم زد و آسیب‌های جبران‌ناپذیر به بار آورد. در نهضت ملی شدن صنعت نفت نیز تکیه برخی از

۱. صحیفه امام، ج ۳، ص ۴۳۳.





تاریخ، از کارشکنی‌ها و خیانت‌های قبیله روشنفکری در نهضت‌ها و قیام‌های مردمی، زخم‌های ژرفی بر پشت دارد. لیبرال‌ها و روشنفکر مآب‌های غرب‌زده در نهضت‌های مردمی همیشه نقش تخریبی داشته و از پشت خنجر زده‌اند

رهبران و سردمداران نهضت به امریکا، مایه شکست سنگین آن نهضت شد. اعتماد برخی از پیشوایان روحانی به دور و بری‌ها در بازماندن آنان از رسالتی که بر دوش داشتند، نقش سهمگینی داشت.

از دیگر درس‌هایی که امام از تاریخ گرفته بود این بود که هیچ شخص و شخصیتی را برای خود مطلق نکرد و هیچ کس را در بست باور نداشت. از اطرافی

دوری گزید و رخصت نداد در حاشیه زندگی او جریانی به نام «اطرافی» پدید آید و به آن کسانی که عمری با او به عنوان بستگان، شاگردان و دوستان زیست کرده بودند، اعتمادی نسبی داشت و هیچ‌گاه دیدگاه‌های آنان را بدون بررسی و ریزبینی نمی‌پذیرفت. از این رو سفارش‌نامه‌های شماری از شاگردان و یاران او درباره سازمان مجاهدین خلق نتوانست مایه خوش‌بینی و باورمندی امام نسبت به آن جریان شود. امام با خوی جریان‌شناسی به سرشت پلید آن سازمان پی برد و از حمایت آنان خودداری ورزید.

امام روزی شاه و امریکا را دشمنان اصلی ملت ایران اعلام کرد که برخی از گروه‌های سیاسی، امریکا را پناه آزادیخواهان می‌پنداشتند و بر این باور بودند که با تکیه به امریکا و پشتیبانی آن دولت مقتدر می‌توان در ایران به مبارزه پارلمانتاریستی ادامه داد و دموکراسی را در ایران حاکم کرد و شاه را سمبل وحدت و تمامیت ارضی ایران می‌دانستند و هر گونه مبارزه با دربار و رژیم سلطنتی را ناروا و زیان‌بار می‌دیدند و در اساسنامه سازمانی لزوم ادامه سلطنت در خاندان پهلوی را نسل‌بعد نسل پذیرا بودند. امام روزی خطر لیبرال‌یسم و لیبرالیست‌ها را رسماً اعلام کرد که بسیاری از رجال سیاسی و مقامات روحانی تنها خطر برای استقلال ایران و آیین اسلام را مارکسیسم و مارکسیست‌ها می‌پنداشتند و از خطر لیبرال‌ها غفلت داشتند. اینکه امام اعلام کرد: «... تا من هستم نخواهم گذاشت حکومت به دست لیبرال‌ها بیفتد»^۱ نشان از این نکته دارد که امام به درستی آگاه بود که خطر لیبرال‌ها برای برخی از مسئولان و مردم به درستی آشکار نشده است و چه بسا آن روز که او در قید حیات نباشد لیبرال‌ها (معاویه‌های عصر ما) می‌توانند با نیرنگ‌بازی و پشت‌هم‌اندازی زمام امور را در دست بگیرند. و دیدیم که این احساس خطر امام چه زود واقع شد. امروز می‌بینیم که لیبرال‌های خودباخته و بی‌وطن و برج‌های واداده چگونه کشور اسلامی و انقلابی ایران را دستخوش سیاست سازشکارانه و تسلیم‌طلبانه خود قرار داده و در راه انقلاب‌زدایی و آرمان‌ستیزی و بازگرداندن

شیطان بزرگ به این کشور تلاش و توطئه می‌کند.

۷. جهان‌بینی اسلامی

در میان عالمان دینی و پیشوایان اسلامی - پس از سید جمال‌الدین اسدآبادی - کمتر رهبرانی از جهان‌بینی اسلامی برخوردار بودند و در راه برانگیختن توده‌های مسلمان در سرزمین پهناور اسلامی به آغاز نهضتی همگانی و برپایی انقلاب جهانی اندیشه می‌کردند. بزرگانی مانند آیت‌الله بروجرودی در راه تقرب مذاهب اسلامی گام‌هایی برداشتند و کامیابی‌هایی داشتند و توانستند عالم بزرگ دانشگاه الازهر، شادروان شیخ شلتوت را بر آن دارند که حکم جواز پیروی از مذهب جعفری در کنار مذاهب چهارگانه را صادر کند. نیز آیت‌الله کاشانی و برخی از دیگر مقامات روحانی در راه دفاع از فلسطین و فلسطینی‌ها تلاش‌هایی کردند لیکن در این گونه تلاش‌ها و کوشش‌ها نغمه روح‌بخش و سرود زندگی‌ساز انقلاب جهانی اسلام به گوش نمی‌رسید و اندیشه آن به چشم نمی‌خورد.

امام با آغاز نهضت اسلامی همزمان با مبارزه علیه استبداد و استعمار، ملت ایران را به پشتیبانی از دیگر مسلمانان زیر ستم در کشورهای گوناگون فراخواند و در اعلامیه‌ها و سخنرانی‌های خود از مظلومیت و محرومیت دیگر مسلمانان یاد می‌کرد و ملت ایران را به همدردی و همراهی با دیگر مسلمانان و آزادیخواهان ستمدیده فرا می‌خواند و اندیشه‌ای فراتر از آزادی ایران در سر داشت. از این رو، می‌بینیم که در پی پیروزی انقلاب اسلامی با صراحت اعلام کرد:

... مسئولان ما باید بدانند که انقلاب ما محدود به ایران نیست. انقلاب مردم ایران نقطه شروع انقلاب بزرگ جهان اسلام به پرچمداری حضرت حجت - ارواحنا فداه است... مسائل اقتصادی و مادی اگر لحظه‌ای مسئولین را از وظیفه‌ای که بر عهده دارند [ایجاد حکومت جهانی اسلام] منصرف کند، خطری بزرگ و خیانتی سهمگین را به دنبال دارد. باید دولت جمهوری اسلامی تمامی سعی و توان خود را در اداره هر چه بهتر [زندگی] مردم بنماید ولی این بدان معنا نیست که آنها را از اهداف عظیم انقلاب که ایجاد حکومت جهانی اسلام است منصرف کند.^۱

۸. دوری‌گزینی از اختلاف

از ترفندها و توطئه‌های دشمن در نهضت‌ها و حرکت‌ها، ایجاد اختلاف و جدایی میان رهبران و پیشگامان بود و با این شگرد زمینه شکست آنان را پی‌ریزی می‌کردند و سرکوب

۱. همان، ص ۳۲۷.





اختلاف افکنی میان محمدعلی شاه
قلدر مآب و مجلس شورای ملی
و واداشتن او به حمله و حشیانه
به مجلس و سرکوب رهبران آن
نهضت از دسیسه‌های شیطانی
این روشنفکر مآب‌های سرسپرده
به دولت انگلیس و مزدگیران
سفارت آن دولت علیه بود که
راه را برای حاکم شدن مشروطه
انگلیسی هموار کرد

نهضت‌ها را تدارک می‌دیدند.

نهضت مشروطه و نیز نهضت ملی شدن صنعت
نفت در پی پدید آمدن اختلاف میان رهبران و
جدا شدن آنان از یکدیگر که به چند قطبی شدن
مردم کشیده شد، به شکست انجامید و زورمداران
درون مرزی و فزون‌خواهان برون مرزی را بر جان
و مال و سر نوشت ملت ایران سلطه بخشید.

امام با عبرت از تاریخ از روزی که پا در عرصه
مبارزه گذاشت تا روزی که دیده از جهان فرو
بست هر گز رخصت نداد که او را به اختلاف با

دیگر مقامات روحانی بکشانند. او به رغم اینکه بنیاد دارالتبلیغ را توطئه‌ای در راه به بیراهه
کشاندن نهضت اسلامی ایران می‌دانست هیچ‌گاه ضد آن سخنی بر زبان نیاورد و واکنشی
آشکار از خود بروز نداد.

رژیم شاه به درستی خبر داشت که اندیشه شماری از روحانیان نجف با اندیشه‌های سیاسی
امام همخوانی ندارد و با نهضت و مبارزه او سخت ناسازگارند؛ از این رو، او را به نجف تبعید
کرد تا میان او و آن دسته از روحانیان مخالف و برخی معاند یا مأمور و نفوذی، کشمکش پدید
آید و امام در آن شهر مقدس به گونه‌ای گرفتار بگومگوهای درون‌حوزوی و اختلاف برانگیز
شود که مبارزه با شاه و امریکا را به کلی از یاد ببرد! چند صباحی از زیست امام در نجف
نگذشته بود که شب‌نامه‌ای ضد او بیرون آمد که در آن آمده بود این شخص به علت روح
ناآرامی که دارد حوزه قم را به هرج و مرج و تشنج کشید، هشیار باشید که حوزه نجف را به
ورطه خطرناک نکشاند! نیز در این شب‌نامه نسبت‌های ناروای دیگر به امام داده بودند مانند
اینکه صوفی مسلک و شاعر پیشه است. در جوانی اشعار عاشقانه می‌سروده و...

امام دریافت که این شب‌نامه زمینه‌ای برای به راه انداختن جریان بحث‌برانگیز و شعله‌ور
ساختن آتش اختلاف است و اگر به آن پاسخ گوید این رشته سری دراز دارد؛ هر شب،
شب‌نامه‌ای آکنده از دروغ و تهمت بیرون می‌آید و هر روز باید او به رد و تکذیب پردازد و
گرفتار گندابی بی‌پایان شود؛ از این رو، با بی‌تفاوتی از کنار آن گذشت و واکنشی از خود نشان
نداد. دو تن از اساتید حوزه نجف (به روایتی آقایان رضوانی و حسین راستی) نزد امام رفتند
و اظهار کردند یا شخصاً از خود دفاع کنید و به این شب‌نامه جواب دهید، یا به ما رخصت
دهید که از شما دفاع کنیم و مطالبی را که در آن شب‌نامه آمده است رد کنیم. امام در پاسخ

آنان اظهار کرد: دیگر فرصتی برای دفاع از خود نمانده است؛ اگر فرصتی باشد باید از اسلام دفاع کرد. بروید از اسلام دفاع کنید. و بدین گونه با این درایت و اندیشه حکیمانه آن نقشه‌ها را نقش بر آب کرد.

در دوران زیست امام در نجف جریان‌هایی روی داد که مخالف مصلحت اسلام و در راستای اندیشه‌های شیطانی رژیم شاه و ارتجاع منطقه بود لیکن چون دست برخی از مراجع و بزرگان حوزه در کار بود، امام برای حفظ وحدت و دوری از خطر اختلاف در برابر آن گونه جریان‌ها دم فرو می‌بست، رنج می‌کشید، خون جگر می‌خورد و بر قلب او فشار می‌آمد اما واکنشی آشکار نشان نداد.

مطالعه امام روی تاریخ گذشته و نهضت‌های پیشین و پند و آزمون و الهام از آن، برگ زنده دیگری است که نشان می‌دهد امام سالیان درازی، پیش از آغاز نهضت اسلامی، روی حوادث، رویدادها، جریان‌ها و شور و شورش‌های گذشته، به شکل ژرف، گسترده و همه‌جانبه اندیشه کرده و درستی‌ها و نادرستی‌های آن را به دست آورده است.

اندیشه برپایی حکومت

امام نه تنها تاریخ گذشته را مورد واریسی و بررسی قرار داده بلکه از دوران نوجوانی شیوه و روش کشورداری زمامداران را زیر دید خود داشته و عملکرد آنان را از دور و نزدیک دنبال می‌کرده است و می‌توان گفت که امام از دوران نوجوانی، اندیشه برپایی حکومت و به دست گرفتن قدرت را در سر داشته است. از این رو، می‌بینیم که امام در عنوان جوانی بر آن بوده است که از چگونگی زمامداری و روش و منش زمامداران، سر در آورد و پیرامون چگونگی کشورداری، آگاهی یابد. با وجود جاده خاکی، خراب و پیچ در پیچ قم - تهران و وسایل نقلیه فرسوده و ز هوار در رفته آن روز ایران، امام گاهی از قم به تهران می‌رفته و در جمع تماشاچیان مجلس شورای ملی نطق‌های پیش از دستور، مصوبات و دیگر مسائلی را که در مجلس میان نمایندگان روی می‌داده از نزدیک می‌شنیده و یادداشت‌برداری می‌کرده است. امام در سخنرانی‌های خود چند بار به این واقعیت اذعان کرده است که گاه و بی‌گاه در مجلس شورای ملی دوران رضاخان حضور داشته است:

... من آن وقت، مجلس رفتم، دیدم برای تماشا بچه بودم، جوان بودم، رفتم مجلس...^۱

... من خیلی از آن مجالس را یاد دارم و در بعضی از مجالس هم رفتم به

۱. همان، ج. ۸، ص ۶۷.



عنوان تماشاچی...^۱... من مجلس آن وقت را دیده‌ام...^۲

امام افزون بر حضور در مجلس شورای ملی بارها برای دیدار با عالم آگاه و مجاهد نستوه آیت‌الله شهید سید حسن مدرس به تهران می‌رفت و با آن مرد بزرگ دیدار می‌کرد و از روش و منش او درس‌ها می‌گرفت. امام در یکی از سخنرانی‌های خود آورده است: «... من منزل ایشان [مدرس] مکرر رفتم، خدمت ایشان - رضوان‌الله علیه - مکرر رسیدم...»^۳ ارتباط امام با شخصیت‌هایی مانند شهید مدرس که در امور کشوری و کشورداری مسئولیت داشتند، افزون بر جنبه‌های معنوی و علمی برای این بود که به شیوه کشورداری ژرف‌تر و ریشه‌ای‌تر شناخت پیدا کند. شگفت‌آور اینکه امام گاهی بر سر صندوق انتخابات نیز حضور می‌یافته و از نزدیک قلب در آرای مردم و بالا و پایین کردن رأی‌ها را نیز شاهد بوده است.

این تلاش و تکاپو برای آگاهی از امور کشورداری و زمامداری، ژرفایی اراده، اندیشه، ایده و انگیزه امام را برای به دست گرفتن زمام حکومت و کنار زدن مشتی عناصر چشم‌دریده، پاچه‌ور مالیده و هوسرانان خود فروخته و هوسبازان از میهن، ملت و غیرت رهیده، نشان می‌دهد.

رنج و درد و اندوه امام از اینکه به علت سستی، بی‌حالی و بی‌خیالی خواص، مشتی ولگردان دست و رو نشسته و بی‌بند و بارهای دست‌نشانده و بی‌اراده، سرنوشت کشور و ملت ایران را در دست گرفته‌اند، در یک یادداشت تاریخی چنین بروز کرده است:

... قیام برای نفس است که بیش از ده میلیون جمعیت شیعه را به طوری از هم متفرق و جدا کرده که طعمه مشتی شهوت‌پرست پشت‌میز نشین شدند. قیام برای شخص است که یک نفر مازندرانی بی‌سواد [رضا پالانی] را بر یک گروه چندین میلیونی چیره می‌کند که حرث و نسل آنها را دستخوش شهوات خود کند. قیام برای نفع شخصی است که الان هم چند نفر کودک خیابان گرد [محمدرضا پهلوی و باند او] را در تمام کشور بر اموال و نفوس و اعراض مسلمانان حکومت داده...^۴

۱. همان، ج ۱۳، ص ۱۰۰.

۲. همان، ج ۱۶، ص ۴۵۲.

۳. همان، ج ۳، ص ۲۴۵.

۴. همان، ج ۱، ص ۲۲.

پیش‌زمینه‌های نهضت

چنان که پیش‌تر اشاره شد نهضتی را که امام در سال ۱۳۴۱ آغاز کرد، برنامه، زمینه و شالوده آن چند دهه پیش از آن سوی امام پی‌ریزی شده بود. امام به درستی می‌دانست که در نهضت و مبارزه به کادری آزموده، آماده، ورزیده، خودساخته و پاک‌باخته نیازمند است و اگر نیروهای از خودرسته و وارسته نداشته باشد، پایه‌ها و ستون‌های نهضت سست و ناتوان خواهد بود و با کوچکترین فشاری فرو می‌ریزد و نهضت از پیشرفت باز می‌ماند و سرنوشتی بهتر از سرنوشت نهضت‌ها و حرکت‌هایی مانند حزب زحمت‌کشان، حزب ایران، جبهه ملی، نهضت آزادی و دیگر احزاب سیاسی که بر پایه خودمحوری، گروه‌گرایی و باندبازی پدید آمده بود نخواهد داشت یا شکست می‌خورد و از میان می‌رفت یا درجا می‌زد و راکد می‌ماند و راهی به پیش نداشت. از این رو، در دوران سیاه و خفقان بار حکومت رضاخانی به پرورش فکری نیروها پرداخت و در هر هفته یک روز و در برهه‌ای دو روز کلاس اخلاق تشکیل داد و محصلان و فارغ‌التحصیلان فیضیه را به تهذیب نفس، از خودرستگی، پاک‌باختگی، ملکات فاضله اخلاقی و معنوی مجهز کرد. این کلاس اخلاق را سال‌های درازی دنبال کرد و به هر مناسبتی شاگردان را به خودسازی و تهذیب نفس فراخواند و آن‌گاه که در سال ۱۳۴۱ نهضت اسلامی را آغاز کرد از این نیروهای وارسته و خودساخته به عنوان سنگ زیربنای نهضت بهره گرفت.

دومین برنامه امام برای ساخت کادرها، پیام‌ها، یادداشت‌ها و نوشتار عرفانی، اخلاقی، سیاسی و... بود که در روزگار سیاه پهلوی اول و نیز پس از شهریور بیست به عنوان هشدارنامه بیرون داد و در میان حوزویان و دیگر نیروهایی که برای رشد و تکامل آمادگی داشتند، روشنگری کرد و در راه پرورش روح و خرد و اندیشه و اراده شاگردان و پیروان گام‌های برجسته و سازنده‌ای برداشت. امام در دوران حکومت سیاه و خفقان بار پهلوی اول برای برخی از عناصر اهل نظر و معنا نامه‌هایی داده و در راه پرورش روحی، فکری و اخلاقی آنان قلم زده است. در نامه‌ای که در تاریخ ۱۳۱۴/۴/۷ به یکی از مردان عارف همراه با تبیین مسائل عرفانی و معنوی نگاشته از هشدار سیاسی غفلت نورزیده است و در کنار مسائل اخلاقی، خطر و ضرر دولت‌های مقتدر جهان را که امروز محبوب و مقتدای برجامی‌ها هستند یادآوری کرده و وحشیگری و درندگی و بی‌فرهنگی‌های برخی از دولت‌های خون‌آشام کشورهای به اصطلاح متمدن را چنین بازگو کرده است:

... پرهیز و بر حذر باش - ای برادر روحانی و دوست عقلانی - از این اشباح مدعی تمدن و تجدد که آنان ستوری رمیده و گرگ‌های درنده و شیطانی





انسان نما هستند که از حیوان گمراه تر و از شیطان پست ترند، و قسم به جان حقیقت که میان آنان و تمدن آن چنان فاصله دوری است که اگر به شرق روند تمدن به غرب گریزد و چون به غرب روی آورند، تمدن به شرق برود، و همانند تو که از شیر می گریزی تمدن از ایشان در فرار است، که ضرر ایشان بر بنی آدم، از آدمخوارگان بیش است...^۱

امام در روزگار تیره و تار حکومت پهلوی اول که خمودی و جمودی فکری ایران را فرا گرفته بود، همه توان خود را در راه روشنگری و آگاهی بخشی به هم نوعان روحانی خود به کار گرفت. با نامه های محرمانه، با جلسه ها و نشست های مدبرانه و گفت و گوهای تیزبینانه و اندیشمندانه کوشید حوزویان را روشنی ببخشد و دشمنان درون مرزی (زورمداران حاکم) و برون مرزی (ابر قدرت های غرب و شرق) را به آنان بشناساند و حوزه قم را برای یک نهضت ضد استبدادی و ضد استعماری آماده سازد. این برنامه پس از شهریور بیست و سقوط رژیم رضا پالانی نیز ادامه یافت. هشدارنامه امام در دفتر یادگارنویسی مرحوم وزیری در سال ۱۳۲۳ که متن آن برای نخستین بار در کتاب نهضت/امام خمینی به چاپ رسید و اکنون نیز در صحیفه/امام درج شده است به راستی دریایی از نکته های سازنده، آموزنده و روشنی بخش را دربر دارد و آن ناگفته های گرانباری را که امام سالیان درازی در درون خود نهفته داشته، در آن هشدارنامه به قلم آورده و بازگو کرده است. امام در این هشدارنامه:

۱. راه پیامبران و انبیا را تبیین کرده و پیروان اسلام را به پیگیری آن راه زندگی بخش فرا خوانده است.
۲. عوامل و اسباب شکست و عقب ماندگی مسلمانان را به درستی بیان کرده و عموم را از آن علل و عوامل پرخطر بر حذر داشته است.
۳. راه سعادت و کامیابی و کلید پیروزی را نیز نشان داده است.
۴. خطر از دست رفتن فرصت ها را گوشزد کرده و همگان را به بهره گیری از آن فرصت های طلایی فرا خوانده است.
۵. آینده ای تاریک، ناهنجار و ذلت بار را پیش بینی کرده و راه رویارویی با آن را نیز یادآور شده است.

کتاب کشف/سرار نیز که در سال ۱۳۲۳ از سوی امام نگارش یافته است در واقع مانیفستی است که مکتب امام را به نمایش می گذارد و بررسی آن مجال دیگری می خواهد.



انقلاب اسلامی و مسئله فلسطین

فرجام سیاه لشکر اسرائیلی

علیرضا سلطانشاهی

ظرف یک سال گذشته سه فیلم سینمایی و یک سریال در سطح گسترده‌ای در دنیا بازتاب یافت. فیلم‌های «عملیاتی»، «پایان عملیات»، «تفرجگاه غواصی دریای سرخ» و سریال «جاسوس».

هر یک از این فیلم‌ها روایتی جدید از یک داستان قدیمی از تاریخ تحولات دولت صهیونیستی است که سیستم اطلاعاتی خارجی رژیم صهیونیستی به نام موساد، بازیگر اصلی آن است.

فیلم «عملیاتی» محصول سال ۲۰۱۹، اثر یوال آدلر با بازی دایان کروگر به جاسوسی یک زن مأمور موساد در ایران در دوران ترور دانشمندان هسته‌ای می‌پردازد.

فیلم بعدی «پایان عملیات» است که داستان ربایش آدلف آیشمن از آرژانتین و محاکمه و اعدام او به اتهام نسل‌کشی در جنگ جهانی دوم به ویژه در هولوکاست را به تصویر می‌کشد.

این فیلم اثر کریس وایتز در سال ۲۰۱۸ و با بازی اسکار ایزاک و بن گینگزلی است.

فیلم سوم «تفرجگاه غواصی دریای سرخ» است که به جریان فرار یهودیان فالاشه از سودان و اتیوپی با کمک موساد به اسرائیل می‌پردازد. این فیلم نیز اثر گیدئون راف در سال ۲۰۱۹





پوستر فیلم تفرجگاه غواصی دریای سرخ

با بازی کریس ایوانز و بن گینگزلی ساخته شده است.

و اما سریال «جاسوس» به داستان مفصل از فعالیت و سرنوشت الی کوهن جاسوس موساد در سوریه می‌پردازد که با بازی ساشا بارون کوهن یهودی و به کارگردانی گیدئون راف در سال ۲۰۱۹ توسط شرکت صهیونیستی نت‌فلیکس آماده و پخش شد. در این آثار پُرکاری گیدئون راف به عنوان یک کارگردان زاده اسرائیل و به ویژه فعالیت او در ژانر جاسوسی به ویژه در دو سال اخیر و قبل از آن با «سرزمین مادری»، «اسیر» و «تجسس» شایان توجه است.

معلوم نیست کمپانی‌های صهیونیستی

همچون مترو گلدن مایر یا نت‌فلیکس با چه هدف و نیتی ظرف یک سال، این چنین مأمور تصویرسازی از عملکرد موساد شده‌اند! ولی یک ناظر بی‌طرف به راحتی به این قصد نائل خواهد شد که رژیم صهیونیستی با به کارگیری ابزاری همچون سینما در چنان شرایط ناگواری از حیات خود است که باید دروغ‌پردازی و بزرگنمایی از دستگاه جاسوسی خود را در رأس برنامه‌های تبلیغی قرار دهد؛ به خیال اینکه بتواند طرح‌های مخالف خود را نیز در منطقه و جهان تحت تأثیر قرار دهد. بدیهی است که در حال حاضر این رژیم کاری‌ترین ضربه‌ها را از جبهه مقاومت به رهبری ایران دریافت کرده و نشان دادن توان غیرقابل اثباتش در تهران یا مجازات دشمنانش همچون آئشمن در آن سوی دنیا و از طریق دست‌های دراز یهود و همچنین اهتمام نسبت به سرنوشت یهودیان به عنوان تبعه رژیم صهیونیستی در هر نقطه از دنیا ولو در میان سیاهان قحطی‌زده آفریقایی، پیام‌های آشکاری است که در این برهه حساس از دست و پا زدن این رژیم، نیاز بود که به این طرف‌ها داده شود.

و البته این داستان‌سرایی‌ها به وسیله پرده‌نق‌های با استودیوهای بزرگ هالیوودی و اروپایی حامی یهود و صهیونیسم کماکان فعال هستند. آن چنان که در حال حاضر نیز مشغول پخش داستان یکی از مهم‌ترین مظلوم‌نمایی‌های مشرف به تأسیس جنبش صهیونیسم در اواخر قرن

یک ناظر بی طرف به راحتی به این قصد نائل خواهد شد که رژیم صهیونیستی با به کارگیری ابزاری همچون سینما در چنان شرایط ناگواری از حیات خود است که باید دروغ پردازی و بزرگنمایی از دستگاه جاسوسی خود را در رأس برنامه های تبلیغی قرار دهد

نوزدهم در فرانسه به نام «یک افسر و یک جاسوس» اثر رومن پولانسکی یهودی هستیم که به جریان در قفس می پردازد که متهم به جاسوسی برای آلمان علیه کشور خود، یعنی فرانسه است.

اگرچه هر یک از این آثار، بهانه و فرصتی بسیار مغتنم برای اطلاع رسانی از ابعاد و ماهیت صهیونیسم

است ولی فیلم «تفرجگاه غواصی دریای سرخ» به دلایلی که در ادامه خواهد آمد، اولویت بیشتری برای بحث و بررسی دارد.

این فیلم با مشارکت طرف ها و عناصر امریکایی، اروپایی و اسرائیلی ساخته شده است؛ آن چنان که در واقعیت همین عناصر از اطراف و اکناف دنیا به کار گرفته شدند تا یکی از مهم ترین و حساس ترین قاچاق های انسان در قالب طرح مقدس آلیا یا مهاجرت و اسکان در فلسطین اشغالی محقق شود؛ عملیاتی که از سال ۱۹۷۲ جرعه آن با به رسمیت شناخته شدن فالاشه های اتیوپی به عنوان یهودی توسط حاخام های اسرائیلی زده شد تا اوایل دهه نود که عملیات انتقال در سطح گسترده آن به پایان رسید و طی آن ده ها هزار یهودی سیاه با اهداف خاص به فلسطین کشانده شدند.

به چه کسانی فالاشه می گویند؟

دایره المعارف یهود یا همان جودائیکا در نسخه هفده جلدی، مدخلی با عنوان فالاشا^۱ برای معرفی این عده قرار داده است. این اثر که نسخه ابتدایی آن در سال ۱۹۷۲ منتشر می شود، به هیچ عنوان در باب اصالت یهودی آنها اظهار نظر قطعی نمی کند و در پایان نیز خاطر نشان می سازد که آلیانس یا همان مدارس یهودی فرانسوی در سال ۱۸۶۷ تصمیم به اعزام جوزف هالوی جهت بررسی افتتاح مدرسه در مناطق زندگی آنها می کند ولی به اطمینان لازم نرسیده و باز می گردد. حتی آرژانس یهود هم پس از جنگ جهانی دوم صرفاً وعده بررسی اوضاع آنها را داده، اقدام به آوردن تعدادی دختر و پسر یهودی برای تحصیل در اسرائیل کرده و نهایتاً یک مدرسه خصوصی برای آنها در اسمره (اریتره) تأسیس می نماید. در دایره المعارف یهود نسخه ۱۹۷۲ هیچ تمایلی از مهاجرت دادن یهودیان فالاشه به اسرائیل از سوی دولت مردان

1. Falashas



صهیونیست دیده نمی‌شود.^۱

اما نسخه ۲۰۰۷ از این دایره‌المعارف در ۲۲ جلد، مدخلی تحت عنوان «بتا اسرائیل»^۲ را به آنان اختصاص می‌دهد و از تاریخ و سرزمین و مهاجرت فالاشه‌ها به صورت مفصل با عناوین ذیل یاد می‌کند:

تاریخ اولیه و افسانه‌ها، جنگ و سازش، یک پادشاهی بتا اسرائیل، دوره ۱۸۶۰-۱۶۳۲، سازمانی همگانی، چالش مبلغین، فیتلویج و دانش آموزان او، سلطه ایتالیا ۱۹۴۱-۱۹۳۵، ۱۹۷۴-۱۹۴۱، توسعه در اواخر دهه ۱۹۷۰، ۱۹۹۲-۱۹۸۲، ۲۰۰۵-۱۹۹۲.^۳

صرف نظر از اینکه منابع اسرائیلی به این عده از یهودیان اتیوپی تبار بتا اسرائیل می‌گویند، باید به تاریخچه‌ای گذرا از فالاشه‌ها که نهایت به این سرنوشت دچار می‌شوند، نگاهی کوتاه داشته باشیم.

فالاشا یا فالاسا و یا فالاشامورا به کلمه عبری Pelesh به معنی مهاجر یا سرگردان بر می‌گردد؛ ولی آنها خود را بتا اسرائیل (خاندان اسرائیل) می‌دانند.^۴ مورخین، فالاشه‌ها را از قبیله دان به عنوان یکی از قبایل گمشده بنی اسرائیل می‌دانند^۵ و عده‌ای بر این اعتقاد هستند که آنها از نسل منه‌لیک^۶ که گفته می‌شود حاصل پیوند کوتاه‌مدت حضرت سلیمان و ملکه صبا بوده است، هستند؛^۷ آنها از لقب و نشان شیر یهودا استفاده می‌کنند^۸ که هاپله سلاسی امپراطور سابق اتیوپی نیز خود را به آن منتسب می‌کرد. بر اساس اساطیر منه‌لیک به منظور به دست گرفتن پادشاهی اتیوپی نزد مادرش بالقیس بازگشت.^۹ البته عده‌ای بر این اعتقادند که از شروع جنگ داخلی در اسرائیل باستان، سر از اتیوپی درآوردند؛^{۱۰} یا بعد از تخریب معبد

1. *Encyclopedia Of Judaica* Vol.6, p.1154.

2. Beta Israel

3. *The New Encyclopedia Of Judaica* Vol.3, p.499-509.

۴. موسی میکائیل، خانه بدوشان کره خاک، تاریخچه قومی شکبیا، بیکر پرینتینگ، امریکا، ص ۴۰۱.

۵. همان.

6. Menelik

۷. داود آلیانس، بچه کاشی، ترجمه گوئل کهن، لندن، ساتراپ، ۱۳۹۵، ص ۳۹۸.

۸. موسی میکائیل، همان.

۹. عبدالوهاب المسیری، دایره‌المعارف یهود، یهودیت و صهیونیسم، ترجمه مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های تاریخ خاورمیانه، تهران، دبیرخانه کنفرانس بین‌المللی حمایت از انتفاضه، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۱۷۴.

۱۰. «تفریحگاه شگفت آور عروس؛ نقشه جاسوسان موساد برای پوشش»، سایت فراید، به نقل از B.B.C، ترجمه عاطفه رضوان‌نیا.



فلاشه‌ها در فلسطین اشغالی

یهود در ۵۶۸ قبل از میلاد به اتیوپی وارد شده‌اند که در *تورات* از آن به کوش^۱ (حبشه) یاد می‌شود.

فلاشه‌ها به زبان «امهری» سخن می‌گویند،^۲ روز سبت را گرامی می‌دارند، به کتاب *تورات* اعتقاد دارند، ختنه می‌کنند و روزه می‌گیرند.^۳ در ایالت دورافتاده گوندار واقع در شمال غربی اتیوپی زندگی می‌کرده‌اند.^۴ بالاترین برآورد از جمعیت آنها حداکثر ۵۰۰ هزار نفر در قرون وسطی است.^۵ یافته‌های متأخر حاکی از آن است که یک کاشف اسکاتلندی به نام جیمز بروس در جست‌وجوی سرچشمه رودخانه نیل آبی به طور تصادفی با آنان برخورد کرده بود؛ او سرچشمه این رودخانه را در دریاچه تانا پیدا کرد که در آن زمان آبی سینا خوانده می‌شد.^۶

آنان در آلونک‌ها و خانه‌های پوشالی در روستاهای ایالت گوندار زندگی می‌کردند و توسط قبایل مسلمان و مسیحی احاطه شده بودند.^۷ آنها حق مالکیت زمین نداشتند^۸ و معمولاً روستاهای آنها بر روی قله تپه‌های نزدیک رودخانه قرار گرفته بود. هر یک از روستاها از کوخ‌های دایره‌ای شکل با پوششی از علف تشکیل شده بود و یکی از کوخ‌ها به عنوان معبد برگزیده می‌شد.^۹ نزدیکی محل زندگی آنها با مسلمانان و مسیحیان باعث شده بود که تعدادی از آنها به دو

۱. داود آلیانس، همان، ص ۳۸۷.

۲. عبدالوهاب المسیری، همان، ص ۱۷۴.

۳. ویکتور استر وفسکی، *راه نیرنگ*، ترجمه محسن اشرفی، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۳، ص ۳۸۲-۳۸۱.

۴. همان.

۵. داود آلیانس، همان، ص ۳۹۷.

۶. همان.

۷. همان، ص ۳۸۸.

۸. همان، ص ۳۸۷.

۹. عبدالوهاب المسیری، همان، ص ۱۷۳.

صهیونیست‌ها با علم به وجود چنین جمعیت به ظاهر یهودی در اتیوپی تا زمان به رسمیت شناخته شدن به عنوان یهودی در ابتدای دهه هفتاد میلادی هیچ اقدام مؤثری برای مهاجرت آنها به اسرائیل نکردند و همان‌طور که در ابتدا با استناد به جودائیکا مطرح شد، هیچ تمایلی هم برای این کار نداشتند

دین فوق گرایش پیدا کنند که مسیحی شده‌های فالاشه را فالاشه‌مورا گویند.^۱ عده‌ای آنها را آنوسی خطاب می‌کنند که بعد از برداشته شدن اجبار می‌توانند به دین اصلی خود باز گردند. در عین حال اسرائیل آنها را به عنوان یهودی نمی‌شناسد. تعداد فعلی آنها در اتیوپی ۲۵ تا ۳۰ هزار نفر است. البته منابع دیگر ارقام دیگری از تعداد آنها ذکر کرده‌اند.^۲

تأثیر دین اسلام بر رفتار و اعتقاد فالاشه‌ها بسیار محسوس است. روزنامه‌های اسرائیلی خاطر نشان ساخته‌اند که تعدادی از ایشان در اسرائیل به دین اسلام گرویده و تعدادی از آنان در هنگام زیارت دیوار براق (ندبه) با شنیدن صدای اذان جهت اقامه نماز رهسپار مسجد شدند.^۳ یکی از روزنامه‌های اسرائیل خاطر نشان ساخت که تعدادی از آنها در هنگام رسیدن به اسرائیل در فرودگاه نماز را به شیوه مسلمان‌ها به جا آوردند که این روزنامه‌ها از آنها به عنوان فالاشه‌های سنی مذهب یاد نمود.^۴



فالاشه‌ها در اتیوپی

۱. همان، ص ۱۷۹.

2. The New Encyclopedia Of Judaica. Vol 3, p 507.

۳. همان، ص ۱۷۶.

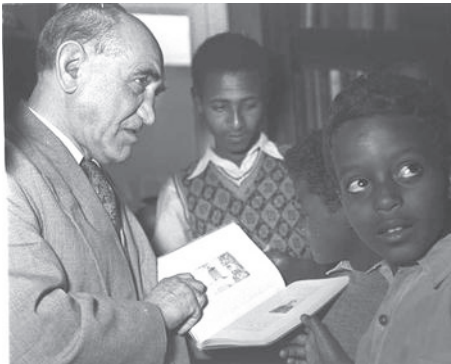
۴. همان.

علاوه بر این، در فلسطین اشغالی شاهد حضور یهودیانی تحت عنوان عبرانیون سیاه‌پوست^۱ هستیم. گروهی از امریکایی‌های سیاه‌پوست که به دین یهود ایمان دارند و در مقایسه با یهودیان سفیدپوست پابندی شدیدتری به شریعت یهود دارند. عبری‌های سیاه‌پوست خود را از قبایل ده‌گانه مفقودشده اسرائیل می‌دانند و تنها خود (و نه یهودیان سرزمین‌های اشغالی یا سایر یهودیان جهان) را از نسل یهودیان واقعی قدیمی می‌دانند. این عده با تعداد اندک ۳۰۰ نفری خود در اسرائیل، از انواع تبعیض‌ها و محدودیت‌های رژیم صهیونیستی بهره‌مند هستند.^۲

* * *

تا قبل از تأسیس رژیم صهیونیستی ژاک فیتلویچ^۳ (۱۸۸۱-۱۹۵۵) بزرگترین خدمت و توجه را به فالاشه‌ها نمود. او یهودی لهستانی بود و به نمایندگی از سوی بارون ادموند روچیلد برای زندگی در میان یهودیان اتیوپی در سال ۱۹۰۴ راهی منطقه زندگی آنها شده بود و در سال ۱۹۲۳ نیز اولین مدرسه یهودی در آدیس آبابا را افتتاح نمود.^۴

صهیونیست‌ها با علم به وجود چنین جمعیت به ظاهر یهودی در اتیوپی تا زمان به رسمیت شناخته شدن به عنوان یهودی در ابتدای دهه هفتاد میلادی هیچ اقدام مؤثری برای مهاجرت آنها به اسرائیل نکردند و همان‌طور که در ابتدا با استناد به جودائیکا مطرح شد، هیچ تمایلی هم برای این کار نداشتند.



ژاک فیتلویچ

تا اینکه در سال ۱۹۷۲ حاخام عوادیا یوسف رهبر یهودیان شرق تبار اسرائیل با تأکید بر اصالت یهودی آنها با ریشه داشتن در قبیله دان، آنها را در جامعه اسرائیل به رسمیت شناخت.^۵ از سوی دیگر حاخام شلومو گوران نیز بر همین نکته تصریح کرد و بدین ترتیب قانون بازگشت در

1. Black Hebrews

۲. همان، ص ۱۷۱-۱۷۲.

3. Jacques Fatlovitch

4. www.wikipedia.Jacques Jatlovitch

۵. ویکتور استروفسکی، همان، ص ۳۸۱.



در کنار تمام روایات و داستان‌های اسرائیلی و غیراسرائیلی در مورد مهاجرت فالاشه‌ها به اسرائیل، یک روایت کاملاً متفاوت به نقل از سردیوید آلیانس وجود دارد که در هیچ جای دیگر هم مورد تأیید یا تأکید قرار نگرفته است و البته تاکنون تکذیب هم نشده است

مورد آنها به اجرا درآمد.^۱ متعاقب آن، اسحاق رابین به عنوان کارگزار حکومتی هم در سال ۱۹۷۳ با رسمیت^۲ دادن به این دریافت حاخامی، مجرای تحقق مهاجرت یهودیان فالاشه را فراهم نمود.

رفته رفته سایر مقامات هم حداقل در ظاهر به مهاجرت فالاشه‌ها به اسرائیل صحه گذاردند. از جمله شیمون پرز از جناح رابین هم اظهار داشت

که ما باید تا هنگامی که همه برادران و خواهران‌مان را از اتیوپی به وطن نیاورده‌ایم آرام نگیریم.^۳

در این زمان هایله سلاسی امپراطور اتیوپی که در پی استراتژی پیرامونی^۴ در سال‌های ۱۹۷۳-۱۹۵۸ روابط وثیقی با صهیونیست‌ها برپا کرده بود، بهترین همکار صهیونیستی در این میان بود. ولی سقوط او در سال ۱۹۷۴ به دست منگیستو هایله ماریام، این برنامه صهیونیستی را ناکام گذاشت.

از سوی دیگر، تلاش یهودیان فالاشه هم آغاز شده بود. فردی به نام فرد آکلوم به همراه موجی از پناهندگان غیریهودی اتیوپی که از جنگ و بحران غذایی گریختند وارد سودان شد. او به آژانس‌های کمک، نامه فرستاد و از آنها درخواست کمک نمود تا به اسرائیل برود. یکی از نامه‌ها به موساد رسید. مناخیم بگین که در سال ۱۹۷۷ به نخست‌وزیری رسیده بود با شور و هیجان قضیه بتا اسرائیل را پیگیری کرد.^۵ او به اسحاق حوفی رئیس موساد دستور لازم را داد^۶ و فردی به نام دنی از موساد مأمور رسیدگی به این ماجرا شد.^۷ آکلوم را در سودان یافتند و زمینه لازم دو طرف برای مهاجرت فالاشه‌ها فراهم شد. فالاشه‌ها در دو اردوگاه کاسالا و

۱. عبدالوهاب المسیری، همان، ص ۱۷۷-۱۷۶.

۲. داود آلیانس، همان، ص ۳۹۴.

۳. ویکتور استروفسکی، همان، ص ۳۸۵.

۴. یان بلک و بنی موریس، جنگ‌های نهانی اسرائیل، ترجمه جمشید زنگنه، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۲، ص ۵۴۳. (اتحاد کشورهای غیر عرب منطقه با صهیونیست‌ها از جمله ایران، ترکیه و اتیوپی، پایه استراتژی پیرامونی است.)

۵. همان، سایت فرادید.

۶. دان راویو-یوسی ملمن، جاسوسان علیه آخرالزمان، ترجمه مرتضی میرمطهری، تهران، اطلاعات، ۱۳۹۵، ص ۳۴۴.

۷. همان، سایت فرادید.

الاتراش در غرب خارطوم و در نزدیکی مرز اتیوپی به سر می‌بردند^۱ و آماده کمک و امداد اسرائیلی بودند.



فرد آکلوم در سمت چپ

در آن زمان بخش‌های مهمی از موساد در گیر فعالیت‌های متنوع برای کمک به یهودیان جهان از جمله تسافریم^۲ و به ویژه برای مهاجرت آنها می‌شد. موساد عملیات خود برای خارج کردن یهودیان از ایران، سوریه، اتیوپی، سودان، یمن و شوروی^۳... را در پرورنده خود داشته و دارد. پس مهاجرت فلاحه‌ها در دستور اجرا قرار گرفت.

پیش از این تا قبل از تأسیس دولت یهودی، سازمان مخفی آلیابت در زمینه مهاجرت غیرقانونی یهودیان در دوره قیومیت و قبل از آن را بر عهده داشت و از خدمات مدیرانی همچون شلومو هیلل^۴ بهره می‌برد.

هیلل برای پیشبرد اهداف خود از سایان یا یهودیان ساکن در کشورهای دیگر که داوطلبانه به اهداف صهیونیسم کمک می‌کردند بهره می‌برد؛^۵ سازمان تحت مدیریت او مالک بیش از شصت کشتی و هواپیما و تعداد بی‌شماری اتومبیل و کامیون بود و رفت و آمد آنها از طریق یک شبکه فرستنده‌های رادیویی نیمه‌قانونی هماهنگ می‌شد.^۶

۱. ویکتور استروفسکی، همان، ص ۳۸۷.

۲. همان، ص ۳۸۵.

۳. دان راویو - یوسی ملمن، همان، ص ۳۲۷.

۴. همان، ص ۳۲۸.

۵. همان، ص ۳۲۹.

۶. همان.

آلیابت به عنوان بخشی از نوسازی ساختار امنیتی اسرائیل پس از تأسیس دولت صهیونیستی در ماه مارس ۱۹۵۲ منحل و جای خود را به دو واحد ناتئو^۱ و بیتزور^۲ داد.^۳ هر گاه ضرورت پیدا می کرد ناتئو و بیتزور برای زیر فشار قرار دادن کشورهای عربی، اتحاد شوروی و رژیم های اروپای شرقی تحت کنترل روس ها افکار عمومی بین المللی را بسیج می کردند تا کشورهای مزبور به یهودیان اجازه مهاجرت بدهند.^۴

از آنجایی که بسیاری از یهودیان امکان مهاجرت دسته جمعی نداشتند یا اصلاً تمایلی برای مهاجرت وجود نداشت، این سازمان آلیابت و بعد ناتئو و بیتزور بودند که با ایجاد تسهیلات و ترغیب یهودیان، مهاجرت های توده ای به سوی فلسطین اشغالی را سازماندهی می کردند. مهاجرت تمام پنجاه هزار یهودی یمنی در سال ۱۹۴۹ با نام قالی جادویی،^۵ ۱۵۰ هزار عراقی با پروازهای مستقیم به نام عزرا و نחیم^۶ در سال های ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۲،^۷ همه دویست هزار رومانیایی مهاجر در دهه شصت تا هشتاد با همکاری چائوشسکو و چهار صد میلیون دلاری که به جیبش سرازیر شد،^۸ یک میلیون یهودی مهاجر در اوایل دهه نود از شوروی^۹ و صد هزار یهودی مهاجر از مراکش،^۹ نمونه هایی از این وسعت عملکرد و هزینه های انجام شده است.



تفرجگاه عروس

1. Nativ
2. Bitzur

۳. همان، ص ۳۳۰.
۴. همان، ص ۳۳۱.
۵. همان، ص ۳۲۹.
۶. همان.
۷. همان، ص ۳۳۴.
۸. همان، ص ۳۳۹.
۹. همان.

اگرچه عوادیا یوسف در سال
۱۹۷۲ فالاشه‌ها را به عنوان
یهودی به رسمیت شناخت
ولی کماکان حاخام‌هایی
هستند که آنها را به عنوان
یهودی قبول ندارند

فیلم «تفرجگاه غواصی دریای سرخ» برشی کوتاه و خلاصه از تمام عملیات موسی، برادران، سلیمان، یوشع برای مهاجرت یهودیان فالاشه به اسرائیل است. در واقع نویسنده فیلمنامه تلاش کرده است که با دستکاری اسناد و وقایع، قصه‌ای از تمام ماجرای مهاجرت به مخاطب ارایه دهد.

عملیات‌های مذکور به صورت جدی از اواخر دهه هفتاد میلادی آغاز و به صورت متناوب ظرف پانزده سال تا اوایل دهه نود ادامه داشت. گستره عملیاتی هم ابتدا با پیاده‌روی فالاشه‌ها از اتیوپی به سودان و استقرار در اردوگاه‌ها و انتقال از طریق هواپیما و کشتی و قایق به اسرائیل بود.

مرحله بعد از آن، مذاکره با حاکم چپ‌گرای اتیوپی و انتقال از آدیس آبابا به اسرائیل بود.

سال	مهاجرین اتیوپی به اسرائیل	کل مهاجرین به اسرائیل
۱۹۴۸-۵۱	۱۰	۶۸۷/۶۲۴
۱۹۵۲-۶۰	۵۹	۲۹۷/۱۳۸
۱۹۶۱-۷۱	۹۸	۴۲۷/۸۲۸
۱۹۷۲-۷۹	۳۰۶	۲۶۷/۵۸۰
۱۹۸۰-۸۹	۱۶/۹۶۵	۱۵۳/۸۳۳
۱۹۹۰-۹۹	۳۹/۶۵۱	۹۵۶/۳۱۹
۲۰۰۰-۰۴	۱۴/۸۵۹	۱۸۱/۵۰۵
۲۰۰۵-۰۹	۱۲/۵۸۶	۸۶/۸۵۵
۲۰۱۰	۱۶۵۲	۱۶/۶۳۳
۲۰۱۱	۲۶۶۶	۱۶/۸۹۲
۲۰۱۲	۲۴۳۲	۱۶/۵۵۷
۲۰۱۳	۴۵۰	۱۶/۹۶۸

شمار مهاجرین به اسرائیل^۱

- صرف نظر از آمار تقریبی فوق، نزدیک به چهار هزار نفر^۱ نیز در میانه راه بر اثر کهولت، بیماری، درگیری و دوری مسافت در حین پیاده روی از بین رفتند.
- هم اکنون جمعیت فعلی فالاشه ها در اتیوپی را ۱۵۰/۰۰۰ نفر ذکر می کنند که نزدیک به $\frac{2}{3}$ آنها مهاجر و مابقی در اسرائیل به دنیا آمده اند.^۲
- پیرامون چهار عملیات موسی، سلیمان، یوشع و برادران در دو کشور اتیوپی و سودان از طریق دریا و هوا و با کمک امریکا و اروپا، نکات حائز اهمیتی به شرح ذیل وجود دارد:
۱. پروازهای سری از سودان با اصرار نمیری به صورت مستقیم در تل آویو به زمین نمی نشست بلکه از طریق یک کشور اروپایی از جمله بلژیک صورت می پذیرفت.^۳
 ۲. گروه های یهودی امریکا صد میلیون دلار هزینه عملیات موسی را پرداخت کردند.^۴
 ۳. در طول عملیات از سوی اسرائیل یک نفر تلفات وجود داشت.^۵
 ۴. اسرائیل از باند های پیش ساخته و قدیمی پایگاه انگلیس در سودان استفاده کرد.^۶



برای انتقال تعداد بیشتری از فالاشه ها، صندلی های هواپیما هم برداشته شده است

۵. انور سادات پس از امضای کمپ دیوید به توصیه مناخیم بگین، از نمیری رئیس جمهور

۱. دان راویو - یوسی ملمن، همان، ص ۳۴۷.

2. Ibid. www.wikipedia

۳. دان راویو - یوسی ملمن، همان، ص ۳۴۵.

۴. عبدالوهاب المسیری، همان، ص ۱۷۷.

۵. ویکتور استروفسکی، همان، ص ۳۹۷.

۶. همان، ص ۳۹۳.



سودان خواست تا در امر مهاجرت یهودیان همراهی کند.^۱
 ۶. در به کارگیری و همراهی مسئولین سودانی به طرز شگفت آوری از رشوه برای جعل اسناد و تهیه اسباب و لوازم استفاده شد.^۲
 ۷. سازمان امنیت داخلی سودان و جعفر نمیری از تمام مراحل عملیات اطلاع داشتند. حتی نمیری با واسطه عدنان قاشقچی با آریل شارون در ماه مه ۱۹۸۲ در این خصوص ملاقات کرده بود.^۳



جعفر نمیری

۸. در تیم اسرائیلی فعال در عملیات از پانزده تاسی مأمور موساد گزارش شده است.^۴

تفرجگاه عروس

در مرحله اول از عملیات موسی، اجاره یک تفرجگاه غواصی در دریای سرخ توسط موساد به عنوان پایگاه اصلی برای مهاجرت فالاشه‌ها در نظر گرفته شد که داستان فیلم هم در آنجا اتفاق می‌افتد.

این دهکده تفریحی در سال ۱۹۷۴ توسط یک کارآفرین ایتالیایی ساخته شده بود که پانزده کلبه داشت که هر کدام با داشتن سقفی قرمز، جداگانه آشپزخانه و اتاق غذاخوری داشتند. دنی و تیمش این دهکده را از طریق هلی کوپتر کشف کردند.^۵ تجهیز آن یک سال طول

۱. همان، ص ۳۸۳.

۲. یان بلک و بنی مورس، همان، ص ۵۴۴.

۳. همان.

۴. ویکتور استروفسکی، همان، ص ۳۹۱.

۵. سایت فرادید.

کشید و حدود یک سال هم از آن استفاده کردند.^۱ در ساحل آن یک کشتی غرق شده بهانه تفریحی خوبی برای مسافرین بود.^۲ بر و شورهای تبلیغاتی این مرکز در هزاران نسخه در تمام آژانس‌های مسافرتی اروپا توزیع شد و رزروها در دفتر ژنو و خارطوم صورت می‌گرفت.^۳



بر و شور تفرجگاه غواصی

محل این دهکده در ۷۵ مایلی شمال خارطوم درست روبه‌روی مکه در آن سوی دریای سرخ قرار داشت.^۴

یک روایت متفاوت

در کنار تمام روایات و داستان‌های اسرائیلی و غیر اسرائیلی در مورد مهاجرت فالاشه‌ها به اسرائیل، یک روایت کاملاً متفاوت به نقل از سردیوید آلیانس وجود دارد که در هیچ جای دیگر هم مورد تأیید یا تأکید قرار نگرفته است و البته تاکنون تکذیب هم نشده است. آلیانس در کتاب خاطرات خود به نام بچه کاشی که به انگلیسی هم منتشر شده است، نقش خود در عملیات انتقال فالاشه‌ها از اتیوپی و سودان را محوری و با دستور مناخیم بگین ذکر می‌کند.

او طی دو نوبت ورود به این ماجرا، سرمایه خود را در امر نساجی و کشت پنبه و توسعه کارخانه‌های سودان و مذاکره با مقامات سودان به کار می‌گیرد و یکی از شرکت‌های خود به

۱. همان.

۲. ویکتور استروفسکی، همان، ص ۳۹۰.

۳. سایت فرادید.

۴. ویکتور استروفسکی، همان، ۳۸۰.

نام بریتیش نورث تروپ^۱ را مأمور رسیدگی محرمانه به این امر می‌کند. در نوبت دوم در مذاکره با مقامات اتیوپی از جمله هایله ماریام و کاسا کید نفر دوم اتیوپی، با پرداخت رشوه‌های کلان و تضمین آینده مالی و اقامت آنها در کشورهایی که می‌خواهند، امر مهاجرت را مدیریت می‌کند.^۲ او در خلال اجرای این عملیات در نوبت دوم یوری لوبرانی سفیر سابق اسرائیل در ایران و اتیوپی را به همراه خود دارد و ادوارد هیث نخست‌وزیر سابق انگلیس و سامی شمعون از انگلیس را نیز به همراه خود به سودان و اتیوپی می‌برد.^۳



ادوارد هیث و دیوید آلیانس در سودان

آلیانس مدعی است که در سال ۱۹۹۲ یوری لوبرانی در مراسم جشن روز استقلال اسرائیل در لندن و در هتل گراند هاوس از نقش او در انجام عملیات انتقال یهودیان اتیوپی در سودان طی عملیات موسی و سلیمان پرده برداشته است.^۴

سیاهان علیه سفیدها

در دوم جولای ۲۰۱۹ یهودیان فالاشه دست به یک قیام همگانی زدند. آنها در پی کشته شدن یک سرباز اتیوپی به دست پلیس اسرائیل به خیابان‌ها ریختند و علیه اقدام نژادپرستانه

1. British Northrop

۲. داود آلیانس، همان، ص ۴۰۶-۴۰۷.

۳. همان، ص ۴۰۹-۴۰۱.

۴. همان، ص ۴۱۷-۴۱۶.

پلیس اعتراض کردند. این قیام تبعات زیادی داشت و نخست‌وزیر را برای حل بحران به میانه میدان کشید.^۱

این قیام سراسری که در هر شصت نقطه از محل سکونت فالاشه‌ها و به ویژه در شهرهای بزرگ بازتاب داشت، در نوع خود بی‌سابقه بود؛ و حکایت از زخمی عمیق داشت که تازه سر باز کرده و بوی بد آن مشام حکمرانان اسرائیلی را آزرده است.



قیام فالاشه‌ها در فلسطین اشغالی

تبعیض نژادی، نژادپرستی و فقر مهمترین دغدغه فالاشه‌ها در عرصه‌های کاری، آموزشی، اسکانی و بهداشتی است.

اشتغال آنها تنها ۵۳ درصد از نیروی کار با سن ۲۵-۵۴ در مقابل ۷۶ درصد سایر اسرائیلی‌هاست. تازه این عده هم در مشاغل کارگری و ساختمانی توسط مردها و خدمات عمومی توسط زن‌ها مشغول هستند و تنها بخش بسیار کوچکی به مشاغل علمی و شغل آزاد اشتغال دارند.^۲ در امر آموزش تنها ۲۵ درصد دانش‌آموزان فالاشه در مدارس همگانی تحصیل می‌کنند و مابقی کماکان در مراکز پذیرش مهاجرین مشغول تحصیل هستند که از امکانات آموزشی بسیار کمی برخوردار است.^۳

از سپتامبر ۱۹۹۲ که مهاجرت‌های توده‌ای و افتخار آمیز فالاشه‌ها با عملیات سلیمان پایان

1. www.wikipedia.Beta Israel

2. *Ibid.* The New Encyclopedia. P.508.

3. *Ibid.*



سرباز فالاشه

یافت، نیمی از اتیوپیایی‌ها در خانه‌های موقت به سر می‌برند. ۲۵۰۰ نفر در هتل و ۷۶۰۰ نفر در مراکز جذب و پذیرش مهاجرین به سر می‌برند و ۱۵۰۰۰ نفر هم در خانه‌های موسوم به موبایل هوم زندگی می‌کنند^۱ که فرصت‌های شغلی و آموزشی کمی دارد. این تبعیض و نابرابری، نرخ رشد خودکشی در میان فالاشه‌ها را بالا برده است و حاکی از شکست روند جذب آنها در جامعه صهیونیستی است.^۲

اگرچه عوادیا یوسف در سال ۱۹۷۲ آنها را به عنوان یهودی به رسمیت شناخت ولی کماکان حاخام‌هایی هستند که آنها را به عنوان یهودی قبول ندارند.^۳ و فالاشه‌ها نیز در امر ثبت ازدواج و حضور در محاکم با مشکل مواجه هستند. مقامات شهر ایلات از دادن آب و برق به فالاشه‌ها امتناع می‌ورزند. شورای محلی شهرک یروحام از اسکان فالاشه‌ها در آن شهرک جلوگیری به عمل می‌آورد. والدین دانش آموزان مدارس دینی خواستار عدم ورود فالاشه‌ها به مدارس دینی و قرار گرفتن آنها در کنار بچه‌هایشان هستند. شهرداران در شهر عکا و نهاریا از اسکان فالاشه‌ها در این شهرهای توریستی و کاهش گردشگر در آن شاکی هستند.^۴ بانک خون مگان دیوید آدام بدون اطلاع اهداکنندگان، خون اهدایی فالاشه‌ها را

به صورت خودکار پس از گرفتن از اهداکنندگان به دور می‌ریزد و آن هم با این استدلال که ریسک ابتلا به بیماری ایدز با استفاده از خون فالاشه‌ها بالاست.^۵ این خبر را که روزنامه معاریو چاپ کرده بود، وزیر بهداشت رژیم صهیونیستی تأیید کرد و...

با این وضعیت، باید بررسی کرد که چرا با وجود این نگاه‌ها و رفتارهای تبعیض‌آمیز که از صدر تا ذیل جامعه صهیونیستی را در بر گرفته، اصرار به مهاجرت آنها طی چند عملیات پرهزینه وجود داشت؟ در واقع سران

1. Ibid.

۲. عبدالوهاب المسیری، همان، ص ۱۷۸.

3. Ibid.

۴. همان، ص ۱۷۷.

5. Ibid.

۶. همان.



صهیونیست هیچ تمایلی در ابتدا به امر مهاجرت آنها نداشتند. از جمله در زمانی که گلدامایر نخست وزیر وقت در مورد فالاشه ها مورد سؤال قرار می گیرد، پر خاش کنان می گوید: به اندازه کافی مشکل نداریم؟ و یا آبا ابان بالاترین مقام دیپلمات اسرائیل مسئله فالاشه ها را کم اهمیت و جنبی می داند.^۱

از سوی دیگر، دانشمندان مدرن که بر نمونه های DNA گرفته شده از این جامعه تحقیق کرده اند نیز به این نتیجه رسیده اند که به دشواری می توان قوم بتا اسرائیل را از همسایگان آفریقایی شان تمیز داد و از نظر ژنتیک، آنان به آفریقایی ها نزدیک ترند تا به یهودیان.^۲ مورخین هم معتقدند که اساساً آنها از نژاد سامی خالص نیستند، بلکه حامی بوده و از طریق یهودیان شبه جزیره عربستان به دین یهود گرایش یافته اند.^۳ دایره المعارف یهود نیز بر این اعتقاد است که فالاشه ها یهودی نیستند چرا که شناخت آنها از یهودیت با یهودیان جهان فرق می کند.^۴

با این اوصاف، باید دید که رژیم صهیونیستی با چه هدفی دست به این مهاجرت زده است و با چه انگیزه های مغایر با خواست توده های نژادپرست یهودی اقدام کرده است. اولین انگیزه می تواند مالی باشد؛ زیرا داستان های تأثربرانگیز راجع به وخامت وضعیت یهودیان اتیوپی باعث می شد تا هدایا و کمک های نقدی به سوی اسرائیل سرازیر شود.^۵ از سوی دیگر، حکومت صهیونیستی می خواست که از این امر سوءاستفاده تبلیغاتی کند؛ زیرا اسرائیل در جهان غرب به عنوان یک رژیم نژادپرست شهرت یافته است. به همین علت با نجات یهودیان فالاشه یعنی سیاه پوستان آفریقایی می توانست تا اندازه ای وجهه خود را بهبود ببخشد.^۶

مؤسسه های کشاورزی صهیونیستی به خاطر کمبود کارگر یهودی در مضیقه بودند و مجبور به استفاده از کارگران عرب بودند. فالاشه ها تا اندازه کمی این کمبود را جبران می کردند.^۷ در میان این انگیزه های مادی، مالی و تبلیغاتی انگیزه واقعی دیگری هم وجود دارد که اهمیت زیادی تری نسبت به مابقی دارد و آن بحران جمعیتی در مقابل رشد روزافزون جمعیت

۱. داود آلیانس، همان، ص ۳۹۹.

۲. همان، ص ۳۹۸.

۳. عبدالوهاب المسیری، همان، ص ۱۷۳.

۴. همان، ص ۱۷۵.

۵. همان، ص ۱۷۸.

۶. همان.

۷. همان.

اعراب است. و اگر کاهش مهاجرت یهودیان سفیدپوست و بحران مهاجرت معکوس را نیز به این مشکلات اضافه کنیم، دلیل اصلی برای اقدام رژیم صهیونیستی در مهاجرت یهودیان آشکار می‌شود. در واقع تنها نمی‌توان به چک و تلگراف یهودیان غرب‌نشین اکتفا کرد؛^۱ مهاجرت به منزله فرصتی بود که دولت نوپای اسرائیل را به سرعت قوی‌تر و از لحاظ جمعیت بزرگ‌تر کند؛ اگر وجود مردم بیشتر، به معنای امنیت ملی بیشتر است، یقیناً جامعه امنیتی اسرائیل باید مداخله می‌کرد.^۲

با مشاهده جدول کاهش مهاجرت یهودیان به دلیل نبود پول و امنیت در اسرائیل و عدم تکرار دو برابری جمعیت مهاجر در چهار سال اول تأسیس این دولت جعلی، استفاده از سیاه‌لشکر فالاشه ولو به عنوان گوشت دم توپ، بسیار ضروری می‌نماید.



تجمع اعتراضی فالاشه‌ها در فلسطین اشغالی

و اگر هم اکنون پس از این همه سال، هم فالاشه‌ها و هم افکار عمومی دنیا متوجه این سوءاستفاده از آنها شده‌اند و ماهیت نژادپرست صهیونیست‌ها بر ملا گردیده و به خروش آمده‌اند، فیلمی لازم است تا حماسه آفرینی مأموران موساد برای نجات یک قوم رنج‌کشیده دوباره تصویر شود. در حالی که فالاشه‌ها در خیابان‌های اسرائیل با سردادن شعار علیه دولت مردان مزور صهیونی، خواستار نابودی این رژیم هستند.

۱. همان.

۲. دان راویو - یوسی ملمن، همان، ص ۳۲۸.



تغییر ارباب و تشکیل «لژ بزرگ ایران»^۱

شمس‌الدین رحمانی

مجموعه فراماسونری، تشکیلاتی بوده است شامل افراد نخبه کشورهای مختلف که در خدمت سیاست‌های انگلیس و در واقع در خدمت یهودی‌های ثروتمند حاکم بر انگلیس و اروپا، عمل می‌کرده است. در جنگ جهانی اول و دوم قرار بوده است که با محو دشمنان قدیمی یهودی‌ها - روسیه تزاری و عثمانی مسلمان و توده‌های مردم آسیا و آفریقا و امریکای جنوبی - و با تحت سلطه در آوردن آنها، کار به شکل تازه‌ای در آید؛ یعنی تضعیف آن دشمنان به دست انگلیس و فراماسونری و استعمار انجام شد. در شروع قرن بیستم، قرار بوده است که یهودی‌ها مرکزیت خود را از اروپا و انگلیس به امریکای شمالی منتقل کنند. در جنگ دوم همه مقدمات فراهم شد و با این جابه‌جایی، همه آنچه به نام انگلیس در اختیار یهود بود می‌بایست تحت نام امریکا قرار گیرد؛ من جمله سرویس‌های جاسوسی، منابع نفت، سیستم بانکی و اقتصادی، مراکز صنعتی، مراکز تحقیقاتی و دانشگاهی، وسایل تبلیغاتی و ارتباط جمعی و...

۱. این مقاله بخشی از کتاب *قبیله فراموشان* است که ان‌شاءالله در آینده‌ای نزدیک انتشار عمومی خواهد یافت.



با آمدن زاهدی در واقع این امریکا بود که آدم‌های خود را در ایران حاکم کرد. و وقتی که افراد امریکایی بر ایران مسلط شدند و نفت هم در اختیار آنها قرار گرفت حالا نوبت برنامه اصلاحات ارضی و انقلاب سفید بود

این کار در سراسر دنیا انجام شد و در ایران هم باید انجام می‌شد. با شروع نهضت ملی کردن نفت که مرحوم آیت‌الله کاشانی شروع کرد، ملی‌گراهای تحت رهبری دکتر مصدق کمک کردند تا منابع نفت از دست انگلیس در آمد و به دست امریکا افتاد و مردمی که خیال می‌کردند دارند با سلطه انگلیس و غارت نفت مبارزه می‌کنند، کم‌کم از رهبری

آیت‌الله کاشانی به هدایت دکتر مصدق و جبهه ملی دل خوش شده و اینها وقتی سوار کار شدند - خصوصاً از ۳۰ تیر ۱۳۳۱ - آرام آرام آیت‌الله کاشانی را کنار زدند و بعد هم مقدمات کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که آماده می‌شد با وجود این که آیت‌الله کاشانی به مصدق هشدار داد که کودتا در راه است ولی او با این جمله که «من مستظهر به پشتیبانی ملت ایران هستم»، نشست تا کودتا انجام شود و ملتی که او به پشتیبانی‌اش تظاهر می‌کرد، حیران و سرگردان و بی‌هیچ حرکتی و اماندند تا اراذل و اوباش امثال شعبان بی‌مخ وارد میدان شدند و فضل‌الله زاهدی کودتا کرد و نخست‌وزیر شد. زاهدی نوکر امریکا بود و پس از هشت سال که از پایان جنگ دوم گذشته بود امریکا رسماً بساط سلطه‌اش را به جای انگلیس در ایران پهن کرد.

امریکا شیوه حکومتی و اجتماعی و سیاسی‌اش با انگلیس تفاوت داشت و لذا باید کارگزاران و آدم‌های خود را تربیت می‌کرد و کارها را به دست اینها می‌سپرد و اگر کارگزاران و آدم‌ها عمدتاً فراماسون‌ها بودند باید بساط فراماسونری که تماماً در اختیار انگلیس بود مصادره می‌شد و اینها همگی تحت فرمان فراماسونری امریکا درمی‌آمدند. برای این کار ابتدا لژهای تابعه انگلیس، فرانسه و آلمان را با نشر کتاب راین و با کنترل ساواک از اعتبار انداختند و سپس با تشکیل لژ مستقل و سپس لژ بزرگ ایران - که همه لژهای موجود در ایران باید از آن متابعت می‌کردند - تحت فرمان این لژ بزرگ در آمدند که خود تحت امر امریکا بود. این داستان از سال ۱۳۲۸ - یعنی از شروع زمزمه‌های نهضت ملی شدن نفت و یک سال پس از اعلام استقلال اسرائیل - شروع شده بود و بعد از کودتای ۲۸ مرداد تشدید شد. به این معنی که با آمدن زاهدی در واقع این امریکا بود که آدم‌های خود را در ایران حاکم کرد. و وقتی که افراد امریکایی بر ایران مسلط شدند و نفت هم در اختیار آنها قرار گرفت حالا نوبت برنامه اصلاحات ارضی و انقلاب سفید بود.

امریکا با طراحی اصلاحات ارضی در پی تکمیل امریکایی کردن ایران بود که با حضور آیت‌الله بروجرودی کار به راحتی پیش نمی‌رفت. لذا آنها تا سال ۱۳۴۰ - سال وفات آیت‌الله

با شروع نهضت ملی کردن نفت
که مرحوم آیت الله کاشانی شروع
کرد، ملی گراهای تحت رهبری
دکتر مصدق کمک کردند تا
منابع نفت از دست انگلیس
درآمد و به دست امریکا افتاد

بروجردی - صبر کردند. و عجباً که در پایان آن سال هم
آیت الله کاشانی فوت کرد و در واقع هر دو مانع مرجعیت
و روحانیت سیاسی از جلو پای امریکا و اسرائیل و شاه
برداشته شد. غافل از اینکه با شروع نهضت امام خمینی
رحمت الله علیه، وضع برای آنها سخت تر شده و داستان
اساساً به سمت دیگری خواهد رفت. ولی آنها این حقیقت
را دیر فهمیدند.

در هر حال، اصلاحات امریکایی شاه باید ریشه کشاورزی و دامداری مستقل و عشایری
ایران را درمی آورد تا اقتصاد سنتی و قدیمی و مستقل مردم از بین برود و همه چیز به
پول نفت متصل شود. به موازات آن، کارهای فرهنگی وسیع هم همه عوالم عادت شده
انگلیسی را به صورت جدید امریکایی درمی آورد: تلویزیون ثابت پاسال شد تلویزیون
ملی؛ آموزش و پرورش دو مقطعی انگلیسی شد سه مقطعی امریکایی با تدوین کتاب های
درسی یکسان به وسیله مؤسسه فرانکلین؛ دانشگاه محمد علی خان فروغی تبدیل شد به
نظام واحدی و کنکور سراسری با استادان عموماً فارغ التحصیل از امریکا؛ کانون پرورش
فکری و کاخ های جوانان و وزارت فرهنگ و هنر و مطبوعات و جشنواره ها هم تربیت
نسل جدید را به قواره امریکایی به عهده گرفتند ...

همه این کارها را باید یک نظام واحد تشکیلاتی منسجم به عهده می گرفت. تجربه حزب
فراگیر واحد رستاخیز نتوانست این بخش را به عهده بگیرد و لذا نقش «لژ بزرگ ایران»
نقشی اساسی و برجسته و تعیین کننده شد؛ اگر چه این برنامه سابقه ای قدیمی داشت، یعنی
قبل از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲؛ اما به هر حال در سال های ۱۳۴۷ و ۱۳۴۸، بعد از جنگ شش روزه
اسرائیل (۱۹۶۷ م / ۱۳۴۶ ش)، می بایست این برنامه تکمیل شود، که شد؛ و لژ بزرگ ایران،
مدیریت مملکت را کاملاً بر عهده گرفت.

درست در همین ایام - از اول بهمن ۱۳۴۸ - حضرت امام رحمت الله علیه، درس حکومت
اسلامی و بحث ولایت فقیه را شروع کردند.^۱ ایشان در همین بحث ها بدون اینکه نام صریح
ببرند، از اهانت های راین به روحانیت، با خشم و تندی یاد کردند. یعنی شرایط و اوضاع و
احوال به جایی رسیده بود که امام احساس می کردند لازم است با قاطعیت به این موضوع
پرداخته شود. طبعاً معنای دیگر دوره جدید حرکت امام، آن بود که دیگر موقع نصیحت و
مدارا با شاه، هویدا، علم و... گذشته است و باید آنها را از مملکت بیرون کرد.

۱. سید حمید روحانی، نهضت امام خمینی، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۴، ج ۲؛ فصل
۱۵؛ صفحات ۴۸۷ تا ۵۲۷ به تفصیل به این دوره پرداخته است که سخت خواندنی است.



لژ بزرگ ایران

تشکیل لژ بزرگ ایران - یعنی لژی که همه لژهای دیگر در سراسر ایران از آن تبعیت کنند - تدبیری بود که هم قیافه ملی و استقلال به ایران می‌داد و هم برای تثبیت قدرت امریکا به جای انگلیس انجام شد. این جابه‌جایی البته مسیری طولانی و پرفراز و نشیب داشته تا عاقبت در سال ۱۳۴۸ با رسمیت یافتن لژ بزرگ ایران با ریاست مهندس جعفر شریف امامی، همه به آن تمکین کردند. بعد از پیروزی انقلاب هم این لژ بلافاصله به امریکا منتقل^۱ و چندی بعد هم لطف‌الله حی‌یهودی استاد اعظم آن شد.

گرچه توافق سران لژهای امریکا و انگلیس در این امر تمهید شده بود ولی توده ماسون‌ها با روابط و عادت‌ها و سبک و سیاق معمول و خصوصاً با احساس قدرتی که از قبل داشتند و احساس خطری که از این تغییرات می‌کردند چندان با آن موافق نبودند و ایضاً به خاطر آن که این کار باید طوری انجام می‌شد که برملا نشود و توجیه منطقی هم داشته باشد، لذا استادان بزرگ ماسونی از ابتدا - یعنی قبل از کودتای ۲۸ مرداد - شروع به کار کردند و قدم به قدم پیش رفتند و در انتها با تشکیل لژ بزرگ باید کسی در رأس آن قرار می‌گرفت که مورد قبول اکثریت و از این مهم‌تر مورد اعتماد سران بالاتر و برجسته‌تر نظام جهانی هم باشد. در هر حال قرعه این فال به نام مهندس جعفر شریف امامی زده شد که عضو لژ آلمان بود و قبلاً درس خوانده آلمان؛ و کشور آلمان بعد از جنگ جهانی دوم خود در اشغال امریکا بود.

از سوی دیگر، در کار این نقل و انتقال و بر مجموعه فراماسونری در این جریان، یک تشکیلات دیگر هم باید نظارت می‌کرد و آن ساواک ساخته امریکا بود. دو جلد کتاب *اسناد فراماسونری در ایران* که بر اساس گزارش‌های ساواک چاپ و منتشر شده است، عناصر مؤید این نظر را در دسترس قرار می‌دهد. اساساً اینکه در رژیم شاه، با آن جایگاهی که ماسون‌ها داشتند، ساواک اجازه بیاورد که در کار آنها دقت و مراقبت کند و حتی تا شنود محفل‌های آنها و ورود به لژها و سرقت اسنادشان پیش برود خود به اندازه کافی شگفت‌آور است و این نمی‌شود مگر با همین تصویری که به عنوان فرض داریم.

در دوم اردیبهشت ۱۳۴۴ لژ اعظم ناحیه ایران در محل انجمن رازی جلسه‌ای تشکیل داد... کریستوفر ایزک فری به سمت استاد اعظم لژ ناحیه‌ای ایران تنصیب می‌شود. کریستوفر فری... تبعه انگلستان و یکی از فعال‌ترین چهره‌های فراماسونری در حمایت بی‌پرده از منافع سیاسی

۱. عبدالهادی حائری، تاریخ جنبش‌ها و تکاپ‌های فراماسونگری در کشورهای اسلامی، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۰، ص ۵۳.



انگلستان در ایران بوده است. در گزارش... ۴۴/۳/۲۷... عده زیادی از فراماسون‌ها... من جمله کریستوفر فری... احمد هومن و... هنگام بحث در روابط ایران و انگلیس احتمال وقوع حوادث بسیار مهم‌تری را داده‌اند. این عده عقیده دارند که مبارزه با انگلیس عاقبت خوبی ندارد...

لژ بزرگ ناحیه ایران... که در سال ۱۳۳۵ گشایش یافت...^۱ بر اساس اسناد و مدارک... سعید مالک به عنوان مؤسس لژ... و پس از او دکتر محمود هومن... در سال ۱۹۶۸ (۱۳۴۷) جهانشاهی به سمت دبیر بزرگ لژ بزرگ ناحیه ایران انتخاب شد.^۲

سابقه تشکیل لژ فراماسونری وابسته به اتحادیه فراماسونری آلمان به سال ۱۹۵۸ (۱۳۳۷) بازمی‌گردد... پس از انحلال لژ پهلوی (همایون) حسین علاء که در انحلال آن نقش مهمی بازی کرد، تصمیم گرفت تا لژ جدید را بنا نهد که به سازمان‌های ماسونی انگلیسی و فرانسوی وابستگی نداشته باشد. با چنین ذهنیتی لژ فراماسونری مهر زیر نظر سازمان فراماسونری آلمان... تأسیس شد و مؤسسين آن هم حسین علاء، سید حسن تقی‌زاده، مختارالملک صبا، عبدالله انتظام، دکتر تقی اسکندانی، ابوالحسن حکیمی و یک آلمانی به نام فوگل بودند.^۳

پس از تأسیس لژ مهر، چندی بعد... لژ آفتاب... و به دنبال آن لژ ستاره سحر را پایه‌گذاری کردند که استادی آن به عهده مهندس جعفر شریف امامی بود.

اتحادیه جهانی فراماسون‌ها، تشکیلات جنبی لژ بزرگ ملی ایران بود. تشکیل اتحادیه جهانی فراماسون‌ها را می‌توان به منزله کوششی برای مقابله با استیلای سازمانی تشکیلات فراماسونری انگلیس ارزیابی نمود. این تشکیلات نخست در آلمان با اعلام استقلال از نظم سازمانی گراند لژ اسکاتلند برپا گردید و پس از آن در سایر کشورهای جهان شعبه زد. از ابوالحسن حکیمی به عنوان مؤسس شعبه ایرانی اتحادیه نام برده می‌شود. ابوالحسن حکیمی، برادر ابراهیم حکیمی^۴ (حکیم‌الملک) است. وی در تجدید فعالیت «جمعیت عامیون ایران»

۱. توجه شود که سال ۱۳۳۵ سال تشکیل ساواک با کمک مستشاران امریکایی نیز است.

۲. اسناد فراماسونری در ایران، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۳۵۴. سال ۱۹۶۸/۱۳۴۷ یک سال بعد از جنگ شش‌روزه اسرائیل علیه اعراب و پیروزی شگفت‌آور صهیونیست‌هاست. جنگ شش‌روزه آن چنان اهمیتی دارد که گویی نظام عمومی دنیا را برای یهودی‌ها تغییر داد. آثار و نتایج این جنگ حتی تا تغییراتی در امریکا و انگلیس هم پیش رفت.

۳. همان، ص ۳۵۸.

۴. خانواده حکیمی یهودی الاصل هستند.



در سال ۱۳۲۷ شمسی نقش مؤثری داشت و سخنرانی مهمی تحت عنوان «رفرم اگرو» یا «اصلاحات زراعتی» ایراد کرد.^۱

شورای عالی درجه سی و سوم و آخرین درجه آیین اسکاتی کهن و پذیرفته شده برای ایران، عالی‌ترین سازمان فراماسونری بود که جهت ارتقاء درجات فراماسون‌های ایرانی و نظارت بر نحوه ارتقاء به پایه‌های عالی تشکیل شد... احتمالاً مقدمات تأسیس این سازمان به سال ۱۳۴۵ بازمی‌گردد... فهرست نام کسانی که به درجه ۳۳ رسیده بودند... ۱. دکتر محمود هومن ۲. سرلشگر محمود میرجلالی ۳. علی کوچکعلی ۴. دکتر محمود ضیائی ۵. دکتر احمد هومن ۶. مسعود هدایت ۷. محمدحسن مشیری ۸. عبدالحسن معدل ۹. علیرضا امیر سلیمانی. در گزارش مزبور، همچنین تصریح شده بود که: قریباً آقای مهندس شریف امامی استاد اعظم لژ بزرگ ایران که به درجه ۳۳ ماسونی نائل گردیده به عضویت شورای عالی پذیرفته خواهد شد.^۲

برای سرپرستی لژ بزرگ، اول کسانی همچون سعید مالک، محمود هومن و ایزاک فری (اسحاق فری) مطرح بودند. اما انتخاب شریف امامی به عنوان چهره‌ای فاقد سابقه لازم در فراماسونری که حتی درجات عالی خود را نیز نه از طریق سیر بلکه از طرق غیر عادی دریافت داشته بود، با طبع ماسون‌های سالخورده ایرانی سازگاری چندانی نداشت... لژ بزرگ ایران با شرکت ۲۷ لژ فعال کشور، مرکب از ده لژ فرانسوی، چهارده لژ انگلیسی و سه لژ آلمانی تشکیل شد.^۳

برای تأسیس لژ بزرگ ایران، قرار بود طی ماه‌های منتهی به اسفند ۱۳۴۷ در حدود بیست نفر از نمایندگان گراندرل‌های آلمان، اسکاتلند و فرانسه^۴ بنا به دعوت آقای مهندس شریف امامی به منظور تشکیل مجمع عمومی و ادغام کلیه لژهای سه‌گانه فوق و در نتیجه تشکیل لژ بزرگ فراماسون‌های ایران باشند... تعداد فراماسونری در ایران در مقطع تشکیل لژ بزرگ و

۱. توجه شود به سال ۱۳۲۷ معادل ۱۹۴۸ و تأسیس اسرائیل و عنوان اصلاحات زراعتی که بعدها شد اصلاحات ارضی و بیشتر عناصر آن تقلیدی از صهیونیست‌ها و بلکه با هدایت آنها بود.

۲. همان، ص ۳۶۳-۳۶۲.

۳. همان، ص ۴۵؛ توجه شود که هیچ صحبتی از امریکا نیست.

۴. باز هم صحبتی از امریکا نیست.



سال بعد از آن بالغ بر ۱۴۰۰ نفر بود که از این عده فقط قریب ۲۰۰ نفر در شهرستان‌ها... و باقی در تهران بودند.^۱

پس از تشکیل لژ بزرگ و ادغام همه لژها و سازمان‌های فراماسونری در آن، به طور بی‌سابقه‌ای تشکیلات فراماسونری در ایران گسترش یافت. کلیه موانع سیاسی و امنیتی از سر راه گسترش بی‌وقفه برداشته شد و دکتر محمود هومن رئیس فراماسونری شورای عالی ایران در نامه‌ای به شخص شاه از او خواست تا اجازه دهد ماسون‌های ایرانی میزبانی تشکیل بیست و هشتمین کنفرانس شوراها را بر عهده بگیرند. طرح این درخواست در سال ۱۳۵۶ یعنی در آستانه انقلاب اسلامی، عمق پیوند فراماسونری با شاه و درهم تنیدگی آن را با دستگاه حکومت پهلوی آشکار می‌کند.^۲

اردشیر زاهدی در کتاب خاطرات خود به نام ۲۵ سال در کنار پادشاه، ضمن معرفی مختصری از سه دسته از لژهای موجود از جمله انگلیسی، فرانسوی و آلمانی و تقبیح شرایط عضویت در برخی از آنها از جمله لژهای فرانسوی که بسیار غیر اخلاقی بود، به داستان مفصل از دلیل انتشار کتاب راثین می‌پردازد که همانا قدرت یافتن امریکا و ضرورت حذف عوامل انگلیس در جایگزینی عناصر امریکایی در مصدر امور بود. وی خاطر نشان می‌سازد که انتشار این کتاب، به دستور امریکا و همکاری ساواک و نظر مثبت شاه بود. به ویژه پس از آن که شاه از انتصاب شریف امامی به عنوان استاد اعظم لژ بزرگ ایران گله‌مند بود.^۳

ارتشبد حسین فردوست در خاطرات خود می‌گوید:

فراماسونری در ایران از آغاز به عنوان یک سازمان سیاسی به نفع انگلستان کار می‌کرد... بدنامی و سوء شهرت فراماسونری در ایران سبب می‌شد که رابطه محمدرضا با آن به شدت پنهان نگاه داشته شود ولی محمدرضا در طول دوران خود همیشه از فراماسون‌ها حمایت می‌کرد و در جریان کار آنها قرار داشت و آنها نیز به شدت به سلطنت او علاقه‌مند و وفادار بودند. گفتم که پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به تدریج یک تیپ جدید امریکایی در مقامات مملکتی پدید شد. این تیپ امریکایی نظر خوشی به فراماسون‌های قدیمی و کهنه کار و تیپ انگلیسی نداشت. آنها برای خود فرهنگ خاصی داشتند و در محافل و مجامع خودشان جمع می‌شدند.

۱. همان، ص ۴۱۰.

۲. همان، ص ۴۰۹.

۳. اردشیر زاهدی، ۲۵ سال در کنار پادشاه، تهران، عطایی، ۱۳۸۱، ص ۲۵۳-۲۴۵.



محمدرضا هر دو تیپ را تأیید می‌کرد و سعی می‌کرد با همه آنها روابط حسنه داشته باشد و برای شریف امامی، رئیس فراماسونری احترام زیاد قائل بود. امریکایی‌ها از همان آغاز که ساواک را ایجاد کردند، خواستند که کلیه سازمان‌های سیاسی و غیرسیاسی و سازمان‌های بین‌المللی که در ایران شعبه دارند، در اداره کل سوم بررسی شود. این نظر آنها هم شامل فراماسونری می‌شد و هم شامل بهائیت. امریکایی مستشار اداره کل سوم روی این بررسی نظارت می‌کرد و در واقع اطلاعات دست اول را خودش به سیا انتقال می‌داد. بدین ترتیب امریکایی‌ها توانستند از همان سال ۱۳۳۶ تشکیلات فراماسونری ایران را بشناسند و روی آن کار کنند.^۱

کما اینکه در «فراماسونری امریکایی...» [نیز] اغلب سازمان سیا در آن رخنه کرده است.^۲

اسماعیل راثین هم سابقه بر نامه امریکایی‌ها علیه انگلیس را تا سال ۱۳۲۸ عقب می‌برد.^۳

و تحلیل‌گران و گردآورندگان اسناد ساواک درباره فراماسونری معتقدند:

کیفیت و نحوه رابطه راثین با ساواک و چگونگی همکاری‌اش با ساواک هنوز آنقدر پیچیده است که نتوان در آن به نتیجه‌گیری رسید... (اما) در واقع دیدگاه مسلط بر تألیف کتاب راثین، همان دیدگاهی است که بر محتوای گزارش‌ها و اسناد موجود در بایگانی اشراف دارد... سکوت پرسش‌برانگیز راثین در خصوص فعالیت‌های محافل فراماسونری وابسته به گراندلژهای امریکا... همگی نشانه‌هایی است از هم‌جهتی کار راثین با مراکز قدرت سیاسی و ساواک.^۵

در اسناد ساواک، اطلاعات مربوط به فعالیت‌های شعبه امریکایی فراماسونری با نام علی‌اصغر بختیاری^۶ پیوند خورده است... علی‌اصغر بختیار به عنوان نماینده شریف امامی در اصفهان منصوب گردید. (او نماینده آقای شریف امامی در پرتریکو نیز می‌باشد. پاورقی کتاب) و در ۱۷ مهر ۱۳۵۴ از سوی شریف امامی به ایشان ابلاغ گردید که لژ انگلیسی‌زبان به نام

۱. حسین فردوست، *خاطرات فردوست*، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۳۷۲.

۲. همان، ص ۱۹.

۳. *اسناد فراماسونری در ایران*، همان، ج ۲، ص ۳۳۰.

۴. مأموریت راثین برای سازمان سیا می‌تواند جوابی به این ابهام باشد.

۵. *اسناد فراماسونری در ایران*، همان، ج ۱، ص ۶۰-۵۹.

۶. در عبارات بعد عموماً بختیار آمده.



انترناشنال با مشارکت امریکاییان، تیم اصفهان را تشکیل دهد.^۱
 شب ۲۳ و ۵۴/۹/۲۴ با حضور آقای بختیار لژ در اصفهان تشکیل و قریب
 چهل نفر امریکایی مقیم اصفهان هم در آن شرکت می‌نمایند... نام این لژ،
 امید گذاشته شده... در مراسم اولین جلسه... علی اصغر بختیار، چیتایات^۲
 نماینده شرکت شب‌دیز که فروشنده اتومبیل‌های پژو در ایران می‌باشد...
 شرکت داشته‌اند... تصمیم گرفته می‌شود که آپارتمان‌هایی اختصاص
 بدهند تا حدود ۱۲۰ نفر از امریکاییان که وابسته به فراماسون‌ها و اکثراً
 مربوط به تیم امریکایی بل‌هلیکوپتر می‌باشند در آن عضویت یافته و شرکت
 نمایند...^۳

در پاورقی همان صفحه آمده است: «امریکاییان برای قبول عضویت فراماسونری فعالیت
 خوبی از خود نشان می‌دهند.»

تقریباً از همان ماه‌هایی که هنوز لژ بزرگ ایران رسماً تأسیس نشده بود،
 ساواک تهران، برای به کنترل در آوردن تحرکات ماسونی ایران، با دشواری
 مواجه گردید... گزارش مورخ ۴۷/۲/۲۲ به ۳۲۱ صراحتاً از اعلام ساواک
 تهران مبنی بر عدم امکان عملیات فنی به منظور بهره‌برداری از مذاکرات
 جلسه روز ۴۷/۷/۲۷ ماسون‌ها سخن می‌گوید.^۴

در فروردین ۴۸ که یک ماه و نیم از تأسیس لژ بزرگ سپری شده بود،
 اداره کل سوم، ریاست ساواک تهران را به جهت عدم اطلاع‌رسانی منابع از
 وضعیت لژ بزرگ مورد سؤال قرار داده است.^۵

در سال ۱۳۵۶ جعفر شریف امامی به مقام بزرگ بازرس کل و با اختیار
 شورای عالی درجه سی و سوم برگزیده شد.^۶

نقش و جایگاه شریف امامی در این جریان نیز قابل بررسی است. او روحانی‌زاده، کارمند
 راه‌آهن و قبل از جنگ دوم، تحصیلاتش در آلمان بود. در آن موقع و در آلمان بر او چه

۱. همان، ج ۲، ص ۲۱۷.

۲. صالح چیتایات از افراد بسیار مؤثر در تشکیلات فراماسونری ایران و بسیار فعال در زمینه صهیونیسم است
 اما اطلاعات بسیار کمی از او در دست است. در عین حال او «نماینده لژ بزرگ اسرائیل نزد لژ بزرگ ایران است.»
 (همان، ج ۱، ص ۴۴۴).

۳. همان، ج ۲، ص ۲۱۸.

۴. همان، ج ۱، ص ۴۴۷.

۵. همان، ص ۴۴۸.

۶. همان، ص ۳۶۹.



در واقع سال ۱۳۴۸ سالی است که امریکا و یهود با همه مقدمات طولانی و حدود بیست سال زمینه چینی به طور کامل میخ خود را در ایران کوبیدند و خیمه و خرگاهشان را برپا و بساطشان را پهن کردند؛ تا دو سال بعد جشن های شاهنشاهی و مراسم ۲۵۰۰ ساله حضور و تداوم سلطه یهود را به اسم کورش برپا کنند؛ امام خمینی رحمت الله علیه هم در همین سال ۴۸ تصمیم گرفته و طرح حکومت اسلامی را ابراز نمود

گذشته که بعد از بازگشت به ایران به سرعت مدارج «ترقی» را طی کرده تا به استاد اعظمی لژ بزرگ ایران و ریاست مجلس سنا برای سالیان طولانی برسد و آخرین امید شاه برای نجات او و سلطنتش از جنگ انقلاب اسلامی بشود؟^۱ الحنی که او در مقام استاد اعظم لژ بزرگ ایران دارد از لحن شاه، شاهانه تر است.^۲ رابطه او با سران یهودی - ماسونی - امریکایی چگونه بود؟ اینها را به روشنی نمی دانیم.
و اما سال ۱۳۴۹:

به هر حال بعد از همه مقدماتی که نقل شد، در اردیبهشت ۱۳۴۹ راکفلر و لیلیانتال و یک گروه ۳۵ نفری از سرمایه داران امریکایی وارد ایران شدند^۳ و همین ترکیب و تعداد افراد، می تواند به خیلی از سؤال ها و ابهام ها و نکات قابل تأمل آن ایام جواب بدهد و دامنه و وسعت و عمق حضور امریکا و یهود و اهداف آنها را روشن سازد.

در واقع سال ۱۳۴۸ سالی است که امریکا و یهود با همه مقدمات طولانی و حدود بیست سال زمینه چینی به طور کامل میخ خود را در ایران کوبیدند و خیمه و خرگاهشان را برپا و بساطشان را پهن کردند؛ تا دو سال بعد جشن های شاهنشاهی و مراسم ۲۵۰۰ ساله حضور و تداوم سلطه یهود را به اسم کورش برپا کنند و شاه با اطمینان بگوید: «کورش، آسوده بخواب؛ ما بیداریم!» و امام خمینی رحمت الله علیه هم در همین سال ۴۸ به طور قطع و یقین به براندازی نظام یهودی - امریکایی شاه رسیده و برای حذف آن از تاریخ ایران تصمیم گرفته و طرح حکومت اسلامی را ابراز نمود.

نه سال بعد، یعنی «فی بضع سنین»، نتیجه این مبارزه را، خود وقایع نشان داد.

۱. شرح حال شریف امامی در ج ۲ خاطرات فردوست ص ۳۹۹ تا ۴۲۲ آمده است.

۲. اسناد فراماسونری ایران، همان، ج ۱، ص ۴۳۹-۴۳۷.

۳. جرج بوش پدر هم جزو این جمع بود. رک: سید حمید روحانی، همان، ص ۵۳۵. اغلب این سرمایه داران یهودی بودند.



منابع و دیدگاه‌ها نقد متون،

الف لام، خدمت یا خیانت

(بخش چهارم)

دکتر سید حمید روحانی

معروف است که دولت، تاجر خوبی نیست؛ لیکن باید گفت که دولت، تاریخ نویس خوبی هم نیست؛ به ویژه دولتی که راه ملت را بلد نیست، از مردم بیگانه است، مردم را بی سواد، بی شناسنامه، دنیاندیده، مزدور، کاسب تحریم، جیب بر، سوءاستفاده چی، عقب مانده، عصر حجر، هوچی باز، یک مشمت لات، منفی باف و... می خواند، جهان خواران به ویژه امریکا را کدخدای دنیا می داند، قبله آمال او کاخ سفید است، دروغ و نیرنگ در ژن اوست، فریب کاری، نیرنگ بازی و پشت هم اندازی ریشه در خوی و خصلت او دارد، مکتب و مرام او لیبرالسم و مذهب و آیین او اسلام امریکایی است.

کیست نداند تاریخی که زیر نظر چنین دولتی نوشته شود بهتر از الف لام نخواهد بود. یک مؤسسه وابسته به یک وزارتخانه، هرگز و هیچ گاه نمی تواند برخلاف سیاست تسلیم طلبانه و سازشکارانه دولت حاکم، قلم بزند و واقعیت های تاریخی را به رشته نگارش بکشد. نویسنده وابسته به دولت و نان خور آن اگر بخواهد به قول فرنگی ها ایزوله و بایکوت نشود، کتاب او در بازار رواج یابد و مورد ستایش قرار بگیرد و در جرگه کتاب هایی که امتیاز و جایزه گرفته اند به شمار آید و خود او نیز در زمره نویسندگان رسمی و نامی و «شهیر» قرار بگیرد، ناگزیر





تسلیم طلبان از روز پیروزی انقلاب
اسلامی - به ویژه پس از رحلت
امام - همه نیرو، توان و ابزار تبلیغاتی
خود را به کار گرفتند تا امام را
لیبرال منش بنمایانند

است به سازی بر قصد که دولت کوک می کند.
درود و سلام و صلوات بی پایان الهی بر امام
عزیز و حکیم که به نگارنده هشدار داد نهادی که
می خواهد تاریخ را به رشته نگارش بکشد، نباید به
مراکز قدرت وابسته باشد.^۱ امروز ژرفای حکمت

و عظمت این سخن در ربار و سرنوشت ساز، بهتر آشکار می شود.

نویسندگان وابسته به مراکز قدرت - به ویژه قدرت های شیطانی و استکباری - بردگان
فکری و فرهنگی اند و هیچ گاه نمی توانند با راستی و درستی قلم بزنند و واقعیت ها را بنگارند.
قلم، قدم و اندیشه آنان در خدمت زرپرستان و زورمداران قرار دارد و «آنچه را استاد دغل
گفت بگو» ناگزیرند بگویند و بنویسند و طبق سیاست، نقشه و نیرنگ سیاست بازان حاکم
قلم بزنند و طبق خواسته آنان زغال را سفید و ماست را سیاه، خادم را خائن و خائن را خادم
بنمایانند و تاریخی آکنده از دروغ و تزویر و فریب به نمایش بگذارند. با نگاهی گذرا به
کتاب های عصر قاجار و پهلوی می بینیم که تحریف گران بی عار و قلم به مزدان نابکار، تاریخ را
آن گونه نگاشته اند که شاهان قلدر مآب و جنایت کار و زورمداران جهان خوار می خواستند؛ و
هر جوانمرد روحانی و رهبر خدایی و مردمی که ضد شاهان و استعمارگران قیامی داشته و لب
به اعتراض گشوده، از سوی تحریف گران تاریخ زیر سؤال رفته؛ از عالمانی که در جنگ ایران
و روس حکم جهاد دادند تا آن از خودرستگانی که ضد کمپانی های روتر و ورژی و استبداد
جانکاه حاکم به پا خاستند، همگی مورد خدشه و اتهام قلم به مزدان درباری قرار گرفته اند. سید
جمال الدین اسدآبادی، میرزای شیرازی، میرزای آشتیانی، شیخ فضل الله نوری، سید حسن
مدرس، سید ابوالقاسم کاشانی از راست قامتانی هستند که از تیر اتهام و افترای تحریف گران
تاریخ دور نماندند و می بینیم در نوشته هایی که از سوی فراماسون ها، لیبرال ها، قلم زنان
صهیونیست و درباری به نام تاریخ انتشار یافته است این بزرگان و دیگر طلایه داران آزادی،
مورد بدترین نسبت ها و اهانت ها قرار گرفته و زیر سؤال رفته اند. اکنون نیز هجمه به امام
و توطئه تحریف ضد آن فریادگر تاریخ، از سوی کسانی که از خط، راه و اندیشه او هراس و
دلوپسی دارند به شدت دنبال می شود؛ چنان که مقام معظم رهبری هشدار دادند:

... مسیر پیشرفت و قدرت ملت ایران در گرو حکومت بر چهارچوب

۱. در پی پایه گذاری مرکز اسناد انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۹، ناظران و صاحب نظران برای آن که این بنیاد
استواری یابد و از سوی دولت به عنوان یک نهاد رسمی و قانونی شناخته شود پیشنهاد می دادند که زیر پوشش
دولت قرار بگیرد. برخی نیز بر این نظر بودند که زیر پوشش مجلس شورای اسلامی برود. نظر شخص نگارنده نیز
این بود که به نهاد رهبری وابسته شود. دیدگاه ها و پیشنهادها را با امام در میان گذاشتم. امام بی درنگ پاسخ دادند:
نهادی که می خواهد تاریخ بنویسد نباید به مراکز قدرت وابسته باشد.



اصول و مبانی مکتب فکری امام است و با در نظر گرفتن این مسائل، خطر تحریف شخصیت امام بزرگوار اهمیت پیدا می کند و باید به عنوان یک هشدار جدی برای مسئولان، صاحب نظران فکری انقلاب، شاگردان قدیمی امام، علاقه مندان به راه امام و عموم جوانان و فرزندان و دانشگاہیان و حوزویان باشد... موضوع تحریف شخصیت امام، موضوعی با سابقه طولانی و از ابتدای انقلاب است... تلاش دشمن از ابتدای انقلاب و در زمان حیات امام نیز این بود تا در تبلیغات جهانی، ایشان را یک انقلابی خشک و خشن و غیر قابل انعطاف و بدون عاطفه معرفی کند... بعد از رحلت امام، این جریان ادامه داشت تا جایی که برخی امام را به عنوان یک لیبرال مسلک که هیچ قید و شرطی در رفتارهای سیاسی، فکری و فرهنگی ایشان وجود ندارد معرفی می کنند...^۱

چنان که مقام معظم رهبری اعلام کردند تسلیم طلبان از روز پیروزی انقلاب اسلامی - به ویژه پس از رحلت امام - همه نیرو، توان و ابزار تبلیغاتی خود را به کار گرفتند تا امام را لیبرال منش بنمایانند؛ یعنی سیاست بازی که به هیچ اصولی پای بند نیست و طبق آرزو و نیاز نفسانی رنگ عوض می کند، مرام و مقصد خود را تغییر می دهد، موضع متفاوت و گاهی متناقض می گیرد! از دروغ پردازی، نیرنگ بازی، پشت هم اندازی و وعده های دروغ به مردم پروا ندارد! و...

غرض و نظر تسلیم طلبان از این ترغند تحریف، وارونه نویسی و نارواگویی نخست این است که با این شگرد خط و راه امام را در لابه لای جوسازی ها، شایعه پراکنی ها و هیاهوی تبلیغاتی به دست فراموشی بسپارند و از میان ببرند. دوم اینکه از این راه، تز سازش و کرنش، وادادگی و تسلیم طلبی را که زیر پوشش «اصلاح طلبی»! دنبال می شود با عنوان راه و روش امام استواری بخشند و خط سازش ننگ باری را که از سوی دولت تزویر و فریب دنبال می شود بر خط مقاومت چیره سازند.

به نظر می رسد از نقشه ها و برنامه های نویسندگان الف لام خمینی نیز این است که امام را به تعبیر مقام رهبری «لیبرال مسلکی» بنمایانند که «هیچ قید و شرطی در رفتارهای سیاسی، فکری و فرهنگی ایشان وجود ندارد»! و با این شگرد، سازشکاری ها، نیرنگ بازی ها و دروغ پردازی های برخی از مقامات دولتی را مجاز بنمایانند؛ چنان که رئیس دولت محترم!! نیز با نسبت ناروا به ائمه اطهار (علیهم السلام) مبنی بر اینکه اهل معامله، مذاکره و سازش

۱. سخنرانی رهبری در مرقد امام، ۱۳۹۴/۳/۱۵.



بودند تلاش کرد لغزش‌های کفرآمیز و انحرافات عقیدتی خود را به اصطلاح توجیه کند. نویسنده/الف لام از آغاز تا پایان کتاب، تلاش کرده است از امام چهره‌ای بسازد که از بند و بست شیطانی و داد و ستدهای دیپلماتیک پروا نداشت. او در لابه‌لای این کتاب - که بنابر ادعای خود، برای شناساندن امام به رشته نگارش کشیده - تلاش کرده است امام را همانند تسلیم‌طلب‌ها، لیبرال‌ها و سیاست‌بازهای «غرب‌زده»، یک بازیگر سیاسی بنمایاند و تنها مستند او در این دسیسه، سوءاستفاده از دیدارهای مقامات دولتی با امام در زندان و در دوران حصر است.

امام از لحاظ شخصی، سیاسی و اجتماعی به گونه‌ای زیست که هیچ‌گونه نقطه مرموز، تاریک و ابهام‌آمیزی در زندگی‌اش دیده نمی‌شود و به درستی آراسته، پاکیزه، روشن و شفاف است. امام برای دوری‌گزینی از هر گونه روش و رفتار شبهه‌انگیز، تا روزی که بازداشت نشده بود از هر گونه دیدار خصوصی با مقامات دولتی دوری‌گزید، هیچ‌یک از آنان را به صورت محرمانه، خصوصی و در اندرونی به حضور نپذیرفت. با علی‌امینی - نخست‌وزیر وقت که در سال ۱۳۴۰ (پیش از آغاز نهضت) به بیت او آمد - در جمع عموم مردم ملاقات کرد. در عراق نیز در دورانی که در نجف می‌زیست با مقامات دولتی در جمع روحانیان و طلاب و دیگر مراجعه‌کنندگان دیدار می‌کرد تا راه بهره‌گیری ناروا و انگ‌زدن‌ها را بر روی غرض‌ورزان، کینه‌توزان و دیگر بیماران روحی - که همیشه مانند مگس روی زخم می‌نشینند - ببندد و جلوی سوءاستفاده آنها را بگیرد. لیکن دوران «حبس» و «حصر» امام - که در آن، مقامات دولتی به سراغ او می‌آمدند - دستاویزی برای غرض‌ورزان و تحریف‌گران پدید آورد تا به مصداق «تغاری بشکند ماستی بریزد، جهان گردد به کام کاسه‌لیسان»، در راه خدشه‌دار کردن چهره امام و زیر سؤال بردن او، از آن بهره‌های ناروا بگیرند. البته دیدار مقامات دولتی با امام در دوران زندان و حصر، نکته ناگفته و ابهام‌انگیزی به دنبال نداشت. امام در پی آزادی و بازگشت به قم در شب ۱۶ فروردین ۱۳۴۳ در دو سخنرانی خود (۲۱ و ۲۶ فروردین ۱۳۴۳) به شرح و توضیح آنچه در زندان میان او و برخی از مقامات دولتی گذشته بود، پرداختند و مطالبی را که میان دو طرف مطرح شده بود، بی‌کم و کاست برای مخاطبان شرح دادند. ایشان گاهی نیز این مطالب را در جمع اصحاب، شاگردان و ارادتمندان بازگو می‌کردند. سالیان بعد نیز گاهی در سخنرانی‌های رسمی به مناسبتی از آن گفت‌وگوها یاد می‌کردند و نگذاشتند از آن دیدارها و گفت‌وگوهای درون زندان و حصر نکته‌ای ناگفته و جای سؤالی باقی بماند.

با وجود این، می‌بینیم که نویسنده/الف لام بر آن بوده است که دیدارهایی را که مقامات

به نظر می‌رسد از نقشه‌ها و
برنامه‌های نویسنده /الف لام
خمینی نیز این است که امام را به
تعبیر مقام رهبری «لیبرال مسلکی»
بنمایاند که «هیچ قید و شرطی
در رفتارهای سیاسی، فکری و
فرهنگی ایشان وجود ندارد»!

رژیم شاه با امام در دوران زندان و تحت نظر (حصر)
داشته‌اند، مرموز، سؤال برانگیز و ابهام آمیز بنمایاند.
شاید بتوان گفت اصولاً کتاب /الف لام به قصد و
انگیزه بهره‌برداری ناروا و ویرانگر از دوران زندان و
حصر امام به رشته نگارش کشیده شده است که در
لابه‌لای صدها صفحه گزارش، خاطره، سند ساواک و

نوشته‌های سرگرم‌کننده و به‌ظاهر ستایش آمیز، تیشه به ریشه بزند و امام را به چالش بکشاند
تا در آینده، تحریف‌گران تاریخ، دشمنان امام، اسلام و انقلاب اسلامی با بهره‌گیری از آن
آورده‌های مرموز و مشکوک و سؤال برانگیز، جریان‌ها بسازند، داستان‌ها بسرایند و اتهامات
ناروایی را بر امام روا دارند.

مثلت دروغ پردازان

چنان که بارها یاد آور شدم با نگاهی گذرا به کتاب /الف لام می‌توان دریافت که این کتاب،
مجموعه‌ای از گزارش‌های غالباً ساختگی و «من در آوردی» پادوهای ساواک است و جز این
مجموعه و خاطرات غالباً دروغ و گزافه این و آن، چیزی در بر ندارد. نکته‌ای که در این میان،
غرض‌ورزی و بداندیشی نویسنده /الف لام را بیشتر آشکار می‌کند استناد او به نوشته‌های
دروغ‌سازان کینه‌توز برای راست نمایاندن دروغ خود است. او سخت تلاش دارد وانمود کند
که میان امام و تیمسار پاکروان (رئیس اطلاعات و امنیت کل کشور) ارتباط و اعتماد ویژه‌ای
برقرار بود! و «... آقای خمینی شاید در چند دیدار گذشته خود با پاکروان او را مخاطبی مقبول
از طرف هیئت حاکمه یافته بود که می‌تواند ارزش و اندازه سخن او را دریابد و عیناً انتقال
دهد»! آیت‌الله خمینی، مایل بود حرف‌های او از طریق پاکروان به گوش شاه برسد!^۱

او برای استواری این ادعای دروغ خود، نوشته‌های «دو شاهد عادل»!! را به عنوان برگ
برنده به نمایش در آورده است که در واقع هر دوی آنان با او هم‌اندیشه و هم‌انگیزه‌اند!
استناد او به بافته‌ها و آورده‌های یاوه و بی‌مایه دروغ‌سازان و رشکسته‌ای مانند شیخ حسینعلی
منتظری و عالیخانی - مهره سوخته و بی‌آبروی سلطنت‌طلبان - ژرفای آرزوی او را برای وابسته
نشان دادن امام به پاکروان می‌نمایاند. او دروغ‌بافی و خلاف‌گویی آقای منتظری را از زبان
امام چنین بازنویسی کرده است:

... یک روز پاکروان آمد پیش من و گفت آقا شما یک آقایی، یک مرجع

۱. هدایت‌الله بهبودی، /الف لام خمینی، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۹۶، ص ۳۶۰.

تقلیدی، یک بزرگواری، یک روحانی هستی سیاست و اینها را بگذارید مال ماها، سیاست یعنی پدرسوختگی، دروغ، تزویر...^۱ شأن شما نیست که خودتان را به سیاست آلوده کنید.

نویسنده/الف لام اینجا پرائنز باز کرده و نوشته است: «آقای خمینی که موقع را بر خلاف بار پیش در زندان مناسب دیده بود با شرح بیشتری پاسخ داد!» او پرائنز را بسته و دروغ بافی آقای منتظری را چنین دنبال کرده است:

من [خمینی] به او گفتم اگر سیاست به این معناست که تو می‌گویی البته ما اهل آن نیستیم، آن مال خودتان باشد اما اگر سیاست معنایش اداره امور اجتماعی و رسیدگی به کارهای مردم است این اصلاً جزو برنامه اسلام است و جزو قانون مشروطه است. مواظب باش این حرف‌ها را جایی نگوئی، اگر به کسی بگوئی در سیاست دخالت نکند، این جرم است، زیرا بر خلاف حکومت مشروطه است الان یک دستگاه عادلانه می‌تواند تو را محکوم کند... و کسی را که بر خلاف مشروطه قدم بردارد باید محاکمه کرد...^۲

نخستین پرسش از نویسنده/الف لام پیرامون آنچه شیخ حسینعلی منتظری از زبان امام روایت کرده این است که: منبع و مأخذ این مطلب کدام است؟ مگر او مدعی نیست هر آنچه را که در/الف لام آورده است همراه با سند و مدرک است؟ آورده شیخ حسینعلی منتظری که جناب او آن را با آب و تاب بازنویسی کرده از چه منبعی گرفته شده است؟ این آورده شیخ منتظری اگر صحت داشت باید در گزارش ساواک و در پرونده امام و نیز در کتاب صحیفه می‌آمد. امام در سخنرانی خود در ۲۱ فروردین ۱۳۴۳ رسماً اعلام کرد:

آمد یک نفر از اشخاصی که میل ندارم اسمش را بیاورم [پاکروان] گفت آقا سیاست عبارت است از دروغ گفتن، خدعه، فریب، نیرنگ، خلاصه پدرسوختگی است... چون موقع مقتضی نبود نخواستیم با او بحثی بکنم، گفتم، از اول وارد این سیاست که شما می‌گویید نبوده‌ایم...^۳

بنابر این امام با پاکروان وارد بحث نشده است و اظهار نظری نکرده است. اصولاً سیره و روش امام در دوران زندان و حصر این بود که با مقاماتی که نزد او می‌آمدند وارد بحث نمی‌شد و سخن نمی‌گفت. امام در نجف برای نگارنده روایت کرد که در پی اظهارات جناب پاکروان پیرامون «معنی سیاست»، آقای قمی که کنارم نشسته بود بر آن بود که

۱. نقطه چین در متن است.

۲. همان، ص ۳۶۱.

۳. صحیفه امام، ج ۱، ص ۲۶۹.

نویسنده/الف لام از آغاز تا پایان
کتاب، تلاش کرده است از امام
چهره‌ای بسازد که از بند و
بست شیطانی و داد و ستدهای
دیپلماتیک پروا نداشت

باسخ بگوید؛ با پا به او اشاره کردم که سخنی نگوید.
آن‌گاه که پاکروان رفت به آقای قمی گفتم: اینجا که
جای بحث و گفت‌وگو با اینها نیست! ما جواب اینها
و حرف‌های خودمان را بالای منبر می‌زنیم. افزون بر
این، باید توجه داشت که امام مرد خرد و اندیشه بود؛

این‌گونه سخنان ناپخته و بی‌مایه که «مواظب باش این حرف را جایی نگویی! اگر به کسی
بگویی در سیاست دخالت نکند، این جرم است زیرا بر خلاف حکومت مشروطه است و...»
در کشوری که سلطنت شاه با آن و کیل‌الدوله‌های بی‌زبانی که در پارلمان جا خوش کرده
بودند و دیگر مسئولان، با پامال کردن قوانین مشروطه همراه بود و دولتمردان، پیوسته در
سخنانشان از جدایی دین و سیاست حرف می‌زدند و در روزنامه‌هایشان پیرامون جدایی دین
از سیاست قلمفرسایی می‌کردند، تهدید کردن یک مقام بلندپایه ساواک که «مواظب باش
این حرف را جایی نگویی، اگر به کسی بگویی... یک دستگاه عادل می‌تواند تو را محکوم کند
و...» سخنی نیست که یک انسان عاقل و خردمند آن را بر زبان آورد. نویسنده/الف لام برای
اینکه دروغ‌پردازی آقای منتظری را به اصطلاح راست بنمایاند به دروغی دیگر دست زده و
ادعا کرده است که این گفت‌وگویی که از زبان آقای منتظری آمده است در قیطره صورت
گرفته و «آقای خمینی» که موقع را بر خلاف بار پیش در زندان مناسب دیده بود با شرح
بیشتری پاسخ داد.^۱ باید جناب او اول توضیح دهد که از چه سندی به دست آورده است
که پاکروان در قیطره با امام دیدار کرده است و دوم بگوید امام چگونه «موقع را بر خلاف بار
پیش مناسب دیده بود؟! این بار که زیر نظر و حصر قرار داشت با بار پیش که در زندان بود
چه تفاوتی کرده بود؟! و سوم اینکه چرا این گفت‌وگو در گزارش ساواک نیامده است و جز
شیخ منتظری و نویسنده/الف لام هیچ کسی حتی امام! از آن آگاهی نیافته‌اند؟!

نویسنده/الف لام برای اثبات دروغ بی‌پایه و اساس خود مبنی بر گرایش ویژه امام به تیمسار
پاکروان، افزون بر استناد به دروغ‌پردازی‌های آقای شیخ حسینعلی منتظری، از دروغ‌ساز
دیگری به نام «فاطمه پاکروان» (همسر تیمسار) کمک گرفته و ادعای خود را با دروغ‌پردازی
آن خانم گره زده و آنچه را که نامبرده بافته و ساخته یا به نام او ساخته‌اند، اعتبار و استواری
بخشیده است و آورده‌های او را به گونه‌ای روایت کرده است که انگار در راستی و درستی آن
هیچ تردیدی نیست! او درباره آورده فاطمه پاکروان چنین نظر داده است:
... در خاطرات همسر پاکروان، نکات قابل توجهی از دیدارهای این





دو (!) یاد شده است. فاطمه پاکروان وقتی ویژگی‌های آیت‌الله خمینی را از شوهرش پرسید شنید که خیلی خوب بود! عالی بود! بسیار صمیمی بود! آیت‌الله خمینی با همان لحن آهنگینش بر سر میز ناهار می‌گفت: تیمسار! منتظر روزهایی هستم که ناهار خودمان را بخورم (!) او خیلی خوش‌قیافه بود و من مطمئنم به آن پیری که می‌گویند نیست...^۱ بر همه جا سایه می‌افکند، قدرت سحر آمیزی داشت، روح بزرگی داشت...^۲

خاطرات آلوده، بهره‌گیری‌های ناستوده

بایسته یادآور است که خاطرات منسوب به خانم پاکروان و بهره‌گیری‌های غرض‌آلود از آن، نکته‌ها و پرسش‌هایی در ذهن برمی‌انگیزد که نتوان از آن گذشت و جا دارد که مورد بررسی و پرسش قرار بگیرد و ابهام‌زدایی شود. نخست اینکه خانم پاکروان گفت‌وگوی خود را با جناب تیمسار، درباره امام با این جمله آغاز می‌کند که «همسرم گفت دو هفته با آیت‌الله خمینی ناهار می‌خورم»^۳ باید دید نویسنده/الف لام آن گاه که آورده خانم پاکروان را بازنویسی می‌کرده، چرا این جمله را حذف کرده و در واقع درز گرفته است؟ ادعای ریاست ساواک ایران مبنی بر اینکه دو هفته با امام هم‌غذا بوده مسئله کوچکی نیست که بتوان از کنار آن بی‌تفاوت گذشت؛ به ویژه اینکه نویسنده/الف لام اصرار دارد این دروغ را استواری بخشد که میان امام و پاکروان گرایی بوده است. دوم اینکه خانم پاکروان در خاطرات خود هیچ‌گاه ادعا نکرده که امام به خانه‌شان رفته و با تیمسار پاکروان در منزل، ناهار صرف کرده است بلکه از گفته و آورده او به دست می‌آید که امام را هیچ‌گاه ندیده است؛ از این رو، جناب تیمسار برای او توضیح می‌دهد که امام «خیلی خوش‌قیافه بود».^۴ ادعای رفتن امام به منزل پاکروان را یکی از سلطنت‌طلبان و رشکسته به نام علینقی عالیخانی از زبان خانم پاکروان آورده است که «آیت‌الله خمینی دو بار به منزل تیمسار پاکروان رفته و شام هم خورده بودند»^۵ یک نویسنده تاریخ اگر «مورخ‌الدوله» نباشد از کنار این ادعای نابجا و دروغ، بی‌تفاوت نمی‌گذرد؛ دست کم این موضوع را یادآوری می‌کند که آورده‌های جناب عالیخانی در خاطرات فاطمه پاکروان

۱. نقطه چین در متن است.

۲. همان، ص ۳۶۰.

۳. خاطرات فاطمه پاکروان، ترجمه دکتر اسماعیل سلامی، تهران، مهراندیش، ۱۳۹۳، ص ۲۹.

۴. همان.

۵. حسین دهباشی (به کوشش)، اقتصاد و امنیت: تاریخ شفاهی، زندگی و آثار علینقی عالیخانی، تهران، سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۹۴، ص ۱۳۶.

نیامده است. آیا این پرسش برای نویسنده/لام لام مطرح نشده که چگونه می شود خانم پاکروان خاطره ای را برای عالیخانی روایت کند لیکن آن را در خاطرات خود درز بگیرد؟! آیا به نظر نمی رسد که نویسنده/لام لام با شیوه جانبدارانه بر آن بوده است که به یادمانده های آلوده و دروغ مایه غرب نشینان آسیبی نرسد و آن

نویسنده/لام لام برای اثبات دروغ بی پایه و اساس خود مبنی بر گرایش ویژه امام به تیمسار پاکروان، افزون بر استناد به دروغ پردازی های آقای شیخ حسینعلی منتظری، از دروغ ساز دیگری به نام «فاطمه پاکروان» (همسر تیمسار) کمک گرفته و ادعای خود را با دروغ پردازی آن خانم گره زده

بافته های اعتبار نشود؟ او می دانسته است باز گو کردن این جمله از خاطرات فاطمه پاکروان که «تیمسار پاکروان دو هفته با امام ناهار صرف کرده است» آن خاطرات را تا مرز یاهوه گویی، خیال پردازی و هذیان پایین می آورد و بی اعتبار می سازد؟ چگونه می شود که جناب تیمسار دو هفته با امام ناهار صرف کند و خبر آن در آن روز در میان مردم ایران بروز نکند و دهان به دهان رواج نیابد؟ و حتی گزارشگران ساواک، نیروهای انتظامی و دیگر چشم های مرموزی که امام را از دور و نزدیک زیر نظر داشتند و می پاییدند آن را گزارش نکنند؟!

آیا این آبروداری و عیب پوشی نویسنده/لام لام، نسبت به خاطرات بی پایه مهره های سوخته و خود فروخته ای مانند عالیخانی و خانم پاکروان و... نشان از ارتباط شبکه مخوف تحریف گران تاریخ که در درون و برون مرز دست در دست هم دارند و در راه تحریف تاریخ انقلاب اسلامی و خدشه دار کردن چهره امام و به بن بست کشاندن راه و خط امام می کوشند، نیست؟ شگفت آور اینکه از سال ۱۳۴۲ تا سال ۱۳۶۳ که یادمانده های خانم پاکروان، مانند بسیاری از خاطرات سراسر کذب دیگر از کشکول تاریخ شفاهی دانشگاه هاروارد امریکا بیرون آمد، هر شخص و هر جریانی از دشمنان قسم خورده امام و انقلاب اسلامی که از کوچک ترین رفتار و گفتار و گوشه چشم امام به رژیم پهلوی که بوی نرمش می داد، برای تخریب آن مرد خدا استفاده می کردند، به چنین دیداری میان امام و تیمسار پاکروان - که بنا به ادعای خانم پاکروان، دو هفته با هم ناهار خوردند و بنابر ادعای عالیخانی دو بار امام به منزل پاکروان رفته است و با هم شام خوردند! - اشاره ای نکرد و گزارشی نداده اند؛ لیکن از سال ۱۳۹۳ که دست های مرموزی این خاطرات را در ایران ترجمه و منتشر کردند، به این انتظار نشستند که مورخ الدوله هایی مانند نویسنده/لام لام با استناد به این خاطرات ساختگی، آن را اعتبار بخشند و ذهن تاریخ را نسبت به راستی و سازش ناپذیری امام و اصالت انقلاب اسلامی مخدوش سازند.

یکی از شگردهایی که فراماسون ها در سده پیشین - که مأموریت تحریف تاریخ را به



شکل ویژه و گسترده‌ای بر عهده داشتند - به کار می‌گرفتند (و اکنون نیز به کار می‌گیرند) این بود که یکی از آنها دروغ یا اتهامی را در کتاب خود نگارش می‌کرد و به دنبال او دیگر ماسون‌ها و ماسون زده‌ها یکی پس از دیگری آن دروغ و اتهام را در نوشته‌های خود با ارجاع و گاهی بدون ارجاع بازگو می‌کردند و بدین گونه آن را استواری می‌بخشیدند و آن گاه که از سوی پژوهشگری پیرامون درستی یا نادرستی آن ادعای سخیف پرسش می‌شد، بی‌درنگ پاسخ می‌دادند: این مطلب در ده‌ها کتاب و مقاله آمده است؛ مگر می‌توان در صحت آن تردید کرد؟! اکنون نیز می‌بینیم که این شگرد شیطانی در میان شماری از تحریف‌گران تاریخ و دروغ‌پردازان معاصر به کار گرفته شده است. عناصری مرموز، دروغ‌نامه‌ای به اسم *خاطرات فاطمه پاکروان* به بازار آورده‌اند و به نظر می‌رسد که دست‌های ناپاک و ناآشنایی برای اعتبار بخشیدن به آن به کار افتاده است. گویا نویسنده *الف لام* بر آن بوده که به نوشته خانم پاکروان اعتبار ببخشد و ادعای آن کتاب را با قاطعیت و بدون تردید مورد تأیید قرار دهد؛ لیکن توضیح نداده است که چرا خانم پاکروان ادعا دارد که امام دو هفته با تیمسار ناهار صرف کرده در حالی که عالیخانی مدعی است که امام دو بار به منزل پاکروان رفته و «شام را با هم خورده بودند».

نکته در خور توجه این است که نویسنده *الف لام*، کتاب خانم پاکروان را یک مائده آسمانی در راستای سیاست خود برای تخریب امام و خدشه‌دار کردن چهره او می‌داند؛ از این رو سخت به آن بالیده است. لیکن در پانویشت آورده‌های او مطالب دوهلوی و تردید آمیزی در رد ادعای رفتن امام به خانه پاکروان آمده است که به قلم نویسنده *الف لام* نیست و از چگونگی نوشته به دست می‌آید که ناشران *الف لام* برای حفظ اعتبار خود آن مطالب را بر خلاف رأی و نظر نویسنده آورده و در واقع بر او تحمیل کرده‌اند. در این پانویشت عنوان «امام» چندین بار به کار رفته است که با قلم غرب‌باوران همخوانی ندارد:

... تزلزل نقل عالیخانی از همان جمله حضور امام در خانه پاکروان شروع می‌شود. اندک آشنایی با سلوک سیاسی امام می‌گوید که چنین رفتاری (رفتن به خانه پاکروان) از امام غیر ممکن است...^۱

پرسش‌هایی از نویسنده *الف لام*

البته نویسنده *الف لام* نباید از این گونه تحمیل‌ها و دست بردن آقابالاسرها در نوشته‌هایش آزرده‌خاطر باشد. نان‌خور دولت بودن و طبق سیاست دولت قلم زدن و تاریخ‌زارتی نوشتن

۱. هدایت‌الله بهبودی، همان، ص ۳۶۱، پانویشت.

خانم پاکروان در خاطرات خود هیچ‌گاه ادعا نکرده که امام به خانه‌شان رفته و با تیمسار پاکروان در منزل، ناهار صرف کرده است بلکه از گفته و آورده او به دست می‌آید که امام را هیچ‌گاه ندیده است

این گونه در دسرها را دارد و حتی گاهی نویسنده ناگزیر است «حسب الامر» در عقل و اندیشه را نیز گل بگیرد و حق بحث و اعتراض هم نداشته باشد؛ چنان که در کتاب الف لام می‌بینیم در مواردی در اندیشه و خرد به کلی بسته شده است. علامه شهید سید مصطفی خمینی روایت می‌کرد که روز ۱۳ آبان ۱۳۴۳، هنگام ورود به زندان قزل قلعه به افسر نگهبان گفت: آیا می‌دانید من

به جرم دفاع پدرم از حقوق ارتش دارم زندانی می‌شوم؟ پاسخ داد: «ما حق نداریم به این گونه مسائل فکر کنیم!» اکنون اگر از نویسنده الف لام «حق فکر کردن» سلب نشده باشد و از اندیشه و اندیشیدن و تحلیل و بررسی باز نمانده باشد بایسته است به این چند پرسش پاسخ دهد:

۱. چرا گزارشگران ساواک از دو هفته صرف ناهار امام با پاکروان یا دو بار رفتن امام به خانه تیمسار پاکروان هیچ‌گونه گزارشی نداده‌اند؟ در دورانی که امام تحت نظر بودند ده‌ها مأمور دون پایه و بلند پایه ساواک در اقامتگاه ایشان به سر می‌بردند و ایشان را زیر نظر داشتند و مأمور مراقبت از امام یک نفر نبود که نویسنده الف لام بنویسد: «یا غیث کرده بودند!» چگونه شدنی بود که امام در برابر چشمان ده‌ها مأمور امنیتی و انتظامی که در درون و بیرون اقامتگاه او گماشته شده بودند، زیستگاه خود را ترک کند و به خانه تیمسار پاکروان برود و از سوی نیروهای انتظامی و امنیتی هیچ‌گونه گزارشی به ثبت نرسد؟! افزون بر این، جناب تیمسار ده‌ها محافظ، نگهبان، پیش‌کار، پیش‌خدمت، آشپز و نوکر در درون خانه داشت؛ چگونه امکان داشت رفتن امام به آن خانه هرگز به بیرون درز نکند؟

۲. تیمسار پاکروان بی‌تردید هرگز بدون موافقت مافوق و شخص شاه به خود رخصت نمی‌داد که به دیدار امام برود و دو هفته با او ناهار صرف کند یا امام را به خانه خود میهمان کند. اگر بنابر خواست و سیاست شاه، او را به خانه خود فراخوانده بود، بی‌تردید بر اساس نقشه و انگیزه‌ای بوده که باید ضد امام به انجام می‌رساندند و اگر نتوانستند به آن نقشه و برنامه دست یابند باید در گزارش خود به آن اشاره می‌کردند؛ بنابراین باید گزارش بلندبالایی پیرامون گفت‌وگوی پاکروان با امام به شاه داده می‌شد و کامیابی یا شکست در این دیدار مورد ارزیابی قرار می‌گرفت و نسخه آن گزارش بلند در ساواک و نیز در دربار بایگانی می‌شد. چگونه است که درباره ارتباط نزدیک پاکروان با امام نه در شهربانی (که مأموران آن در اطراف اقامتگاه امام گماشته شده بودند)، نه در گزارش ساواک (که مأمورانش در درون



چگونه می شود که جناب تیمسار دو هفته با امام نهار صرف کند و خبر آن در آن روز در میان مردم ایران بروز نکند و دهان به دهان رواج نیابد؟ و حتی گزارشگران ساواک، نیروهای انتظامی و دیگر چشم های مرموزی که امام را از دور و نزدیک زیر نظر داشتند و می پدیدند آن را گزارش نکنند؟!

اقامتگاه امام او را زیر نظر داشتند) و نه در پرونده امام در دربار، نشانی به جا نمانده است؟

۳. عناصر قشری و سطحی نگر که هیچ گونه شناختی از رژیم دیکتاتوری و پلیسی شاه ندارند شاید چنین پندارند که مقامات بلندپایه ای مانند پاکروان در آن رژیم از آزادی همه جانبه ای مانند برخوردار بودند و با آسودگی خاطر می توانستند به هر جا بروند، با هر کسی که می خواستند بنشینند و به هر کاری دست بزنند و خلاصه «از هفت دولت

آزاد» بودند؛ در صورتی که رژیم شاه آن مقامات بلندپایه - به ویژه نظامی - را بیش از دیگران زیر نظر داشت. شاه به راستی از سایه خود می ترسید و فرماندهان نظامی و درجه داران را از دور و نزدیک، سخت کنترل می کرد.

به یاد دارم در سال ۱۳۶۳ که وزارت اطلاعات در مرکز ساواک (که از طرف امام سرپرستی آن را بر عهده داشتم) تشکیل شد آقای ری شهری (وزیر اطلاعات) کارشناسان دستگاه کنترل و شنود را برای واری وارسای ساختمان های آن مرکز فراخواند. آنچه مایه شگفتی حاضران شد این بود که در دفتر و اتاق شخصی تیمسار نصیری (که مورد اطمینان شخص شاه بود) نیز با امکانات آن زمان سیم کشی های طولانی کرده و شنود گذاشته بودند! دروغ سازان خود فروخته و سرسپرده مانند علینقی عالیخانی قصه گویی می کنند که:

... بعد از جلسه دومی که خمینی [از خانه پاکروان] رفت (نمی نویسد که چگونه رفت؟ با تا کسی؟ پیاده؟ یا با راننده ویژه پاکروان؟ یا محافظان جناب تیمسار؟) از پاکروان پرسیدم که تو با این آیت الله چه صحبتی کردی؟ او جواب داده بود: من تاریخ و فلسفه صحبت کردم که او نمی دانست، او هم درباره اسلام صحبت کرد که من نمی دانستم. بنابراین هیچ نوع دیالوگی نتوانستیم با هم برقرار کنیم[؟]^۱

باید دانست که امام در علم فلسفه، طبق نظر فلاسفه، اعلم زمان خود بود و می توان گفت جناب تیمسار از الفبای فلسفه نیز آگاهی نداشت. او نه با امام نشست و نه ناهاری با امام صرف کرد و نه از دانش و علم و فلسفه دریافتی داشت تا دیالوگی با امام داشته باشد. این نکته نیز بایسته یادآوری است که مقامات بلندپایه رژیم شاه برای دیدار با دیگران



به ویژه شخصیت‌های روحانی حتی در زندان باید از شاه رخصت می‌گرفتند؛ از نخست‌وزیر گرفته تا دیگر مقامات، تنها با موافقت شاه به نزد مقامات روحانی و سیاسی می‌رفتند. در پی صدور حکم اعدام چند تن از «متهمین ترور منصور»، آقای حاج سید احمد خوانساری از مراجع بزرگ تهران- بنابر سفارش روحانیان و علمای مبارز- از وزیر دربار خواست به بیت او برود تا طومارها و نامه‌های زیادی را که از شخصیت‌های روحانی و مردمی برای عفو آنان رسیده بود به او تحویل دهد و درخواست بزرگان روحانی را به او برساند. وزیر دربار، رفتن به نزد او را پس انداخت. آن‌گاه که آقای خوانساری برای بار دوم و سوم درخواست خود را تکرار کرد وزیر دربار پاسخ داده بود که با کمال معذرت تا از شاه اجازه نگیرم نمی‌توانم به حضور برسیم و شاهنشاه خارج کشورند؛ منتظرم تا مراجعت کنند و با اذن ایشان به حضورتان بیایم!

اگر تیمسار پاکروان بدون هماهنگی با شاه به دیدار امام می‌رفت، بی‌تردید مورد بدگمانی شاه قرار می‌گرفت و از کار برکنار می‌شد؛ چه برسد که امام را بدون اذن شاه به خانه خود میهمان کند که مجازاتی کمتر از اعدام برای او نبود!

۴. چنان که پیش‌تر آمد، امام همیشه از دولتمردان و دلال ظلمه‌گريزان بود؛ دیدار و گفت‌وگو با مقامات دولتی را به طور خصوصی و به دور از چشم شماری از آشنایان و شاگردان و در واقع مردم هیچ‌گاه نمی‌پذیرفت و حتی دیدار با شاه را- به علت اینکه اگر انگشت او به دریا برسد دریا نجس می‌شود- رد کرد.^۱ اکنون باید دید چگونه شدنی است که امام با آن هوشمندی و خردمندی بی‌سر و صدا به خانه پاکروان برود و سر میز ناهار یا شام او بنشیند و با آن جنایت‌پیشه‌ای که زیردستان او فرزندان مردم را در سلول‌های زندان، زیر شکنجه تکه‌پاره می‌کردند، هم‌نشین و هم‌کلام شود؟! بی‌تردید این روش و رفتار از خمینی‌ای که به ملت عشق می‌ورزد و مردم را محرم راز می‌داند و با مردم صداقت دارد، سر نمی‌زند؛ این‌گونه کژی‌ها و نادرستی‌ها از آن خمینی‌الف لامی است که جز شکم، غصه‌ای ندارد و می‌گوید: تیمسار! منتظر روزی هستم که ناهار خودمان را بخورم! بگذریم از اینکه بنابر خاطرات منسوب به خانم امام برای او در دوران حصر از منزل غذا می‌بردند و غذای خود را می‌خورد!

۱. امام در پی پیشنهادهای پیاپی مقامات ساواک برای دیدار او با شاه، به یکی از پیشنهاددهندگان نفوذی به نام آقای روغنی که میزبانی امام را در دوران حصر بر دوش داشت، یاد آور شد: «... این اظهار تمایل دستگاه برای ملاقات من با شاه [برای این است که] آنها به خوبی دریافته‌اند که شاه تا آنجا در میان اجتماع ساقط است که اگر انگشت او به دریا برسد دریا نجس می‌شود لذا می‌خواهند... با او ملاقات کنم تا مرا هم در اجتماع، مثل خود او ساقط و آلوده سازند.» سید حمید روحانی، نهضت امام خمینی، تهران، عروج، ۱۳۸۶، دفتر نخست، ص ۸۱۶.



در راه استواری دروغ‌سازی و دروغ‌سازان

نکته در خور درنگ و تأمل، روش و منش نویسندۀ الف‌لام در بهره‌گیری از منابع و مستندات ناراست و نادرست است. به نظر می‌رسد که جناب او دنبال گزارش‌ها و روایت‌های خلاف واقع و ساختگی و نیز راویان و گزارشگران ناستوار، بی‌بند و بار و زاویه‌دار بوده و به دروغ‌پردازی‌ها و یاوه‌گویی‌ها، بیشتر گرایش داشته است. این گراییدن، بی‌تردید نمی‌توانسته است ناآگاهانه، سنجدیده و بی‌پیشینه باشد. اصولاً دستمایه و سرمایۀ و به اصطلاح منابع اصلی کتاب الف‌لام، گزارش‌های بعضاً ساختگی پادوهای ساواک و خاطرات آمیخته با دروغ و شایعه و گزافه‌خاطرۀ نویسان و خاطره‌گویان بی‌مسئولیت و بیهوده‌گو است. نویسندۀ الف‌لام نسبت به گزارش‌هایی که جنبه تحریف شخصیت امام و انقلاب اسلامی را دارد یا از قلم و زبان کسانی که با امام زاویه دارند انتشار یافته است، پذیرش ویژه دارد. گزارش‌های بی‌پایه و ناشیانه پادوهای ساواک و خاطرات مقامات دولتی مانند سناتور سزاوار، تیمسار پاکروان و همسرش، نیز کسانی مانند شیخ حسینعلی منتظری، حتی اگر برخلاف خرد و اندیشه باشد در کتاب الف‌لام از اعتبار ویژه و برجسته‌ای برخوردار است. در برابر، گزارش‌هایی که با راستی و درستی و به دور از غرض‌ورزی نگارش یافته باشد و به نوعی صداقت، معنویت، سازش‌ناپذیری و وارستگی‌های امام را بنمایاند از نظر نویسندۀ الف‌لام از اعتبار بایسته برخوردار نیست و آواز کنار آن بی‌سر و صدامی گذرد و آن را نادیده می‌گیرد اما دروغ‌پردازی جناب شیخ حسینعلی منتظری را ضد امام چنین جلوه‌گر می‌سازد:

... شب پنجم فروردین، شایعه‌ای با شتاب در شهر پیچید: شاه فرار کرده است... شاهدان آن روزها می‌گفتند که از این شایعه بوی توطئه می‌آید. می‌خواستند آیت‌الله خمینی را بدین وسیله تحریک کنند به حرم حضرت معصومه سلام‌الله علیها رفته، سخنرانی کند و با همین دستاویز دستگیر نمایند. من و آقای ابراهیم امینی با تشرف ایشان به حرم مخالفت کردیم و گفتیم در این شرایط و شلوغی صحن و حرم، تشرف شما صلاح نیست. ایشان اول قبول نمی‌کردند ولی بالأخره با اصرار، منصرف شدند. آقای امینی می‌گفت من به قدری ناراحت و نگران بودم که تصمیم داشتم اگر ایشان منصرف نشوند، قبا‌ی ایشان را بگیرم و بکشم و لو موجب پرت شدن ایشان باشد!!!^۱

این خیال‌پردازی جناب منتظری برای نویسندۀ الف‌لام از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است

نکته در خور توجه این است که نویسنده *الف لام*، کتاب خانم پاکروان را یک مائده آسمانی در راستای سیاست خود برای تخریب امام و خدشه دار کردن چهره او می داند؛ از این رو سخت به آن بالیده است

زیرا امام را آدمی زودباور، ساده اندیش و سطحی نگر نشان می دهد که چه زود آلت دست قرار می گرفته و فریب می خورده و نسنجیده و بی اندیشه راه می افتاده است! پرسشی که در این مورد مطرح می شود این است که امام با این خوی زودباوری! و ناشیگری! چگونه توانست پانزده سال در نجف - که آقای منتظری و آقای امینی را نداشت - در برابر صدها توطئه ژرف تر و

گسترده تر از توطئه ای که آقای منتظری از آن یاد کرده است، دوام بیاورد و فریب نخورد؟! بایسته یادآوری است آن گاه که شایعه فرار شاه در قم رواج یافت، بسیاری از علما و روحانیان به بیت امام ریختند و با خوشحالی و خرسندی به امام تبریک گفتند. واکنش امام بسیار ژرف، اندیشمندانه و هدف مندانه بود: «اگر این خبر صحت داشته باشد در موضع ما تغییری پدید نمی آورد؛ ما که با فرد طرف نیستیم و با شخص دعوا نداریم». در این جمله کوتاه، هزار نکته باریک تر ز مو نهفته است. امام با این جمله، هدف اصلی و نهایی خود را - که برچیدن نظام دوهزار و پانصدساله پادشاهی و برپایی حکومت اسلامی بود - به درستی بیان کرد. هر چند در آن روز کمتر کسی آن را دریافت و به آن اندیشه کرد. در آن روز که حرم مطهر از زائران موج می زد و مردم از سر و کول هم بالا می رفتند نه امام می توانست به حرم مشرف شود و نه در آن محل، امکان سخنرانی بود و رهبر ژرف نگر، حکیم، دانا و خردمند ملت ایران هشیارتر از این بود که با شایعه ای راه بیفتد و به کارهای نسنجیده و بی خردانه دست بزند؛ لیکن چه توان کرد که برخی با این گونه داستان سرایی ها و برجسته کردن این گونه قصه گویی ها، خیال بافی های کودکانه و دروغ پردازی های ناشیانه بر آن اند خمینی الف لامی بسازند!

برای اثبات این نکته که نویسنده *الف لام*، گرایش ویژه ای به گزارش های دور از واقعیت، پوچ و ساختگی داشته و روایت های راست و درست را بر نمی تافته است، به عنوان نمونه از آورده های او پیرامون ورود امام به نجف، پس از آن که از ترکیه به عراق تبعید شد، گذر می کنیم تا واکنش او در برابر گزارش های درست و نادرست، بهتر نمایان شود و این نگارنده به غرض ورزی و نسبت ناروا به این و آن متهم نشود و کمتر مورد نکوهش قرار بگیرد.

در پی ورود امام به نجف اشرف در تاریخ ۱۳۴۳/۷/۲۶ (پس از رهایی از تبعیدگاه ترکیه) دو نامه و یک خاطره از سه روحانی سرشناس در دست است که درباره ورود امام به نجف و دیدار او با مراجع، گزارشاتی داده اند. آن دو نامه، هم زمان با روزهایی است که امام وارد نجف



شده است لیکن خاطره، پس از گذشت چهل سال از آن روز و روزگار بازگو شده و با خطاهای آشکاری همراه است؛ لیکن نامه‌ها با دقت و صحت و امانت و دور از گزافه‌گویی نوشته شده است. شگفت‌آور این است که نویسنده/الف لام به آن دو نامه هیچ گونه اشاره‌ای نمی‌کند اما خاطراتی را که چهل سال بعد گفته شده و آکنده از خطا و نارواگویی است را مورد استناد قرار می‌دهد و آنها را اعتبار می‌بخشد!!

دو تن از مقامات روحانی نجف به نام‌های آیت‌الله سید مجتبی رودباری و حجت‌الاسلام شیخ علی غروی تبریزی (منشی آقای خویی) طی نامه‌های جداگانه، چگونگی ورود امام به نجف و رویدادهای آن روزها را به صورت ریز و دقیق نوشته‌اند. در نامه آقای غروی به آقای شریعتمداری آمده است:

... روز جمعه گذشته نوزدهم شهر جمادی‌الثانیه طرف عصر آقای جدیدالتحریر^۱ وارد نجف شد. روز قبل آن از طرف آقا شیخ نصرالله اعلام گردید که پنجاه عدد ماشین سواری در اختیار محصلین گذارده خواهد شد، هر که برای پیشواز مهیا است می‌تواند از آنها استفاده کند. دستگاه تمهید پیشواز و منهم آقا موسی اصفهانی سیدنا الاستاذ^۲ را نیز مهیا نمودند چهار دستگاه ماشین سواری، ایشان [آقای خویی] آماده کردند و به همان ترتیب شاهرودی و شیرازی آماده ساختند... شب شنبه سیدنا الاستاذ و آقای شاهرودی از ایشان دیدن نمودند و ما هم نیز به خدمت ایشان رسیدیم... شب دوم، آقای حکیم از ایشان دیدن نمودند... از شب چهارم به بازدید مراجع مشغول و در یک شب به بازدید هر سه خاتمه دادند و در مجلس آقای حکیم صحبت از کسالت ایشان به میان آمده آقای جدیدالتحریر اظهار کرده است سفری به ایران تشریف ببرند تا تغییر آب و هوا داده ضمناً اوضاع آنجا را مشاهده فرمایند تا ببینند قضیه از چه قرار است و اینکه سکوت جا ندارد و در حول این مطلب مذاکره، مختصری طولانی شده یکی به قیام سیدالشهدا (ع) بر علیه یزید و دیگری به سکوت امام حسن در مقابل دستگاه معاویه تمسک نموده، بالأخره مطلب به جایی نمی‌رسد...^۳

حاج آقای رودباری نیز در نامه خود به یکی از علمای گیلان به نام آیت‌الله ضیابری

۱. تازه آزاد شده، تازه وارد؛ اشاره به امام.

۲. آقای خویی.

۳. سید حمید روحانی، نهضت امام خمینی، تهران، عروج، ۱۳۸۱، دفتر دوم، ص ۱۸۶-۱۸۳.

نویسنده/الف لام در بررسی اسناد ساواک - که کلام الله او به شمار می آید - کوچک ترین گزارشی از رد و بدل شدن سخنان تند و درشت میان امام و آقای حکیم نیافته است. بی تردید اگر چنین برخوردی میان آن دو بزرگوار پیش می آمد مسئولان و مقامات ساواک بیش از هر مقام دیگری خواهان بهره برداری از آن بودند و آن را برجسته می کردند

چگونگی ورود امام به نجف و دیدار با علما را با راستی و درستی گزارش داده است.^۱ نویسنده/الف لام به این نامه ها بها نداده و بی اعتنا از آنها می گذرد. در صورتی که در نامه حجت الاسلام غروی چگونگی ورود امام به نجف و رفت و آمدها و دید و بازدیدها و گفت و گوها به دور از غرض ورزی و گرافه گویی گزارش شده است و می توان گفت که در آن نقطه سیاه و ناروایی دیده نمی شود؛ هر چند نویسنده نامه - آن گونه که از متن برمی آید - نسبت

به امام زاویه داشته است. نکته درخور پرسش از نویسنده/الف لام این است که چرا و چگونه به گزارش آقایان رودباری و غروی تبریزی درباره آنچه بر امام در روزهای نخستین ورود به نجف گذشته است بها نداده و به آن استناد نکرده است اما گزارش نادرست روحانی دیگری به نام سید هاشم رسولی را که درست چهل سال پس از گذشت گفت و گوی امام با آقای حکیم با خطا و اشتباه آن را روایت کرده، معتبر دانسته و آن را بازگو کرده است؟ «... رفته رفته گفت و گوی آن دو [خمینی - حکیم] تند شد و نصرالله خلخالی با خنده و رها کردن چند جمله خود را وسط انداخت و گفت و گو را پایان رساند»^۲! نویسنده/الف لام از آنجا که پیوسته دنبال آن است که روایت هایی را برجسته کند که مایه زیان به امام است، در جایی دیگر آورده: «عده ای از طلاب به سرپرستی شیخ محمد صادقی، آیت الله سید محمود شاهرودی را با اصرار وادار به ملاقات خمینی می نمایند»^۳؛ دروغی که در قوطی هیچ عطاری نیست!

شگفت آور اینکه نویسنده/الف لام در بررسی اسناد ساواک - که کلام الله او به شمار می آید - کوچک ترین گزارشی از رد و بدل شدن سخنان تند و درشت میان امام و آقای حکیم نیافته است. بی تردید اگر چنین برخوردی میان آن دو بزرگوار پیش می آمد مسئولان و مقامات ساواک بیش از هر مقام دیگری خواهان بهره برداری از آن بودند و آن را برجسته می کردند و روی آن مانور می دادند. اصولاً پیرامون گفت و گوی امام و آقای حکیم در آن روز و روزگار هیچ گونه خبر یا شایعه ای از برخورد تند میان آنان شنیده نشد و بر سر زبان ها نیفتاد. در سال های واپسین، جسته و گریخته زمزمه هایی از سخنان تند و درشت میان آن دو به عنوان یک شایعه شنیده شد. آقای رسولی از آنجا که گفت و گو میان امام و آقای حکیم

۱. همان، ص ۱۷۹.

۲. هدایت الله بهبودی، همان، ص ۵۱۷.

۳. همان، ص ۵۱۴.



استناد نویسنده/الف لام به خاطرات آقای رسولی درباره گفت و گوهای امام و آقای حکیم نشان از این واقعیت دارد که نامبرده برخلاف ادعای بی غرضی و بی طرفی! به هر سندی، گزارش و خبری که به نوعی امام را زیر سؤال ببرد - هر چند برخلاف نظر همه ناظران و حاضران و حتی گزارشگران ساواک باشد - اهمیت می دهد و آن را برجسته می کند

را به کلی از یاد برده بوده، ناگزیر شده همان شایعه را در خاطرات خود بر زبان آورد و به آن استواری ببخشد! و زمینه بحث میان امام و آقای حکیم را نیز به گونه ای سرهم بندی کند و بیافد. آنها که در مجلس دیدار امام با آقای حکیم حضور داشتند و آن را روایت کردند (چه مأموران ساواک که آن گفت و گوها را ضبط کردند یا به یاد سپردند و به تهران گزارش دادند و چه روحانیان همراه امام و دوروبری های آقای

حکیم) هم نظر بودند که موضوع بیماری آقای حکیم و پیشنهاد امام به او (برای سفر به ایران برای مداوا) راه گفت و گو پیرامون اوضاع سیاسی ایران و بایستگی مبارزه با شاه را باز کرد و در پایان این گفت و گو نیز همه آنها که در جریان این گفت و گو بودند هم نظرند که سخن امام با این فراز پایان یافت: «شما اقدام و قیام نمایید؛ من اولین کسی خواهم بود که از شما تبعیت خواهم کرد.»^۱

با اینکه هم گزارشگران ساواک و هم ناظران و حاضران در مجلس گفت و گوی امام و آقای حکیم اتفاق نظر دارند که واپسین سخن امام در این گفت و گو با آقای حکیم این بود که «شما قیام کنید من از شما تبعیت خواهم کرد»، باید دید که دیگر چه جای تند شدن گفت و گوها و نیاز به پادرمیانی بوده است؟! آن تحریف گران خیانت کاری که این شایعه را ساخته اند انگار درک و فهم این نکته را نداشته اند که این شایعه با سخن پایانی امام همخوانی ندارد و دروغ پردازان را رسوا می کند! شاید آن نابکاران از مشتریان خود شناخت داشته اند و به این نکته رسیده بودند که بسیاری از نویسندگان و قلم به دستان پرمداعا از نظر درک و شعور ناتوان تر از آن اند که دریابند چگونه می شود امام از یک سو در برابر آقای حکیم تا آن پایه فروتنی و اظهار محبت کند که بگوید: «شما قیام کنید من از شما تبعیت می کنم» و از سوی دیگر گفت و گویشان به درشت گویی برسد و به پادرمیانی نیاز یابد؟!

استناد نویسنده/الف لام به خاطرات آقای رسولی درباره گفت و گوهای امام و آقای حکیم نشان از این واقعیت دارد که نامبرده برخلاف ادعای بی غرضی و بی طرفی! به هر سندی، گزارش و خبری که به نوعی امام را زیر سؤال ببرد - هر چند برخلاف نظر همه ناظران و حاضران و حتی گزارشگران ساواک باشد - اهمیت می دهد و آن را برجسته می کند.

۱. سید حمید روحانی، همان، دفتر دوم، ص ۲۲۳.

هشدار به خاطره‌گویان و خاطره‌نویسان

یادآوری این نکته نیز بایسته است که صرف نظر از توطئه تحریف‌گران و شایعه‌سازان برای مخدوش ساختن تاریخ و چهره‌های تاریخی، خاطره‌گویی‌های نسنجیده و غیرمسئولانه نیز در پدید آوردن هرج و مرج در روایت‌های تاریخی، نقش تخریبی دامنه‌داری دارد و واقعیت‌ها را خدشه‌دار می‌کند. کسانی که این روزها به پیروی از مدل خاطره‌می‌گویند دو دسته‌اند: برخی از آنان از خدا بی‌خبران‌اند که از گزافه‌گویی، افسانه‌سرایی و خیال‌بافی پروایی ندارند و خاطره‌هایی آکنده از دروغ و خودنمایی به نمایش درمی‌آورند. شمار دیگر از خاطره‌گویان، باورمندانی‌اند که به موازین اسلامی پایبندند، لیکن به علت بی‌دقتی، سهل‌انگاری و از همه مهم‌تر فراموشی و گاهی نیز خودبزرگ‌بینی مطالبی را بر زبان می‌آورند که نه تنها واقعیت ندارد، بلکه زمینه‌ساز انحراف‌های سنگین و سهمگینی در رویدادهای تاریخی شده و راه را برای تحریف و تخریب هموار می‌کند. باید بگویم خاطره‌گویی‌های سال‌های واپسین که روی چشم و هم‌چشمی و خودنمایی و... رواج یافته است نوعی آشفستگی و ضد و نقیض‌گویی در رویدادها و جریان‌های تاریخی پدید آورده و تاریخ را به چالش کشیده است.

یکی از خاطره‌گویان، آقای سید هاشم رسولی است که در روزهای آغازین زیست امام در نجف، در سال ۱۳۴۴ چند صباحی در کنار امام به سر برده است. او پس از گذشت چهار دهه از آن روزگار، پای گفت‌وگو نشست و بر آن بود آنچه را میان امام و آقای حکیم گذشت بازگو کند و به اصطلاح برای نسل امروز و نسل‌های آینده به یادگار بگذارد! از آنجا که او از مطالب و مسائلی که میان آن بزرگواران گذشته بود چیزی به یاد نداشته است به شنیدنی‌های بی‌ریشه و خیال‌پردازی‌های بی‌مایه روی آورده و ناآگاهانه به تحریف تاریخ نشسته است. آقای رسولی آغاز گفت‌وگوی امام با آقای حکیم را چنین بافته است:

... شما خوب است اطرافیان‌تان را از انسان‌های صالح، خبیر و دلسوز به اسلام و مذهب انتخاب کنید... باید کسانی که در اطرافتان هستند مسائل را به شما برسانند که اگر می‌رساندند حتماً حرکت و اقدام‌های شما خیلی جدی‌تر بود... گویا مرحوم آیت‌الله حکیم از این فرمایش امام خوششان نیامد و در پاسخ گفتند: آقا چه فایده دارد؟ مردم به حرف ما گوش نمی‌کنند... امام فرمودند: نخیر، ما تجربه داریم! مردم با ما هستند و گوش می‌دهند. مرحوم آقای حکیم فرمودند: پس چرا امام حسن (ع) صلح کردند؟ امام فرمودند: چرا امام حسین (ع) جنگ کردند؟ خلاصه همین‌طور





بحث داشت شدت و حدت پیدا می‌کرد و کم‌کم به جای باریک می‌کشید(!)
مرحوم آقا شیخ نصرالله پادرمیانی کرد... با شوخی و خنده بحث را به این
صورت فیصله داد...^۱

اندیشمندان و خردمندانی که از امام شناختی داشته باشند، نیز آن پژوهشگران آگاه و
دلسوزی که رویدادهای تاریخی را دنبال می‌کنند به خوبی درمی‌یابند آنچه در گزارش بالا
به عنوان خاطره آمده است نه با روحیه و اندیشه و ژرف‌نگری امام همخوانی دارد و نه با
آنچه میان او و آقای حکیم روی داد سازگار است و می‌توان گفت که از آغاز تا پایان، تحریف
آن گفت‌وگوهای تاریخی است که میان آن دو بزرگوار گذشت. اول اینکه امام ژرف‌نگرتر
و اندیشمندتر از آن بود که در همان گام نخست بر آن باشد با آقای حکیم با درگیری،
عیب‌جویی و نکوهش و سرزنش برخورد کند و از بیت او خرده بگیرد. دوم، چنان که پیش‌تر
آمد، به اتفاق نظر همه آنهایی که در آن محفل، ناظر و حاضر بودند زمینه گفت‌وگو از بیماری
آقای حکیم آغاز شد و امام با پیشنهاد اینکه خوب است ایشان برای مداوا به ایران بروند و
اوضاع اسف‌بار ایران را از نزدیک ببینند، بحث را آغاز کرد. سوم، آنچه میان امام و آقای
حکیم گذشت با کمال متانت و احترام متقابل و حرمت‌داری و فروتنی امام با آن مرجع
بزرگوار بود؛ هرگز بحث و جدلی در میان نبود تا خطر آن باشد که «کم‌کم به جای باریک
بکشد!! چهارم، باید دید منظور از اینکه «بحث... کم‌کم به جای باریک می‌کشید» چیست و
چه معنا دارد؟ آیا منظور این است که کار به فحش و جسارت یا به برخورد فیزیکی کشیده
شود؟! آیا این گونه خاطره‌گویی، از امام، چهره‌ای مخدوش و آدمی سبک‌سر نمی‌سازد که
کارهای او بر پایه احساسات، سطحی‌نگری و دور از اندیشه و خرد بود و این دوروبری‌ها
بودند که بایستی با پادرمیانی و راهنمایی او را از تندی بازمی‌داشتند و مراقب بودند که
«کار را به جاهای باریک نکشاند»؟! شاید برخی از این دست خاطره‌گویان، ژرفای فاجعه
را درنیابند و بر این باور باشند که حرفی زدند و گذشتند و مشکلی به همراه ندارد؛ غافل از
اینکه با این خاطره‌ای که پیرامون دیدار امام و آقای حکیم به ناحق بیان کردند چه آسیبی
بر امام وارد کردند و سنگ بنای انحراف و تحریف سهمگینی را گذاشتند. آیا آنها به راستی
در نمی‌یابند که این گونه بافته‌ها و نارواگویی‌ها چهره امام را خدشه‌دار می‌کند و آن مرد خدا
را زیر سؤال می‌برد؟! باید دانست که نسبت ناروا به یک انسان از خود رسته و به خداسیده،
گناهی نابخشودنی است. افزون بر این، این گونه خاطره‌های ناروا و دور از واقعیت، یک روایت
درست و معتبر را آسیب‌پذیر می‌سازد و دیگران با بهره‌برداری از آن بافته‌ها و نارواگویی‌ها،

۱. احمد رشیدی، *خاطرات آیت‌الله سید هاشم رسولی محلاتی*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۳،
ص ۹۴-۹۳.

عمده علتی که نگارنده را بر آن داشت که از بازگو کردن یادها و داشته‌های بیش از نیم قرن گذشته خود چشم پوشد و دریایی از خاطرات را با خود به گور ببرد، نگرانی از خطا و اشتباه یا خدای نخواستہ اغراق و گزافه و خودنمایی است که چه بسا در میان داستان‌های شیرین و دلنشین، پویا و گیرا و سرگرم‌کننده روی دهد که خود گوینده نتواند آن را دریابد و به لغزش خود پی ببرد

با دستاویز اینکه آن گفت و گوها با روایت‌های متفاوتی آمده است، اعتبار روایت درست را زیر سؤال می‌برند و به طور کلی آن را خدشه‌دار می‌سازند و در نهایت غرض‌ورزان و یاوه‌گویان با افزودن وصله و پینه به آن بافته‌های نخستین - که از روی سهل‌انگاری و ندانم‌کاری و بی‌فکری بازگو شده است - یک کلاغ چهل کلاغ می‌کنند و دروغ‌نامه می‌سازند.

در پی نارواگویی‌های جناب آقای رسولی درباره گفت‌وگوی امام و آقای حکیم می‌بینیم که

در کتاب *فقیهان و انقلاب ایران*، نویسنده پس از درج متن آن گفت‌وگوها، بی‌درنگ آنچه را که از زبان آقای رسولی آمده است بر آن می‌افزاید و بافته‌های آقای رسولی را بی‌کم و کاست بازگو می‌کند؛^۱ بدین گونه نارواگویی خاطرات آقای رسولی، جا باز می‌کند و گام به گام گسترش می‌یابد. یکی از عناصر بی‌هویت و ناشناس به نام محمد سمایی، پس از گذشت نزدیک نیم قرن از بازدید امام از آقای حکیم شاید از این جمله ناروای آقای رسولی که «این بحث داشت شدت و حدت پیدا می‌کرد و کم کم به جای باریک می‌کشید» وسوسه شده است که به این جریان پر و بال بدهد و از کاه کوهی بسازد؛ از این رو در سال ۱۳۸۸ به دروغ پردازی و یاوه‌سرایی دست زده و ادعا کرده است که آقای حکیم در آن گفت‌وگوی تاریخی، به امام تند شده و امام را مورد اعتراض قرار داده است و...

باید دانست که اولاً علمای بزرگ در دیدارها، گفت‌وگوها و مذاکره‌هایی که با یکدیگر داشته‌اند هیچ گاه با همدیگر اهانت‌آمیز و به دور از اخلاق اسلامی برخورد نکرده‌اند و سخن ناروایی نسبت به هم بر زبان نیاورده‌اند. در پی آغاز نهضت اسلامی در سال ۱۳۴۱ تاروژی که امام تبعید شد امام و علمای قم به طور هفتگی یا ماهانه - کمتر و بیشتر - با هم نشست داشتند و به رغم اختلافاتی که در میان بود هیچ گاه سخن جسارت‌آمیز و ناروایی میانشان رد و بدل نشد. ثانیاً میان امام و آقای حکیم افزون بر رعایت شئون روحانیت و مرجعیت و پایبندی به احترام متقابل، نوعی کشش محبت‌آمیز و مودت‌انگیز برقرار بود. آقای حکیم نسبت به امام، برخوردی بزرگوارانه همراه با مهربانی داشت؛ امام نیز با او با فروتنی و ارج‌گذاری برخورد می‌کرد؛ چنان که حاضران و ناظران دیدار این دو بزرگواران روایت کرده‌اند که

۱. سید هادی طباطبایی، *فقیهان و انقلاب ایران* (یک نسل پس از آیت‌الله العظمی بروجردی)، تهران، کویر، ۱۳۹۵، ص ۴۱.



لازم است به آن دسته از خاطره‌گویانی که به خدا و روز جزا باورمند و به امام و انقلاب وفادارند، هشدار دهیم که زینهار از این یادمانده‌ها! که به سارا راه جهنم را برایشان هموار سازد و جز «وزر و وبال» برآیندی به همراه نداشته باشد و جز تخریب و تحریف تاریخ خدمتی به شمار نیاید

آقای حکیم در نخستین دیدار خود با امام از اینکه او نماز را در منزل به جا آورده است احساس ناخرسندی کرد و از او خواست که نماز را در یکی از مساجد نجف با جماعت برپا دارد و به درس و بحث در نجف بپردازد.^۱ همچنین آن‌گاه که امام در دیدار دوم خود با آقای حکیم پیشنهاد می‌دهد که او برای مداوا به ایران سفر کند آقای حکیم پاسخ می‌دهد: شما که اینجا

هستید برای من لطفی ندارد [به] ایران بروم!^۲ که ژرفایی محبت و مهربانی او را به امام می‌نمایاند. در گفت‌وگو با آقای حکیم، آن‌گاه که امام از او می‌شنود: «من که نمی‌بینم کسی را داشته باشم که اگر اقدامی کردم تبعیت نماید»، بی‌درنگ پاسخ می‌دهد: «شما قیام و اقدام نمایید من اولین کسی خواهم بود که از شما تبعیت خواهم کرد».^۳ نیز ژرفای دلبستگی و امید امام به آقای حکیم را به نمایش می‌گذارد. این کشش و گرایش میان آن دو بزرگوار در علامه شهید سید مصطفی خمینی نیز تأثیر گذاشته بود. او نیز با آقای حکیم ارتباط ویژه‌ای داشت و هر از چندی نزد او می‌رفت، مطالبی را به او می‌رساند و پیشنهادهایی می‌داد. بنابراین آنچه از زبان آقای حکیم خطاب به امام آورده‌اند، حرف‌های جاهلانه و سزاوار همان کسانی است که آن را بافته و ساخته‌اند. ساحت مقدس بزرگان روحانی از این گونه زشت‌گویی‌ها بیزار است. خاطره‌نویس دیگری نیز گفت‌وگوی امام و آقای حکیم را به نوعی به هم زده، زیر و رو کرده و از نظر عبارتی در آن تغییراتی پدید آورده است؛ شاید برای اینکه برداشت نشود که او نوشته‌های دیگران را از اینجا و آنجا بیرون کشیده و به نام یاد و خاطره خود دوباره نویسی کرده است! او این جمله کوتاه آقای حکیم را که می‌گوید: «چه می‌شود کرد و چه اثری دارد؟» چنین وارونه کرده است:

آقای حکیم در پاسخ مطرح می‌کند که انسان هر کار و اقدامی می‌خواهد بکند باید اثری داشته باشد. فرض کنید ما این مسائل را هم فهمیدیم ولی وقتی نتوانیم کاری بکنیم یا کارها اثر و فایده‌ای نداشته باشد طبیعتاً لغو است!^۴

۱. سید حمید روحانی، همان، دفتر دوم، ص ۱۷۱ و ۱۸۰.

۲. همان، ص ۲۲۱.

۳. همان، ص ۲۲۳.

۴. علی اکبر محشمی پور، از ایران به ایران، قم، کوثر النبی، ج ۱، ص ۱۱۸-۱۱۷.



یا دیدگاه دیگر آقای حکیم را که اگر قیام کنیم و خونی از بینی کسی بریزد و سر و صدایی بشود مردم به ما ناسزا می گویند، این گونه دگرگون کرده است:

آقای حکیم می گوید درست است ولی اگر انسان یک کارهایی بکند و فرض کنید خونی از دماغ کسی ریخته شود و خشونت صورت گیرد، باعث می شود که مردم از اسلام، دین و روحانیت زده شوند و ناسزا بگویند.^۱

نیز روایت امام را پیرامون بازدید از محلی در ترکیه که علمای آن به مبارزه با آتاتورک برخاستند و چهل تن از آنان در راه دفاع از اسلام کشته شدند، چنین تحریف کرده است: «در ترکیه به همراه برخی دوستان به یکی از روستاهای اطراف بورسارفته بودم. آنجا که از ماشین پیاده شدیم و با همراهان داخل روستا قدم می زدیم و...»^۲

بنابر آورده این خاطره نویس، امام در ترکیه تنها نمی زیست! بلکه دوستانی داشت و به همراه آن دوستان به یکی از روستاهای «اطراف بورسار» می رفت! در صورتی که همه می دانند امام در ترکیه جز مأموران امنیتی آن کشور و ایران، همراه و دوستی نداشت تا با آنها به روستایی بروند و قدم بزنند؛ به ویژه در اطراف بورسار که «منطقه ممنوعه» به شمار می رفت. حتی آن گاه که نمایندگان برخی مراجع برای دیدار با امام به ترکیه می رفتند مأموران، امام را از بورسار به محلی دوردست مانند استامبول می بردند که بیش از ۳۰۰ کیلومتر با بورسار فاصله داشت؛ تا زیستگاه امام برای ایرانیان کشف نشود.

اکنون باید پرسید آیا می توان این گونه خاطره نویسی ها را خدمت به امام و تاریخ دانست؟ آیا فردا تحریف گران، از این گونه خاطره نویسی های غیرمسئولانه بهره برداری ناروانمی کنند و با استناد به آن نمی نویسند که امام در ترکیه آزاد بود و به گردش و تفریح می پرداخت و آزادی کامل داشت؟!

در پایان لازم می دانم به آن دسته از خاطره گویانی که به خدا و روز جزا باورمند و به امام و انقلاب وفادارند، هشدار دهم که زینهار از این بادمانده ها! که چه بسا راه جهنم را برایشان هموار سازد و جز «وزر و وبال» بر آیندی به همراه نداشته باشد و جز تخریب و تحریف تاریخ خدمتی به شمار نیاید.

بایسته یادآور است عمده علتی که این نگارنده را بر آن داشت که از بازگو کردن یادها و داشته های بیش از نیم قرن گذشته خود چشم ببوشد و دریایی از خاطرات را با خود به گور ببرد، نگرانی از خطا و اشتباه یا خدای نخواستہ اغراق و گزافه و خودنمایی است که چه بسا

۱. همان.

۲. همان.



در میان داستان‌های شیرین و دلنشین، پویا و گیرا و سرگرم‌کننده روی دهد که خود گوینده نتواند آن را دریابد و به لغزش خود پی ببرد. آن‌گاه که چانه گرم شود و آورده‌ها و گفته‌ها با تشویق و تحسین شنونده یا شنندگان همراه شود، داستان‌سرا و خاطره‌گواز خود بی‌خود شود و به بازگو کردن مطالب و اسراری بپردازد که فرجامی جز جهنم ندارد.

و ما اَبْرَیِّ نفسی انّ النفس لا ماره بالسوء الا ما رحم ربّی.

نقدی بر حاشیه‌نگاری تاریخی حسین دهباشی بر خاطرات حسین نصر

سعید احمدی فرد
سهراب مقدمی شهیدانی

مقدمه

یکی از مهم‌ترین گام‌های جدی در مسیر دستیابی به شناخت صحیح تاریخی، تکیه بر منابع و داده‌هایی است که از دو ویژگی صحت و کفایت برخوردار باشد. جدیت در امر کفایت داده‌ها، تاریخ‌پژوه را به جنب و جوش وادار می‌کند تا هر جا که احتمال وجود داده‌ای را می‌دهد حضور یابد و به ثبت و ضبط آنها بپردازد. اهتمام به صحت داده‌های تاریخی نیز چنین می‌طلبد که تاریخ‌نگار همچون منتقدی زبر دست و با ذکاوت حداکثری، در مقام ارزیابی داده‌ها و منابع آنها بر آید؛ به هر چه گفته‌اند و نوشته‌اند اعتماد نکند و خود در این باب دست به داوری توأم با تحقیق زند.

وقتی سخن از مطالعه تاریخ انقلاب اسلامی در میان باشد، مراعات اصل تجمیع گزاره‌های پراکنده و اصل صحت‌سنجی داده‌های تاریخی از ضرورتی دو چندان برخوردار خواهد بود.





از یک سو منابعی که می‌تواند به کمک تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی آید محدود به منابع موجود نخواهد بود لذا منبع‌یابی و تتبع در منابعی که در خود داده‌های مهم و مفیدی را جای داده‌اند، ضرورت دارد و غفلت از این داده‌ها کفایت داده‌های تاریخی پیرامون ابعاد گسترده و جهان‌شمول انقلاب اسلامی را با مشکل جدی مواجه خواهد ساخت. از سوی دیگر ثبت و پذیرش بی‌چون و چرای این داده‌ها حکایت از ساده‌اندیشی تاریخ‌نگار درباره پژوهش تاریخی دارد.

درک ضرورت‌های پیش‌گفته، پرداختن به تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی را موضوعی درخور اهمیت جلوه می‌دهد لکن باید دانست که قلمرو تاریخ شفاهی به مراتب بیش از عرصه تاریخ مکتوب نیازمند دیدگاه انتقادی است و به همان نسبت نقش تاریخ‌نگار در تدوین تاریخ شفاهی بیش از عرصه‌های تاریخی دیگر دارای اهمیت است. از این رو لازم است که عرصه تدوین تاریخ شفاهی به دست کسانی سپرده شود که با تاریخ و روش‌شناسی آن آشنایی دارند و همچنین آگاهانه توان بکارگیری شیوه‌های نقد و سنجش در عرصه داده تاریخی را دارا هستند.

در سال‌های اخیر در راستای تدوین تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی تلاش‌های بسیاری انجام گرفته است. نقاط قوت و ضعف هر یک از این تلاش‌ها باید در بوته نقد قرار گیرد تا در آینده با دقت و جدیت بیشتری به این امر مهم پرداخته شود. مجموعه «تاریخ شفاهی و تصویری ایران معاصر» یکی از همین تلاش‌هاست. این مجموعه که حاصل کار چندین ساله حسین دهباشی و همکاران اوست، مجموعه گفت‌وگوهایی است که با کارگزاران پهلوی دوم صورت گرفته است. تاکنون تنها تعدادی از این گفت‌وگوها تدوین شده و در قالب کتاب در اختیار خوانندگان قرار گرفته است. از جمله ابتکاراتی که در تدوین کتاب‌های مجموعه یادشده به کار رفته، وجود پاورقی‌هایی است که در حاشیه صفحات کتاب جای گرفته است. این پاورقی‌ها به همراه تصاویر مرتبط، مشتمل بر توضیحاتی در خصوص اشخاص، مکان‌ها، کتاب‌ها و به طور کلی اعلامی است که در ضمن گفت‌وگو از آنها یاد شده است. دانستنی است این پاورقی‌ها دربردارنده اطلاعات تاریخی گسترده‌ای است که کار مطالعه متن بدون مراجعه به آنها با دشواری‌هایی مواجه خواهد گشت. طبعاً نادرستی بخش‌هایی از این حواشی تاریخی ممکن است به سردرگمی مخاطب یا شکل‌گیری ذهنیت نادرست تاریخی در وی منجر شود و از این حیث، نقد و اصلاح آن امری ضروری است.

کتاب حکمت و سیاست که حاصل گفت‌وگوهای حسین دهباشی و همکاران او با دکتر سید حسین نصر است یکی از حلقه‌های این مجموعه است که برای اولین بار در ابتدای استقرار دولت اعتدال و در سال ۱۳۹۳ روانه بازار نشر گردید. نصر علاوه بر جایگاه علمی، در دوره

پهلوی دارای سمت‌هایی بوده که آخرین و مهم‌ترینش ریاست دفتر مخصوص فرح پهلوی بود. او در این گفت‌وگو به خاطرات خود از دوران کودکی تا ایام وقوع انقلاب اسلامی پرداخته است.

نوشتار حاضر با هدف نقد و بررسی کتاب حکمت و سیاست سامان یافته و در گام نخست به ارزیابی پاورقی‌هایی خواهد پرداخت که در کنار صفحات کتاب به طبع رسیده است. در این پاورقی‌ها مجموعه‌ای از داده‌های تاریخی ارایه شده است. ما با بررسی داده‌های یادشده میزان صحت و سقم آنها را ارزیابی خواهیم کرد و از آنجا که مسئولیت این بخش با مؤلف کتاب است، طبعاً نقدها نیز متوجه همو خواهد بود. لازم است پیش از بیان نقد، خواننده را به این نکته توجه دهیم که ما در این نوشتار بر پایه چاپ دوم به نقل و گزارش مطالب خواهیم پرداخت تا فرصت ویرایش اغلاط فاحش را برای نویسندگان لحاظ کرده باشیم.^۱

نقد مطالب در ذیل تیترهایی کوتاه بیان شده و پیش از نقد، مطلب مورد نظر، با نقل مستقیم به خوانندگان عرضه شده است و ترجیحاً از مبنا قرار دادن گزارش غیر مستقیم محتوای کتاب پرهیز گردیده. در هر فراز، ابتدا صفحه مطلب مورد نقد با علامت اختصاری «ص» و شماره پاورقی آقای دهباشی با علامت «پ» و در ادامه متن مورد نقد درج شده است.

در بررسی این اثر، در حوزه‌های مختلف از معرفی رجال و آثار گرفته تا تبیین مفاهیم و نقل وقایع تاریخی، اشتباهات فراوانی به چشم می‌خورد که پذیرفتنی و توجیه‌پذیر نیست. مواجهه با این حجم از اشتباهات فاحش علمی در حاشیه‌نگاری یک اثر در حوزه تاریخ شفاهی، سرسام‌آور و موجب تعجب و تأسف محافل علمی و تاریخی است. ورود عناصر غیر متخصص به حوزه حساس تاریخ، منجر به چنین نتایجی خواهد شد. سخنان پر مناقشه دکتر نصر نیز نیازمند نقد مستقلی است که باری، به امید خداوند در فرصت آتی منتشر خواهد شد.

تبیین غلط مفاهیم دینی

ص ۱۸، پ ۴۷: در این پاورقی دیدگاه دکتر نصر درباره احکام نجاست و طهارت در اسلام این چنین مورد انتقاد قرار گرفته است:

سخن دکتر نصر در مورد احکام نجس و پاکی نامستند است. نجس و پاکی و ریشه‌های آن در مبحث مکاسب محرمة دروس فقهی به دقت مورد بحث قرار می‌گیرد.

۱. رک: حسین دهباشی (به کوشش)، حکمت و سیاست، گفت‌وگو با دکتر سید حسین نصر، تهران، سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۹۴. گفتنی است نویسنده در این نوبت از چاپ کتاب هیچ گونه تغییری در محتوای متن آن اعمال نکرده است.





گفتنی است موضع انتقادی نویسندگان در این باره صحیح و بجاست لکن معلوم نیست چرا منتقد محترم احکام طهارت در اسلام را به مباحث مکاسب محرمه دروس فقهی ارجاع داده است. اگرچه بخشی از مباحث مکاسب محرمه به خرید و فروش اعیان نجسه اختصاص دارد اما این بحث ربطی به احکام طهارت و نجاست و ریشه‌های آن ندارد.^۱ علاوه بر آن که فقهای شیعه در کتاب *الطهاره* به تفصیل درباره احکام طهارت و نجاست سخن گفته و قلم زده‌اند.^۲

اشتباه در معرفی ابوحاتم رازی

در ص ۱۶۹، پ ۳۹۸، چنین آمده است:

ابوحاتم رازی، *اعلام النبوه*، به کوشش سید حسین نصر و غلامرضا اعوانی، تهران، انجمن سلطنتی حکمت ایران، ۱۳۵۶. کتابی است در رد ادعاهای کفر آمیز قرامطه و نویسندگان، یکی از متفکران و مصنفان و داعیان بزرگ اسماعیلی ایران است. ابوحاتم احمد بن حمدان رازی شهادت (۱۳۲۲) از مبلغان و محدثان نامدار شیعه که برخی وی را شیعه اسماعیلی و برخی اثنی عشری می‌دانند.

لازم به ذکر است که بر خلاف توضیح ارائه شده توسط نگارنده، کتاب *اعلام النبوه* که توسط ابوحاتم رازی تألیف گردیده و با مقدمه دکتر نصر و اعوانی، توسط انجمن حکمت و فلسفه چاپ شده، کتابی در رد ادعاهای کفر آمیز قرامطه نیست بلکه کتاب یادشده، به منزله ردیه‌ای است که بر اندیشه‌های الحادی محمد بن زکریای رازی نوشته شده است.^۳ علاوه بر این، قرامطه خود شاخه مهمی از مذهب اسماعیلیه هستند^۴ و اینکه گفته شود یک داعی اسماعیلی در رد ادعاهای کفر آمیز قرامطه کتاب نوشته خالی از دقت لازم است.

مضاف بر آن که این تلقی درباره ابوحاتم رازی که «از مبلغان و محدثان نامدار شیعه که برخی ایشان را شیعه اسماعیلی و برخی اثنی عشری می‌دانند» صحیح نیست. بدون تردید ابوحاتم رازی اسماعیلی مذهب است و همچنان که در منابع معتبر تاریخی نیز تصریح شده

۱. رک: الامام الخميني، *المکاسب المحرمه*، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۳، ج ۱، سراسر کتاب.

۲. رک: محمد حسن النجفی، *جواهر الکلام*، تحقیق عباس قوچانی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۸۱ م، ج ۵، ص ۲۷۳.

۳. ابوحاتم رازی، *اعلام النبوه*، تحقیق و تصحیح و مقدمه صلاح الصاوی و غلامرضا اعوانی، با مقدمه انگلیسی سید حسین نصر، تهران، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۸۱.

۴. رک: سید حسن خمینی، *فرهنگ جامع فرق اسلامی*، بر پایه دست‌نوشته‌های مرحوم آیت‌الله سید مهدی روحانی، تهران، اطلاعات، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۱۰۷۵.

وقتی سخن از مطالعه تاریخ
انقلاب اسلامی در میان باشد،
مراعات اصل تجميع گزاره‌های
پراکنده و اصل صحت سنجی
داده‌های تاریخی از ضرورتی
دو چندان برخوردار خواهد بود

است او از اندیشمندان و نویسندگان شاخص مذهب
یادشده به شمار می‌رود.^۱ لازم به ذکر است احتمال
گرایش و باور ابوحاتم به تشیع اثنی عشری تنها در
برخی منابع غیر معتبر در فضای مجازی ذکر گردیده
است.^۲ در این زمینه باید به طور ویژه از قول منسوب
به شخصیت مجهول الهویه‌ای به نام دکتر مهدوی، یاد
کرد.^۳

دیگر آن که ابوحاتم رازی متوفای ۳۲۲ هجری قمری است، از این رو ذکر سال ۱۳۲۲ ق
به عنوان تاریخ مرگ او نیاز به اصلاح و ویرایش دارد.
علاوه بر این، نویسنده از مرگ ابوحاتم رازی با عنوان شهادت یاد کرده است. عنوان
شهادت چنان که پیداست تعبیری ارزشی از کشته شدن یک شخص است. مضاف بر اینکه
کشته شدن ابوحاتم رازی در منابع معتبر تاریخی ذکر نشده است،^۴ به نظر می‌رسد یاد کرد
از مرگ یک مبلغ اسماعیلی با عنوان شهادت فاقد هر گونه وجاهتی است.

خلط آشکار در معرفی دوره مرجعیت آیت‌الله العظمی بروجردی

در ص ۹۸، پ ۲۶۷ آیت‌الله العظمی بروجردی این گونه معرفی شده است:

آیت‌الله سید محمدحسین بروجردی: (حدود ۱۲۶۰-۱۳۴۰ ش) مرجع
تقلید عام شیعیان در دوران پهلوی اول و اوایل پهلوی دوم که به مرکزیت
دینی شهر قم اعتبار ویژه‌ای بخشید. صاحب تعلیقات بر اسفار و رسائل
علمیه.

گفتنی است آیت‌الله بروجردی از زمانی که در شهر قم مستقر شدند به عنوان مرجع
تقلید عام شیعیان مطرح شدند. استقرار ایشان در حوزه علمیه قم مربوط به سال‌های میانی
دهه بیست شمسی است. با رحلت آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی در سال ۱۳۲۵ شمسی
زمینه برای مرجعیت عام ایشان بیش از پیش فراهم گردید.^۵ چنان که پیداست آیت‌الله

۱. رک: دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، تهران، مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۱، ج ۵، ص ۳۰۸-۳۰۷.

۲. برای اطلاع از احتمال شیعه اثنی عشری بودن ابوحاتم رازی و مستندات احتمال مزبور رک:
<https://fa.wikipedia.org/wiki>

۳. برای اطلاع از جعلیات و میزان اعتبار منقولات این شخصیت رک: سهراب مقدمی شهیدانی، نقدی بر مدخل
امام خمینی در دایره‌المعارف تشیع، تهران، بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی، ۱۳۹۷، ص ۳۰۳-۳۰۰.

۴. رک: دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، همان، ص ۳۰۸.

۵. رک: رحیم روح بخش الله آباد، آیت‌الله العظمی بروجردی به روایت اسناد، قم، مورخ، ۱۳۹۷، ص ۱۵-۱۴.





باید دانست که قلمرو تاریخ شفاهی به مراتب بیش از عرصه تاریخ مکتوب نیازمند دیدگاه انتقادی است و به همان نسبت نقش تاریخ نگار در تدوین تاریخ شفاهی بیش از عرصه های تاریخی دیگر دارای اهمیت است

بروجردی در دوره پهلوی اول به عنوان مرجع تقلید عام شیعیان شناخته نشده بود. از این رو، همزمان دانستن مرجعیت آیت الله بروجردی با دوران پهلوی اول نادرست است. از سوی دیگر با توجه به اینکه رحلت آیت الله بروجردی در سال ۱۳۴۰ شمسی واقع شده است، می توان

گفت قریب به پانزده سال از ایام سلطنت پهلوی دوم در دوران زعامت ایشان بوده است و در ایام رحلت آیت الله بروجردی سلطنت پهلوی دوم وارد نیمه دوم خود شده بود. بنابراین، این گفته که مرجعیت ایشان مربوط به اوایل سلطنت پهلوی دوم است با تسامح نسنجیده ای همراه است.

در بخش پایانی نیز نگارنده به ایشان آثاری نسبت می دهد که هیچ یک مقرون به صحت نیست. در میان آثار یادشده برای آیت الله العظمی بروجردی نه کتابی با موضوع تعلیقاتی بر اسفار ذکر شده و نه ایشان کتابی با عنوان رسائل علمیه تألیف نموده اند.^۱

درج نام آیت الله میلانی، بدون القاب محترمانه

ص ۱۸۰، پ ۴۱۸ نام آیت الله سید محمد هادی میلانی بدون رعایت آداب لازم ثبت شده است. این در حالی است که داب نگارنده در هنگام نام بردن از دیگر مراجع آنست که نام آنان همراه با لقب آیت الله ذکر گردد. وانگهی، در موارد دیگر، نویسنده برای برخی افراد از القاب استفاده نموده و در واقع نوعی ادبیات دو گانه را در معرفی رجال دینی به کار گرفته است.

عدم دقت در معرفی آیت الله طالقانی

در ص ۱۸۱، پ ۴۲۳ آمده است:

آیت الله سید محمود طالقانی (۱۳۵۸-۱۳۸۹ ش) از مؤسسان نهضت آزادی ایران، از چهره های اصلی مبارزان مسلمان بر ضد حکومت پهلوی، عضو شورای انقلاب، نخستین امام جمعه تهران در جمهوری اسلامی و نماینده اول تهران در مجلس خبرگان.

۱. رک: جعفر سبحانی (زیر نظر)، موسوعه طبقات الفقهاء، قم، مؤسسه الامام الصادق، ۱۴۱۸ق، ج ۱۴، ص ۲۱۶-۲۱۵.



در مورد نسبت آیت‌الله طالقانی با نهضت آزادی، تحلیل‌های مختلفی ارائه شده و برخی ایشان را نوعی رهبر معنوی و نه عضو رسمی نهضت دانسته‌اند. لازم به ذکر است که:

آقای طالقانی دعوت به همکاری مؤسّسین نهضت را می‌پذیرد، اما در بیانیه‌ای که می‌دهد شروطی را ذکر می‌کند، از جمله تأکید می‌کند مواظب نفوذ افراد بیمار دل و دور و منافع باشید. نیز مهندس بازرگان صراحتاً در سخنرانی‌اش در مسجد هدایت، ایشان را عضو مؤسس درجه یک نمی‌داند، بلکه درجه دو برمی‌شمارد! متن سخنرانی مهندس بازرگان در کتاب یادنامه / بوذر زمان، آمده است... آیت‌الله طالقانی از ابتدا از نگاه آنتاگونیستی و خصمانه جریان روشنفکری بیمار و ناسیونالیستی کور فاصله جدی داشتند و از آن طرف نگاه هم‌دلانه و سمپاتیک و مثبت نسبت به جریان اسلامی و اسلام‌گرایی مبارز داشتند. آیت‌الله طالقانی از یک طرف عضو جبهه ملی است و از طرف دیگر به شدت از فداییان اسلام و حتی اندیشه آنها حمایت می‌کند. فداییان اسلام مغضوب دولت مصدق بودند و شاید عده‌ای ندانند که همه دوران حبس نواب صفوی در زندان‌های دکتر مصدق سپری می‌شود، نه در زندان‌های شاه!... نهضت آزادی دارد با تکرار به این تحریف تاریخی دامن می‌زند که آیت‌الله طالقانی جزو مؤسّسین نهضت آزادی بوده تا از اعتبار و حسن شهرت و محبوبیت ایشان استفاده کند. از لحاظ تاریخی، این ادعا غلط است. آقای طالقانی دعوت به همکاری مؤسّسین نهضت را می‌پذیرد، اما در بیانیه‌ای که می‌دهد شروطی را ذکر می‌کند، از جمله تأکید می‌کند مواظب نفوذ افراد بیمار دل و دور و منافع باشید... از این بالاتر ش را به شما می‌گویم که یزدی نسبت به آقای طالقانی به شکل توهین آمیزی سخن می‌گوید و در مصاحبه با نشاط به سابقه آقای طالقانی اشاره می‌کند. او ادامه می‌دهد که بعد از پیروزی انقلاب، نهضت آزادی می‌خواهد تجدید تشکیلات کند، از آقای طالقانی دعوت می‌کند و ایشان قبول نمی‌کند.^۱

۱. «گفت‌وگوی خواندنی با مجتبی سلطانی درباره سوابق نهضت آزادی» در مصاحبه با سایت خبری رجانوز، <http://www.rajanews.com/news>. کد خبری: ۷۲۹۴۱. تاریخ انتشار: ۱۳۹۰/۲/۲۷؛ «اندیشه و آرمان طالقانی با نهضت آزادی فاصله زیادی داشت!»، در گفت و شنود شاهد یاران با حجت‌الاسلام سید حمید روحانی، شاهد یاران، شهریور ۸۶، ش ۲۲، یادمان آیت‌الله طالقانی، ص ۳۴-۳۱. برای اطلاع کامل در زمینه شناخت افکار و عملکرد آیت‌الله طالقانی، رک: کتاب ماه فرهنگی تاریخی یادآور، ش ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، س ۵، تابستان ۱۳۹۱، شناخت‌نامه آیت‌الله سید محمود طالقانی، نیز: علی کردی، آیت‌الله طالقانی و گروه‌های سیاسی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۹۲.



از این گذشته، ذکر نام ایشان با عنوان مبهم «نماینده مجلس خبرگان» به تنهایی وجاهت ندارد. از آنجا که مجلس خبرگان هم بر مجلس خبرگان قانون اساسی و هم بر مجلس خبرگان رهبری قابل اطلاق است، لازم است با افزودن قید قانون اساسی از وقوع بدفهمی در این زمینه جلوگیری گردد.

معرفی آیت الله منتظری با استفاده از تعابیر جهت دار

در ص ۱۸۱، پ ۴۲۲ چنین آمده است:

آیت الله حسینعلی منتظری (۱۳۸۸-۱۳۰۱) از شاگردان امام خمینی، از چهره های اصلی مبارزان مسلمان بر ضد حکومت پهلوی، قائم مقام رهبری از سال ۱۳۶۰ که به سال ۱۳۶۶ معزول و منزوی شد.
در توضیح یادشده، تاریخ نصب و عزل آقای منتظری در قائم مقامی به اشتباه ذکر گردیده است. ایشان در پاییز ۱۳۶۴ توسط مجلس اول خبرگان رهبری به عنوان قائم مقام رهبری معرفی شد و در بهار ۱۳۶۸ از این سمت کنار رفت.^۱
نویسنده در این پاورقی از تعبیر مبهم «منزوی شدن» استفاده کرده است. لازم به ذکر است آیت الله منتظری در دوره پس از عزل از قائم مقامی نیز سال ها به طور آزادانه به فعالیت های معمول خود از قبیل برپایی مجالس درس و برگزاری دیدارهای عمومی و خصوصی، مشغول بوده است.^۲

دروس ولایت فقیه امام خمینی

در ص ۱۸۳، پ ۴۳۰ چنین آمده است:

مجموعه ای از سیزده گفتار امام خمینی در حوزه علمیه نجف در مبحث ولایت فقیه در بهمن ۱۳۴۸ است که در سال ۱۳۴۹ برای نخستین بار در بیروت و در سال ۱۳۵۶ به ضمیمه سخنرانی دیگری به نام جهاد اکبر در ایران چاپ شد. این کتاب در سال ۱۳۵۷ با عنوان نامه ای از امام موسوی به کاشف الغطاء شهرت داشت.

۱. رک: جعفر شبیرعلی نیا، روایتی از زندگی و زمانه آیت الله اکبر هاشمی رفسنجانی، تهران، سایان، ۱۳۹۵، ص ۴۳۳ و ۵۳۲.

۲. بازخوانی وقایع آقای منتظری نیازمند بحث های تفصیلی و خارج از حوصله این نوشتار است. در این باب اثری مستقل به نام روزگار قائم مقامی به قلم آقایان سهراب مقدمی شهیدانی و جواد فرح نژاد به تحریر در آمده و ان شاء الله به زودی توسط بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی منتشر خواهد شد.



امام خمینی در بهمن‌ماه ۱۳۴۸ (در فاصله ۴۸/۱۱/۱ تا ۴۸/۱۱/۲۰ ش) سلسله درس‌های ولایت فقیه را در نجف اشرف ارایه فرمود. متن بیانات ایشان توسط برخی روحانیان مبارز از جمله آقایان سید حمید روحانی و سید هادی موسوی گیلانی، آماده‌سازی و به صورت شش درسنامه مجزا تکثیر گردید. مجموعه دروس ولایت فقیه شامل ۱۲ درس بود که هر دو درس در یک جزوه و مجموعاً در شش درسنامه، تدوین و منتشر شد. از این میان، سه درسنامه برای توزیع در مراسم حج، آماده و ارسال گردید. اندکی بعد، متن درسنامه توسط مرحوم آیت‌الله محمد هادی معرفت به عربی برگردانده شد. در سال ۱۳۴۹ ش متن جزوات با ویرایش آقای جلال‌الدین فارسی و به اهتمام حجت‌الاسلام سید حمید روحانی در قالب کتابی مستقل با عنوان *ولایت فقیه یا حکومت اسلامی*، در دو قطع رقی و جیبی در بیروت منتشر گردید. این اثر تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی همواره در صدر لیست کتب ممنوعه قرار داشت، اما با وجود این در اقصی نقاط ایران دست گردید و گفتمان نهضت را فراگیر کرد. همین متن از سال ۵۶ به بعد در مواردی با عنوان «نامه‌ای از امام موسوی کاشف‌الغطاء» نیز در ایران انتشار یافت.^۱

با توجه به مطالب پیشین، اولاً تعداد جلسات دروس در برخی منابع متقدم از جمله کتاب *نهضت امام خمینی*، دوازده جلسه ذکر شده و جا داشت حاشیه‌نگار محترم به این نقل نیز توجه می‌کرد. ثانیاً محتوای دروس برای نخستین بار در همان سال ۴۸ و در نجف چاپ و توزیع شد لذا روایت مذکور که چاپ نخست آن را به سال ۴۹ برگردانده، درست و دقیق نیست. چاپ این رساله به ضمیمه دروس اخلاق امام نیز مربوط به مدت‌ها قبل از سال ۵۷ است. انتشار کتاب *ولایت فقیه* به نام «نامه‌ای از امام موسوی کاشف‌الغطاء» نیز مربوط به سال ۵۶ است نه سال ۵۷.^۲

توضیحات غلط پیرامون رساله ولایت فقیه امام

ص ۳۴۱ تصویری از کتاب‌نامه‌ای از امام موسوی کاشف‌الغطاء درج شده و در پایین آن نوشته شده «کتاب کاشف‌الغطاء».

۱. برای اطلاع از جزئیات مربوط به تدوین و توزیع دروس ولایت فقیه رک: سید حمید روحانی، *نهضت امام خمینی*، تهران، بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی، ۱۳۹۲، ج ۲، ص ۷۱۲-۵۵۵؛ سهراب مقدمی شهیدانی، *نخستین پیش‌نویس قانون اساسی جمهوری اسلامی*، تهران، بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی، ۱۳۹۷، ص ۱۱۶-۱۱۰، ۲۴۰ و ۲۴۱.

۲. برای اطلاع از این مطلب رک: مقدمه رساله ولایت فقیه امام، منتشر شده توسط مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، امام خمینی (س)، *ولایت فقیه، حکومت اسلامی* (تقریر بیانات امام خمینی (س))، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۸، ص ۲.



بی‌دقتی مشهود نگارندگان در این عبارت، بی‌نیاز از نقد و توضیح است!

نسبت دادن یک روایت مخدوش به دکتر دینانی

در حاشیه کتاب ص ۱۸۵، عکس دکتر غلامحسین دینانی با عنوان «پروفسور دینانی» درج گردیده است و حال آن که در صفحه مزبور، هیچ مطلب مرتبط با وی وجود ندارد. این در حالی است که رویه کتاب آنست که تصاویر درج شده در صفحات کتاب، مربوط به مطالب همان صفحه یا صفحات قبل و بعد می‌باشد. این اقدام هیچ دلیلی ندارد مگر آن که تدوینگر کتاب در پی القای نکته خاصی درباره برخی مطالب طرح شده در آن صفحه باشد. گفتنی است که در همان صفحه دکتر نصر به نقل خاطره‌ای از علامه طباطبایی می‌پردازد. او در این خاطره که مربوط به واپسین روزهای پیش از رحلت ایشان است مدعی می‌شود یکی از دوستان پیامی از جانب علامه طباطبایی برای او آورده است. البته دکتر نصر به نام کسی که واسطه این پیام بوده اشاره‌ای نمی‌کند. وجود تصویر دکتر دینانی می‌تواند به خواننده چنین القاء کند که واسطه میان علامه طباطبایی و نصر، در مورد پیام مورد ادعا، دکتر دینانی بوده است.

تحریف صریح دیدگاه امام خمینی در مورد حکومت طاغوت

در ص ۱۸۷، پ ۴۳۷، در ذیل ادعای دکتر نصر مبنی بر نگارش نامه نصیحت‌آمیز امام خطاب به شاه و نسبت دادن این مطلب به امام که خطاب به شاه «ما طرفدار سلطنت هستیم ولی شما باید اسلام را حفظ کنید»، چنین آمده است:

از نظر امام خمینی حفظ اسلام از اوجب واجبات بود و بر همین مبنا سخن می‌گفتند و عمل می‌کردند.

نویسنده پاورقی، با یادداشت مذکور، در واقع اصل نامه‌نگاری امام به شاه، آن هم با مضمون حمایت از اصل سلطنت را پذیرفته، در حالی که هیچ سندی در این باره وجود ندارد. باید توجه داشت که اگر چه امام در آغاز نهضت، با زبان نصیحت با شاه سخن می‌گوید اما این به معنای طرفداری از سلطنت نبوده، بلکه به معنای اتمام حجت با شاه مستبد است. وانگهی، امام بهتر از هر کسی اطلاع داشت که پادشاهان وابسته و فاسد پهلوی، ذاتاً توان و اراده‌ای برای حفظ اسلام ندارند.

اینکه حفظ اسلام اوجب واجبات است، یک اصل بلامنازع در نزد هر مسلمانی است و اختصاص به امام ندارد مگر آن که نویسنده، دیدگاه امام مبنی بر «حفظ نظام از اوجب

لازم است که عرصه تدوین تاریخ شفاهی به دست کسانی سپرده شود که با تاریخ و روش‌شناسی آن آشنایی دارند و همچنین آگاهانه توان بکارگیری شیوه‌های نقد و سنجش در عرصه داده تاریخی را دارا هستند

واجبات» بودن را اراده کرده که در این صورت نیز، باید گفت این مبنا در مورد نظام اسلامی مطرح شده است و نه نظام مفسد و نامشروع پهلوی که فقهای شیعه آن را طاغوت می‌شمردند.

اشتباه در ارجاع

در ص ۱۹۱، پ ۴۴۶، درباره این مطلب که شهید مطهری به دلیل آن که توسط نصر به مقام استادی دانشگاه تهران رسیده بود، توسط فرقان ترور شده است، به یک پاورقی دیگر ارجاع داده اما شماره آن پاورقی درج نگردیده است! به نظر می‌رسد مراد نویسنده پاورقی شماره ۴۷۷ باشد.

عدم تصریح به تحریفات آشکار نصر

در ص ۱۹۲، پ ۴۵۱، در ذیل خاطرات دکتر نصر پیرامون استخدام سید محمد خامنه‌ای در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران به عنوان استاد عربی و مخالفت ساواک با این امر به دلیل برخی اتهامات ساواک به اخوی وی (از جمله ادعای تحصیل آیت‌الله خامنه‌ای در دانشگاه باتریس لومومبا)، چنین آمده است:

دکتر نصر در این مورد نیز قطعاً دچار خطای زمان و مکان شده است. هیچ گونه سندی در مورد عضویت آیت‌الله سید محمد خامنه‌ای در گروه ادبیات دانشگاه تهران یافت نشد. بدیهی است سایر ادعاهای دکتر نصر در اینجا نیز مشمول همان خطاست. ادعای تحصیل آیت‌الله خامنه‌ای در دانشگاه باتریس لومومبا نیز صحت نداشته و این گونه اتهامات از سوی ساواک برای تخریب چهره‌های انقلابی آن روز جعل می‌شده است.

در این باره گفتنی آن که اگر سندی مبنی بر استخدام سید محمد خامنه‌ای در دانشگاه تهران وجود ندارد (کما اینکه در خاطرات ایشان نیز چنین مطلبی نیست)، دکتر نصر در این مورد خلاف گویی آشکار کرده و لذا درست نیست که در نقد او به این جمله بسنده شود که «دکتر نصر در این مورد نیز قطعاً دچار خطای زمان و مکان شده است.» این گفته بدین معناست که اصل ماجرا مقرون به صحت بوده اما زمان و مکان آن نادرست نقل شده است! ادبیات ایهام‌آمیز در نقد، در برخی موارد به تأیید غیر مستقیم فحواى غلط یک خاطره دامن خواهد زد که نویسنده این کتاب در مواردی بدان گرفتار آمده است.





چنان که پیداست آیت الله بروجردی در دوره پهلوی اول به عنوان مرجع تقلید عام شیعیان شناخته شده بود. از این رو، همزمان دانستن مرجعیت آیت الله بروجردی با دوران پهلوی اول نادرست است

تدوین گر کتاب در نقد ادعای دکتر نصر مبنی بر مانع شدن ساواک از استخدام سید محمد خامنه‌ای به واسطه حضور برادرش در دانشگاه پاتریس لومومبا نوشته است:

ادعای تحصیل آیت الله خامنه‌ای در دانشگاه پاتریس لومومبا نیز صحت نداشته و این گونه اتهامات از سوی ساواک برای تخریب چهره‌های انقلابی آن روز جعل می‌شده است.

ادعای تحصیل آیت الله خامنه‌ای در دانشگاه پاتریس لومومبا برای نخستین بار توسط مستندساز شبکه راشاتودی انجام گرفته است. در مستند مذکور که به مناسبت پنجاهمین سالگرد تأسیس این دانشگاه پخش گردیده، نام آیت الله خامنه‌ای به عنوان یکی از تحصیل کردگان در دانشگاه پاتریس لومومبا مطرح شد. سازندگان این مستند در طرح ادعای یادشده هیچ گونه سند و مدرکی ارائه نکرده‌اند. باید دانست که حتی در اسناد موجود ساواک نیز سندی دال بر این مطلب ادعایی وجود ندارد. به نظر می‌رسد نگارنده خود در نقد گوینده خاطرات دچار یک خطای روش‌شناسانه شده است.

عدم التفات به تفاوت‌های صحیفه نور و صحیفه امام

در ص ۱۹۹، تصویر روی جلد کتاب صحیفه امام خمینی درج شده اما در ذیل تصویر، نام کتاب صحیفه نور/امام خمینی ذکر شده است. با توجه به تفاوت دو کتاب صحیفه نور و صحیفه امام، این مطلب نیازمند اصلاح است.

گفتنی است بعد از نقد اشتباهات گسترده مندرج در کتاب صحیفه نور توسط حجت الاسلام سید حمید روحانی، مؤسسه تنظیم و نشر بدون اعلان رسمی این نقیصه بزرگ، به جایگزینی صحیفه امام اقدام نمود. مؤسسه تنظیم و نشر آثار حضرت امام خمینی، نیز در مقدمه کتاب صحیفه امام به وجود اشتباهات متکثر در صحیفه نور اذعان کرده و در مقدمه کتاب چنین می‌خوانیم:

با وجود کاستی‌ها و اشکالاتی که در مجموعه صحیفه نور به چشم می‌خورد و موجب نقدهایی چند شده است باید گفت این اثر از زمان انتشار اولین جلد تاکنون جامع‌ترین مرجع برای محققین و علاقه‌مندان آثار امام خمینی بوده است... کاستی‌ها و اشکالات صحیفه نور معلول عواملی چند می‌باشند: بخش



قابل توجهی از آثار امام خمینی به علت دسترسی نداشتن گردآورندگان، در صحیفه نور نیامده است. در موارد متعددی به لحاظ در اختیار نداشتن اصل دست خط پیام‌ها و نامه‌ها و نوار سخنرانی‌ها و مصاحبه‌ها از متن‌های منتشر شده در روزنامه‌ها استفاده شده است که با توجه به اشکالات متعدد متون روزنامه‌ای، مغایرت در صحیفه نور نیز منعکس شده‌اند. در ذکر تاریخ برخی از آثار امام در صحیفه نور اشتباهاتی رخ داده است که منشأ آن نقل‌های متعدد و بعضاً مغایر روزنامه‌ها بوده است...

به منظور ارایه دوره‌ای کامل از تمامی آثار امام خمینی و با توجه به کمبودها و اشکالات عمده‌ای که در صحیفه نور وجود داشت، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی اقدام به انتشار اثری به نام صحیفه/امام نموده است. طی چندین سال در بخش‌های مختلف این مؤسسه متن‌های موجود در صحیفه نور و یکایک روزنامه‌ها و دیگر نشریات و کتاب‌ها، با نوارها و دست خط‌ها و نسخه‌های اصل آثار امام خمینی که در اختیار مؤسسه می‌باشند مقابله گردیده و متن نهایی با دقت استخراج شده است. تمام مغایرت‌های تاریخی و دیگر اشکالات (موجود در صحیفه نور و سایر منابع) مربوط به اطلاعات شناسنامه‌ای هر یک از آثار امام بررسی شده و اطلاعات صحیح و نهایی در آغاز هر یک از آثار و در قالب شناسنامه آن ارایه شده است.^۱

القای غیر مستقیم برخی مفاهیم با درج تصاویر خاص

در ص ۲۴۶، عکس احسان نراقی به همراه حداد عادل درج شده است در صورتی که در آن صفحه، هیچ اشاره‌ای به نام حداد عادل وجود ندارد و تنها بحث نراقی مطرح شده است. پرسش این است که تدوین گر کتاب، چرا در میان انبوه تصاویر آقای نراقی، این عکس را برگزیده و به دنبال القای چه مطلبی بوده است؟!

توضیح نارسای برخی تصاویر

ص ۲۵۸، عکس آیت‌الله خویی در کنار پدرشان قرار داده شده و در پایین آن گفته شده «آیت‌الله خویی در جمع علما»

۱. صحیفه/امام، ج ۱، مقدمه، ص ۳۶-۳۳. برای اطلاع از تفاوت دواثر صحیفه نور و صحیفه/امام رک: سهراب مقدمی شهیدانی، نقدی بر مدخل/امام خمینی در دایره‌المعارف تشیع، همان، ص ۲۷۵-۲۷۴.



به نظر می‌رسد در توضیح عکس مزبور تسامح فراوانی به کار رفته است که خواننده را نسبت به دقت کل اثر نیز بدبین می‌کند.

توضیحات نارسا و خطا پیرامون آیت‌الله کاشانی

ص ۲۷۲، پ ۵۵۷ ضمن معرفی آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی، او را با عنوان مبهم «از رهبران نهضت ملی» توصیف کرده است. گرچه روشن است که اشاره نویسنده به نهضت ملی شدن صنعت نفت است لکن به کار بردن تعبیری این چنین، به دور از لوازم تاریخ‌نگاری دقیق و شفاف است.

علاوه بر این، تاریخ وفات آیت‌الله کاشانی سال ۱۳۴۵ ثبت شده است. در حالی که آیت‌الله کاشانی در اسفند ۱۳۴۰ شمسی وفات کرده است.^۱

توضیحات نارسا و خطا پیرامون تقی‌زاده

ص ۲۸۳، پ ۵۷۷ تاریخ وفات سید حسن تقی‌زاده سال ۱۳۴۹ ثبت شده است. در حالی که وی در بهمن سال ۱۳۴۸ شمسی از دنیا رفته است.^۲

مضاف بر آن که در میان آثار تقی‌زاده از کتاب گاه‌شماری در ایران نام برده‌اند. لازم به یادآوری است نام کامل این اثر گاه‌شماری در ایران قدیم می‌باشد.^۳

توضیحات غلط پیرامون تصاویر علمای نجف

در ص ۳۲۷ کتاب، تصویری از امام خمینی به همراه یکی از علما درج گردیده است و زیر آن نوشته شده: «امام خمینی و آیت‌الله خویی»

حال آن که صاحب تصویر یادشده آیت‌الله میرزا حسن بجنوردی - از علمای نجف اشرف - است و مربوط به یکی از ملاقات‌های ایشان با امام خمینی می‌باشد.^۴

اطلاعات غیر مستند در مورد مقاله موهن روزنامه/اطلاعات

در ص ۳۳۷، پ ۶۶۰، در مورد نویسنده سر مقاله اهانت آمیز روزنامه/اطلاعات در ۱۷

۱. منوچهر نظری، رجال پارلمانی ایران، تهران، فرهنگ معاصر، ۱۳۹۰، ص ۶۷۶.

۲. همان، ص ۲۶۰.

۳. رک: سید حسن تقی‌زاده، گاه‌شماری در ایران قدیم، زیر نظر ایرج افشار، تهران، توس، ۱۳۸۸.

۴. رک: سید حمید روحانی، نهضت امام خمینی، تهران، بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی، ج ۲، ص ۱۸۵.

دی‌ماه ۱۳۵۶، چنین آمده است:

باید توجه داشت که اگرچه
امام در آغاز نهضت، با زبان
نصیحت با شاه سخن می‌گوید
اما این به معنای طرفداری از
سلطنت نبوده، بلکه به معنای
اتمام حجت با شاه مستبد است

احمد رشیدی مطلق: نام مستعار
نویسنده مقاله «استعمار سرخ و سیاه»
که همزمان با برگزاری کنگره حزب
رستاخیز (۱۷ دی‌ماه ۱۳۵۶) در
روزنامه/اطلاعات به چاپ رسید و

حاوی اهانت‌هایی به امام خمینی (ره) بود. این مقاله به دستور محمدرضا
پهلوی و با مدیریت داریوش همایون نوشته شد. اکنون بعد از سه دهه
مشخص شده است که نویسنده مقاله، «علی شعبانی» بود که مدتی پیش
از دنیا رفت.

نقل مشهور آن است که این مقاله به دستور مستقیم شاه و توسط داریوش همایون و با
نام مستعار احمد رشیدی مطلق نوشته شده است. تدوین‌گر این کتاب برخلاف این باور
مشهور ادعا کرده است که «اکنون بعد از سه دهه مشخص شده است که نویسنده مقاله،
«علی شعبانی» بود که مدتی پیش از دنیا رفت.» آنچه نویسنده پاورقی از آن با عنوان «باور
مشخص شده» یاد می‌کند، ادعایی است که فاقد هر گونه وجاهت تاریخی است و هیچ مدرک
معتبری در تأیید آن وجود ندارد. به نظر می‌رسد نویسنده در این ادعای خویش صرفاً متکی
به برخی از نقل‌های شفاهی بوده است که در پی ارایه روایت تازه‌ای از این ماجرا هستند. جالب
آن که مستند این روایت تازه صرفاً خاطرات شفاهی خود داریوش همایون است که توسط
نگارنده پاورقی ضبط و منتشر شده است.

داریوش همایون پس از سال‌ها متهم بودن درباره نگارش سرمقاله مورد بحث، برای
اولین بار بعد از مرگ علی شعبانی، نگارش این مقاله را به وی نسبت می‌دهد.^۱ این کار علاوه بر
آن که امکان صحت‌سنجی مدعای همایون را از بین می‌برد، این تلقی را نیز به وجود می‌آورد
که همایون، در صدد تبرئه و تطهیر خویش است. بنابراین ادعاهای مطرح شده توسط همایون
فاقد ارزش تاریخی است و نباید مورد استناد یک تاریخ‌نگار با فطانت قرار گیرد.

با این حال در برخی نوشتجات منتشر شده در فضای مجازی، ادعاهای مذکور در قالب
ادعای علمی مطرح گردیده و بر اساس آن بخشی از تاریخ معاصر ایران مورد تحریف قرار
گرفته است. نکته جالب توجه آن که تدوین‌گر خاطرات همایون، در قالب‌های گوناگون، به
بازنشر مطالب مطرح شده توسط وی اقدام نموده و از این راه به فراگیرسازی مطالب بی‌اساس

۱. حسین دهباشی (به کوشش)، *آپندگان و روندگان*، گفت‌وگو با داریوش همایون، تهران، سازمان اسناد و
کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۹۴، ص ۲۰۶-۲۰۲.





دامن زده است.

اشتباه در معرفی آیت الله صدوقی

در ص ۳۳۷، پ ۶۶۱، آیت الله صدوقی چنین معرفی شده است:
آیت الله محمد صدوقی (۱۳۶۱-۱۳۲۷ ش) مجتهد از مبارزان برجسته
استان یزد قبل از انقلاب اسلامی. در عملیات تروریستی منافقین در نماز
جمعه یزد شهید شد.

تاریخ تولد یادشده برای آن شهید، مطابق تقویم قمری است که نویسنده به این نکته
اشاره‌ای نکرده بلکه با ذکر تاریخ شهادت مطابق تقویم شمسی، زمینه را برای خطای خواننده
مهیا ساخته است.^۱

همچنین در معرفی ایشان هیچ اشاره‌ای به سمت امامت جمعه شهید صدوقی در شهر
یزد نشده است. این در حالی است که علت ترور، حضور ایشان در همین منصب بوده است.

روایت جهت‌دار و غلط پیرامون جبهه ملی

ص ۳۴۹، پ ۶۷۲، در معرفی «جبهه ملی» چنین آمده است:
تشکل سیاسی که در سال ۱۳۲۸ به رهبری دکتر مصدق تشکیل شد؛ بعد
از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ فعالان آن تحت تعقیب قرار گرفتند؛ در آستانه
انقلاب اسلامی بار دیگر فعال شد.

لازم به ذکر است که ادعای نویسنده در خصوص تحت تعقیب قرار گرفتن فعالان این
جریان سیاسی در مقطع زمانی پس از کودتای ۲۸ مرداد از عمومیت برخوردار نیست. درباره
فعالیت سیاسی جبهه ملی در دوران بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نیز باید گفت جبهه
ملی دوم در ۳۰ تیرماه ۱۳۳۹ با انتشار بیانیه‌ای اعلام موجودیت کرد اما در صحنه سیاسی و
اجتماعی توفیق خاصی نیافت و در سال ۱۳۴۳ منحل گردید. جبهه ملی سوم در مرداد ۱۳۴۴
رسماً اعلام موجودیت کرد ولی قبل از آن که فعالیت سیاسی گسترده‌ای را رقم بزند، فرو
پاشید. ملی‌گراها تا سال‌ها تشکیلات منسجمی نداشتند تا آن که در تاریخ ۲۸ آبان ۱۳۵۶،
با ساماندهی ناسیونالیست‌های لیبرال، تشکیلاتی به نام «اتحاد نیروهای جبهه ملی ایران»
پدید آمد و در ۳۰ تیر ۱۳۵۷ نام آن به عنوان «جبهه ملی چهارم» تغییر یافت و در شهریور

۱. شهید آیت الله حاج شیخ محمد صدوقی؛ باران امام به روایت اسناد ساواک، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی
وزارت اطلاعات / سوره، ۱۳۷۷، ج ۲، ص الف.

نام آیت الله خامنه‌ای به عنوان یکی از تحصیل‌کردگان در دانشگاه پاتریس لومومبا مطرح شد. سازندگان این مستند در طرح ادعای یادشده هیچ گونه سند و مدرکی ارائه نکرده‌اند. باید دانست که حتی در اسناد موجود ساواک نیز سندی دال بر این مطلب ادعایی وجود ندارد

همان سال سران جبهه ملی برای تحقق خواسته‌های خود در چهارچوب قانون اساسی و کسب برخی امتیازات، مشغول مذاکره و چانه‌زنی با دولت شریف امامی بودند اما حضور میلیونی مردم در مراسم عید فطر و کشتار ۱۷ شهریور، معادلات طرفین مذاکره را برهم زد. کریم سنجابی به عنوان رهبر جبهه ملی در ۱۹ مهر ۱۳۵۷ بار دیگر بر عدم مخالفت جبهه ملی با سلطنت مشروطه تأکید کرد و شعار «شاه باید سلطنت کند نه حکومت»، اصلی‌ترین شعار جبهه ملی

در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی بود که نهضت آزادی نیز با آنان همسو بودند.^۱

باید توجه داشت که تعبیر مبهم نویسنده مبنی بر آن که «[جبهه ملی] در آستانه انقلاب اسلامی بار دیگر فعال شد»، به هیچ وجه بدین معنا نیست که این جبهه به نفع مبارزات اسلامی مردم ایران با رژیم پهلوی فعال شده است بلکه آنها تا آخرین روزها، آخرین تلاش‌ها را برای حفظ اصل سلطنت به کار بردند. نظر به همین رویکرد است که امریکا و شاه در صدد برآمدند که از جبهه ملی به عنوان آلترناتیو و گزینه جایگزین در جهت تقابل با انقلاب اسلامی بهره‌برداری کنند. سولیوان آخرین سفیر امریکا در ایران طی گزارشی به وزارت خارجه دولت خود می‌نویسد:

اقداماتی در دست است تا از طریق دستکاری در افکار عمومی، جبهه ملی با زیرکی رهبری را از دست خمینی بیرون آورد. شاه معتقد است که می‌تواند با جبهه ملی در مورد تشکیل یک سلطنت مبتنی بر قانون اساسی مذاکره کند ولی با خمینی هرگز.^۲

استفاده از ادبیات غیر مؤدبانه در مورد امام

ص ۳۶۵، پ ۶۸۹، در معرفی نوفل‌لوشاتو چنین آمده است:

روستایی در نزدیکی پاریس است. شهرت این روستا به دلیل اقامت سید روح‌الله خمینی از اواسط مهر تا ۱۱ بهمن ۱۳۵۷ باعث جلب توجه رسانه‌های جهان به این روستا شد.

۱. جبهه ملی به روایت اسناد ساواک، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ج ۱، ۱۳۷۹، مقدمه، ص ۱۵-۹.

۲. همان، ص ۶.





در تعبیر نویسنده از نام بنیانگذار جمهوری اسلامی، کمترین موازین لازم در ادب گفتاری رعایت نشده است. این در حالی است که چنین تعبیری در ادبیات رسمی خارج از ایران نیز جایگاهی ندارد؛ تا جایی که مخالفان سرسخت امام خمینی نیز همواره نام ایشان را بدون القابی چون آقا یا آیت‌الله، به کار نمی‌برند. این رویه نویسنده وقتی سؤال‌انگیز می‌شود که می‌بینیم در مواجهه با سایر شخصیت‌ها، خصوصاً منتقدان و مخالفان انقلاب اسلامی، جهات ادب به وسیله کاربست انواع عناوین و القاب، کاملاً مراعات شده است!

نسبت دادن تصویر محقق معاصر به عارفی در قرن هشتم!

در ص ۳۸۲ در حاشیه صفحه به مناسبت یادی که از شمس مغربی به میان آمده، تصویری قرار داده شده و در ذیل آن، نام شمس مغربی درج گردیده است. این در حالی است که عکس منتشر شده مربوط به مرحوم ابوطالب میرعابدینی است که از مغربی پژوهان شاخص کشورمان به شمار می‌آید. به نظر می‌رسد درج تصویر دکتر میرعابدینی در کنار زیست‌نامه شمس مغربی در برخی از منابع مجازی سبب گشته تا نویسنده به این خطای فاحش دچار گردد.^۱

نگارنده بدون هر گونه دقت نظر و تحقیق - که بایسته هر فعالیت علمی معتبر است - عکس مزبور را به شمس مغربی نسبت داده و حتی در این نکته واضح تأمل نکرده است که چگونه ممکن است عارفی در قرن هشتم صاحب عکسی با آن ظاهر قرن بیستمی باشد.

اشتباه پیرامون کتاب شرح منظومه مرحوم سبزواری

در ص ۳۳۳، پ ۶۵۲ به بهانه ذکر نام کتاب شرح منظومه، این گونه آمده است: منطق منظومه: نام کتابی است از ملاهادی سبزواری که آموزش منطق صوری به زبان شعری است. به درس دادن این کتاب می‌گویند شرح منطق منظومه. دکتر مطهری این کتاب را شرح می‌کرد و درس می‌داد. نام صحیح کتاب، شرح منظومه است که مشتمل بر دو بخش منطق و حکمت است.^۲ آنچه از درس‌های منظومه مرحوم شهید مطهری به جا مانده در قالب دو نوشتار منتشر گردیده و یکی از این دروس تحت عنوان شرح منظومه به چاپ رسیده است.^۳

۱. رک: <https://www.google.com/search>

۲. ملاهادی سبزواری، شرح‌المنظومه، تصحیح و تعلیق حسن حسن‌زاده آملی، تهران، ناب، ۱۴۱۶ق.

۳. رک: مرتضی مطهری، مجموعه آثار استاد شهید مطهری، تهران، صدرا، ۱۳۸۶، ج ۵، ص ۱۸۷.

بعد از نقد اشتباهات گسترده
مندرج در کتاب *صحیفه نور*
توسط حجت الاسلام سید
حمید روحانی، مؤسسه تنظیم
و نشر بدون اعلان رسمی این
نقیصه بزرگ، به جایگزینی
صحیفه امام اقدام نمود

این کتاب مجموعه دروسی است که شهید مطهری
در دانشکده الهیات دانشگاه تهران ارائه کرده است.
دیگری تحت عنوان شرح مبسوط منظومه منتشر شده که
محصول درس‌های شهید مطهری در منزل خویش است.
این دروس توسط آن شهید در جمع برخی دانشجویان
فلسفه غرب طرح گردیده است. لازم به ذکر است هر دو
اثر تنها ناظر به بخش حکمت کتاب شرح منظومه است.

باید توجه داشت که کتاب منظومه به زبان شعر و توسط ملاهادی سبزواری سروده شده
و شرح منظومه نیز توسط خود وی به نثر عربی به نگارش درآمده است. بنابراین، این سخن
که «به درس دادن این کتاب می‌گویند شرح منطق منظومه»، سخنی نادرست است.
دیگر آن که به کار بردن تعبیر دکتر، برای استاد شهید مطهری از خطاهای فاحش تاریخی
است؛ چرا که شهید مطهری از هیچ دانشگاهی دکتری نگرفته است.

انتساب کتاب علامه به استاد مطهری

در ص ۲۴، پ ۶۹ شهید مرتضی مطهری معرفی شده و از کتاب *اصول فلسفه و روش*
رتالیسم به عنوان یکی از آثار آن استاد نام برده شده است. مسلم است که کتاب مذکور
تألیف علامه محمدحسین طباطبایی است و شهید مطهری تنها بر آن کتاب پاورقی‌هایی
نگاشته است.^۱ جالب آن که در ص ۹۶، پ ۲۶۶ نگارنده خود، این کتاب را به مؤلف آن یعنی
علامه محمدحسین طباطبایی نسبت داده است. همچنین در ص ۲۱۲ با درج تصویر کتاب
اصول فلسفه و روش رتالیسم نام استاد علامه محمدحسین طباطبایی به عنوان مؤلف بر روی
کتاب حک شده است.

نقل اشتباه اثر دکتر صدیقی

در ص ۸۰، پ ۲۲۷ دکتر غلامحسین صدیقی معرفی شده است و در بخش آثار وی نیز از
کتاب جنبش‌های دینی در قرن دوم و سوم نام برده شده است. باید دانست که نام کامل این
کتاب جنبش‌های دینی *ایرانی در قرن‌های دوم و سوم هجری* است.^۲

۱. ر.ک: علامه محمدحسین طباطبایی، *اصول فلسفه و روش رتالیسم*، پاورقی به قلم مرتضی مطهری، تهران،
صدرا، ۱۳۷۲.

۲. غلامحسین صدیقی، جنبش‌های دینی *ایرانی در قرن‌های دوم و سوم هجری*، ویرایش یحیی مهدوی، تهران،
پاژنگ، ۱۳۷۵.





درج اشتباه نام کتاب شایگان

در ص ۱۴۷، پ ۳۴۰ از یکی از آثار داریوش شایگان تحت عنوان هویت چهل تکه نام برده شده است. باید توجه داشت که نام کامل این اثر *افسون زدگی جدید هویت چهل تکه و تفکر سیار* است.^۱

اطلاعات غلط پیرامون کتاب کشف/سرار امام

در ص ۱۲۹، پ ۳۰۷، چنین آمده است:
امام خمینی (ره) در سال ۱۳۲۲ کتاب «کشف الاسرار» را در رد ادعاهای دین ستیزانه و استعماری حکمی زاده نوشته و منتشر نمود.
گفتنی است که تاریخ دقیق نشر اثر یادشده فروردین ماه ۱۳۲۳ هجری شمسی است و نام صحیح آن نیز *کشف/سرار* است که به غلط در کتاب، «کشف الاسرار» ذکر شده است. نام این اثر در برخی منابع دانشنامه‌ای نیز به غلط درج شده و مورد نقد قرار گرفته است.^۲

اشتباه در ذکر نام اثر آیت‌الله خوانساری

ص ۱۸۰، پ ۴۲۰ در ضمن معرفی آثار آیت‌الله سید احمد خوانساری از دو کتاب یاد شده که نام هر دو اثر به اشتباه ضبط شده است. لازم به ذکر است که نام صحیح اثر نخست *جامع المدارک فی شرح المختصر النافع* است.^۳ و نیز شیوه صحیح در نگارش نام اثر دوم *العقائد الحقّه* است.^۴

اشتباه در نقل آثار سید جمال

ص ۴۳۲، پ ۷۹۰، سید جمال الدین اسدآبادی کتابی با نام *الرد علی الدهریه* ندارد و آنچه از سید جمال در نقد ارنست رنان باز مانده نیز تحت این عنوان نیست.^۵

۱. داریوش شایگان، *افسون زدگی جدید هویت چهل تکه و تفکر سیار*، ترجمه فاطمه ولیانی، تهران، فرزانه، ۱۳۹۷.

۲. سهراب مقدمی شهیدانی و میثم عبداللّهی چیرانی، *نقدی بر مدخل خمینی روح‌الله در دایره المعارف بزرگ اسلامی*، تهران، بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی، ۱۳۹۷، ص ۲۷؛ سهراب مقدمی شهیدانی، *نقدی بر مدخل امام خمینی در دایره المعارف تشیع*، همان، ص ۴۸.

۳. رک: احمد الخوانساری، *جامع المدارک فی شرح المختصر النافع*، علق علیه علی اکبر الغفاری، تهران، مکتبه الصدوق، ۱۴۰۵ ق.

۴. رک: سید احمد خوانساری، *العقائد الحقّه*، ناصر باقری بیدهندی (به کوشش)، قم، دلیل، ۱۳۷۹.

۵. رک: سید جمال الدین الحسینی، *الرسائل والمقالات*، سید هادی خسروشاهی (به کوشش)، قم، کلبه شروق با همکاری مرکز بررسی‌های اسلامی.

اشتباه در معرفی آثار حکیم زنوزی

در ص ۴۵۲، پ ۸۱۶، ضمن معرفی آقا علی مدرس (حکیم زنوزی) کتاب *انوار جلیه* در کشف/اسرار حقائق علویه را از جمله آثار ایشان معرفی کرده است. در حالی که کتاب مذکور از تألیفات پدر ایشان مرحوم ملا عبدالله زنوزی بوده است.^۱

دیگر آن که در همان صفحه تصویری وجود دارد که در ذیل آن نام حکیم زنوزی درج گردیده است. بی تردید انتساب این تصویر به حکیم زنوزی اشتباهی است که در تدوین کتاب رخ داده است.

اشتباه در معرفی کتاب علامه شعرانی

ص ۴۵۳، پ ۸۱۹، نگارنده ضمن معرفی علامه شعرانی از آثار او نام برده و در میان کتب او از اثری با نام *اثبات نبوت خاتم الانبیاء و دین اسلام* یاد کرده است. گفتنی است نام کامل اثر به جای مانده از علامه شعرانی *راه سعادت در اثبات و ادله حقانیت خاتم انبیا و دین اسلام* و رد شبهات نصاری و معاندین است.^۲

درج نادرست نام کتاب دکتر عنایت

ص ۲۹۶، پ ۵۹۳، نام صحیح کتاب عنایت بنیاد فلسفه سیاسی در غرب می باشد که به اشتباه بنیاد فلسفی در غرب ثبت شده است.^۳

اشتباه در معرفی کتاب لودویگ ویتگنشتاین

در ص ۴۵۴، پ ۸۲۳، کتاب *اصول ریاضی* به لودویگ ویتگنشتاین نسبت داده شده است. روشن است که این فیلسوف اتریشی الاصل کتابی تحت این عنوان ندارد، بلکه این کتاب اثر مشهوری است که برتراند راسل و نورث وایتهد به طور مشترک آن را تألیف نموده اند.^۴

۱. ملا عبدالله مدرس زنوزی، *انوار جلیه* در کشف/اسرار حقائق علویه، تصحیح سید جلال الدین آشتیانی، تهران، امیر کبیر، ۱۳۸۱.

۲. ابوالحسن شعرانی، *راه سعادت در اثبات نبوت و ادله حقانیت خاتم انبیا و دین اسلام* و رد شبهات نصاری و معاندین، احمد کتابچی (به کوشش)، تهران، ۱۳۶۹ ق.

۳. ر. ک: حمید عنایت، *بنیاد فلسفه سیاسی در غرب*، حمید مصدق (به کوشش)، تهران، زمستان، ۱۳۹۳.

4. Principia Mathematica to *56, (Cambridge Mathematical Library), by Alfred North Whitehead & Bertrand Russell, Cambridge University Press, Second edition: 1997.





مناسبت‌ها

گیلان در آغازین تکاپوهای مشروطه‌خواهی

میثم عبداللہی

مقدمه

گیلان از مناطق پیشگام در جنبش‌های اسلامی معاصر است و حماسه‌های مختلفی در کارنامه مردم آن وجود دارد. یکی از آغازین حرکت‌های سیاسی مردم گیلان در دوران معاصر، فعالیت‌های اسلام‌خواهانه در نهضت مشروطیت است و زمانی که مشروطه به انحراف رفت، نهضت جنگل را برای اصلاح مشروطه، آفریدند.

جریان‌ات مختلف فکری و سیاسی که در مشروطه گیلان وجود داشتند، هر کدام در کشور تأثیرات - مثبت یا منفی - زیادی داشتند. جریان مشروطه‌خواهی گیلان، در پیدایش این جریان در کشور نقش تعیین‌کننده داشت و گیلان تنها نقطه‌ای در کشور بود (در کنار تهران) که جریان مشروطه‌خواهی قوی‌ای بر آن حاکم بود و بخش زیادی از مشروطه گیلان، ذیل همین جریان، تعریف می‌شد. جریان مشروطه‌خواهی گیلان هم تأثیرات مهمی در کشور گذاشت که مهم‌ترین آنها فتح تهران و بیرون کردن محمدعلی‌شاه و اعاده مشروطه بود. جریان منورالفکری غرب‌پرست گیلان هم در به انحراف بردن مشروطه و ترور علمای



گیلان و نابودی تلاش‌های علما در مسیر مشروطیت و تبدیل کردن مشروطه به ابزار سیطره استعمار انگلیس بر ملت ایران، نقش بارزی داشت.

درباره نقش مردم گیلان در جنبش مشروطیت، چنانچه شایسته بود، آثار فاخری وجود ندارد. کارهایی هم که تاکنون انجام شده، کاستی‌های فراوان دارد و خالی از اشکال نیست.

در این مقاله، از سبک تاریخ‌نگاری انگلیسی - که در رژیم پهلوی ترویج می‌شد - فاصله گرفته و تلاش شده تا با استفاده از اسناد دسته اول، خصوصاً کتاب‌ها و نشریاتی که در همان دوره نوشته شده، بهره برده شود. در استفاده از اسناد بیگانه هم سعی شده تا با مراجعه به سایر اسناد، کاستی‌های آن، تکمیل و راستی آزمایی شوند.

نخستین تلاش‌های مردم گیلان برای درخواست عدالتخانه با تحصن علما و مردم رشت در محرم ۱۳۲۴ق در مسجد خواهرامام (س) رشت و صدور بیانیه‌ای که حاصل درخواست‌های این عده است، از مسائلی است که تاکنون در کتاب‌های تاریخ مشروطه گیلان، به آن اشاره‌ای نشده است. بست نشینی عده‌ای از منورالفکران غرب پرست در کنسولگری انگلیس در رشت که عامل اصلی اولین جرقه‌های انحرافات در نهضت و تبدیل درخواست عدالتخانه، به مطالبه مشروطه و مجلس شورای ملی است از وقایع متأخر است که مورخان تاریخ مشروطه به غلط آن را نقطه آغاز القا می‌کنند.

فتوای آیت‌الله خمّامی مرجع دینی مردم گیلان در تأیید مشروطه و لزوم تسریع در انجام انتخابات مجلس شورای ملی و تأثیری که در گیلان داشت، برگزاری انتخابات اولین دوره مجلس شورای ملی، تشکیل اولین انجمن رشت و اختلافاتی که در مسیر تشکیل انجمن رشت به وجود آمد، تحصن عده‌ای از غرب پرستان در کنسولگری انگلیس در رشت، مرگ مظفرالدین‌شاه و جانشینی محمدعلی‌شاه و... از مسائلی است که بازخوانی آن در این مقالات ما را با حقیقت جریان مشروطه‌خواهی مردم گیلان و علل فراز و فرود آن آشنا می‌کند.

مقاله پیش روی، اولین بخش از سلسله مقالات بازخوانی نهضت عدالتخانه و جنبش مشروطه در گیلان است که به ما کمک می‌کند تا تلاش‌های استقلال طلبی و آزادیخواهی و اسلام‌گرایی ملت ایران را از زاویه منابع معتبر و اصیل دریابیم و از رمز و راز پیروزی‌ها و شکست‌های آن عبرت بگیریم.

گیلان در تب و تاب زمینه‌های یک جنبش بزرگ اجتماعی

در شوال ۱۳۲۳ق اولین تجمعات و حرکت‌های اعتراضی مردم تهران شکل گرفت و علما رهبری مردم را بر عهده داشتند. این حرکت‌ها به خاطر وجود بی‌عدالتی‌ها و



عقب‌ماندگی‌هایی بود که مردم ایران در اطراف‌شان می‌دیدند و آنها را لمس می‌کردند. همچنین نفوذ و تسلط کشورهای استعمارگر در ایران و ضربه‌هایی که به مردم ایران وارد می‌کردند از عوامل ناراحت‌کننده برای مردم بود که حرکات اعتراضی را باعث شد. زمانی که اولین حرکات جنبش عدالتخانه در تهران شکل گرفت، در گیلان نیز همزمان حرکات‌هایی به وجود آمد.

در تهران خواسته‌های مردم در اولین گام جنبش عدالتخانه، عزل علاءالدوله حاکم تهران بود که مردم او را نماد استبداد می‌دانستند. در گیلان نیز حرکتی به رهبری علما شکل گرفت و مهم‌ترین درخواست آنها عزل عضدالسلطان حکمران وقت گیلان که نماد استبداد به شمار می‌رفت، بود. اوضاع نامطلوب گیلان در زمان حکمرانی عضدالسلطان و عملکرد او یکی از علل اصلی شکل‌گیری حرکات‌های اعتراضی مردم بود.

«ابوالفضل میرزا عضدالسلطان»^۱ که حکمرانی او با آغازین زمزمه‌های جنبش عدالتخانه در کشور همزمان شد، در جمادی‌الاولی ۱۳۲۱ق با حکم پدرش مظفرالدین‌شاه به حکمرانی گیلان نصب شد.^۲ او در این زمان ۲۲ سال داشت و تجربه‌ای برای اداره یک منطقه حساس

۱. «ابوالفضل میرزا عضدالسلطان» چهارمین فرزند مظفرالدین‌شاه و برادر محمدعلی‌شاه بود و در اواخر سال ۱۲۶۲ش (۱۳۰۰ق) در تبریز متولد شد. از پنج سالگی و تحت نظر معلمان ایرانی و خارجی ادب فارسی و عربی آموخت و زبان فرانسه را نیز فراگرفت. سپس تعلیمات نظامی را در دسته پیاده‌نظام و توپخانه آموزش دید. وی در ۱۲۷۲ش (۱۳۱۰ق) به همراه دیگر برادرانش به حضور ناصرالدین‌شاه رسید؛ و به «عضدالسلطان» ملقب گردید و سالیانه مبلغ یک هزار تومان مقرری برایش تعیین شد. در صفر ۱۳۱۶ق یعنی وقتی شانزده سال داشت حکومت همدان به وی واگذار شد اما او میرزا محسن خان مظفرالملک را به نیابت از خود به حکومت همدان فرستاد و خود در تهران ماند. در ۱۳۱۹ق به حکومت اراک که گلپایگان و خوانسار نیز در ضمیمه آن بود منصوب گردید ولی در آن ولایات تعدی بسیار کرد، از مال مردم و ناموس رعیت هیچ کوتاهی نکرد و در مدت کم، صد هزار تومان ملک خرید. به خاطر همین تعدی‌ها در ربیع‌الاول ۱۳۲۱ق برکنار شد. با مرگ مشکوک محمودخان حکیم‌الملک حکمران گیلان در ۲۱ جمادی‌الاولی ۱۳۲۱ق که تنها دو ماه حکومت کرد، عضدالسلطان را به جایش به حکمرانی گیلان فرستادند. او در گیلان تعدی و اجحاف را آغاز کرد و باعث شد تا فریاد مردم گیلان به آسمان بلند شود. وی در مدت حکمرانی‌هایش املاک بسیاری خرید و تعدیات بسیاری بر عرض و مال مردم انجام داد. او از اعضای سازمان شبه‌ماسونی جامع آدمیت بود. او بعد از رفتن از رشت اندکی در تهران ماند و واسطه نامه‌نگاری‌های پدرش و مشروطه‌خواهان شد. او با روشنفکران سکولاری چون شیخ ابراهیم زنجانی، سلیمان میرزا اسکندری، یحیی میرزا و سید محمد کمرهای همراه شد. عضدالسلطان در سال‌های پایانی قاجار به حکمرانی لرستان منصوب شد. او در زمان رژیم پهلوی نام خانوادگی «عضد» را انتخاب کرد و به عنوان یکی از زمین‌داران بزرگ شناخته می‌شد و با اصلاحات ارضی شاه مخالف بود. وی از سیاست به دور بود و فقط در ۱۳۳۲ش در دوره دوم مجلس سنا به پیشنهاد سیهبد زاهدی به عنوان سناتور انتصابی یک دوره چهار ساله عضو سنا بود و در زمستان ۱۳۴۹ش در تهران درگذشت. (حسن فراهانی، *روزشمار تاریخ معاصر ایران*، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۲۲۴-۲۲۳؛ عبدالحسین سیهب، *مرآت‌الوقایع مظفری*، عبدالحسین نوایی (به کوشش)، میراث مکتوب، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۶۶۳، ۶۶۵، ۶۸۶؛ اسماعیل راثین، *فراموشخانه و فراماسونری در ایران*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷، ج ۱، ص ۶۴۰، ۶۶۴، ۶۸۳؛ احمد کسروی، *تاریخ مشروطه ایران*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۹، ص ۱۰۳؛ سید محمد کمرهای، *روزنامه خاطرات سید محمد کمرهای*، تصحیح محمدجواد مرادی‌نیا، تهران، اساطیر، ۱۳۸۴، ج ۲، ص ۱۲۵۴-۱۲۵۳؛ سید ابوالحسن علوی، *رجال عصر مشروطیت*، تصحیح حبیب یغمایی و ایرج افشار، تهران، اساطیر، ۱۳۸۵، ص ۴۴). ۲. عبدالحسین سیهب، همان، ص ۶۶۳.



جریان مشروعه خواهی گیلان، در پیدایش این جریان در کشور نقش تعیین کننده داشت و گیلان تنها نقطه‌ای در کشور بود (در کنار تهران) که جریان مشروعه خواهی قوی‌ای بر آن حاکم بود و بخش زیادی از مشروطه گیلان، ذیل همین جریان، تعریف می‌شد. جریان مشروطه خواهی گیلان هم تأثیرات مهمی در کشور گذاشت که مهم‌ترین آنها فتح تهران و بیرون کردن محمدعلی شاه و اعاده مشروطه بود. جریان منورالفکری غرب پرست گیلان هم در به انحراف بردن مشروطه و ترور علمای گیلان و نابودی تلاش‌های علمای در مسیر مشروطیت و تبدیل کردن مشروطه به ابزار سیطره استعمار انگلیس بر ملت ایران، نقش بارزی داشت

و استراتژیک نداشت ولی به صرف اینکه فرزند شاه بود، بزرگ‌ترین مسئولیت‌ها را به عهده می‌گرفت. این امر در میان شاهزاده‌های قاجار شیوع داشت و باعث بروز اشتباهات زیادی از ناحیه حکمرانان می‌شد که گاهی غیرقابل جبران بود یا هزینه زیادی به همراه داشت.

مردم گیلان که حاکم را جوان و بی‌تجربه می‌دیدند، پیشنهاد دادند که مجلس مشورتی متشکل از نمایندگان اعیان، تجار و اصناف تشکیل شود تا همه امور گیلان، به مشورت و تصویب این هیئت، اجرایی گردد.

عضدالسلطان این پیشنهاد را نپذیرفت و برای برخی از پیشنهاددهندگان مشکلاتی را ایجاد کرد. مدتی این کشمکش بین دو طرف، ادامه داشت و خبر آن در روزنامه *حبل‌المتین* کلکته هم درج شد.^۱

او میرزا نورالله‌خان^۲ را به عنوان «وزیر مالیه» در گیلان، آصف‌الممالک را به عنوان «پیشکار» و لواء‌الملک را به عنوان «فراش‌باشی»^۳ انتخاب کرد. چند روز گذشت و معلوم شد که نورالله‌خان به امور مالیاتی رسیدگی می‌کند ولی آصف‌الممالک و لواء‌الملک به طور مشترک با دادن سه هزار تومان به حاکم، تمام امور حکمرانی را به دست آورده‌اند!^۴ عضدالسلطان به ظاهر دارای منصب حکمرانی گیلان بود ولی عملاً عرض و مال و ناموس مردم را در اختیار کسانی قرار داد که از هیچ تعدی و ظلمی کوتاهی نمی‌کردند. عملکرد عضدالسلطان و کارگزارانش در همان ماه‌های اول، کار را به جایی رساند که مردم گیلان از دست او عصبانی شدند و اعتراضات گسترده‌ای در ذی‌القعدة ۱۳۲۱ق در

۱. مهدی ملک‌زاده، *تاریخ انقلاب مشروطیت ایران*، تهران، علمی، ۱۳۷۳، ج ۵، ص ۱۰۳۶-۱۰۳۵.

۲. نام او را «نورمحمدخان» هم نوشته‌اند.

۳. سردهسته فراش‌ها؛ فراش یعنی نگهبان.

۴. *چهره‌نما*، س ۱، ش ۲۰، غره ربیع‌الاول، ۱۳۲۳ق، ص ۹.



نارضایتی علما و مردم فقط مربوط به شخص عضدالسلطان نبود بلکه چون او را نماد استبداد می‌دانستند، درخواست برداشتن او را داشتند. آنها به هر کس دیگری که قرار بود از طرف دربار به عنوان حاکم به گیلان عازم شود اعتراض داشتند و می‌گفتند که تا وقتی اوضاع استبدادی سابق برقرار است، هیچ حاکمی از طرف دربار به گیلان نیاید. آنها حتی مالیات را هم خودشان به صورت حواله به بانک استقراضی روس داده‌اند تا او به دولت مالیات را تحویل بدهد و نیازی برای آمدن یک حاکم جدید برای جمع کردن مالیات نباشد!

گیلان شکل گرفت.^۱

علاوه بر فشارهای عضدالسلطان و کارگزاران او، بیماری وبانیز در گیلان شیوع یافت و به مشکلات مردم افزود. عضدالسلطان برای گرفتار نشدن به وبا، به همراه شصت نفر از اطرافیانش مدت سه ماه در ییلاقات طوالش به سر بردند و مهمان عمیدالسلطنه - خان طالش - بودند و شش هزار تومان خرج روی دست او گذاشتند ولی بعد از سه ماه وقتی به شهر بازگشتند، لواءالملک تنها دو هزار تومان به او پس داد. حکمران فقط از فروشندگان یخ، روزی ده تومان مالیات می‌گرفت. عضدالسلطان فضای

خفقان ایجاد کرده بود تا مردم جرأت اعتراض نداشته باشند. چند نفر به سراغ کنسول روسیه در رشت رفتند و اعتراض خودشان را به کنسول رساندند و او هم از سفیر روسیه در تهران درخواست کرد و در نهایت دولت ایران، لواءالملک را عزل کرد. مردم مدتی در آرامش بودند؛ تا اینکه لواءالملک با فعالیت‌های پشت پرده‌ای که انجام داد، موفق شد رضایت کنسول روسیه را جلب کند و مجدداً به مسئولیت سابقش برگردد. او اولین کاری که انجام داد این بود که کلانتر شهر را که همه از او رضایت داشتند عزل کرد و جوانی را با دریافت چهارصد تومان پیشکشی، به کلانتری رشت منصوب کرد.^۲

مظفرالدین‌شاه در صفر سال ۱۳۲۲ ق حکم ادامه حکمرانی عضدالسلطان در گیلان را تأیید کرد.^۳ دولت روسیه تزاری که از اقدامات عضدالسلطان در گیلان راضی بود و با حضور او منافع دولت روسیه تأمین می‌شد، در شوال همین سال نشان «عقاب سفید»^۴ را برای وی و نشان «سنت آنا»^۵ را برای میرزا نورالله خان وزیر مالیه گیلان فرستاد. بدین ترتیب او بیش

۱. عبدالحسین سپهر چنین نوشته است: «در ذی القعدة [۱۳۲۱ ق] در گیلان، به جهت بی‌اعتدالی عضدالسلطان حکمران، اغتشاش بسیار و عدم آسودگی مردم است.» (عبدالحسین سپهر، همان، ص ۶۸۵).

۲. چهره‌نما، همان، ص ۱۰-۹.

۳. عبدالحسین سپهر، همان، ص ۷۰۲.

۴. نشان عقاب سفید (Order of the White Eagle) از نشان‌های رسمی حکومت روسیه تزاری بود که پادشاه روسیه به کسانی که به او خدمت کرده بودند، این نشان را اعطا می‌کرد.

۵. نشان سنت آنا (Order of Saint Anna) از نشان‌های رسمی حکومت روسیه تزاری.



از این اینکه به مردم و کشورش خدمت کند، به بیگانه خدمت کرده و از دولت روسیه، نشان خوش خدمتی نیز دریافت کرد.^۱

عضدالسلطان امور حکومتی را به افرادی سپرد که با فشار به مردم مالیات زیادی جمع می کردند اما او باز مبالغ زیادی مقروض بود. مظفرالدین شاه در سال ۱۳۲۳ ق که راهی سفر فرنگ بود و از رشت عبور می کرد وقتی اوضاع اسفبار پسرش را دید علاوه بر مواجب، مبلغ دیگری هم به او داد. عبدالحسین سپهر چنین نوشته است:

عضدالسلطان حاکم گیلان به جهت آن که جوان و نامجرب است کارهای حکومتی را به اجزای نامجرب خود داده و آنها هر چه فایده بردند، برای خود برداشتند. از این روی، عضدالسلطان مبالغ گزافی مقروض شد. در این سفر که شاه از آنجا عبور می کرد، چون کار عضدالسلطان را خراب دید، مبالغی اضافه مواجب به او داد.^۲

در همین سفر در رشت، میرزا فتح الله خان اکبر - از خاندان حکومتگر اکبر - از مظفرالدین شاه و صدر اعظم پذیرایی کرده و برای آنها هزینه زیادی انجام داد و پیشکشی دوازده هزار تومانی هم به شاه داد. شاه از این پذیرایی و این پیشکشی خوشحال شد و راهی فرنگ شد و زمانی که در شهر کنتر کسویل - شهری ییلاقی در فرانسه - بود تلگرافی به رشت فرستاد و میرزا فتح الله را ملقب به «سردار منصور» کرد. سردار منصور از خان‌های ظالمی بود که رابطه بسیار خوبی با دربار و نیز با دولت انگلیس داشت و زمین‌ها و املاک بسیار زیادی در سراسر گیلان داشت. شاه هنگام بازگشت از سفر فرنگ در ماه رجب ۱۳۲۳ ق زمانی که وارد رشت شد، نصرت الله خان عمید السلطنه - حاکم جائر طالش - را به لقب «سردار امجد» ملقب کرد ولی باز در زبان مردم و در اسناد تاریخی به هر دو لقب، شناخته می شد. حمایت شاه از عناصر فاسد و شخصیت‌های سفاکی که در میان مردم بدنام بودند و عملکرد قابل دفاعی نداشتند، باعث می شد تا مردم از شاه و سلسله قاجاریه ناامید شوند.^۳

در زمستان ۱۳۲۳ ق در رشت و اطرافش برف زیادی آمد که تا سال‌ها سابقه باریدن چنین برفی وجود نداشت. حدود دو متر برف باریده بود. چهارپایان مانند اسب‌ها، قاطر‌ها، شترها، گاو‌ها و گوسفندان زیادی تلف شدند و اغلب درختان مرکبات یخ زدند و خشک

۱. همان، ص ۷۳۲.

۲. همان، ص ۷۸۳.

۳. همان، ص ۷۹۶ و ۸۳۸؛ مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران در قرن‌های ۱۲ و ۱۳ و ۱۴، تهران، زوار، ۱۳۷۱، ج ۳، ص ۵۲.



تحصن علمای رشت از اواسط ذی الحجه ۱۳۲۳ق آغاز شد و حدود یک ماه طول کشید و در محرم ۱۳۲۴ق پایان یافت. بدین صورت که هجده نفر از علمای برجسته رشت به همراه سیصد نفر از طلاب و جمع زیادی از مردم که در بقعه خواهرامام (س) رشت متحصن بودند همه روزه برنامه های خاصی داشتند که مردم هم با آنها همراهی می کردند و تقریباً دوازده هزار نفر مستمع این برنامه ها بودند. شیخ حسن حسام الاسلام به منبر می رفت و سخنرانی می کرد و مردم را به اتحاد دعوت می کرد

شدند و خسارات بسیاری به مردم وارد شد.^۱ همچنین گرانی هم به سراغ مردم آمده بود و به خاطر جنگی که میان روسیه و ژاپن در گرفته بود، ارزاقی که از روسیه به گیلان وارد می شد مانند قند، بسیار کمیاب و گران شده بود. در شوال ۱۳۲۳ق قند در رشت و همچنین سایر نقاط کشور گران شد ولی دولت مرکزی به جای آن که اقدامی برای حل گرانی کند، بازرگانان محترم را به عنوان مسبب گرانی معرفی نمود و به شکل بدی تنبیه کرد. این کار در میان مردم بازتاب های منفی ای را به همراه داشت.^۲

در دوره حکمرانی عضدالسلطان، زنی منحرف در رشت زندگی می کرد و با حکمران، رابطه جنسی داشت. خبر این قضیه به آیت الله العظمی ملا محمد خمّامی^۳ - مرجع دینی مردم گیلان - رسید و ایشان حکم کرد که زن باید از شهر اخراج شود. متأسفانه کتب تاریخی نسبت به گفت و گوی صورت گرفته در این محکمه و ادله ای که مطرح شد، ساکت اند و تنها به این مسئله اشاره دارند که حکم اخراج زن صادر شد. احتمال دارد حکم قتل حاکم نیز در این میان صادر شده باشد. اطراف مجتهد، چند نفر بودند که اجرای حدود و احکام صادره را بر عهده داشتند. او، قوام الشریعه را مأمور کرد تا حکم را به محکومین ابلاغ کند. زمانی که قوام الشریعه به همراه چند نفر به خانه زن رفتند، افراد خانه، او را به داخل هدایت کردند و به بهانه نبودن زن، او را به انتظار نشاندند. از طرفی عده ای سریع به عضدالسلطان قضیه را اطلاع دادند. عضدالسلطان سراسیمه نزد آیت الله خمّامی رفت و گفت: آن زن را صیغه کرده ام. و با دلیل توانست این امر را ثابت کند. سپس مجتهد، حکم قبلی را فسخ نمود.^۴ تمامی این

۱. عبدالحسین سپهر چنین نوشته است: «زمستان امسال [۱۳۲۳ق] در رشت و نواحی برف غریبی آمده، به مقدار دو ذرع. می گویند تا حال چنین برفی در آنجا نیامده و بلای آسمانی است. مواشی بسیار تلف شد. درخت های مرکبات اغلی خشکید.» (عبدالحسین سپهر، همان، ص ۷۵۲).

۲. ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، تهران، پیکان، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۳۳۲-۳۳۱.

۳. برای دانستن درباره آیت الله العظمی خمّامی و فعالیت هایش در عصر مشروطه رک: میثم عبد اللهی و محمد عبد اللهی، آیت الله العظمی شهید حاج ملا محمد خمّامی: جریان مشروطه خواهی گیلان و رهبر آن در نهضت مشروطه، قم، صحیفه معرفت، تابستان ۱۳۹۳.

۴. میثم عبد اللهی و محمد عبد اللهی، همان، ص ۵۷-۵۶.



مسائل نشان می‌داد که حکومت خاندان قاجار در مردم چهره مقبولی ندارد و جامعه، آبستن درگیری‌های اجتماعی و اعتراضات مردم نسبت به اوضاع عمومی است.

جنبش عدالتخانه در گیلان

در روز پنجشنبه ۱۷ شوال ۱۳۲۳ ق عده‌ای از علمای تهران به ریاست آیت‌الله سید عبدالله بهبهانی و آیت‌الله سید محمد طباطبایی به حرم حضرت عبدالعظیم (س) متحصن شدند تا درخواست عدالتخانه را به گوش مظفرالدین‌شاه برسانند که در اصطلاح به آن «مهاجرت صغری» می‌گویند. در این هنگام آیت‌الله خمami مجتهد گیلان برای درخواست عزل عضدالسلطان حکمران گیلان، به تهران رفته بود. ایشان همچون آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری - مجتهد بزرگ پایتخت - به متحصنین در شهرری نپیوست. عبدالحسین سپهر درباره این تحصن چنین نوشته است:

علمایی که به حضرت عبدالعظیم رفتند: آقا سید عبدالله [بهبهانی]، صدرالعلماء، آقا شیخ مرتضی [آشتیانی]، آقا شیخ مصطفی [آشتیانی]، آقا سید محمد [طباطبایی]، آقا سید احمد [طباطبایی]، آقا شیخ محمد صادق پسر مرحوم ملا محمد تقی کاشی و بعضی دیگر از مجتهدین و پیش نمازها. کسانی که در طهران ماندند: امام جمعه میرزا ابوالقاسم، آقا شیخ فضل‌الله [نوری]، آقا سید ابوطالب زنجانی.

و چند نفر دیگر که ماندند، لیکن با هیچ طرف نیستند: آقا سید ریحان‌الله [بروجردی]، حاجی آقا محسن عراقی، مجتهد خمami گیلانی.^۱

در اواسط ذی‌القعدة ۱۳۲۳ ق تحصن در شهرری به پایان رسید و مظفرالدین‌شاه پذیرفت که عدالتخانه را ایجاد کند و به سایر درخواست‌های آنها نیز گردن نهد و علما با تشریفات و استقبال مردم، پیروزمندانه وارد تهران شدند.

معمولاً اواخر هر سال حاکمان مناطق مختلف برای دادن مالیات سالانه، ارایه گزارش و کارهای دیگر به تهران می‌رفتند. عضدالسلطان حاکم گیلان نیز در روز ۹ ذی‌الحجه ۱۳۲۳ ق وارد تهران شد.^۲ وقتی کارش را انجام داد، در دهه دوم ماه ذی‌الحجه به گیلان بازگشت اما مردم گیلان تلگرافی به شاه فرستاده و طی آن گفتند که ما عضدالسلطان را نمی‌خواهیم. مطالبه عزل عضدالسلطان، جدی بود و مردم رشت وقتی دیدند که به تلگرافشان وقعی نهد

۱. عبدالحسین سپهر، همان، ص ۸۸۰.

۲. همان، ص ۹۰۷.



عضدالسلطان حاکم گیلان، در دهه دوم ماه ذی الحجه به گیلان بازگشت اما مردم گیلان تلگرافی به شاه فرستاده و طی آن گفتند که ما عضدالسلطان را نمی‌خواهیم. مطالبه عزل عضدالسلطان، جدی بود و مردم رشت وقتی دیدند که به تلگرافشان وقعی نهاده نشد، بعضی‌شان برای شکایت، راهی تهران شدند و عده‌ای از روحانیون رشت نیز در بقعه خواهرامام (س) رشت متحصن شدند تا شاه را به پذیرش خواسته‌هایشان وادار کنند

نشد، بعضی‌شان برای شکایت، راهی تهران شدند و عده‌ای از روحانیون رشت نیز در بقعه خواهرامام (س) رشت متحصن شدند تا شاه را به پذیرش خواسته‌هایشان وادار کنند.^۱ این تحصن از اواسط ذی‌الحجه ۱۳۲۳ ق آغاز شد و حدود یک ماه طول کشید و در محرم ۱۳۲۴ ق پایان یافت. بدین صورت که هجده نفر از علمای برجسته رشت به همراه سیصد نفر از طلاب و جمع زیادی از مردم که در بقعه خواهرامام (س) رشت متحصن بودند همه‌روزه برنامه‌های خاصی داشتند که مردم

هم با آنها همراهی می‌کردند و تقریباً دوازده هزار نفر مستمع این برنامه‌ها بودند. شیخ حسن حسام‌الاسلام^۲ به منبر می‌رفت و سخنرانی می‌کرد و مردم را به اتحاد دعوت می‌کرد.

علماء و طلاب رشت پس از مشورت موفق شدند علاوه بر عزل عضدالسلطان، دیگر خواسته‌هایشان را طی اعلامیه‌ای در هجده فصل برای تهران و حکمران گیلان بفرستند. این خواسته‌ها بر چند محور اساسی استوار بود: ۱. جلوگیری از فسق و فجور علنی؛ ۲. کاستن از فشارهای مالیاتی و دریافت مالیات بر اساس قوانین؛ ۳. رعایت عدالت در حل اختلافات؛ ۴. رعایت مساوات در رسیدگی قضایی میان رعایای ایرانی و خارجی؛ ۵. انتخاب افراد امین و صالح برای تصدی امور حکومتی.

مشروع اعلامیه هجده فصلی به این شرح بود:

معروضات و مستدعیات و مقتضیات نفوس ملی گیلان از رشت و مضافات، از سریر سلطنت عظمی - دامت شوکتها - و از اولیای دولت علیّه قاهره و ایالت جلیله^۳ بر وفق این فصول است:

فصل اول - زنان بدکاره کار را به افراط رسانیده، جرأت و جسارت آنها

۱. همان، ص ۹۱۵. عبدالحسین سپهر چنین نوشته است: «پس از آن که عضدالسلطان در ماه ذی‌الحجه به طهران [آمد]، در عشر دوم ذی‌الحجه مرخصی گرفت دوباره به رشت رفت. چون مردم رشت شنیده بودند که مردم فارس شعاع السلطنه را نخواستند، آنها هم تلگراف به شاه زدند که ما عضدالسلطان را نمی‌خواهیم. جمعی به طهران آمد[ند] و جمعی در امامزاده آنجا پناهنده شدند.» (همان)

۲. برای دانستن شرح حال شیخ حسن حسام‌الاسلام رک: میثم عبداللّهی و محمد عبداللّهی، فرهنگ‌نامه علمای مجاهد گیلان از مشروطه تا انقلاب اسلامی، قم، ناشر: مؤلف، پاییز ۱۳۹۶، ج ۱، ص ۱۲۷-۱۱۷.

۳. منظور حکمران گیلان است.



اسباب خرابی و جرأت دیگران شده و می‌شود. استدعای ملی عمومی اینکه حکم فرماید جلوی جرأت و جسارت آنها گرفته شود تا این امر غیر مشروع ترک شود.

فصل دوم - خرید و فروش مسکرات در بازار مسلمانان و محلات و جنب مساجد و مدارس قدغن شود.

فصل سیم - ملک متصرف، محض اظهار دعوی، از دست متصرف انتزاع نشود و ضبط نگردد. و در شنیدن دعاوی و عرایض طرفین پس از اظهار به ایالت جلیله رجوع به امنای شرع انور شود که بر وفق قانون شرع فیصل شود. کذا در مکافات و سایر دعاوی.

فصل چهارم - قمارخانه‌ها در شهر بسته و قماربازی در دهات نیز قدغن شود که مایه خسارت کلی و بیکاری رعایا شده و خواهد شد.

فصل پنجم - مالیات اصناف و سکنه بازار از روی کتابچه سابق که معمول بوده، مأمورین دریافت دارند و مطالبه زیادی نکنند.

فصل ششم - اصنافی که از روی دستخط دولتی معاف از مالیات بوده‌اند و در هیچ وقت از آنها مالیات گرفته نمی‌شد از قبیل صباغ^۱ و تنباکوفروش و علاف^۲ و نعل‌بند و غیره با آنها به نحو از مننه سابقه رفتار شود [و] مأمورین بازار از آنها چیزی مطالبه نکنند.

فصل هفتم - پولی که از اراجه‌چی‌ها و صاحبان دُرشکه [های] عمومی به اسم تعمیر و مرمت راه شهر الی پل بوسار گرفته می‌شد به اطلاع رؤسای شهر [در] دست شخص امینی جمع [شود] تا در موقع لزوم خرج راه شود و حیف و میل نشود.

فصل هشتم - داروغه^۳ بازار که حافظ مال داخله و خارجه است باید شخص صحیح امینی که چشم به مال کسی نداشته باشد به حق معمولی داروغه‌گی قناعت کند. و کدخدایان محلات از روی تصویب مردمان بی‌غرض و صحیح هر محله، امین شود که به ایالت جلیله اظهار کنند. و ایالت جلیله از برای صوابدید اهل هر محله، کدخدا را مجاز در رسیدگی امور محله کند.

۱. رنگرز

۲. در گیلان به معنای برنج فروش است.

۳. پاسبان، نگهبان



فصل نهم- اگر کسی با رعیت ارباب ملک طرف گفت و گو باشد یا اظهار طلبی نماید یا نسبت خیانتی دهد، [باید] احضار او را از خود مالک بخواهند و اگر مالک قدرت بر احضار او نداشت، مأمور به اندازه کار و دعوی فرستاده شود که اسباب وحشت و خسارت همسایگان و غیر مقصرین نشود.

فصل دهم- اگر کسی شخصاً مورد بی‌رحمتی^۱ ایالت جلیله شود، ملک و رعیت و مال و تعلقاتش محفوظ باشد.

فصل یازدهم- رئیس و اجزای دیوانخانه عدلیه پس از اخذ حقوق مدعی از مدعا علیه، بیش از ده یک و ده نیم معمولی حکومتی از طرفین مطالبه نفرمایند.

فصل دوازدهم- خباز^۲ و قصاب که محل احتیاج عامه مردمند، مورد تحمیلات فوق‌العاده نشوند تا ناچار شوند که بر قیمت نان و گوشت افزوده کنند.

فصل سیزدهم- پیشکاران ایالت جلیله و کارگزاران رعایای خارجه در حکومت، و فیصل دعاوی بین داخله و خارجه مراعات مساوات نمایند که مایه بآس داخله نشود [و] فقط به موجب عهدنامه دولتی رفتار نمایند.

فصل چهاردهم- رعایای لشته نشاهم در حکم سایر رعایا باشد و هر چه معمولی ولایتی مملکتی است در میان آنها اعمال شود که تعدیات آنها یا مباشرین آنها به رعایا و ارباب ملک مقرب و جوار آنها وارد نشود و حکم مساوات باشد.

فصل پانزدهم- تعیین قیمت پیله در وقت خرید و فروخت، موکول به طبیعت باشد که فروشنده و خریدار هر دو آزاد باشند [و] مجبور به قیمت مخصوص نشوند.

فصل شانزدهم- حکام، جز تفاوت عملی که از روی صادرات و عوارضات به حاکم کل می‌دهند زیاده از داده خود از رعایا مطالبه نکنند به مقدار خود بین رعایا بالسویه تقسیم نمایند.

فصل هفدهم- پس از بروز قرائن صحت دعوی، مأموری که از طرف ایالت جلیله از برای ضبط مالک می‌رود باعث اتلاف محصول ملک و خرابی

۱. بی‌لطفی

۲. نانوا

نشود و مأمورین اطراف و قرا اگر راپورت دروغ به کار گزار ایالت کبری دهند مجازات یابند.

فصل هجدهم - پولی که از مُکاری‌های^۱ عابرین راه کوچصفهان^۲ به اسم تعمیر در نزد شخصی که امین ملت باشد سپرده شود که در وقت لزوم، صرف تعمیر همان راه شود.

تمام نفوس ملی از دعاگویان دولت ابد مدت قاهره و سایر نفوس از تاجر و کسبه و رعایا، به مراحم ملوکانه و خسر وانه حضرت ظل‌اللهی - دام سلطانه و ملکه - امیدوار و منتظر تشکر، بروز مراحم ملوکانه و امضای فصول هجده گانه هستند.^۳

در این اثنا نماینده‌های کنسولگری‌های روسیه و انگلیس در رشت، پیام‌هایی را برای متحصنین آوردند تا آنها را جذب کنند یا در میان‌شان نفوذ کنند و نیز مردم خواسته‌هایشان را از کانال این اجانب به دولت ایران برسانند. اما جواب سران متحصنین این بود که ما با شما دولت‌های معاند، کاری نداریم و این مطالبات از امور داخلی ماست و شما حق دخالت در آنها را ندارید.

عضدالسلطان در محرم ۱۳۲۴ق در مقابل خواسته‌های هجده گانه متحصنین سر فرود آورد و با این درخواست‌ها موافقت کرد و تحصن پایان یافت و آرامش به شهر بازگشت ولی تا مدتی از سوی دربار، جوابی مبنی بر عزل عضدالسلطان نیامد.^۴

علمای گیلان می‌گویند که باید «مجلس ملی» باز شود و حکومت به اطلاع آن مجلس، حکومت نماید و تا وقتی که آن مجلس تشکیل نشده، ما به حکمرانی عضدالسلطان رضایت نمی‌دهیم. همین مطالبات و مقاومت مردم باعث شد که عضدالسلطان در ماه ربیع‌الاول ۱۳۲۴ق عزل شود.^۵

۱. کسی که چهارپایان را کرایه می‌دهد.

۲. در اصل: کوچه اصفهان

۳. حبل‌المتین (کلکته)، س ۱۳، ش ۴۲، ۶ جمادی‌الاولی ۱۳۲۴ق، ص ۱۱-۱۲.

۴. چهره‌نما، س ۲، ش ۴۱، ۲۰ ربیع‌الاول ۱۳۲۴ق، ص ۶-۴؛ حبل‌المتین (کلکته)، همان؛ عبدالحسین سپهر، همان، ص ۹۵۰؛ آذیتا لقااتی، «از هر دری - شورش مردم رشت علیه عضدالسلطان»، بهارستان، ش ۱۵۰، شهریور ۱۳۹۴، ص ۶.

۵. عبدالحسین سپهر درباره عزل عضدالسلطان چنین نوشته است: «در ماه ربیع‌الاول وزیر مخصوص از حکومت فارس استعفا کرد. زیرا که علمای فارس می‌گویند ما از تو کمال رضامندی را داریم لکن باید مجلس ملی باز شود و حکومت به اطلاع آن مجلس، حکومت نماید. در اصفهان نیز همین حرف‌ها را علما می‌زنند. در رشت همچنین و به سایر ولایات هم سرایت کرده. عضدالسلطان هم به این واسطه از حکومت رشت، معزول شد.» (عبدالحسین سپهر، همان، ص ۹۵۰).



آیت‌الله خمایی بعد از دریافت خبر عزل عضدالسلطان، پیروزمندانه راهی گیلان شد. روزنامه *چهره‌نما* در روز ۲۰ ربیع‌الاول ۱۳۲۴ ق خبر از بازگشت آیت‌الله خمایی به رشت داد و جمع کثیری از مردم به استقبال ایشان رفته و حضور ایشان را گرمی داشتند. روزنامه *چهره‌نما* چنین نوشت:

حضرت حجت‌الاسلام آقای خمایی که چندی بود رحل شرافت به دارالخلافه کشیده بودند، [به گیلان] عزیمت فرمودند، اهالی با شوق صمیمی ورودشان را استقبال کردند. این نوع اشخاص که امروز در مصالح رموز اسلام، موşkافند و می‌دانند اعدای^۱ دین‌مبین تا کجا چنگال دوانیده‌اند؛ وجودشان در سواد اعظم^۲ بلاد اسلامی بسیار مغتنم است. خداوند زیادشان بفرماید.^۳

نارضایتی علما و مردم فقط مربوط به شخص عضدالسلطان نبود بلکه چون او را نماد استبداد می‌دانستند، درخواست برداشتن او را داشتند. آنها به هر کس دیگری که قرار بود از طرف دربار به عنوان حاکم به گیلان عازم شود اعتراض داشتند و می‌گفتند که تا وقتی اوضاع استبدادی سابق برقرار است، هیچ حاکمی از طرف دربار به گیلان نیاید. آنها حتی مالیات راهم خودشان به صورت حواله به بانک استقراضی روس داده‌اند تا او به دولت مالیات را تحویل بدهد و نیازی برای آمدن یک حاکم جدید برای جمع کردن مالیات نباشد! عبدالحسین سپهر می‌نویسد:

بعضی اهالی بلاد، بیدار شده‌اند و از ظلم حکام به تنگ آمده، می‌گویند ما حاکم نمی‌خواهیم مگر با مجلس ملی. از جمله رشت است که مالیات خود را به چهار قسمت به بانک روسی حواله داده‌اند که به دولت ایران [تحویل] بدهد و حاکم نرود.^۴

حکمرانی میرزا صالح خان وزیر اکرم

در دهه دوم ربیع‌الثانی ۱۳۲۴ ق تلگرافی به مردم رشت ارسال کردند و اعلام کردند که «میرزا صالح خان سالار اکرم»^۵ که بعدها معروف به آصف‌الدوله شد، را به عنوان حکمران

۱. دشمنان

۲. شهرهای بزرگ

۳. *چهره‌نما*، س ۲، ش ۴۱، ۲۰ ربیع‌الاول ۱۳۲۴ ق، ص ۶.

۴. عبدالحسین سپهر، همان، ص ۹۵۴.

۵. «میرزا صالح خان وزیر اکرم» معروف به آصف‌الدوله پسر «حاج کلانتر تبریزی» در سال ۱۲۷۰ ق در باغمیشه از محلات تبریز به دنیا آمد. پدرش، زمانی که علی‌محمد باب - رئیس فرقه ضاله بایه - در تبریز کشته شد، جسد باب را نجات داده و سمت پیر طریقتی عده‌ای از دراویش را داشته است.

جدید خواهند فرستاد. مردم رشت جواب دادند: «اگر تکلیف حاکم را معین نمایید و حدود او معلوم باشد، او را قبول خواهیم کرد و الا هیچ حاکمی را قبول نمی‌کنیم و مالیات خود را به چهار قسط توسط تجار می‌پردازیم.»^۱

حاکم جدید زمانی که به گیلان وارد شد لقب جدیدی از شاه گرفته بود و او را «وزیر اکرم» می‌خواندند. وزیر اکرم که اوضاع گیلان را چندان آماده پذیرش حکمرانی‌اش نمی‌دید و

→ میرزا صالح‌خان در دوره قاجار پست‌هایی چون حاکم تهران، بیگلربیگی تبریز، حاکم قزوین، حاکم گیلان، حاکم زنجان را داشت. او از سوی مظفرالدین‌شاه در سال ۱۳۱۰ ق لقب «معمد دیوان» و در ذی‌الحجه ۱۳۱۷ ق لقب «سالار اکرم» را دریافت کرد. وقتی در ربیع‌الثانی ۱۳۲۴ ق حکمران گیلان گردید تازه لقب «وزیر اکرم» را گرفته بود که مدتی بود ندای مشروطه‌خواهی در گیلان پیچیده بود. او به خاطر دشمنی‌ای که با علما داشت، در انتخاب آیت‌الله آقامیر بحر العلوم نماینده روحانیون گیلان در مجلس اول تشکیک کرد و تلگراف مخالفتی به مجلس فرستاد که این مسئله باعث سوءاستفاده سکولارها علیه بحر العلوم گردید و مشکلات زیادی برای وی ایجاد کرد. صالح‌خان به دلیل عدم توانایی در اداره امور منطقه یا به خاطر همفکری با سکولارها باعث شد تا سکولارها فرصت یابند که در منطقه به آشوب بپردازند و اوضاع از دست وزیر اکرم هم خارج گردید و حتی نتوانست هجده هزار تومان مالیات باقی‌مانده را بگیرد. او به تهران تلگرافی ارسال کرد و اعلام کرد که حتی نمی‌تواند امنیت خودش را تأمین کند و به کمک و تأمین امنیت آنها نیاز دارد. او مورد ملامت شدید محمدعلی‌شاه قرار گرفت و به خاطر بی‌لیاقتی‌اش در ۱۴ ذی‌الحجه ۱۳۲۴ ق (۹ بهمن ۱۲۸۵ ش - ۲۹ ژانویه ۱۹۰۷ م) برکنار شد و به جایش سپهدار تنکابنی انتخاب گردید. میرزا ابراهیم‌خان شرف‌الدوله باغمیشه‌ای برادر وزیر اکرم که از نمایندگان سکولار تبریز در اولین دوره مجلس شورای ملی نیز بود در همین ایام وارد رشت شد و خبر عزل برادرش را خبری وحشت‌آور که باعث شد تمام دلخوشی‌های‌شان تبدیل به ملالت و کسالت شود توصیف کرده است. اما از سپهدار تنکابنی نیز کاری برنیامد و بعد از مدتی استعفا داد و رفت و خبر حکمرانی مجدد وزیر اکرم در گیلان منتشر شد و خود او در ۹ جمادی‌الاولی ۱۳۲۵ ق (۳۰ خرداد ۱۲۸۶ ش - ۲۰ ژوئن ۱۹۰۷ م) وارد رشت شد و نظامنامه انتخابات را همراه خود آورد و در انجمن رشت قرار داد تا مردم بخوانند. او موفق نشد آشوب‌های گیلان را که هر روز از نقطه‌ای آغاز می‌شد خاموش کند و در روز ۲۳ شعبان ۱۳۲۵ ق (۹ مهر ۱۲۸۶ ش - ۱۱ اکتبر ۱۹۰۷ م) از حکومت گیلان عزل شد و به جایش «امیر اعظم» انتخاب گردید. وزیر اکرم مدتی بیکار در تهران بود تا اینکه محمدعلی‌شاه او را در ربیع‌الاول ۱۳۲۶ ق به حکمرانی تهران انتخاب کرد و چند روز قبل از به توپ بستن مجلس، در ۸ جمادی‌الاولی وزیر اکرم را برکنار کرد. وزیر اکرم بعد از برکناری‌اش، به طور رسمی به جرگه مخالفین محمدعلی‌شاه پیوست و در کنار مشروطه‌خواهان سکولار قرار گرفت و در روز به توپ بستن مجلس، به جنگ با نیروهای محمدعلی‌شاه پرداخت و معروف است قزاقی را با تیر زد و گفت: شاهد باشید من اول کسی هستم که به مستبدین تیر انداختم! او در آن روز بیش از ده نفر از نیروهای توپچی و قزاق‌ها را به قتل رساند. وی بعد از فتح تهران نیز بار دیگر حکمران تهران گردید و لقب «آصف‌الدوله» را از احمدشاه دریافت کرد و مدتی حکمران زنجان گردید. آصف‌الدوله برای سومین بار در ربیع‌الاول ۱۳۳۰ ق به حکمرانی گیلان انتخاب شد و تا ابتدای نهضت جنگل در سال ۱۳۳۳ م بر این سمت بود و وقتی اوضاع را از دست رفته دید دیگر به گیلان بازنگشت. او از فعالیت‌های سیاسی کناره گرفت و در ۷۸ سالگی در تهران (۱۳۴۸ ق/ ۱۳۰۸ ش) درگذشت. (قهرمان میرزا عین‌السلطنه سالور، روزنامه خاطرات عین‌السلطنه، مسعود سالور و ایرج افشار (به کوشش)، تهران، اساطیر، ۱۳۷۴، ج ۹، ص ۶۸۳؛ سید ابوالحسن علوی، همان، ص ۱۴؛ احمد کسروی، همان، ص ۶۳۲؛ احمد بشیری (به کوشش)، کتاب آبی: گزارش‌های محرمانه وزارت امور خارجه انگلیس درباره انقلاب مشروطه/ ایران، تهران، نو، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۲۴-۲۳؛ میرزا ابراهیم‌خان کلانتری باغمیشه، روزنامه خاطرات شرف‌الدوله، یحیی ذکا (به کوشش)، تهران، فکر روز، ۱۳۷۷، ص ۸۰-۸۲؛ عبدالحسین سپهر، همان، ص ۹۶۲-۹۶۱؛ هل. رابینو، ولایات دارالمرز ایران - گیلان، ترجمه جعفر خمami زاده، رشت، طاعتی، ۱۳۹۱، ص ۵۶۱-۵۶۰؛ هل. رابینو، مشروطه گیلان، آشوب آخرالزمان، حسین اولیاء بافقی، محمد روشن (به کوشش)، رشت، طاعتی، ۱۳۶۸، ص ۳-۱۹۷، ۱۹۰، ۳۲؛ آصف‌الدوله - میرزا صالح‌خان، یحیی ذکا، دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر: کاظم موسوی بجنوردی، تهران، مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۴۳۰-۴۲۷).

۱. عبدالحسین سپهر، همان، ص ۹۶۲-۹۶۱.

اعتراضات گسترده به حکمرانی‌اش را به چشم می‌دید، برای جلب قلوب مردم، در اولین اقدام مدرسه‌ای به سبک جدید در رشت افتتاح نمود و وسایل مورد نیاز مدرسه را هم خودش تهیه کرد. چهل هزار تومان از املاک شخصی‌اش را که سالانه پنج هزار تومان اجاره داشت برای این کار وقف نمود. ولی با این ظاهر سازی‌ها هم نتوانست مردم گیلان را آرام نماید و اعتراضات را خاموش کند.^۱

بعضی از مشروطه خواهان سکولار رشت با این عنوان که نباید اعطای مشروطیت به پایتخت محدود شود، تصمیم گرفتند به نحوی انحراف را در مشروطه رشت نیز بگذارند. آنها نیاز به بهانه‌ای داشتند تا به وسیله آن پایشان به کنسولگری انگلیس باز شود. به خاطر اختلافی که بین وزیر اکرم حاکم گیلان و یکی از اهالی در گرفته بود، عده‌ای به بهانه نداشتن امنیت جانی، در اواخر رجب ۱۳۲۴ ق به کنسولگری انگلیس در رشت متحصن شدند. در این راستا انجمن‌های مخفی و مجامع سری در منحرف کردن مشروطیت به سمت کنسولگری انگلیس تلاش زیادی کردند و موفق هم شدند

اولین انحراف؛ تحصن در کنسولگری انگلیس

بعد از مهاجرت علما به قم (مهاجرت کبری) در ۲۳ جمادی‌الاولی ۱۳۲۴ ق و موفقیت‌هایشان در مطالبه عدالتخانه از مظفرالدین‌شاه، دولت انگلیس که می‌دید رهبری نهضت عدالتخانه به دست روحانیت است، از اینکه مطالبات علما به صورت قانون در آید و ایران توسط قوانین دینی اداره شود، وحشت داشت به همین خاطر در صدد برآمد تا این نهضت اصیل و مردمی را از مسیر خودش منحرف کند. اولین گام‌هایی که در این راه برداشت تحصن عده‌ای از غرب پرستان در سفارت انگلیس در تهران در ۲۴ جمادی‌الاولی ۱۳۲۴ ق بود.

در رشت هم اوضاع شلوغ بود و به خاطر اینکه علمای تهران به حالت اعتراض به قم رفته بودند در روز ۸ جمادی‌الثانی ۱۳۲۴ ق تجمعات اعتراض آمیزی برپا شد.^۲ اندکی بعد فرمان مشروطیت به دست مظفرالدین‌شاه در ۱۳ مرداد ۱۲۸۵ (۱۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۴ ق) امضا شد و در آن تصریح گردید که مجلس شورای ملی تشکیل شود.^۳

۱. عبدالحسین سپهر چنین نوشته است: «میرزا صالح خان وزیر اکرم حاکم رشت، در ماه جمادی‌الاولی، در رشت ایجاد مدرسه ملیّه نموده و چهل هزار تومان املاک خود را که سالی پنج هزار تومان اجاره دارد وقف مدرسه کرده است و اسباب مدرسه را هم از خود داده.» (همان، ص ۱۰۲۱).

۲. ناظم‌الاسلام کرمانی در ذیل وقایع روز ۸ جمادی‌الثانی ۱۳۲۴ ق چنین می‌نویسد: «از خمسه و زنجان و رشت هم خبر رسید که مردم بلوا کرده‌اند برای این که علمای طهران را نفی از بلد کرده‌اند.» (ناظم‌الاسلام کرمانی، همان، ج ۳، ص ۵۴۰).

۳. احمد کسروی، همان، ص ۱۲۱-۱۲۰.





در نامه‌ای که مظفرالدین‌شاه در روز ۱۶ جمادی‌الثانی و در تأیید فرمان سابق نوشته، به صراحت سخن از «مجلس شورای اسلامی» رفته است.^۱ مشیرالدوله صدر اعظم هم در روز ۱۷ جمادی‌الثانی می‌گفت که باید «مجلس شورای اسلامی» تشکیل شود ولی سکولارها با او مخالفت کرده و گفتند که باید «مجلس شورای ملی» تأسیس شود نه اسلامی. از لندن به شارژدافر سفارت انگلیس دستور دادند که اقدامی انجام دهد و او خودش به همراه چند نفر از سران متحصنین در سفارت انگلیس در پایتخت، تلاش‌های زیادی انجام دادند و حتی نزد صدر اعظم رفته و بحث و درگیری زیادی بر سر این موضوع انجام شد و سکولارها موفق شدند عنوان «اسلامی» را از نام «مجلس شورای اسلامی»، حذف کنند. آنها حتی در دستخط سابق شاه که در آن از لزوم تشکیل «مجلس شورای اسلامی» نام برده شده بود، دست برده و عنوان «اسلامی» را به «ملی» عوض کردند.^۲ شیخ فضل‌الله نوری بعدها در روزنامه‌اش نوشت که:

در منشور سلطانی که نوشته بود مجلس شورای ملی اسلامی دادیم، لفظ «اسلامی» گم شد و رفت که رفت! این فقره سند صحیح دارد، عندالحاجت، مذکور و مشهود می‌شود. و دیگر در موقع اصدار دستخط مشروطیت از اعلی‌حضرت اقدس شاهنشاه عصر - دام‌ظله الممدود - در مجلس در حضور هزار نفس بلکه بیشتر صریحاً گفتند که ما مشروع نمی‌خواهیم.^۳

بعضی از مشروطه‌خواهان سکولار رشت با این عنوان که نباید اعطای مشروطیت به پایتخت محدود شود، تصمیم گرفتند به نحوی انحراف را در مشروطه رشت نیز بگذارند. آنها نیاز به بهانه‌ای داشتند تا به وسیله آن پایشان به کنسولگری انگلیس باز شود. به خاطر اختلافی که بین وزیر اکرم حاکم گیلان و یکی از اهالی در گرفته بود، عده‌ای به بهانه نداشتن امنیت جانی، در اواخر رجب ۱۳۲۴ ق به کنسولگری^۴ انگلیس در رشت متحصن شدند. در این راستا انجمن‌های مخفی و مجامع سری در منحرف کردن مشروطیت به سمت کنسولگری انگلیس تلاش زیادی کردند و موفق هم شدند.^۵

۱. ناظم‌الاسلام کرمانی، همان، ج ۳، ص ۵۵۸.

۲. همان، ص ۵۶۲-۵۶۱.

۳. احمد کسروی، همان، ص ۴۱۶؛ همارضوانی (به کوشش)، لوائح آقا شیخ فضل‌الله نوری، تهران، تاریخ ایران، ۱۳۶۲، ص ۲۸.

۴. به دفتر اصلی نمایندگی یک کشور خارجی، سفارتخانه و به دفتر فرعی، کنسولگری (کنسولگری - قنصلخانه) می‌گویند.

۵. عبدالحسین سپهر، همان، ص ۱۰۳۶-۱۰۳۷. عبدالحسین سپهر چنین نوشته است: «مردم رشت در آخر رجب به حاکم شوریدند و به قونسولگری انگلیس رفته، مجلس شورای ملی خواستند.» (همان، ص ۱۰۳۷).



تحصن در کنسولگری انگلیس به معنای درخواست از انگلیس برای دخالت در امور داخلی ایران و خدشه‌دار شدن استقلال ایران بود. مردم ایران از دولت انگلیس خاطرات خوبی نداشتند چرا که آن را یک کشور استعمارگر می‌دانستند و استعمار هند و بسیاری از کشورهای نزدیک و دور را دیده بودند و همچنین تلاش آن دولت برای استعمار ایران و ضربه‌هایی که به هویت ملی ایرانیان وارد کرده بود، باعث می‌شد تا چهره‌ای منفور در نظر مردم ایران داشته باشد و تحصن در کنسولگری انگلیس، دلیل وابستگی فکری و عملی تحصن‌کنندگان به سیاست‌های بریتانیا بود.

تحصن‌کنندگان در ۲۵ شهریور ۱۲۸۵^۱ نامه‌ای به کنسول انگلیس در رشت نوشته و از او درخواست کمک کردند تا آنها را برای دریافت مطالباتشان کمک کند. در این نامه کلمه «مشروطیت» دو بار استفاده شده است و طبق ادعای بعضی محققین، این نامه اولین سند تاریخی موجود در سراسر ایران است که در آن کلمه مشروطه و مشروطیت استفاده شده است.^۲ متن نامه متحصنین به کنسول انگلیس به این شرح است:

خدمت جناب جلالت‌مآب، مجدت و فخامت انتخاب، قنصول دولت
فخیمه انگلیس مقیم رشت!

... از آنجایی که خاطر شریف جناب عالی مسبوق می‌باشد چندی است متوالیاً از طرف قرین‌الشرف اعلیٰ حضرت اقدس همایون شاهنشاه ممالک ایران - خَلَدَ اللَّهُ تَعَالٰی دولته‌المله - وعده آزادی داده می‌شود و دستخط‌های عدیده صادر و مرحمت گردیده که بعدها اصلاحات مقتضیه در امور مملکت مجری خواهد شد. و مدتی است اخبارات بشارت آمیز موجب سکوت و سکون گردیده است، عرض حال و تظلمات و مستدعیات اهالی تهران را کافی به حال خودمان می‌دانستیم و به خودمان وعده می‌دادیم که آزادی و مشروطیت عمومی خواهد بود و شامل حال ما نیز خواهد شد، تاکنون مأیوس شدیم و همچو گمان می‌کنیم که این شایعه عدل و مساوات، هیچ صورت وقوع ندارد؛ یا دارد و فقط در حق اهالی تهران خواهد بود. به این جهت در این مکان محترم آمده‌ایم و به شخص شخیص اعلیحضرت قوی شوکت پادشاه انگلستان و امپراطور کل ممالک وسیعه هندوستان پناه آوردیم که دستخط آزادی و مشروطیت برای قاطبه اهالی گیلان از طرف

۱. مطابق ۲۷ رجب ۱۳۲۴ ق.

۲. اسماعیل راثین، /انجمن‌های سری در انقلاب مشروطیت، تهران، جاویدان، ۱۳۵۵، ص ۸۲.



دولت قوی شوکت ایران - خلدالله سلطانه - صادر گردد. و با اطمینان کامل، از این محل خارج شده، دعاگوی ذات ملکوتی صفات اعلیٰ حضرت اقدس همایون - ارواحنا فداه - بوده باشیم.

فی ۲۷ شهر رجب المرجب ۱۳۲۴

(امضا و مهر ۱۰۰ نفر از متحصنین)^۱

تحصن کنندگان در روز ۲۷ شهریور ۱۲۸۵^۲ طی تلگرافی از مظفرالدین شاه درخواست کردند که با آنها نیز همچون تهرانی‌ها برخورد کرده و عدالتخانه را برای آنها نیز تشکیل دهد:

در مجلس محترم شورای ملی، حضور مبارک حجج الاسلام و پیشوایان دین!

عرض و استدعای منمائیم، چون پس از تظلمات و دادخواهی اهالی طهران به تفصیلی که مشهود خاطر مهر مظاهر ملوکانه افتاد و مکرر دستخط مرحمت آیت، در آزادی و خلاص قاطبه اهالی ایران شرف صدور یافته و ما رعایای فقیر گیلانی که تاکنون دچار وضع سابق بودیم و نتوانستیم به جز وساطت و شفاعت یکی از دول متحابه، دایره اظهاری در آزادی و خلاصی خودمان حاصل نمائیم ناچار به قونسولخانه دولت انگلیس پناه برده و این عرض حال را به دارالشورای ملی تقدیم می‌داریم و عاجزانه استدعای منمائیم که اگر حکم آزادی در حق قاطبه رعایا شرف صدور یافته است، پس بقای استبداد حکومت و ملاحظه قوی از ضعیف و اغراض نفسانی و صدور احکام بی‌محابا نسبت به ما رعایای فقیر گیلان چیست؟ و اگر حکم - مطاع دولت ابد آیت - عمومی است پس مقرر فرمائید که با این فدویان هم همان معامله تهرانی‌ها را نموده چنانچه آنها مشمول به عواطف ملوکانه گردیده‌اند به وجود عدالتخانه نایل شدند ما فدویان فقیر هم نایل به این نعمت بزرگ شده، بر مراتب دعاگوئی و شاه‌پرستی خودمان بیافزائیم. علی‌حده هم به توسط حضرت مستطاب اشرف آقای صدر اعظم - دامت شوکت - به خاک پای جواهر آسای مبارک بندگان اعلیٰ حضرت اقدس شاهنشاهی - ارواح العالمین فداه - عریضه تظلمانه تقدیم داشته‌ایم و به وجود

۱. همان، ص ۸۳-۸۲.

۲. مطابق ۲۹ رجب ۱۳۲۴ ق.

مبارکشان نهایت امیدواری داریم که عماقرب این فدویان را از ظلم ظالمین خودمختار به وسیله مجلس دارالشورای ملی خلاص و به آزادی تظلمات خودمان را اظهار نمائیم.

امضا: محمد تقی - اکبر محمود - ادیب السلطان - محمد تقی -
ملک الحکماء - سید ربیع آقا - جعفر - نجدالدوله - محمد - محمد علی -
اسدالله - محمد جواد - محمد صادق - موسی - حسین الموسوی - علی
حسین - قوام مجد.

۲۹ رجب [۱۳۲۴ق]^۱

در این مدت، موضعی که از آیت الله العظمی خماسی مرجع دینی مردم گیلان، در قبال مشروطه در منابع تاریخی بر جای مانده، آن بود که ایشان با تحصن سکولارها در کنسولگری انگلیس به مخالفت پرداخت و کار متحصنین را اشتباه خواند. این موضع نشان از همراهی ایشان با مشروطه دارد چرا که حکایتگر دغدغه ایشان برای جلوگیری از انحراف مشروطه است. او در صدد بود تا مشروطه بر همان مسیر اصلی باقی بماند و تلاش های دولت انگلیس و روشنفکران وابسته، باعث نشود که مسیر مشروطه منحرف شود. همچنین این موضع را ایشان به خاطر جلوگیری از دخالت دولت متجاوز و استعمارگر انگلیس در امور داخلی ایران و حفظ استقلال ایران، اخذ کرد. ایشان تلگرافی به مظفرالدین شاه ارسال کرد و گفت کسانی که در کنسولگری انگلیس تحصن کرده اند، نماینده مردم رشت نیستند بلکه آنها عده ای از افرادی هستند که در بهترین حالت می توان گفت نادان و بی سر و پا هستند. و الا باید گفت که وابستگان به سیاست استعماری انگلیس هستند.^۲

همچنین متحصنین برای تهران تلگرافی ارسال کردند و ضمن توهین به مرجع دینی مردم گیلان، گفتند که حرف های آیت الله خماسی را نشنیده بگیرید و باز به ادامه تحصن در کنسولگری انگلیس تأکید کردند:

عرض عمومی گیلانی، حضور مبارک حجج الاسلام و پیشوایان دین مبین
آن است؛ از قراری که مسموع شد و به تحقیق پیوست یک نفر از علمای
رشت - که خود را رئیس مسلم و مسن می داند [و] برای ریاست دو روزه،
رضای بعضی عباد ظالم را به رضای معبود ترجیح می دهد - تلگرافی نوشت
برای حکومت، آن وقت فرستاده که بعضی جهال و نادان به قونسولخانه

۱. ناظم الاسلام کرمانی، همان، ج ۳، ص ۶۱۶-۶۱۷.

۲. همان، ص ۶۱۷. آیت الله خماسی چنین نوشت: «بعضی جهال و نادانان به قونسول خانه دولت انگلیس رفته و قابل اعتنا نیستند.» (همان)



دولت انگلیس رفته و قابل اعتنا نیستند.

البته صورت این تلگراف به موقف حضور صدارت کبری تقدیم شده است. ما فدویان دولت ابد مدت عرض می‌کنیم که جناب آقای معهود، از این جهت ما را منسوب به جهل و نادانی کرده که از هر جهت خود را، مالک جان و مال ما پنداشتند و اغراض شخصیه خود را در هر مورد به زور مجری داشته. جهل و نادانی فدویان که امروز فی‌الجمله به علم و دانایی مبدل شده است، هیچ برای امثال این گونه مردم مقرون به صرفه نیست که ما را تصدیق کنند و بگویند نباید به ما بیچارگان [و] فقرا ظلم کرد. به هر حال عرض می‌کنیم عده آقایان علما، بحمدالله در رشت زیاد و همگی به علم و زهد موصوف‌اند و تصدیق دارند که ظلم از هبوط حضرت آدم‌الی زماننا هذا، مذموم و مقدوح بوده تا قیامت هم خواهد بود. البته آن وجودات مقدس هم به حکم وجدان عمومی و به اقتضای عدل و انصاف و انسانیت تصدیق خواهند فرمود که ظلم و بقای ظلم قبیح است؛ پس بنابراین قلوب محترم و عقول وزین و انصاف جبلی آن حجج الاسلام، تکذیب آقای معهود را فرموده‌اند.

لازم به بیان فدویان نیست؛ فریاد و اویلای فدویان جز این نیست که شفیع و باعث شوند تا قانون عدالت و سَوِّیت را در حق ما مجری داشته تا به فواید آن که یکی رفع همین اغراض و سخنان فاسده است نایل شویم و علاوه بر دعاگوی ذات اقدس ملوکانه که فریضه صبح و شام فدویان است دعاگوی وجود مقدس حجج الاسلام باشیم.

امضاء: صد و خُرده‌ای اسم نوشته شده است.^۱

سفارت انگلیس در تهران نیز هر اسان از تأثیرات نامه آیت‌الله خمایی، به طور علنی وارد عرصه شد و در ۲۹ شهریور ۱۲۸۵^۲ به حمایت از متحصنین در کنسولگری رشت پرداخت و زوایای دیگری از پیوند متحصنین با سیاست‌های دولت انگلیس آشکار گردید. سفارت انگلیس در تهران نامه‌ای به مشیرالدوله صدراعظم نوشت و تأکید کرد:

تلگرافی از علمای رشت به عنوان اعلیٰ حضرت اقدس شاهنشاهی رسیده بود، اینک لفاً ایفاد داشت، دوستدار مسئول مندرجات آن نمی‌باشد. خاطر

۱. همان، ص ۶۱۸-۶۱۷.

۲. مطابق اشعبان ۱۳۲۴ ق.



محترم جناب اشرف ارفع را مستحضر می‌سازد از اینکه جمعی از علما و سایرین هنوز در کنسولگری^۱ انگلیس در رشت و تبریز بستی^۲ هستند. امیدوارم دولت ایران برای رفع زحمت بسیاری که از این حیث سفارت و کنسولگری‌ها حاصل است اقدامی بفرمایند.^۳

سفیر انگلیس در این چند روز دائماً در حال مذاکره با صدر اعظم و وزیر امور خارجه ایران است و دولت ایران را تحت فشار قرار داده که خواسته‌های بست‌نشینان در کنسولگری‌های رشت و تبریز را قبول کنند. سفارت انگلیس در ۲ مهر^۴ مجدد نامه دیگری نوشت و این درخواست‌ها را در آن تکرار کرد.^۵

تحصن نزدیک یک ماه ادامه یافت و آیت‌الله خمایی نیز از این مسئله بسیار ناراحت بود اما - غیر از ارسال این نامه - اقدامی علیه آنها صورت نداد. ایشان امیدوار بود که بعد از مدتی این عده از کار زشت‌شان پشیمان شده و باز می‌گردند. کارنامه سیاه دولت انگلیس در استعمار بسیاری از کشورهای دنیا و دخالتش در امور داخلی ایران از اموری بود که باعث می‌شد مردم تنفر شدیدی از این کشور داشته باشند. در آن زمان دولت انگلیس در نگاه مردم ایران، جنایت‌کارترین دولت‌ها به شمار می‌رفت. طبیعی است که علمایی چون شیخ فضل‌الله نوری و آیت‌الله خمایی بودند که کشور را از افتادن در دامان انگلیس حفظ می‌کردند؛ چرا که عده‌ای روشنفکر فرنگ‌رفته قائل بودند که ایران برای اینکه پیشرفت کند باید کاملاً از غرب پیروی کند بلکه خود را در اختیار انگلیس قرار دهد؛ غافل از اینکه دولت‌های اروپایی، کشورهای تحت استعمارشان را مثل هند و اکثر کشورهای آفریقایی رو به زوال و فنا می‌بردند و پیشرفتی در آنها به وجود نیاوردند.

بعد از مدت کوتاهی صحت نظر آیت‌الله خمایی در مخالفت با تحصن در کنسولگری انگلیس روشن شد و وجوه نزدیکی این دو جریان برای همه نمایان گردید.

۱. کنسولگری

۲. متحصن

۳. ابراهیم صفائی (به کوشش)، نهضت مشروطیت ایران بر پایه اسناد وزارت امور خارجه، تهران، واحد نشر اسناد دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وابسته به وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۰، ص ۱۸۵.

۴. مطابق ۵ شعبان ۱۳۲۴ ق.

۵. عبدالحسین سپهر، همان، ص ۱۰۳۹؛ ابراهیم صفائی (به کوشش)، همان.

جرج چرچیل^۱ دبیر دوم سفارت انگلیس از تهران به رشت سفر کرد و با سران متحصنین

۱. خانواده چرچیل در خدمت دستگاه خارجی انگلیس در ایران زمان قاجار بودند و افراد زیادی از این خانواده، مقدمات استعمار کشورهای ضعیف مانند ایران را برای کشورشان فراهم می‌کردند و برای این کار به اقصی نقاط دنیا سفر می‌نمودند. جالب است که هر کدام از فرزندان این خانواده در یک نقطه از دنیا متولد شده‌اند. از این خانواده، پنج نفر در ایران فعالیت سیاسی به نفع دولت انگلیس انجام می‌دادند و سه نفر از آنها در کنسولگری انگلیس در رشت مدتی مسئولیت داشتند و در گیلان فعالیت می‌کردند. «ویلیام نوسورتی چرچیل» بریتانیایی (William Nosworthy Churchill) با پوشش روزنامه‌نگاری وارد قلمرو امپراطوری عثمانی شد و به طور جدی به کارهای مختلف در مسیر اهداف استعماری انگلیستان پرداخت و سال‌ها در همین کشور سکونت کرد و هر کدام از فرزندان او مانند هنری آدریان و ویلیام در شهرهای مختلف امپراطوری عثمانی (ترکیه کنونی) متولد شدند. «هنری آدریان چرچیل» انگلیسی (Henry Adrian Churchill) فرزند ویلیام نوسورتی چرچیل، در ۱۸ سپتامبر ۱۸۲۸م در شهر ادرنه (در ترکیه کنونی) متولد شد. او در خدمت دستگاه سیاست خارجی دولت انگلیس بود. مدتی مأمور به خدمت در امپراطوری عثمانی بود و دستیار نقشه‌بردار کمیسیون انگلیسی برای تعیین حدود مرزی ایران و ترکیه در سال ۱۸۴۸م و سپس مترجم همین کمیسیون از ۱۸۵۰م تا ۱۸۵۲م بود. همچنین عضو ستاد سرلشکر ویلیامز در ارتش عثمانی (ترکیه کنونی) بود. او سپس به جزیره زنگبار (در کشور تانزانیا) رفت و تا زمان بازنشستگی‌اش در ۱۲ فوریه ۱۸۷۲م نماینده کنسولی انگلیس در آنجا بود. او بعد از بازنشستگی هم فعالیت سیاسی را برای منافع استعماری انگلیستان ادامه داد و از ۸ فوریه ۱۸۷۵م به عنوان کنسول انگلیس وارد رشت شد و چهار سال در این شهر ماند و در ۳۱ سپتامبر ۱۸۷۹م مأموریتش در رشت به اتمام رسید. او در روز ۱۲ ژوئیه ۱۸۸۶م در گذشت و پنج پسر داشت؛ به نام‌های آلفرد، جورج، هنری و سیدنی و ویلیام که در دستگاه سیاست خارجی بریتانیا بوده و اکثرشان در ایران به عنوان چهره‌های برجسته استعماری شناخته شده هستند که به این ترتیب هستند:

۱. «هنری لیونل چرچیل» (Henry Lionel Churchill) متولد ۱۲ سپتامبر ۱۸۶۰م بود. او پسر ارشد بود و در زمان مسئولیت کنسولی پدرش در رشت، در سال ۱۸۷۸م مدت یک سال به عنوان کفیل کنسولگری رشت به فعالیت پرداخت. سپس به تهران رفت و از ۴ اکتبر ۱۸۸۰م تا ۳ سپتامبر ۱۸۸۳م کارگزار سفارت انگلیس در تهران بود و سپس مدتی مترجم سفارت هم بود. او از ۴ سپتامبر ۱۸۸۳م تا ۲۰ می ۱۸۸۵م نایب کنسول سفارت در تهران بود. او به قدری مورد اعتماد دربار و شاه ایران بود که دو بار مأمور گردید تا از سوی ناصرالدین شاه قاجار به عنوان نماینده شاه ایران برای شرکت در مراسم پنجاهمین سالگرد سلطنت ملکه ویکتوریا و شصتمین سالگرد، به ترتیب در سال‌های ۱۸۸۷م و ۱۸۹۷م شرکت کند. او در اوج تمام این تجربیات و فعالیت‌های سیاسی، مأمور به کنسولگری رشت شد و از ۲۸ ژوئیه ۱۸۹۱م تا ۲۴ ژانویه ۱۸۹۹م مدت هشت سال کنسول انگلیس در رشت بود. وی در ۵ نوامبر ۱۹۲۴م در گذشت. ۲. «سیدنی جان الکساندر چرچیل» (Sydney John Alexander Churchill) متولد ۱ مارس ۱۸۶۲م بود. ابتدا در خدمت دستگاه دیپلماسی بریتانیا در زمان استعمار هند بود و کارگزار دفتر بخش ایرانی «سازمان تلگراف هند و اروپا» وابسته به حکومت انگلیسی هند از ۱۸ آوریل ۱۸۸۰م تا ژوئیه ۱۸۸۶م بود. سپس در زمان ناصرالدین شاه قاجار وارد ایران شد و دبیر دوم دبیرخانه شرقی سفارت انگلیس در تهران از ۹ ژوئیه ۱۸۸۶م تا ۱ ژوئن ۱۸۹۴م بود. عضو هیئت همراه ناصرالدین شاه قاجار در سفر به انگلیستان بود. او در ۱۱ ژانویه ۱۹۲۱م در گذشت. ۳. «آلفرد فرانسیس چرچیل» (Alfred Francis Churchill) نایب افتخاری کنسولگری انگلیس در رشت از ۳۰۳ تا ۱۹۰۵م را به عهده داشت و در سال ۱۹۰۹م در گذشت. ۴. «ویلیام الجرنون چرچیل» (William Algernon Churchill) در سال ۱۸۶۵م متولد شد. او به دستگاه وزارت امور خارجه انگلیس پیوست و در مناطقی چون موزامبیک، برزیل، آمستردام، استکهلم، شهر میلان، پالمو و الجزایر به عنوان فعال در کنسولگری‌های انگلیس پرداخت. او علاقه زیادی به نقاشی‌های کاغذی داشت و چند تألیف نیز در زمینه تاریخچه برخی هنرها دارد که به چاپ رسیده‌اند. او در روز ۲۳ دسامبر ۱۹۷۴م در گذشت. ۵. «جرج پرسی چرچیل» (George Percy Churchill) متولد ۱۴ اوت ۱۸۷۷م بود. کفیل دبیرخانه شرقی سفارت انگلیس در تهران از ۷ آوریل ۱۹۰۳م و دبیر شرقی سفارت از آوریل ۱۹۰۷م بود. او از اواسط سلطنت مظفرالدین شاه تا سال ۱۹۱۵م یعنی در تمام قضایای مشروطه، از سران سفارت انگلیس در تهران بود و ردپایش در بسیاری از انحراقات مشروطه و ارتباط با افراد فاسد و وابسته، آشکار است. در ابتدای مشروطه مسافرتی به رشت کرد و با مشروطه‌خواهان متحصن در کنسولگری انگلیس در رشت صحبت کرد و به آنها وعده داد که به زودی رایینو راهی رشت خواهد شد. او بار دیگر در زمان استبداد صغیر، بلافاصله بعد از فتح رشت به دست نیروهای سکولار، به رشت سفر کرده و دیداری با سران فتح رشت و همچنین دیدار با سپهدار تکنیکی انجام داد و آنها را به فتح تهران تشویق کرد و آنها را به آینده امیدوار کرد. او از ۱۱ مارس ۱۹۱۹م در خدمت وزارت امور خارجه ایران قرار گرفت و در نهایت عضو هیئت همراه احمدشاه در طول سفر به کشور انگلیستان در سال ۱۹۱۹م بود. او بعدها کتابی شامل شرح حال رجال سیاسی ایران به نام فرهنگ رجال قاجار را نوشت که در ایران توسط غلامحسین میرزاصالح ترجمه و در سال ۱۳۶۹ منتشر شده است. (لویی رابینو، دیپلمات‌ها و نمایندگان کنسول‌های ایران و انگلیس، ترجمه غلامحسین میرزاصالح، تهران، تاریخ ایران، ۱۳۶۳، ص ۵۶-۵۷ و ۱۴۳؛ حسن فراهانی، همان، ج ۱، ص ۲۷؛ احمدعلی سپهر، ایران در جنگ بزرگ ۱۹۱۸-۱۹۱۴، تهران، چاپخانه بانک ملی ایران، ۱۳۳۶، ص ۱۴۵؛ محمدحسن خان اعتمادالسلطنه و حسین محبوبی اردکانی، چهل سال تاریخ ایران، ایرج افشار (به کوشش)، تهران، اساطیر، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۱۸؛ احمد بشیری (به کوشش)، همان، ج ۲، ص ۴۶-۴۵۹.)



آیت الله خمایی که تعلل حاکم در امر انتخابات و بحث های بی فایده گروه های مختلف مردم را می دید در مقابل این همه مسائل سکوت نکرد و وظیفه خود را به درستی انجام داد. ایشان در اواخر آبان ۱۲۸۵ فتوایی صادر کرد و طی آن اعلام کرد مردم باید در امر مشروطه اهتمام کنند و نمایندگان باید زودتر به مجلس فرستاده شوند. ایشان به این وسیله تکلیف شرعی را بر عهده مردم گیلان گذاشت که در انتخاب نمایندگان دیگر هیچ تعللی صحیح نیست و باید هر چه زودتر نمایندگان را انتخاب کرده و راهی تهران کنند. خبر این فتوا به سرعت در کشور پیچید و دیدار کرده و با آنها صحبت نمود. «ملک الحکما» به نمایندگی از طرف متحصنین، با سفیر وارد مذاکره شد. چرچیل به آنان اطمینان داد که از آنها «به وجه شایسته ای حمایت» کند! متحصنین از حمایت سفیر خوشحال شده و از کنسولگری خارج شدند و تحصن در ۷ مهر ۱۲۸۵ پایان یافت و دولت ایران نیز پذیرفت که به خواسته های آنان گردن نهد.^۲ جای سؤال دارد که چه چیزی باعث شده که سفیر دولت انگلیس

از مشروطه خواهان رشت به شکل شایسته ای حمایت کند؟ این عده چه کاری کردند که با منافع دولت انگلیس همراه بود و سفیر باید راه تهران به رشت را که آن روز به سختی های زیادی انجام می شد، طی کند تا با آنان ملاقات کند؟ سفیر چه وعده ای به متحصنین داد که خوشحال شدند و از کنسولگری خارج شدند؟

چرچیل به درستی تشخیص داده بود که غرب پرستان سکولار رشت، جدی و پیگیر هستند و دولت انگلیس می تواند روی آنها حساب ویژه ای باز کند؛ به همین خاطر خیلی زود اولین نشانه های حمایتش را به آنها نشان داد و سیزده روز بعد، «هاسینت لویی رابینو» به عنوان نماینده جدید دولت انگلیس وارد رشت شد. رابینو از ۲۰ مهر ۱۲۸۵^۳ که به رشت سفر کرد، عنوان «کفیل نیابت کنسولگری» را یدک می کشید. اما کمی بعد ارتقاء یافت و از ۲۶ اردیبهشت ۱۲۸۶ تا ۱۰ تیر ۱۲۹۱^۴ سمت «ویس قنصل» (یعنی نایب کنسول یا کنسولیاریار) را در رشت بر عهده داشت؛ در حالی که کسی به عنوان «کنسول انگلیس» در

۱. مطابق ۱۰ شعبان ۱۳۲۴ ق.

۲. ابراهیم صفائی (به کوشش)، همان، ص ۱۸۵. عبدالحسین سپهر روز اتمام این تحصن را در ششم شعبان دانسته است: «در ششم شعبان... هر کس خواست خدمت شاه برود، گفتند صبر کنید صدر اعظم بیاید. صدر اعظم که آمد، اول با نایب السلطنه و وزیر خارجه به تلگرافخانه باغ رفت. از قرار معلوم با تبریز و رشت و استرآباد حرف زدند و مجلس می خواستند و قبول شد و در همان روز گفتند از قونسولگری بیرون آمدند.» (عبدالحسین سپهر، همان، ج ۲، ص ۱۰۴۰).

۳. مطابق ۱۳ اکتبر ۱۹۰۶ م.

۴. مطابق ۱۶ می ۱۹۰۷ م تا ۱ ژوئیه ۱۹۱۲ م.

رشت حضور نداشت و او بالاترین مقام کنسولگری انگلیس در سراسر شمال ایران بود.^۱ رابینو خیلی زود با مشروطه خواهان سکولار رشت ارتباط برقرار کرد و آنها نیز ارتباط وثیقی با کنسولگری انگلیس در رشت و رابینو برقرار کردند و «میرزا حسین خان کسمایی، با مسیو رابینو روابط بسیار نزدیکی داشت.»^۲ رد پای رابینو در بسیاری از بزنگاه‌های انحرافات مشروطه در گیلان، مشهود است که به این مسئله، خواهیم پرداخت.

اولین فتوای آیت الله خمایی

مهمترین مطالبه ملت ایران در جنبش مشروطه، تشکیل مجلس شورای ملی بود و به همین خاطر باید مجلس زودتر تشکیل می‌شد. اولین مجلس شورای ملی در روز ۱۵ مهر ۱۲۸۵^۳ با نطق مظفرالدین شاه افتتاح شد ولی هنوز نمایندگان مردم منتخب نشده بودند و این افتتاح تنها یک امر تشریفاتی بود. کار تدوین «نظامنامه انتخابات اصنافی» برای برگزاری انتخابات اولین دوره مجلس شورای ملی، در روز ۱۷ شهریور ۱۲۸۵^۴ به پایان رسید. طبق این نظامنامه تعداد نمایندگان «گیلان و طالش، شش نفر» مشخص شده بود و انتخابات به صورت «صنفی» برگزار می‌شد؛ به این نحو که شش صنف مشخص شد و طیف‌های مختلف مردم در قالب همین صنف‌ها حق رأی داشتند. مردم هر ولایت یا ایالت (استان) کسانی را به عنوان نماینده هر کدام از این صنف‌ها انتخاب کرده و راهی مجلس می‌کردند. شش صنف از این قرار بودند: ۱. شاهزادگان و قاجاریه، ۲. علما و طلاب، ۳. اعیان و اشراف (زمین‌داران)، ۴. تجار، ۵. مالکان و کشاورزان، ۶. اصناف (صنعتگران و پیشه‌وران و...) در این انتخابات، فقط رشت نماینده داشت و از سایر شهرهای گیلان، کسی انتخاب نمی‌شد.^۵

۱. لویی رابینو، همان، ص ۵؛ احمد بشیری (به کوشش)، کتاب نارنجی: گزارش‌های سیاسی وزارت خارجه روسیه تزاری درباره انقلاب مشروطه ایران، تهران، نو، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۲۶۱.

۲. ل. رابینو، مشروطه گیلان، آشوب آخرالزمان، همان، ص ۳۵۲.

۳. مطابق ۱۸ شعبان ۱۳۲۴ ق.

۴. مطابق ۱۹ رجب ۱۳۲۴ ق.

۵. نظامنامه انتخابات (اصنافی) مجلس شورای ملی، مجموعه مصوبات ادوار اول و دوم قانون‌گذاری مجلس شورای ملی، اداره قوانین و مطبوعات مجلس شورای ملی، مهر ۱۳۱۸، ص ۳۴-۳۳. تعداد انتخاب‌شوندگان تمام ایالت‌ها و ولایت‌ها شش نفر یا دوازده نفر بود به جز تهران که ۳۲ نفر نماینده باید انتخاب می‌شد. فهرستی از تعداد نمایندگان بر اساس نام ایالت‌ها و ولایت‌ها به جز تهران، که در قانون نظامنامه انتخابات اصنافی، درج شده بود، به این ترتیب بود: ۱. آذربایجان دوازده نفر؛ ۲. خراسان و سیستان و تربت و ترشیز و قوچان و بجنورد و شاهرود و بسطام دوازده نفر؛ ۳. گیلان و طالش شش نفر؛ ۴. مازندران و تنکابن و آسترآباد و فیروزکوه و دماوند شش نفر؛ ۵. خمسه و قزوین و سمنان و دامغان شش نفر؛ ۷. کرمان و بلوچستان شش نفر؛ ۸. فارس و بنادر دوازده نفر؛ ۹. عربستان و لرستان و بروجرد شش نفر؛ ۱۰. کرمانشاهان و گروس شش نفر؛ ۱۱. کردستان و همدان شش نفر؛ ۱۲. اصفهان و یزد و کاشان و قم و ساوه دوازده نفر؛ ۱۳. عراق و ملایر و تویسرکان و نهاوند و کمره و گلپایگان و خوانسار شش نفر.

بدون حمایت آیت الله العظمی خمایی برگزاری انتخابات اولین دوره مجلس شورای ملی در گیلان ممکن نبود و حمایت ایشان مشکلات بسیاری را از سر راه برگزارکنندگان انتخابات برداشت و کسانی هم که در صدد بودند تا موانعی بر سیر انتخابات بگذارند بعد از صدور این فتوا، دیگر جرأت چنین کارهایی به خود ندادند. در آذر و دی ۱۲۸۵ کار انتخاب چهار نفر از نمایندگان گیلان به اتمام رسید

هیچ گونه سابقه انتخاباتی در ایران وجود نداشت و مردم نمی دانستند چگونه باید نمایندگان خود را انتخاب کنند. ماه شعبان و ماه رمضان به فعالیت های انتخاباتی گذشت و کسانی که قصد داشتند تا نمایندگان را انتخاب کنند، هر صنف در جاهایی تجمع می کردند و با مشورت سعی می کردند نماینده خود را انتخاب کنند اما این صحبت ها چندان مفید نبود و حاکم گیلان هم یا به خاطر بی لیاقتی یا به دلایل دیگر، اقدامی برای انتخابات نمایندگان نمی کرد.

آیت الله خمایی که تعلل حاکم در امر انتخابات و بحث های بی فایده گروه های مختلف مردم را می دید در مقابل این همه مسائل سکوت نکرد و وظیفه خود را به درستی انجام داد. ایشان در اواخر آبان ۱۲۸۵^۱ فتوایی صادر کرد و طی آن اعلام کرد مردم باید در امر مشروطه اهتمام کنند و نمایندگان باید زودتر به مجلس فرستاده شوند. ایشان به این وسیله تکلیف شرعی را بر عهده مردم گیلان گذاشت که در انتخاب نمایندگان دیگر هیچ تعللی صحیح نیست و باید هر چه زودتر نمایندگان را انتخاب کرده و راهی تهران کنند. خبر این فتوا به سرعت در کشور پیچید. متن کامل فتوای ایشان به این شرح است:

بسم الله تعالی

بر کافه عباد الله واجب و لازم است اهتمام در امر مشروطه. شک نیست که هر کس اخلاص کند در امر مشروطه، داخل در جیش^۲ یزید بن معاویه است لعنت الله علیهم اجمعین. الله، الله، الله، العجل، العجل، العجل، منتخبین را زودتر بفرستید که طولش اسباب سفک^۳ دماء و نهب^۴ اموال است. والسلام علی من اتبع الهدی.^۵

بعد از صدور این فتوا، در روز ۳۰ آبان ۱۲۸۵^۶ نسخه های زیادی از روی آن تکثیر شده

۱. مطابق اوایل شوال ۱۳۲۴ ق.

۲. سپاه

۳. ریختن

۴. نابودی

۵. مجلس، س ۱، ش ۲۸، اذی الحجه ۱۳۲۴ ق، ص ۴؛ ناظم الاسلام کرمانی، همان، ج ۴، ص ۶۳-۶۲؛ محمدحسن رجبی، مکتوبات و بیانات سیاسی واجتماعی علمای شیعه در دوره قاجار، تهران، نی، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۳۳۵.

۶. مطابق ۴ شوال ۱۳۲۴ ق- ۲۱ نوامبر ۱۹۰۶ م



علمای رشت در خانه آقا سید مرتضی شریف‌العلماء، تجمع کرده بودند و بعد از بحث و گفت‌وگو نماینده خود را انتخاب کردند. در ابتدا آیت‌الله «میرزا محمد رضای مجتهد» (حکیمی) انتخاب شد. او که دوری از رشت را به مصلحت نمی‌دید، از قبول نمایندگی عذر خواست. نفر بعدی آیت‌الله «شیخ محمد علی سیگارودی» بود که او نیز به دلیلی عذر خواست. نفر بعدی «شیخ رضا خمیرانی» بود که او نیز نپذیرفت. نفر بعدی آیت‌الله «آقامیر بحر العلوم» بود که او این مسئولیت را پذیرفت و نماینده علمای گیلان در اولین دوره مجلس شورای ملی شد. گفتنی است که آقامیر بحر العلوم از علمایی است که از نظر فکری، قرابت کاملی با آیت‌الله خمایی داشت

و مردم آن را در معابر و بازارها چسباندند.^۱ مردم رشت بعد از دیدن این فتوا سر از پانمی‌شناختند و در راه مشروطه گام‌های مهمی برداشتند. این فتوا اثر زیادی روی مردم گذاشت چرا که اگر تاکنون کسی درباره شرعی بودن یا نبودن مشروطه تردید داشت و همین مسئله باعث شده بود تا با آن موافقت زیادی نشان ندهد، اکنون با فتوای مجتهد بزرگ، همه به این مسئله قطع پیدا کردند که باید از مشروطه حمایت کنند و

تمام تلاششان را برای آن به کار برند. روزنامه درباره تأثیر این فتوا در میان مردم رشت، نوشت: انتشار این فتوا در میان مردم رشت «اثری غریب بخشیده و با کمال مجاهدت، اقدام به ترتیب انتخاب و کلا نمودند».^۲ اما این اثر مختص به مردم رشت نبود بلکه در تهران نیز روزنامه‌ها به استقبال از فتوای «جناب آقای خمایی مجتهد رشتی» رفتند؛ از جمله روزنامه مجلس، چاپ تهران، فتوای مجتهد خمایی را با این مقدمه درج کرد: «عین حکم را درج نمودیم تا همه کس از دور و نزدیک بدانند که هیچ وقت قانون و شریعت مقدسه اسلام، مانع ترقیات ملیّه نبوده بلکه اساس قانون اسلام بر مشروطیت است».^۳

تشکیل انجمن ملی رشت

در ماده نهم «نظامنامه انتخابات اصنافی» برای برگزاری انتخابات اولین دوره مجلس شورای ملی مصوب روز ۱۷ شهریور ۱۲۸۵^۴ درباره تشکیل یک انجمنی برای

۱. مجلس، همان؛ روزنامه مجلس در این باره چنین می‌نویسد: «از قرار راپورتی که به اداره رسیده، جناب حاجی خمایی مجتهد برای رفع شبهه از اذهان بعضی مردم، حکم ذیل را خطاب به اهالی رشت صادر فرموده؛ در تاریخ چهارم شوال نسخه‌های زیاد از روی حکم برداشته شده در معابر عام چسباندند...» (همان)

۲. مجلس، همان.

۳. همان.

۴. مطابق ۱۹ رجب ۱۳۲۴ ق.

نظارت بر کار انتخابات سخن گفته شده است:

در هر محلی که انتخاب به عمل می‌آید، انجمنی برای نظارت [به] انتخابات، از معاریف و طبقات ششگانه انتخاب کنندگان آن محل، مرکب از شش نفر و تحت نظارت موقتی حاکم یا نایب‌الحکومه همان محل تشکیل خواهد شد، از این قرار دو انجمن تشکیل می‌شود؛ انجمن محلی و ایالتی. «انجمن محلی» در شهرهای جزء ایالات و «انجمن ایالتی» در کرسی ایالت تشکیل می‌شود.^۱

طبق این قانون، در رشت «انجمن ایالتی» و در سایر شهرهای گیلان «انجمن محلی» باید تشکیل می‌شد. در رشت به این انجمن که باید به انتخابات مجلس شورای ملی نظارت می‌کرد، «انجمن ملی» یا «انجمن رشت» می‌گفتند و اولین انجمنی بود که در رشت تأسیس شد و تأثیرات بسیاری در مشروطه گیلان گذاشت و انجمن‌های بعدی، ادامه همین انجمن بودند. در ابتدا مطابق قانون، قرار بود که تنها شش نفر انتخاب شوند تا این انجمن را تشکیل دهند و این انجمن در اواخر مهر ماه ۱۲۸۵ تشکیل شده و کار خودش را آغاز کرد.^۲ انجمن ملی رشت وظیفه‌اش، برگزاری انتخابات مجلس شورای ملی بود ولی در تمام امور در گیلان دخالت می‌کرد و اعضای آن هم عده‌ای از افراد ناهمگون بودند که روز به روز بیشتر می‌شدند و اعضای آن به چهل نفر رسید و بسیاری از طبقات، چندین نفر نماینده داشتند که افراد تندرو در آن نمود خاصی داشتند و دیده می‌شدند. انجمن رشت خودش به یک معضل برای مردم گیلان تبدیل شد و یک طرف تمام بحران‌ها قرار گرفت و به هرج و مرج، دامن زد. روزنامه/انجمن تبریز در روز ۱۷ فروردین ۱۲۸۵ (۲۲ صفر ۱۳۲۵ ق)، نامه‌ای از رشت را درباره اوضاع انجمن ملی رشت منتشر کرد که نکات مهمی درباره اوضاع این انجمن دارد:

۱. نظامنامه انتخابات (اصنافی) مجلس شورای ملی، مجموعه مصوبات ادوار اول و دوم قانون‌گذاری مجلس شورای ملی، همان، ص ۳۵.

۲. رابینو در گزارش روز ۲۱ دسامبر ۱۹۰۶ م (مطابق ۳۰ آذر ۱۲۸۵ و ۵ ذی‌القعدة ۱۳۲۴ ق) اشاره کرده که «حاکم اطلاع داد که هر چه زودتر شش نفر برای انجمن ملی رشت تشکیل شوند». (ه.ل. رابینو، مشروطه گیلان، آشوب آخرالزمان، همان، ص ۲) در حالی که در این تاریخ، انجمن ملی رشت تشکیل شده بود و انتخاب چند نفر از نمایندگان هم به اتمام رسیده بود، پس این تاریخی که رابینو گفته نمی‌تواند صحیح باشد. طبق گفته سید حسن تقی‌زاده که در روز ۳ رمضان ۱۳۲۴ ق (مطابق ۲۹ مهر ۱۲۸۵ - ۱۲ آکتبر ۱۹۰۶ م) در سفر رشت بود، در جلسه انتخاباتی برای انتخاب نماینده تجار رشت شرکت کرد. پس باید انجمن رشت حداقل از مهر ماه ۱۲۸۵ تشکیل شده باشد که بر این جلسات انتخاب نمایندگان، نظارت کند. دلیل دیگر اینکه در روز ۹ دسامبر ۱۹۰۶ م (مطابق ۱۸ آذر ۱۲۸۵ و ۲۲ شوال ۱۳۲۴ ق) مدتی بود که وکیل‌التجار یزدی به عنوان نماینده تجار انتخاب شده بود، و عده زیادی از کسبه و تجار رشت تلگرافی به تهران ارسال کردند و خواهان عزل وکیل‌التجار شدند. پس باید قبل از این تاریخ، انجمن ملی رشت تشکیل شده باشد تا در ماجرای انتخابات کمک کند که نمایندگان انتخاب شوند. (سید حسن تقی‌زاده، زندگی طوفانی، خاطرات سید حسن تقی‌زاده، ایرج افشار (به کوشش)، تهران، علمی، ص ۵۴: ه.ل. رابینو، مشروطه گیلان، آشوب آخرالزمان، همان، ص ۶۱.)





انجمن ملی رشت از طبقات متعدده تشکیل شده ولی خیلی بی‌ترتیبی است. ابدأً از روی انتخاب صحیح، این انجمن تشکیل نشده. از این جهت، کار پیشرفت نمی‌کند و طرف اعتنای حکومت وقت نیست. عده وکلای انجمن بالغ بر چهل نفر است؛ از طبقه اصناف: شش نفر، از طبقه تجار: تقریباً ده‌الی دوازده نفر، از طبقه علما: چهار نفر، از طبقه طلاب: سه نفر، از اعیان که عده اعیان رشت بیست یا سی نفر است: چهار نفر، از ملاک که هنوز ربع ملاک رأی نداده‌اند: چهار نفر، پنج، شش نفر هم از طرف موکلین غیر مرئی به سمت نمایندگی تشریف دارند. از اصناف بالنسبه، اگر چه سایرین عوامشان می‌دانند، ولی ترتیب انتخابشان بهتر [بود]. مابقی هنوز معلوم نیست. کسانی که دارای اعتبارنامه هستند، خودشان میانه خودشان جمع را متفق کرده، کاغذی نوشته به مهر آن جمع رسانیده، توی بغل گذاشته، بعد از رؤیت اعتبارنامه او، چون اکثر بلکه همه همین شکل‌اند، تصدیق می‌شوند. البته معلوم است از این شکل انتخاب و این عده کاری ساخته نخواهد بود. حکومت هم برای خودش مجلسی درست کرده و به کارها می‌رسد و برای رعایت حال امروزه و از آنجا که صدا و ندایی محتمل است بلند شود، سخت نمی‌گیرد.^۱

جلسات انجمن به صورت مرتب برگزار می‌شد و درباره موضوعات مختلف، بحث می‌کردند و تصمیمات آن در گیلان بازتاب پیدا می‌کرد. آیت‌الله میرزا محمد رضا حکیمی ریاست انجمن را بر عهده داشت و اعضای آن، شریعتمدار، حاجی اکبر ارباب، آیت‌الله حاج سید محمود روحانی،^۲ آیت‌الله شیخ محمد رضا چکوسری،^۳ رحیم شیشه‌بر، سید جلال سیف‌الشریعه (شهر آشوب) و... بودند.

برگزاری انتخابات مجلس شورای ملی

بدون حمایت آیت‌الله العظمی خمایی برگزاری انتخابات اولین دوره مجلس شورای ملی در گیلان ممکن نبود و حمایت ایشان مشکلات بسیاری را از سر راه برگزار کنندگان انتخابات برداشت و کسانی هم که در صدد بودند تا موانعی بر سیر انتخابات بگذارند بعد از صدور این

۱. انجمن تبریز، ش ۶۳، ۲۲ صفر ۱۳۲۵ ق.

۲. برای دانستن شرح حال آیت‌الله حاج سید محمود روحانی رک: میثم عبداللہی و محمد عبداللہی، فرهنگنامه علمای مجاهد گیلان از مشروطه تا انقلاب اسلامی، همان، ج ۱، ص ۲۳۳-۲۰۵.

۳. برای دانستن شرح حال آیت‌الله شیخ محمد رضا چکوسری رک: میثم عبداللہی و محمد عبداللہی، فرهنگنامه علمای مجاهد گیلان از مشروطه تا انقلاب اسلامی، همان، ج ۱، ص ۱۰۵-۹۳.

فتوا، دیگر جرأت چنین کارهایی به خود ندادند. در آذر و دی ۱۲۸۵^۱ کار انتخاب چهار نفر از نمایندگان گیلان به اتمام رسید.

انتخابات علما: علمای رشت در خانه آقا سید مرتضی شریف العلماء، تجمع کرده بودند و بعد از بحث و گفت و گو نماینده خود را انتخاب کردند. در ابتدا آیت الله «میرزا محمد رضای مجتهد» (حکیمی)^۲ انتخاب شد. او که دوری از رشت را به مصلحت نمی دید، از قبول نمایندگی عذر خواست. نفر بعدی آیت الله «شیخ محمد علی سیگارودی»^۳ بود که او نیز

۱. مطابق شوال و ذی القعدة ۱۳۲۴ق.

۲. برای دانستن شرح حال آیت الله میرزا محمد رضا حکیمی رک: میثم عبد اللهی و محمد عبد اللهی، فرهنگنامه علمای مجاهد گیلان از مشروطه تا انقلاب اسلامی، همان، ج ۱، ص ۱۴۵-۱۲۹.

۳. آیت الله شیخ محمد علی سیگارودی فرزند محمد جعفر، در روستای سیگارود از توابع لنگرود متولد شد و دروس دینی را در حوزه نجف نزد مراجع تقلید نجف چون شیخ مرتضی انصاری و میرزا حبیب الله رشتی استفاده کرد. او در زمان حضورش در نجف چند تألیف ارزشمند در فقه و اصول داشت که تنها یکی از آنها باقی مانده است؛ کتاب مفصلی در علم اصول به نام حقایق الاصول که نسخه خطی آن به خط مؤلف در ۱۰۳۶ صفحه در سازمان کتابخانه ملی در تهران، موجود است. او در پایان کتاب، از استادش میرزا حبیب الله رشتی تقدیر کرده و او را شخصیتی وارسته و عالمی دانسته که از زمان آغاز غیبت صغری، مانند او نیامده است و در این مقدمه می گوید که بیشترین استفاده را از محضر این استاد برده است و تألیف این کتاب در ماه ربیع الاول ۱۲۹۳ق به پایان رسیده است. او در این کتاب از شیخ انصاری با عنوان «شیخنا العلامة الانصاری» یاد کرده که معمولاً در ادبیات حوزوی، شاگردان برای اساتیدشان استفاده می کنند. بر این کتاب، میرزا حبیب الله رشتی و شیخ زین العابدین مازندرانی تقریظ نوشتند و برای سیگارودی، به صورت همزمان اجازه نامه اجتهاد و اجازه نامه نقل روایت، صادر کردند. میرزا حبیب الله رشتی با اینکه میراث دار شیخ انصاری بود ولی از شدت احتیاط، حاضر نشد در تمام عمرش برای ده نفر از شاگردانش اجازه نامه اجتهاد بنویسد ولی برای شاگردش سیگارودی اجازه نامه اجتهاد صادر کرد و در آن کتاب حقایق الاصول را ستوده و خطاب به خواننده این کتاب گفته است که اگر جواهر دریاها را جست و جو کنی و مهم ترین قسمت های بیابان ها را زیر پا بگذاری، نمی توانی چیزی بزرگتر از این پیدا کنی در واجد تمامی دقت های فکری و نظم و انسجامی که برای حقیقت های نورانی در این کتاب استفاده شده باشد؛ نویسنده این کتاب سال های متمادی در درس من حاضر شده و می نویسد: «فاجتهد فی تحصیل علوم الدین و طرق استنباط الاحکام من الادله و البراهین و حضر عندنا اعوانا و سنین و فبلغ من ذلک مبلغاً عظیماً و وقف من هنالك موقفاً جسیماً... و هذا من منن الله تعالی علینا و هو فخرنا و فخرها الینا و به تقرّ عیون المؤمنین.....» سپس در ادامه می گوید که او می خواهد به وطن خودش باز گردد و نفس های مرده را احیا کند و به خاطر همین از من درخواست اجازه نامه کرد و من که او را شایسته این اجازه می دانم. در پایان به او اجازه نامه نقل روایت هم می دهد. شیخ زین العابدین مازندرانی هم برای سیگارودی به صورت همزمان اجازه نامه اجتهاد و اجازه نامه نقل روایت، صادر کرده است و از جلد های مختلف تألیفات او در فقه و اصول یاد کرده است و آنها را در بالاترین رتبه دانسته است و این اجازه نامه به تاریخ ماه شعبان ۱۲۹۴ق امضا شده است. آیت الله سیگارودی در سال ۱۲۹۴ق به ایران بازگشت و در شهر رشت سکونت گزید و به هدایت و ارشاد مردم پرداخت. او از علمای فعال در عصر مشروطه بود؛ به طوری که در انتخابات اولین دوره مجلس شورای ملی، او به عنوان نماینده علمای گیلان انتخاب شد ولی خودش نپذیرفت. در تلگرافی که بعد از فتح رشت به تاریخ ۹ صفر ۱۳۲۷ق، علمای رشت خطاب به دولت مبنی بر لزوم بازگشت مشروطه و پذیرفتن سپهدار تنکابنی به عنوان حاکم نوشتند، امضای آیت الله سیگارودی هم پای آن نامه وجود دارد. (آیت الله شیخ محمد علی سیگارودی، حقایق الاصول، نسخه خطی، ربیع الاول ۱۲۹۳ق، تمامی صفحات؛ نسیم شمال، ۱۲ صفر ۱۳۲۷ق، ش ۲۷، ص ۴؛ ه.ل. رابینو، مشروطه گیلان، آشوب آخر الزمان، همان، ص ۵۹).

به دلیلی عذر خواست. نفر بعدی «شیخ رضا خمیرانی»^۱ بود که او نیز نپذیرفت. نفر بعدی آیت‌الله «آقامیر بحر العلوم»^۲ بود که او این مسئولیت را پذیرفت و نماینده علمای گیلان در اولین دوره مجلس شورای ملی شد. گفتنی است که آقامیر بحر العلوم از علمایی است که از نظر فکری، قرابت کاملی با آیت‌الله خمami داشت.^۳

انتخابات اصناف: هفده صنف شهر رشت شیخ حسن حسام الاسلام را از طرف خود انتخاب کردند. او روزها منبر می‌رفت و جمع زیادی از مشروطه‌خواهان در پای منبرش حاضر می‌شدند. وی درباره مشروطه و محسنات آن صحبت می‌کرد.^۴

انتخابات تجار: مجالس متعددی در خانه‌های تجار رشت برگزار شد و جلساتی هم در خانه آیت‌الله خمami و دارالحکومه برگزار شد ولی نتیجه‌ای در پی نداشت. سید حسن تقی‌زاده که هنوز به نمایندگی آذربایجان در مجلس انتخاب نشده بود، در این ایام طی سفری که به مناطق قفقاز داشت، در روز ۲۹ مهر ۱۲۸۵^۵ به رشت وارد شد تا به تهران برود. او خود در یکی از این جلساتی که برای انتخاب نماینده تجار برگزار شده بود شرکت کرده و نظراتی هم داده بود:

ورود ما به رشت در روز سوم ماه رمضان (۱۳۲۴ هـ) بود. شب همان روز تجار رشت جلسه‌ای داشتند. در یکی از تیمچه‌ها برای انتخاب و کلای رشت به مجلس شورا، صاحب منزل ما که در آنجا دعوت داشت، مرا هم همراه خود برد و در آنجا مذاکرات زیادی راجع به انتخابات وکیل به عمل آمد که شرح آن طولانی می‌شود. همین قدر معلوم شد که مدتی است

۱. شیخ محمد رضا خمیرانی از علمای برجسته رشت بود که در نجف نزد آیت‌الله میرزا حبیب‌الله رشتی تحصیل کرد و در همان نجف به تدریس دروس دینی پرداخت و فضایی از درسش تربیت شدند. سپس به رشت بازگشت و به انجام امور دینی از قبیل اقامه نماز جماعت و ارشاد مردم و ترویج احکام الهی اشتغال ورزید. او از علمای فعال در عصر مشروطه بود؛ به طوری که در انتخابات اولین دوره مجلس شورای ملی، به عنوان نماینده علمای گیلان انتخاب شد ولی نپذیرفت. او در سال ۱۳۳۹ ق برای زیارت حضرت فاطمه معصومه (س) به قم مسافرت کرد و در همان جا در گذشت و پیکرش در همان شهر مدفون گردید. در آرشیو سازمان کتابخانه ملی ایران، نسخه خطی کتاب *بدائع الاصول* میرزا حبیب‌الله رشتی وجود دارد که در ابتدای آن نام شیخ محمد رضا خمیرانی درج شده است و این نسخه متعلق به او بوده و بعید نیست که به خط خمیرانی باشد. (آیت‌الله میرزا حبیب‌الله رشتی، *بدائع الاصول*، نسخه خطی، احتمالاً به خط شیخ محمد رضا خمیرانی، تمامی صفحات؛ آغابزرگ طهرانی، *نقباء البشر فی القرن الرابع عشر*، تحقیق: عبدالعزیز طباطبایی و محمد طباطبایی بهیانی، دارالمرتضی للنشر، مشهد، دوم، ۱۴۰۴ ق، ج ۲، ص ۷۲۸؛ عبدالحسین جواهر کلام، *تربیت پاکان قم*؛ شرح حال مدفونین در سرزمین قم، قم، انصاریان، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۷۲۵؛ ل. رابینو، *مشروطه گیلان*، آشوب آخرالزمان، همان، ص ۵۹).

۲. برای دانستن شرح حال آیت‌الله آقامیر بحر العلوم رشتی رک: میثم عبد‌اللهی و محمد عبد‌اللهی، *فرهنگنامه علمای مجاهد گیلان از مشروطه تا انقلاب اسلامی*، همان، ج ۱، ص ۳۹-۲۱.

۳. ل. رابینو، *مشروطه گیلان*، آشوب آخرالزمان، همان، ص ۵۹؛ مجلس، س ۱، ش ۲۳، ۱۹ ذی‌القعدة ۱۳۲۴ ق، ص ۴.

۴. ل. رابینو، *مشروطه گیلان*، آشوب آخرالزمان، همان.

۵. مطابق ۳ رمضان ۱۳۲۴ ق.

جمع می شوند و راه حلی آسان برای انتخاب وکیل پیدا نمی کنند و بیشتر به همدیگر تعارف می کردند. من چند کلمه، به طریقه این کار در ممالک خارجه صحبت کردم. اتفاقاً خیلی مؤثر و مورد پسند آنها واقع شد و طریقه صحیح اخذ آرا را به کار بستند.^۱

همین مسئله باعث شد که یکی از همفکران تقی زاده، به عنوان نماینده تجار رشت انتخاب گردد و مخالفت های زیادی را از سوی سایر تجار برانگیزد و برای انتخابات تجار اختلافات شدیدی رخ داد. در مجلسی که در خانه یکی از تجار به نام «محمد اسماعیل وکیل التجار اردبیلی» منعقد شد، بحث بین تجار تبریزی ساکن رشت و تجار رشتی بالا گرفت. حاجی زین العابدین حاتم از تجار رشتی می گفت که «دخالتم چند نفر از کسبه تبریز که به رشت آمده اند و در بازار حجره گرفته اند و خودشان را تاجر معرفی می کنند به حیثیت ما بر می خورد و ما دخالت آنها را قبول نداریم». در نهایت با اختلافات بسیار، محمد یزدی، که از این زمان به «وکیل التجار»^۲ معروف شد، انتخاب گردید.^۳

۱. سید حسن تقی زاده، همان، ص ۵۴.

۲. محمد یزدی معروف به «وکیل التجار» از تجار و ثروتمندان گیلان بود. پدرش محمد حسین یزدی از بازرگانان مقیم رشت بود که با مناطق قفقاز تجارت می کرد و نمایندگی تجارخانه امین الضرب را در بادکوبه داشت. پسرش محمد در بادکوبه سال ها زیست و در آنجا به تحصیل زبان های روسی و ترکی پرداخت و تحت تأثیر آموزه های سوسیال دموکراسی قفقاز قرار گرفت. او در حدود سی سالگی به رشت بازگشت و با تندروترین مشروطه خواهان سکولار رشت همراه شد و نماینده دوره اول و دوم رشت در مجلس شورای ملی گردید. او در جریان به توپ بستن مجلس، به خراسان تبعید شد اما پس از مدتی به بادکوبه بازگشت و با کریم خان رشتی برای جلب نیروهای قفقازی تلاش کرد. برای از میان برداشتن مخالفین از هیچ راهی امانداشت. به همین خاطر با همدستی میرزا کریم خان رشتی و سایر اعضای کمیته ستار، مجتهد بزرگ رشت آیت الله خمای را به کشتن تهدید کرد. بعد از مدت کوتاهی آیت الله خمای به دست همین گروه ترور ناموفق شده و سپس به شهادت رسید. بزرگان دیگری همچون عالم مذهب و اخلاقی رشت آیت الله شیخ علی فومنی به دست همین گروه به وضع فجیعی به شهادت رسید. وکیل التجار در نهایت در ۱۶ اسفند ۱۲۸۹ ش (۶ ربیع الاول ۱۳۲۹ ق) در مجلس شورای ملی درگذشت. دو پسرش نام خانوادگی «کشاورز» را انتخاب کردند و در اقدامات ضد دینی، ادامه دهنده راه پدر بودند. پسر بزرگش، کریم کشاورز سال ها در خدمت مارکسیسم بود و فعالیت های چشم گیری در مسیر ترویج مارکسیسم در ایران انجام داد ولی در اواخر عمر تغییر قیله داد و لیبرال شده و به عضویت تشکیلات فراماسونری درآمد و از مترجمین مشهور عصر پهلوی دوم بود که در ۱۸ آبان ۱۳۶۵ درگذشت. فرزند دیگرش هم فریدون کشاورز از با سابقه ترین کمونیست های ایرانی و از مؤسسين حزب توده بود که در کابینه ائتلافی قوام در سال ۱۳۲۵ وزیر فرهنگ بود. از دیگر شخصیت های این خانواده می توان به هوشنگ نهاوندی اشاره کرد که نوه دختری وکیل التجار است. او پست های متعددی در رژیم پهلوی به عهده داشت و به دیکتاتور خدمت می کرد. پست های او آجودان کشوری شاه، رئیس دفتر مخصوص فرح پهلوی، وزیر آبادانی و مسکن، وزیر علوم و آموزش عالی بوده است. او هم اکنون زنده است و در پناه کشورهای غربی به توطئه پردازی علیه جمهوری اسلامی مشغول است. (فریدون آدمیت، فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران، تهران، گستره، ۱۳۸۸، ص ۲۳؛ کیوان پندی، رشت در آیین تاریخی، رشت، کتیبه گیل، ۱۳۸۷، ص ۲۵۳-۳۵۲؛ عبدالله شهبازی، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، تهران، اطلاعات، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۵۱۷-۵۱۰؛ جهانگیر سرتیپ پور، نام ها و نامدارهای گیلان، رشت، گیلکان، ۱۳۷۱، ص ۱۸۹؛ عبدالفتاح فومنی، تاریخ گیلان و نقش گیلان در نهضت مشروطیت ایران، عطاءالله تدین (مقدمه و تصحیح)، تهران، فروغی، ۱۳۵۳، ص ۲۳۴-۲۳۳؛ فراماسونرها، روتاریها و لایتنرهای ایران ۱۳۵۷-۱۳۳۳، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۷، ص ۳۷۷).

۳. ل. رابینو، مشروطه گیلان، آشوب آخر الزمان، همان، ص ۶۰-۵۹.



آیت‌الله «آقامیر بحر العلوم» از معدود نمایندگان بود که با فعالیت مشروطه‌خواهان سکولار مخالف بود و با آیت‌الله خمایی از نظر فکری نزدیک بود و آیت‌الله خمایی نیز به او عنایت ویژه داشت. ولی مشروطه‌خواهان سکولار تاب حضور کسی که خواسته علما را پیگیری کند نداشتند و در صدد بودند تا او را از مجلس بیرون کنند. تلگراف مغرضانه وزیر اکرم حاکم گیلان این بهانه را به آن دسته داد تا با بحر العلوم به مقابله برخیزند

اما مخالفت‌ها با انتخاب محمد یزدی تا مدت‌ها ادامه داشت و تجار بزرگ رشت، او را به رسمیت نمی‌شناختند. در روز ۱۸ آذر ۱۲۸۵^۱ عده زیادی از کسبه و تجار رشت تلگرافی به تهران ارسال کردند و خواهان عزل محمد یزدی وکیل‌التجار شدند. از آنجا که وکیل‌التجار از نظر فکری با مشروطه‌خواهان تندرو هماهنگ است، جواب مناسبی به مخالفین داده نشد.^۲

تنها یک هفته بعد از رفتن وکیل‌التجار به تهران، در روز ۱۸ دی ۱۲۸۵^۳ دویست نفر از کسبه و تجار رشت در مخالفت با وکیل‌التجار در تلگرافخانه متحصن شدند و به مجلس شورا تلگراف کردند. ولی باز جواب در خوری داده نشد. آنها در تلگرافخانه متحصن شدند تا بالأخره جوابی داده شود؛ اما روز بعد به خاطر فوت مظفرالدین‌شاه متفرق شدند.^۴ در ۱۷ اسفند ۱۲۸۵^۵ که محمد وکیل‌التجار در تهران بود، بسیاری از تجار رشت هنوز از انتخاب او ناراضی بودند و خواهان عزل وی و انتخاب «حاجی داود تاجر رشتی»^۶ بودند. تاجر دیگری به نام «میرزا ربیع خان طایفه» که احتمال انتخاب وی نیز می‌رفت، از کاندیداتوری استعفا داد. در نهایت با پیگیری سایر نمایندگان سکولار مجلس، وکیل‌التجار در جایگاهش باقی ماند و تلاش‌های مخالفینش به جایی نرسید. تا مدت‌ها ماجرای اعتراض به انتخاب وکیل‌التجار وجود داشت و به صورت‌های مختلفی بروز می‌کرد.^۷

چند روزی از انتخابات مجلس شورای ملی در رشت می‌گذشت ولی میرزا صالح خان «وزیر اکرم» حاکم گیلان میل نداشت که نمایندگان منتخب به طرف تهران بروند.^۸ او که با

۱. مطابق ۲۲ شوال ۱۳۲۴ ق - ۹ دسامبر ۱۹۰۶ م.

۲. همان، ص ۶۱.

۳. ۲۳ ذی‌القعدة ۱۳۲۴ ق - ۸ ژانویه ۱۹۰۷ م.

۴. همان.

۵. ۱۳ محرم ۱۳۲۵ ق - ۲۶ فوریه ۱۹۰۷ م.

۶. حاجی داود از تجار سرشناس بازار رشت و داماد شیخ حسن خمایی - از علمای رشت - و پدر ابراهیم پورداوود و مهدی داوودی و محمدعلی داودزاده بود.

۷. همان، ص ۶۲.

۸. همان، ص ۶۰.

سکولارها هم فکر بود شرایط مسافرت نمایندگان به تهران را فراهم نکرد و تلگرافی به پایتخت فرستاد و در آن ادعا کرد که انتخاب بحر العلوم، خلاف آیین نامه انتخابات بوده است. آیت الله «آقامیر بحر العلوم» از معدود نمایندگان بود که با فعالیت مشروطه خواهان سکولار مخالف بود و با آیت الله خمami از نظر فکری نزدیک بود و آیت الله خمami نیز به او عنایت ویژه داشت. ولی مشروطه خواهان سکولار تاب حضور کسی که خواسته علما را پیگیری کند نداشتند و در صدد بودند تا او را از مجلس بیرون کنند. تلگراف مغرضانه وزیر اکرم حاکم گیلان این بهانه را به آن دسته داد تا با بحر العلوم به مقابله برخیزند. در روز ۹ دی ۱۲۸۵ ش^۱ نمایندگان سکولار با قرائت تلگراف وزیر اکرم در مجلس، اعتبار نامه بحر العلوم را مخدوش دانستند. متن تلگراف به این شرح بود:

از رشت به طهران. پنجشنبه ۱۱ ذیقعدة الحرام^۲
حضور مبارک بندگان حضرت مستطاب اشرف امجد آقای صدر اعظم
روحی فداه!

منتخبین رشت تمام شده، همین ماه حرکت می کنند. آقایان علما هم یک شب، خانه شریف العلماء جمع شده، جناب حاجی بحر العلوم را انتخاب کرده اند. ولی طلاب می گویند این انتخاب از روی نظامنامه نشده. توی خود علما و طلاب در خصوص منتخبین نفاق است. اگر می فرمایید همین طور جناب حاجی بحر العلوم را روانه کنم یا اینکه به طبیعت خودشان واگذارم هر وقت خواستند و کیل تعیین نموده بفرستند؟

چاکر، صالح^۳

این تلگراف باعث صحبت های زیادی درباره حاجی بحر العلوم شد تا جایی که نمایندگان سکولار، خواهان رد اعتبارنامه اش شدند. در ادامه یکی از نمایندگان مجلس گفت: «خوب است آقایان از جناب حاجی خمami استفسار کنند که حاجی بحر العلوم ترتیب انتخابش به چه نحو بود؟ چون در آنجا چند نفر خائن و مفسد هستند که اغتشاش می کنند.»^۴ آیت الله سید محمد طباطبایی تحت تأثیر فضای متشنج مجلس توسط سکولارها، چنین پاسخ داد: «کراراً نوشته شده و بعضی جواب دادند که انتخاب او [بحر العلوم] بر خلاف

۱. مطابق ۱۴ ذی القعدة ۱۳۲۴ ق.

۲. مطابق ۶ دی ۱۲۸۵ ش.

۳. مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره ۱، ۱۴ ذی القعدة ۱۳۲۴ ق، ص ۴۰؛ مجلس، س ۱، ش ۲۳، ۱۹ ذی القعدة ۱۳۲۴ ق، ص ۴؛ ناظم الاسلام کرمانی، همان، ج ۴، ص ۴۵.

۴. مذاکرات مجلس شورای ملی، همان.



در روز ۲۶ آبان ۱۲۸۵ سید محمد واعظ رشتی در لاهیجان در بالای منبر از عقاید بابی‌ها گفت و آنها را نقد کرد. او از سرسپردگی بابی‌ها به دولت‌های استعمارگر نیز گفت. بعد از پایان مراسم وقتی داشت به سوی خانه برمی‌گشت عده‌ای به او حمله کردند و به او کتک مفصلی زدند. خبر به ملا محمد خمami در رشت رسید و او عده‌ای از افراد مورد اعتماد خود را به همراه تعدادی از مأموران دولتی برای تحقیق به لاهیجان فرستاد. پس از تحقیق و تفحص «اکرم‌السلطان» حاکم لاهیجان مقصر شناخته شده و بی‌درنگ عزل شد.

نظامنامه است.^۱
مشروطه‌خواهان سکولار که حاجی بحر العلوم را نماینده آیت‌الله خمami دانستند شروع به مقابله با وی نمودند. آنها از هر راهی که بتوانند سفر بحر العلوم را به تأخیر اندازند استفاده کردند.^۲ سکولارها در صدد بودند تا رفتن بحر العلوم به تهران را به تأخیر بیندازند یا او را منصرف کنند ولی به هر حال جنجال مشروطه‌خواهان سکولار در رشت باعث نشد که بحر العلوم از رفتن به تهران منصرف شود. او صبح

روز ۱۰ دی ۱۲۸۵^۳ با کالسکه پُستی راهی تهران شد. سه روز بعد اعتبارنامه‌اش در مجلس اول شورای ملی قرائت شد و به عنوان نماینده علمای گیلان در مجلس پذیرفته شد.^۴
آیت‌الله ملا محمد خمami، پس از این انتخابات، در روز ۱۹ دی ۱۲۸۵^۵ با فرستادن تلگرافی به حضرات طباطبایی و بهبهانی صحت این انتخاب را تأیید نمود و اعلام کرد که نماینده گیلان از صنف علما انتخاب گردیده و به سوی آنها روانه شده است:

حضور مبارک حضرت حجت‌الاسلام آقای آقا سید محمد [طباطبایی]
و آقای آقا سید عبدالله [بهبهانی] - دام ظلهما!
از طرف دعاگویان علمای گیلان جناب مستطاب آقای حاج بحر العلوم -

۱. همان.

۲. رابینو از کنسولگری انگلیس در رشت به مشروطه‌خواهان سکولار خط فکری می‌داد و درباره آیت‌الله بحر العلوم چنین می‌گوید: «چون [بحر العلوم] از یک طرف به واسطه جزئی تصرفاتی که در چند ذرع قبرستان آقافخرای جنب خانه خودش کرده بود و طرف بی‌میلی علمای نجف واقع شده بود... و [نیز] مردم به واسطه استبداد، سوءظنی درباره او برده بودند، خواستند او را از حرکت مانع شوند.» (ه.ل. رابینو، مشروطه گیلان، آشوب آخرالزمان، همان، ص ۶۱-۶۰). سکولارها دنباله همین مسئله را گرفتند و با آن علیه بحر العلوم جنجال آفریدند. این مسئله از حد یک جنجال فراتر نرفت چرا که آنها سندی دال بر «غصب زمین گورستان آقافخرا» و دلیلی بر «بی‌اعتنایی علمای نجف» ارایه نکردند.

۳. ۱۵ ذی‌القعدة ۱۳۲۴ ق.

۴. ه.ل. رابینو، مشروطه گیلان، آشوب آخرالزمان، همان؛ منوچهر نظری، رجال پارلمانی ایران (از مشروطه تا انقلاب اسلامی)، تهران، فرهنگ معاصر، ۱۳۹۰، ص ۳۸۷؛ مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره ۱، پنجشنبه ۱۸ ذی‌قعدة الحرام ۱۳۲۴ ق، ص ۴۲.

۵. مطابق ۲۴ ذی‌القعدة ۱۳۲۴ ق.

سلمه‌الله - منتخب [شده] و [به سوی تهران] حرکت کرده‌اند و از خداوند
متعال تأیید ایشان و وکلای مجلس ملی مرکزی را خواهیم.

حاجی خمami و امام جمعه^۱ و سایرین^۲

همچنین تلگراف دیگری از جانب عموم علمای گیلان به آیت‌الله طباطبایی به این شرح
فرستاده شد:

از طرف عموم علمای رشت به عنوان جناب آقای طباطبایی!
جناب آقای بحر العلوم از طرف دعاگویان، منتخب و روانه شدند. متوقع
مایه افتخار و سرافرازی هستند.^۳

بحر العلوم رشتی در تهران، رابط میان آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری و آیت‌الله خمami بود
و در مجلس از حامیان جدی تفکرات این دو مجتهد بزرگ بود و این مسئله بعدها باعث

۱. آیت‌الله میرزا جعفر امام جمعه فرزند آیت‌الله میرزا محمدعلی خشکیجاری بود و بعد از فوت پدر در سال
۱۳۰۹ق. پسرش میرزا جعفر که او هم مجتهدی برجسته بود، امام جمعه رشت گردید و در مسجد جامع بازار
به اقامه نماز جمعه می‌پرداخت. او در زمان مشروطه، فعالیت‌های زیادی در حمایت از آن انجام داد و در روز
۳۰ آذر ۱۲۸۶ (مطابق ۱۶ ذی‌القعدة ۱۳۲۵ق.)، همراه با عده‌ای دیگر از علمای رشت، تلگرافی به نجف نوشت و
سؤال کرد که نسبت به مشروطه چه کنیم؟ در روز ۹ صفر ۱۳۲۷ق در زمان انحلال مجلس شورای ملی به دست
محمدعلی‌شاه، امام جمعه و جمعی از علما و معاریف رشت، طی تلگرافی که به صدراعظم وقت مخابره کردند، از او
خواستند که ضمن به رسمیت شناختن سپهدار تنکابنی به عنوان والی گیلان، مجلس شورای ملی هم استقرار یابد.
در روز ۲۲ صفر ۱۳۳۰ق در مکاتبه سفارت روسیه تزاری با دولت ایران، درخواست شده بود که عده‌ای از افراد
فعال در مشروطه در رشت و بندرانزلی که از جمله آنها امام جمعه رشت بود، به مدت پنج سال از گیلان تبعید
شوند و این تبعید انجام شد. آیت‌الله میرزا جعفر امام جمعه در حدود سال ۱۳۳۳ق در گذشت و جناب آیت‌الله شیخ
یوسف نجفی جیلانی، شعری را در وصف او سرود که بسیار زیبا است و حکایت از جایگاه علمی و ادبی امام جمعه و
محبوبیت او در میان مردم و روحانیت دارد. دو بیت از آن به این ترتیب است: «حامی به شریعت مطهر، تا گشته
جناب شیخ جعفر / گیلان به شکوفه‌اش معطر، گردون ز وجود او منور / بر جمله امام و شیخ الاسلام، استاد فحول و
فخر اعلام / صفرند دیگران و اوست بر محوره فنون محور». امام جمعه فرزند فاضلی به نام میرزا مهدی داشت که
بعد از او امام جمعه رشت شد و در مسجد جامع رشت، به اقامه نماز جمعه پرداخت. میرزا مهدی سومین و آخرین
نفر از این خانواده بود که امام جمعه شد و در زمان رضاشاه به خاطر آتش‌سوزی بنای مسجد جامع و مدرسه جامع
رشت، نماز جمعه هم برای مدتی تعطیل شد. بازماندگان آیت‌الله میرزا محمدعلی امام جمعه نام خانوادگی «جامعی»
را انتخاب کردند. همسر میرزا جعفر امام جمعه، خانم سیده زهرا بود که در روز ۱ شوال ۱۳۶۰ق (مطابق ۳۰ مهر
۱۳۲۰) در رشت درگذشت و در صحن حرم حضرت معصومه (س) در قم مدفون شد. حاصل این ازدواج به نام
مریم که همسر محمود رضا طلوع بود، در روز یکشنبه ۱۳ اردیبهشت ۱۳۲۶ در رشت درگذشت و در کنار مادر و
همسرش در صحن حرم حضرت معصومه (س) مدفون شد. همسرش «محمود رضا» معروف به طلوع فرزند حاج
آقا رضای مجتهد رشتی بود و نشریه طلوع را در رشت منتشر می‌کرد و در زمان رضاشاه یک دوره نماینده مجلس
بود و در روز ۱۵ دی ۱۳۱۹ درگذشت. (ابراهیم فخرایی، مشاهیر گیلان، بازخوانی و ویرایش: هادی میرزائزاد موجد،
با همکاری غلامرضا فروتن، رشت، فرهنگ ایللیا، ۱۳۹۴، ص ۳۹؛ آغاز برگ طهران، نقباء البشر، ج ۴، ص ۱۳۶۶؛
ه.ل. رابینو، مشروطه گیلان، آشوب آخرالزمان، همان، ص ۳۰؛ آیت‌الله شیخ یوسف نجفی جیلانی، دیوان فانی،
تهران، ناشران: محمد و حسن نجفی جیلانی، تیر ۱۳۶۳، ص ۱۹۶-۱۹۵؛ حکمت، س ۱۶، ش ۱۵، ۹۰۴، محرم
۱۳۲۶ق، ص ۴؛ نسیم شمال، ش ۲۷، ۱۲ صفر ۱۳۲۷ق، ص ۴؛ احمد کسروی، تاریخ هجده ساله آذربایجان، تهران،
امیر کبیر، ۱۳۸۳، ص ۴۷۵-۴۷۳.)

۲. ناظم الاسلام کرمانی، همان، ج ۴، ص ۵۸.

۳. همان.



درگیری‌های زیادی میان مشروطه‌خواهان و مشروعه‌خواهان گردید.
در روز ۷ دی ۱۲۸۵ عده‌ای از مردم لاهیجان تلگرافی به نخست‌وزیر ارسال کردند و درخواست کردند که یک نفر از شش نماینده گیلان، از این شهر انتخاب شوند. تلگراف از این قرار بود:

حضور مبارک بندگان حضرت مستطاب اجل اشرف اکرم آقای صدر
اعظم مدظله العالی!

حسب الامر از طرف ایالت جلیله مقرر شده که شش نفر وکیل از طرف
عموم اهالی لاهیجان به رشت حضار شوند و شش نفر منتخبین که باید به
مرکز کل بفرستند معین شده. لاهیجان از محال بزرگ گیلان است، سابق
هم پایتخت گیلان بوده، در شهر و ده جمعیت زیاد دارد.

عرض و استدعای همگی آن است از شش نفر وکیل که باید به مجلس
ملی طهران بفرستند یک نفر باید از اهالی لاهیجان باشد. اهالی لاهیجان
شش نفر منتخب و تمام اهالی از علما و اعیان و کسبه اتفاق نموده‌اند یک نفر
وکیل که باید از طرف اهالی لاهیجان... باشند جناب آقا میرزا هادی خان
معروف به «دبیر لاهیجان» است که مرد کامل و با اطلاع از قانون ملت
و دولت و خیرخواه صحیح است. استدعا داریم از کارگزاران مبارک امر
بفرمایند یک نفر از شش نفر وکلای ملی گیلان، معزیه‌الیه باشد. همین‌طور
هم همه اهالی به ایالت جلیله گیلان تلگراف نموده‌اند و ایشان هم امضا
نمایند.

عموم علما و اعیان و تجار و کسبه لاهیجان^۲

این درخواست از سوی مجلس شورای ملی پذیرفته شد و «میرزا هادی خان دبیر رسائل
لاهیجی»^۳ به عنوان نماینده لاهیجان در مجلس و چهارمین نماینده گیلان انتخاب شد.

۱. مطابق ۱۲ ذی القعدة ۱۳۲۴ ق.

۲. مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره ۱، ۱۴ ذی القعدة ۱۳۲۴ ق، ص ۴۰.

۳. میرزا هادی خان لاهیجی معروف به «دبیر رسائل» از کارمندان دولتی لاهیجان بود. در جریان انتخابات اولین
دوره مجلس شورای ملی در گیلان، اهالی لاهیجان در ۱۲ ذی القعدة ۱۳۲۴ ق به مجلس شورای ملی نامه‌ای نوشتند
و درخواست کردند که وی به عنوان نماینده لاهیجان انتخاب شود. این درخواست پذیرفته شد و وی به مجلس
راه یافت و تا زمان به توپ بستن مجلس نماینده این مجلس بود. (عطاءالله فرهنگ قهرمانی، اسامی نمایندگان
مجلس شورای ملی از آغاز مشروطیت تا دوره ۲۴ قانون‌گذاری و نمایندگان مجلس سنا در هفت دوره، مجلس
شورای ملی، چاپخانه مجلس شورای ملی، ۱۳۵۶، ص ۱۰؛ منوچهر نظری، رجال پارلمانی ایران، همان، ص ۷۱۰؛
مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره ۱، ۱۴ ذی القعدة ۱۳۲۴ ق، ص ۴۰؛ ابراهیم اصلاح عربانی، کتاب گیلان، تهران،
گروه پژوهشگران ایران، ۱۳۸۴ ج ۱، ص ۶۶۹).

وکیل‌التجار در ۱۷ دی ۱۲۸۵^۱ و حسام‌الاسلام وکیل دیگر رشت در ۱۸ دی ۱۲۸۵^۲ راهی تهران شدند. بدین ترتیب با تأکیدات مجتهد رشت، چهار نفر از شش نماینده گیلان انتخاب شده و راهی مجلس شورای ملی شدند. دو نماینده دیگر، بعد از مدتی انتخاب شدند و به مجلس رفتند.

عزل وزیر اکرم

شایعاتی در فضای رسانه‌ای گیلان می‌چرخید و بازتاب‌هایی در گیلان داشت. در حدود روز ۲۴ آبان ۱۲۸۵^۴ به اهالی گیلان خبر رسید «وزیر اکرم» از حکمرانی گیلان برکنار شده و عبدالمجید خان عین‌الدوله، منصوب شده است. این مسئله باعث ناراحتی مردم شد و تلگراف‌های متعددی به تهران ارسال کردند و خواستار لغو این مسئله شدند. اصل خبر از سوی دولت تکذیب شد و باعث خوشحالی مردم گشت. در روز ۷ آذر ۱۲۸۵^۵ در رشت شایعه شد که عضدالسلطان مجدد به حکومت گیلان فرستاده خواهد شد. مردم دوباره ناراحت شده و از تهران لغو این مسئله را درخواست کردند. آنها از شاه خواستند که از بستگان نزدیک خود، کسی را برای حکمرانی گیلان نفرستند. این خبر هم تکذیب شد.^۶ در روز ۱۳ آذر ۱۲۸۵^۷ مشروطه‌خواهان رشت برای اینکه متشکل شوند در صدد ایجاد یک هسته نظامی در آمدند. آنها صد دست لباس نظامی تهیه و به تعداد صد نفر نیروهای آماده کردند و هر روز تمرین نظامی می‌نمودند و هزینه مالی آن به عهده هیئت مخصوصی بود.^۸ در روز ۲۶ آبان ۱۲۸۵^۹ سید محمد واعظ رشتی^{۱۰} در لاهیجان در بالای منبر از عقاید

۱. مطابق ۲۲ ذی‌القعدة ۱۳۲۴ ق.

۲. مطابق ۲۳ ذی‌القعدة ۱۳۲۴ ق.

۳. ه.ل. رابینو، مشروطه گیلان، آشوب آخرالزمان، همان، ص ۶۱.

۴. مطابق ۱۵ نوامبر ۱۹۰۶ م.

۵. مطابق ۲۸ نوامبر ۱۹۰۶ م.

۶. همان، ص ۱.

۷. مطابق ۴ دسامبر ۱۹۰۶ م.

۸. همان.

۹. مطابق ۱۷ نوامبر ۱۹۰۶ م.

۱۰. حجت‌الاسلام والمسلمین سید محمد واعظ رشتی فرزند سید ابوالقاسم روضه‌خوان از علمای مشروطه‌خواه گیلان بود. او فوق‌العاده خون‌گرم و پرحرارت بود و منبرهایش شور و حرارت زیادی به پامی کرد. در جریان تحصن اعتراض‌آمیز جمع کثیری از مردم رشت در منطقه ناصریه، سید محمد واعظ، خطیب این جمع بود که در جلسات سخنرانی مردم را با نظرات علما آشنا می‌کرد. او سال‌ها بعد از مشروطه زنده بود و به تبلیغ دین در گیلان مشغول بود. او به خاطر فشار منبر در سال ۱۳۱۱ (۱۳۵۱ ق) دچار سکنه قلبی شده و وفات کرد. مزارش در قبرستان حاج شیخ عبدالکریم (نو) قم قرار دارد. (ه.ل. رابینو، مشروطه گیلان، آشوب آخرالزمان، همان، ص ۱ و ۶۷؛ حسن شمس گیلانی، تاریخ علما و شعرای گیلان، تهران، کتابفروشی و چاپخانه دانش، ۱۳۲۷، ص ۱۲۷).



بابی‌ها گفت و آنها را نقد کرد. او از سرسپر دگی بابی‌ها به دولت‌های استعمارگر نیز گفت. بعد از پایان مراسم وقتی داشت به سوی خانه برمی‌گشت عده‌ای به او حمله کردند و به او کتک مفصلی زدند. خبر به ملا محمد خمایی در رشت رسید و او عده‌ای از افراد مورد اعتماد خود را به همراه تعدادی از مأموران دولتی برای تحقیق به لاهیجان فرستاد. پس از تحقیق و تفحص «اکرم‌السلطان» حاکم لاهیجان مقصر شناخته شده و بی‌درنگ عزل شد.^۱

اوضاع گیلان به هم ریخته شده بود و حاکم توانایی جمع کردن اوضاع رشت را نداشت. در روز ۳۰ آذر ۱۲۸۵^۲ خبر رسید که مشروطه‌خواهان گیلان، حاکم را تهدید کرده‌اند که اگر پسرش «سالار اکرم» از گیلان نرود دارالحکومه را با بمب، خراب خواهیم کرد! حاکم به قدری از این تهدیدها ترسیده که پسرش را با یک بهانه‌ای راهی تهران کرد و صد تومان پول هم برای تهدید کنندگان فرستاده. حاکم می‌گوید: «دیگر من حاکم، نیستم و کسی حرف مرا نمی‌خواند. تخمیناً ۱۸۰۰ تومان از مالیات باقی مانده که وصولش از عهده من، خارج است.»^۳

مظفرالدین‌شاه در روز ۱۴ ذی‌القعدة ۱۳۲۴ ق (۹ دی ۱۲۸۵) بر متن قانون اساسی مشروطیت، امضا کرد و چند روز بعد در روز ۲۴ ذی‌القعدة ۱۳۲۴ ق (۱۹ دی ۱۲۸۵) در گذشت. این خبر به رشت رسید و سه روز عزای عمومی برقرار شد. بازار رشت برای سه روز بسته شد و در مساجد، مجالس ختم منعقد شد و وزیر اکرم برای مجلس ختم به مسجد جامع رشت رفت. عده‌ای از مشروطه‌خواهان سکولار از این فرصت استفاده کرده و در مسجد صفی تجمع کردند و علیه دین و روحانیت سخنرانی کردند و همه در گیر مراسم عزای شاه بودند و کسی متعرض آنان نشد.^۴

محمدعلی‌شاه، به عنوان شاه جدید در اولین روزهای ذی‌الحجه ۱۳۲۴ ق تاجگذاری و اعلام جشن و شادمانی در سراسر کشور کرد ولی مشروطه‌خواهان رشت جشن نگرفتند. آنان مطمئن نبودند که شاه جدید با مشروطه همراهی کند. مشروطه‌خواهان گیلانی منتظر بودند تا مجلس شورای ملی اعلام کند که می‌توانند جشن بگیرند. آیت‌الله سید محمد طباطبایی از رهبران مشروطه در تهران، تلگرافی به رشت فرستاد و اعلام کرد که می‌توانند جشن و

۱. ه. ل. رابینو، مشروطه گیلان، آشوب آخرالزمان، همان، ص ۱.

۲. مطابق ۲۱ دسامبر ۱۹۰۶ م.

۳. همان، ص ۲.

۴. همان، ص ۶۱. رابینو در این زمینه می‌نویسد: «در مسجد صفی، مجاهدین نطق‌ها به ضد ملاها و اوضاع قدیمه مملکتی کردند و کسی متعرض آنها نشد.» (همان، ص ۶۱).



فعالیت انجمن های مخفی در رشت باعث مختل شدن امور و عدم امنیت شهر شده بودند. وزیر اکرم چند بار به تهران تلگراف ارسال کرد که حتی نمی تواند امنیت خودش را تأمین کند و درخواست امنیت برای خودش کرده بود! نیز تلگراف های متعددی از سوی مردم رشت به پایتخت مبنی بر شکایت از وزیر اکرم حاکم گیلان می رسید. ناتوانی وزیر اکرم در اداره منطقه باعث شد تا از سوی شاه قاجار، ملامت و در روز ۹ بهمن ۱۲۸۵ عزل شود

شادمانی برگزار کنند. آن وقت در گیلان هم جشن گرفتند.^۱

فعالیت انجمن های مخفی در رشت باعث مختل شدن امور و عدم امنیت شهر شده بودند. وزیر اکرم چند بار به تهران تلگراف ارسال کرد که حتی نمی تواند امنیت خودش را تأمین کند و درخواست امنیت برای خودش کرده بود! نیز تلگراف های متعددی از سوی مردم رشت به پایتخت مبنی بر شکایت از وزیر اکرم حاکم گیلان می رسید. ناتوانی وزیر اکرم در اداره منطقه باعث شد تا از سوی شاه

قاجار، ملامت و در روز ۹ بهمن ۱۲۸۵ عزل شود. او به خاطر قرض های بسیاری که در رشت داشت، نتوانست حرکت کند و مدتی در رشت معطل همین مسئله بود و از حاج ملا محمد خمایی درخواست کرد پولی قرض بگیرد ولی آیت الله خمایی حاضر نشد به او پولی بدهد. در نهایت از شریعتمدار، دو هزار تومان قرض گرفت.^۲

نمایندگان تبریز در اولین دوره مجلس شورای ملی، برای رفتن از تبریز به تهران، به رشت رفتند. آنها همشهریان و دوستان حاکم گیلان بودند و برادرش میرزا ابراهیم خان شرف الدوله باغمیسه ای هم در میان نمایندگان تبریز بود. خبر عزل وزیر اکرم که به آنها رسید، مایه ناراحتی و پریشانی آنها شد. در رشت برف هم آمده بود و کسی در انزلی به استقبال آنها نرفت. در همین ایام از صندوقخانه وزیر اکرم، اموال گران قیمتی دزدیدند و همین مسئله به حال پریشان او افزود و باعث پریشانی تبریزی ها هم گردید. در نهایت وزیر اکرم در روز ۱۵ بهمن ۱۲۸۵ (۲۱ ذی الحجه ۱۳۲۴ ق - ۵ فوریه ۱۹۰۷ م) به بهانه اینکه می خواهد با نمایندگان تبریز دیداری کند به سمت بیرون شهر رفت و با کالسکه پستی به طرف تهران حرکت کرد. همچنین سه نفر از نمایندگان تبریز یعنی مستشار الدوله، میرزا ابراهیم آقا و حاجی میرزا آقا بدون اطلاع دادن به بقیه، با درشکه کرایه ای راهی تهران شدند. روز بعد

۱. همان، ص ۶۲؛ احمد بشیری (به کوشش)، کتاب آبی: گزارش های محرمانه وزارت امور خارجه انگلیس درباره انقلاب مشروطه ایران، همان، ج ۱، ص ۲۴.

۲. مطابق ۲۹ ژانویه ۱۹۰۷ م.

۳. ه. ل. رابینو، مشروطه گیلان، آشوب آخرالزمان، همان، ص ۳؛ احمد بشیری (به کوشش)، کتاب آبی: گزارش های محرمانه وزارت امور خارجه انگلیس درباره انقلاب مشروطه ایران، همان.



شرف‌الدوله به همراه نمایندگان که باقی مانده بودند به سوی تهران حرکت کردند.^۱

نتیجه‌گیری

مردم گیلان در آخرین سال‌های سلطنت مظفرالدین‌شاه قاجار، دوران سختی را می‌گذراندند و تحت فشار حکام بودند. به دلیل بیماری و ناتوانی شاه، حکام محلی آزادی عمل بیشتری داشتند و به مردم، فشار بیشتری را تحمیل می‌کردند. در چنین فضایی، برخی از مردم گیلان خواهان ایجاد عدالتخانه بودند و در این مسیر تلاش‌هایی کردند و در حرم بقعه خواهرامام (س) رشت هم بست نشستند و بیانیه‌هایی را امضا کردند. روشنفکران در کنسولگری انگلیس در رشت بست نشستند و خواهان مشروطه شدند و عدالتخانه به مشروطه تغییر یافت.

با امضای فرمان مشروطیت توسط شاه، مردم در صدد برآمدند تا برای مجلس شورای ملی نمایندگان را انتخاب کنند. آیت‌الله العظمی خمایی مرجع دینی مردم گیلان، فتوایی در تأیید مشروطه صادر کرد و لزوم تسریع در برگزاری انتخابات اولین دوره مجلس شورای ملی را یادآور شد. اولین انتخاب ملت ایران با مشکلات و فراز و فرودهای بسیاری انجام شد و نمایندگان انتخاب شدند و راهی تهران گردیدند. اولین انجمن ایالتی گیلان معروف به انجمن رشت با اعضای بسیاری تشکیل شد ولی اختلافات بسیاری در مسیر تشکیل این انجمن شکل گرفت و انجمن‌های دیگری در رشت شکل گرفت که هر کدام به نحوی به مشکلات شهر و هرج و مرج می‌افزودند و انجمن چند دفعه با انشعاب هم مواجه شد. اقدامات مردم گیلان به ثمر رسید و حکمران گیلان عزل شد و راهی تهران گردید.

۱. ه.ل. رابینو، مشروطه گیلان، آشوب آخرالزمان، همان، ص ۳؛ میرزا ابراهیم خان کلانتری باغمیشه، همان، ص ۸۲-۸۰.



بسمه تعالی

برگه درخواست اشتراک فصلنامه پانزده خرداد

خواننده گرامی

شما می توانید برای دریافت اشتراک این فصلنامه، برگه درخواست اشتراک را تکمیل و به همراه اصل حواله بانکی به مبلغ ۴۰۰۰۰ ریال برای اشتراک یک ساله (واریزی به حساب جاری شماره ۰۱۰۰۷۹۶۰۰۴۰۰۴ در بانک صادرات شعبه جماران - کد ۱۵۴۸ به نام فصلنامه پانزده خرداد)، به نشانی: تهران، خیابان دیباجی جنوبی، خیابان شهید تسلیمی، کوچه زاور، کوچه گل (دست راست)، کوچه داد آفرین، کوچه صدر، پلاک ۶، صندوق پستی ۷۳۸۵-۱۹۳۹۵ ارسال نمایید.

نام و نام خانوادگی:	نام مؤسسه:
میزان تحصیلات:	رشته تحصیلی:
نشانی:	
آدرس الکترونیک:	
تلفن:	شماره و تاریخ حواله بانکی:
شماره اشتراک قبلی:	

اساتید و دانشجویان محترم می توانند با ارسال مدارک خود از ۵۰٪ تخفیف حق اشتراک فصلنامه بهره مند شوند.

نکات ضروری

۱. کپی حواله بانکی را تا قطعی شدن اشتراک نزد خود نگه دارید.
۲. از ارسال وجه نقد خودداری فرمایید.
۳. در صورت تغییر نشانی، امور مشترکین را از نشانی جدید مطلع فرمایید.

امور مشترکین

بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی

منتشر کرده است:

علاقه‌مندان به تهیه کتب انتشار یافته بنیاد، می‌توانند به فروشگاه کتاب انتشارات کیهان (به آدرس: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، بین خیابان فخر رازی و خیابان دانشگاه، پلاک ۱۲۱۰) مراجعه نمایند.



بنیاد
تاریخ پژوهی
و دانشنامه‌ی
انقلاب اسلامی

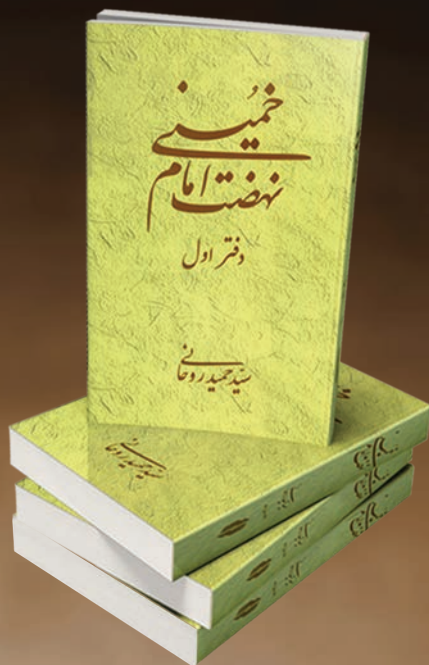
نہضت امام خمینی

چہار جلد

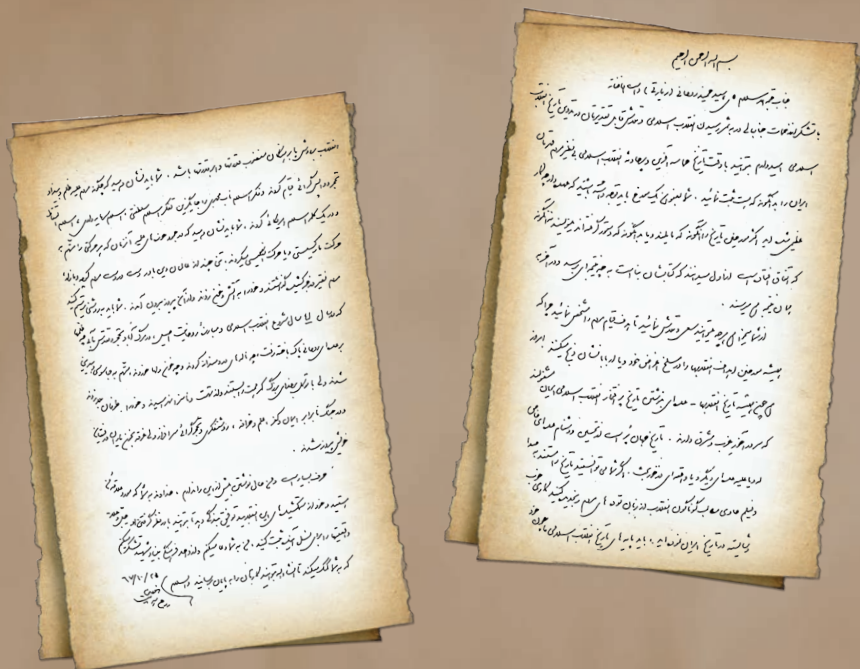
نویسنده: سید حمید روحانی

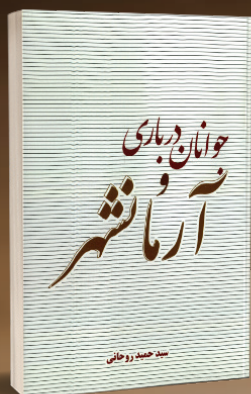
قیمت دورہ: ۹۵۰۰۰ تومان

قطع: وزیری



نامہ ای کہ مانند آن ظرف چہل سال گذشتہ نوشتہ نشد...





جوانان درباری و آرمانشهر

نویسنده: سید حمید روحانی

قطع: وزیری / قیمت: ۲۵۰۰۰ تومان / تعداد صفحات: ۲۵۸

تصور رویدن یک گل زیبا در لجنزار برای عده‌ای دشوار است. شاید با مطالعه سرگذشت علی پهلوی (اسلامی) به عنوان عضوی از خاندان پهلوی به این کلام الهی رهنمون شویم که امکان تولد از مردگان هم وجود دارد.



اسناد انقلاب اسلامی

شش جلد

نویسنده: سید حمید روحانی

قطع: وزیری

قیمت دوره: ۳۰۰۰۰۰ تومان

اعلامیه‌ها، اطلاعیه‌ها، بیانیه‌ها، پیامها، تلگراف‌ها و برنامه‌هایی از آیات عظام، مراجع تقلید، علما، اساتید حوزه و دانشگاه اسنادی است که معرف گسترده‌گی و عمق فعالیت این قشرها در مسیر انقلاب اسلامی از شکل‌گیری تا پیروزی آن است، که در شش جلد تدوین شده.



شوریدگی در تذبذب

نویسنده: سید حمید روحانی

قطع: وزیری / قیمت: ۱۵۰۰۰ تومان / تعداد صفحات: ۲۵۱

برای پی بردن به ماهیت سازمانی به نام مجاهدین خلق که در تئوری و عمل خود را به نام سازمان منافقین شهره ساختند، مطالعه این کتاب توصیه می شود.

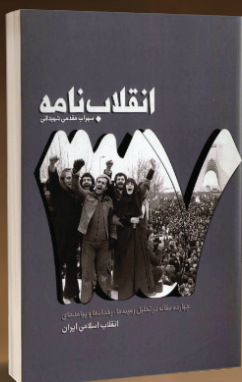


شریعتی در دادگاه تاریخ

نویسنده: سید حمید روحانی

قطع: وزیری / قیمت: ۳۵۰۰۰ تومان / تعداد صفحات: ۴۴۳

با مرور این اثر می توان به نگاهی متفاوت از زمانه و آثار و دیدگاه دکتر علی شریعتی دست یافت؛ به نحوی که بتوان به ارتباط او با دستگاه اطلاعات رژیم پهلوی پی برد و ماهیت و تبعات این روابط را به نقد نشست.

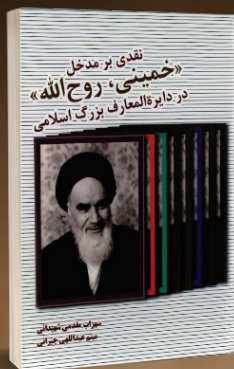


انقلاب نامه

نویسنده: سهراب مقدمی شهیدانی

قطع: وزیری / قیمت: ۶۵۰۰۰ تومان / تعداد صفحات: ۳۹۰

کتاب حاضر مجموعه چهارده مقاله پیرامون زمینه‌ها، رخدادها و پیامدهای انقلاب اسلامی ایران است که اغلب در برخی نشریات علمی و پژوهشی انتشار یافته است.



نقدی بر مدخل خمینی روح الله در

دایرة المعارف بزرگ اسلامی

نویسندگان: سهراب مقدمی شهیدانی و میثم عبداللہی چیرانی

قطع: وزیری / قیمت: ۱۵۰۰۰ تومان / تعداد صفحات: ۲۱۳

رهبران بزرگ تاریخ اگر در آثار مرجع دقیقاً و تحقیقاً معرفی نشوند، تاریخ در بازشناسی جایگاه و نقش آنها دچار اشتباه خواهد شد؛ این کتاب نهیبی است به نویسندگان این عرصه که متوجه اهمیت قلمی خود و فردی که در مورد آن می‌نویسند، باشند.



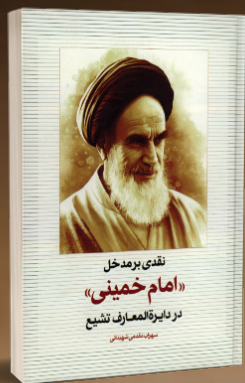
نفوذ اسرائیل در عراق و تأثیر آن

بر امنیت ملی ایران

نویسنده: علیرضا خسروی

قطع: وزیری / قیمت: ۵۰۰۰ تومان / تعداد صفحات: ۳۰۰

عراق، کردها و اسرائیل منفصل از هم، خود به خود در آسیای غربی بار سیاسی هر تحقیقی را بالای براند. حال اگر این اسامی در کانونی به نام کردستان به هم مرتبط شوند تحولات مهمی را در منطقه رقم می‌زنند که این اثر به دنبال شرح آن است.



نقدی بر مدخل امام خمینی در

دایرة المعارف تشیع

نویسنده: سهراب مقدمی شهیدانی

قطع: وزیری / قیمت: ۲۰۰۰۰ تومان / تعداد صفحات: ۳۶۸

نگارنده کتاب بر آن است تا با نقد مدخل حضرت امام (ره) در دایرة المعارف تشیع، به نقد ساختار مدخل و دیدگاه‌های ناصحیح نویسنده آن بپردازد تا انتظار جامعه علمی ایران اسلامی به عنوان بزرگترین نظام شیعی از چنین اثر مرجعی را به مخاطبین، مسئولین دایرة المعارف و مدخل نویسان محترم گوشزد نماید.



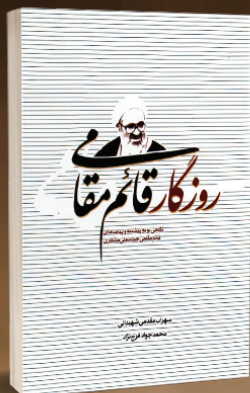
انقلاب اسلامی ایران و

گروه‌های تجزیه طلب

نویسنده: اصغر حیدری

قطع: وزیری / قیمت: ۶۵۰۰۰ تومان / تعداد صفحات: ۷۶۸

تنوع اقوام و طوایف در ایران ذیل چتر اسلام و ملیت ایرانی، بدخواهان زیادی به ویژه قدرت‌ها را به طمع انداخت تا با ابزار تجزیه، قدرت غیر قابل انکار آن را از میان بردارند. این اثر به دنبال معرفی مجریان خرد این طرح استعماری است.

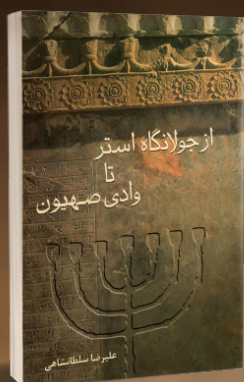


روزگار قائم مقامی

نویسندگان: سهراب مقدی شهیدانی و محمد جواد فرج نژاد

قطع: وزیری / قیمت: ۳۰۰۰۰ تومان / تعداد صفحات: ۴۴۱

فراز و فرود یک مبارز روحانی و سیاستمدار را باید در داستان آقای منتظری به عنوان درس عبرت تاریخی مرور کرد و به گوش آویخت؛ درسی که هزینه بسیار زیادی بابت آن پرداخت شد.



از جویانگاه استر تا وادی صهیون

نویسنده: علیرضا سلطانشاهی

قطع: وزیری / قیمت: ۳۵۰۰۰ تومان / تعداد صفحات: ۲۹۳

کارنامه یهود به عنوان یک قوم در طول تاریخ ایران در قالب نقد چند اثر مهم در این حوزه، مورد بحث این کتاب است.

روزهای حماسه و نور

چهار جلد



تهیه و تنظیم: معصومه مرادپور آرانی و

علی حسین احمدی

قطع: وزیری / قیمت دوره: ۷۵۰۰۰ تومان

با تورق این کتاب می توانید لحظه به لحظه از تحولات سال های مهم انقلاب مطلع شوید.



انقلاب اسلامی در مراغه

نویسندگان: دکتر منصور پور مؤذن و دکتر مسعود غلامیه
 قطع: وزیری / قیمت: ۱۵۰۰۰ تومان / تعداد صفحات: ۲۹۴

مراغه اولین آزمایشگاه طرح اصلاحات ارضی بود و همین دلیل قابل اعتنایی است که به سابقه این شهر در جریان مبارزات مردمی و اقدامات پهلوی تا وقوع انقلاب اسلامی از دریچه این کتاب نظری بیفک کنیم.



نخستین پیش نویس قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

به کوشش: سهراب مقدمی شهیدانی
 قطع: وزیری / قیمت: ۱۴۰۰۰ تومان / تعداد صفحات: ۲۰۸

پایه ریزی حکومت مبتنی بر اصول اسلامی و آموزه های شیعی منطبق با شرایط روز پس از فروپاشی پادشاهی ۲۵۰۰ ساله را در اولین قدم باید در مسیر تدوین قانون اساسی آن شاهد باشیم؛ این اثر در پی روایت آن است.